امام رضا سلام الله و صلواته علیه:

ان بسم الله الرحمن الرحیم اقرب الی اسم الله الاعظم من سواد العین الی بیاضها

بسم الله الرحمن الرحیم، به اسم اعظم خداوند نزدیک‌تر از سیاهی چشم به سفیدی‌اش است.

عیون اخبار الرضا ج۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، جلد پنجم (از کد ۹۷۶ تا ۹۹۹) گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیةالله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۹۸ جلسه و ۵ مجلد، از تاریخ ۱۳۶۳/۰۱/۱۹ الی ۱۳۶۵/۰۵/۰۱ به بحث پیرامون «**برنامه‌ریزی بر اساس احکام الهی**» پرداخته است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

بسمه تعالی

فهرست کلی جزوه

شماره	موضوع	تاریخ جلسه	
۱	کیفیت تعیین ویژگی های وضعیت مطلوب	(جلسه مشترک)	٦٤/١١/٢
		(جلسه مشترک)	٦٤/١١/٩
		(جلسه مشترک)	٦٤/١١/١٦
۲	تعداد کلی ترین دسته بندی های یک مرکب	(جلسه گروه)	٦٤/١٢/٣
		(جلسه مشترک)	٦٤/١٢/٧
		(جلسه گروه)	٦٤/١٢/١١
۳	توضیح پیرامون مفاهیم "جاذبه ، رابطه ، تعین" بعنوان الگوی تقسیم	(جلسه مشترک)	٦٤/١٢/١٤
		(جلسه گروه عصر)	٦٤/١٢/١٨
		(جلسه مشترک)	٦٤/١٢/٢١
		(جلسه گروه)	٦٤/١٢/٢٥
		(جلسه مشترک)	٦٤/١٢/٢٨
		(جلسه مشترک)	٦٥/١/٢٠
		(جلسه مشترک)	٦٥/١/٢٧
		(جلسه مشترک)	٦٥/٢/٣
		(جلسه گروه)	٦٥/٢/٧
		(جلسه مشترک)	٦٥/٢/١٠
٤	طرح " فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد "بعنوان مصداقی از "جاذبه ، رابطه ، تعین" درجامعه	(جلسه مشترک)	٦٤/١٢/١٤
		(جلسه گروه صبح)	٦٤/١٢/١٨
		(جلسه مشترک)	٦٥/١/٢٠
		(جلسه مشترک)	٦٥/٢/٣
		(جلسه مشترک)	٦٥/٢/١٠

بسمه تعالی

جزوه حاضر گزارش جلسات مباحثه گروه اقتصاد "اجرائی" دفتر مجامع میباشد که جهت استفاده کسانیکه در جریان تحقیق مزبور قرار ندارند زنوا راستخراج و با تغییرات جزئی لازم تصحیح وتدوین شده است لذا صرفا" ارزش تحقیقی داشته وجز در محدوده کارگروه قابلیت استناد ندارد ، وتکثیر آن نیز مجاز نمیباشد .

گروه اقتصاد

دفتر مجامع مقدماتی فرهنگستان علوم اسلامی

بسمه تعالی

کیفیت برنامه ریزی ــ تاریخ ۲را۱ر٦٤

عنوان : ویژگی های وضعیت مطلوب

فهرست :

۱ــ راههای تعیین ویژگی های وضعیت مطلوب صفحه ۲ــ۱

۲ــ وضعیت مطلوب ، مرکبی است دارای حرکت و زماندار صفحه ٤ــ۳

۳ــ خصلت ذاتی وضعیت مطلوب صفحه ۸ ــ۵

٤ــ طرح سئوالات تبیینی مباحث فوق صفحه ۱۳ــ۹

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ جلسه ۷۵ ــ تاریخ ۶۴/۱۱/۲

برادر ساجدی :بسمه تعالی : در جلسه گذشته به اینجا رسیدیم که مباحث مربوط به ضرورت تعیین وضعیت مطلوب و تعیین وضعیت دوم و همینطور تعیین ضابطه ای برای تبدیل وضعیتی به وضعیت دیگر را تمام شده تلقی کرده و وارد دومین مرحله بحثی مان یعنی بحث کیفیت تعیین این سه قسمت و ویژگی های آن خواهیم شد • در این رابطه آنروز صحبت مختصری شد که برای تعیین ویژگی های وضعیت مطلوب سه راه بیشتر نداریم :

۱ــ بااستفاده از احکام یعنی احکام کلی را ملاحظه کنیم وببینیم چه خصوصیاتی باید در جامعه مطلوب باشد ، چه متغیرهایی هماهنگ بااین روابط است و چه متغیرهائی ناهماهنگ باآن است•

۲ــ معارف کلی الهی : در این معارف یک سری مسائل هست که برای مسلمین تمام شده است ، به اینها هم توجه کنیم وباتوجه به اینها مشخص کنیم که وضعیت مطلوب چه ویژگی هائی دارد •

۳ــ کارعقلی : که از راه عقل بتوانیم کلیات سیستمی راکه مطلوب ما و هماهنگ باشرع است تعیین کنیم •

بحث امروز از این قسمت به بعد خواهد بود که کیفیت تعیین و ویژگی های وضعیت مطلوب رامشخص کنیم •

برادر حجت الاسلام حسینی : دومی مقدم براولی نیست‌یعنی ویژگی های وضعیت مطلوب برکیفیت تعیین وضعیت مطلوب تقدم ندارد ؟

برادر ساجدی : در تقدم بودن آن حرفی نیست ، همینطورکه عرض‌کردم ، اگر مراد ما از کیفیت تعیین ، راه های تعیین کردن باشد ، همین سه راه بیشتر نیست •

بنابراین بحث عمدتاً روی ویژگی های وضعیت مطلوب متمرکز خواهد شد •

برادرحسینی : وضعیت مطلوب قانونمند است و این قانونمندی نفس‌الامری است برای شناسائی و ترسیم وضعیت مطلوب می توانیم از طریق ملاحظه خصلت های جامعه مطلوب این قانونمندی را

پیدا کنیم • چیز دیگری که باید در وضعیت مطلوب ملاحظه بشود این است که ما ببینیم دستگاه دخیل در ایجاد تغییر در وضعیت مطلوب چیست • و به عبارتی دیگر باید ساختار حکومت یا دولت و وظایف آنرا ملاحظه کنیم ، در ضمن باید مردم و نقش آنها در جامعه مطلوب مورد بررسی قرار گیرد • فرض کنید در احکام است که خمس باید داده بشود ، زکات باید داده بشود ، قضاوتی باید صورت گیرد ، خمسی که داده می شود باید به نحو خاصی خرج شود لذا اگر فرض بگیریم که در جامعه مطلوب ، دولت کارهای خاصی را انجام می دهد که از ملاحظه مجموعهٔ احکام بدست می آید •

برادر ساجدی : پس بطور مشخص آقای حسینی می فرمایند که یکی از اصلی ترین خصوصیت وضعیت مطلوب ما داشتن دستگاهی به نام دستگاه حکومتی است که ابزار جریان ولایت فقیه است• وظایفی که برای دولت هست و از احکام بدست می آید باید مشخص کرد •

برادر فلك مسیر : باتوجه به اینکه وضعیت مطلوب یك کل است بایستی بر روی یك تئوری شناخت توافق داشته باشیم (مثلاً روش آماری ، روش سیستمی ، روش تاریخی و غیره) تا آنرا بشناسیم یعنی مجموعه ای که در وضعیت مطلوب حکم فرما هست باید شناخت و الا اگر بخواهیم احکام را پیدا کنیم که کدام حلال و کدام حرام است هم کار طولانی تر می شود و هم ممکن است ما را به مصداق نگری بکشاند ، از طرفی دیگر توافق کرده ایم که روابط انسانی تخصیص را نتیجه می دهد شاید یك راه برای مطالعه جامعه مطلوب هم این است که در جامعه مطلوب چه نوع روابطی حکمفرماست و این روابط انسانی چه نوع تخصیصی به ما می دهد و برای این کار باید از هرسه این مقولات که شما (آقای ساجدی) اشاره فرمودید استفاده کنیم •

برادر ساجدی : روش شناخت که می فرمائید ، روش شناخت وضعیت موجود یا روش ترسیم وضعیت مطلوب ؟

برادر فلك مسیر : روش ترسیم وضعیت مطلوب •

برادر ساجدی : روش هائی که فرمودید مثلاً روش آماری برای شناخت وضعیت موجود بکار

می رود •

برادر مقدم : سئوال اول من این است که احکام بر معارف تقدم دارد یا معارف بر احکام؟ نکتهٔ دیگر در رابطه با مطلبی است که آقای حسینی فرمودند ، اگر مقداری در رابطه با حکومت صحبت بشود که وظایف حاکم اسلامی چیست و چه وظایفی شارع مقدس وضع کرده است این مسائل نیز روشن می شود • و بدون دانستن وظایف حاکم اسلامی نمی توانیم وضعیت مطلوب را ترسیم کنیم •

برادر حجت الاسلام حسینی : دربارهٔ ویژگی های وضعیت مطلوب ، می توانیم دو دسته اساسی ذکر کنیم•

۱ــ ویژگی که ویژگی ذات وضعیت مطلوب باشد که منهای آن ویژگی ، نشود بر وضعیت مطلوب کلمه مطلوب را بار کرد و لازمهٔ آن سلب مطلوب بودن باشد ، به گونه ای که اگر نفی بشود سلب شیئ عن نفسه بشود یعنی ذات آن و اصل آن تعریف نشود جز بوسیله ویژگی ذاتی آن•

۲ــ از لوازم ویژگی اول است که همیشه باید بازگشت به قسمت اول کند ، در حقیقت قسمت اول ریشه هست برای هرگونه ویژگی که بعداً ذکر شود •

حال ببینیم چه چیز ویژگی ذات وضعیت مطلوب هست که مقدم بر تمام تقسیماتش قرار بگیرد تا بعداً اگر بخواهیم بگوئیم وضعیت مطلوب کمی ، مجبور باشیم این ویژگی را رعایت کرده باشیم و اگر بگوئیم ویژگی مطلوب کیفی باز باید ویژگی ذاتی در آن باشد • یعنی در حقیقت تعریف کلمه مطلوبمان را باید بیان کنیم یعنی وضعیتی که مقید به این قید باشد را مطلوب می گوئیم • برای روشن شدن این مطلب چند مقدمه را ذکر می کنیم :

۱ــ وضعیت مطلوب ، وضعیت شیئ ای است مرکب و دارای تغایر و حرکت ، پس وضعیت مطلوب حظه جدای از زمان و حرکت نیست ، کلمه وضعیت که می گوئیم یعنی شیئ زماندار، موضوع زماندار را ملا می کنید ، اگر نظام است دارای زمان است اگر شخص است دارای زمان است ، اگر نظام در سطح کل آفرینش است ، نظام اجتماعی است یا اقتصادی یا نظام ادراکات یك فرد است یا نظام حیات یك فرد است هرچه که هست ، نظام بدون زمان نیست ، وضعیتی که ملاحظه می کنیم مجموعه ای

است دارای زمان• هرچند مطلوب نباشد ، وضعیت قبل از اینکه قید مطلوب بخورد قید زمان خورده است • این مجموعه و وضعیت که دارای زمان است چگونه باید باشد تا بگوئیم وضعیت مطلوب ؟

عرض می‌کنیم که اگر شیئ ای است زماندار باید زمان آن مطلوب باشد • وضعیت وضعیتی است که زمان آن مطلوب باشد • ممکن است گفته شود حال دو اشکال پیدا کرد ، مطلوب را تعریف نکردید بلکه قید زمان به آن زدید عرض می‌کنم نه ، اگر کمی دربارهٔ زمان صحبت کنیم مطلب روشن میشود• برای بیان این مطلب مثالی می‌زنیم : می‌گوئیم اتومبیلی در اتوبان تهران ــ قم در حرکت است ، در ده دقیقه اول دارای سرعت ده کیلومتر و در ده دقیقه دوم دارای سرعتی برابر با بیست کیلو متر و در ده دقیقه سوم دارای سرعتی برابر با سی کیلو متر خواهد بود • در اینجا می‌گوئیم سرعت این اتومبیل مرتباً رو به افزایش است ولکن شتاب آن صفر است یعنی سرعتی ندارد ، اما اگراینگونه بود که در ده دقیقه اول سرعت ده کیلو متر در ساعت داشت ولی در ده دقیقه دوم سرعت به پنج کیلو متر رسید می‌گوئید شتاب آن منفی است • حالا اگر شما بگوئید شتابمان را می‌خواهیم بالا ببریم یعنی ده دقیقه اول ده کیلو متر و ده دقیقه دوم بجای پانزده تبدیل به سی کیلو متر شده است و در ده دقیقه سوم دو برابر یا سه برابر سرعت اضافه شده است مثلاً ۹۰ کیلومتر شده است در اینصورت می‌گویم این ماشین حرکتی داشت ، آن حرکت سرعتی داشت و تغییرات آن سرعت یکنواخت نبود بلکه تغییرات آن نیز تغییر کرده است • مثلاً این مواد دارای حرکت هست و در حال پوسیده شدن نیز هست پس سرعت آن نیز دارای تغییر است ولی یك تغییر یکنواخت دارد ، اگر از حالت حرکت یکنواخت در آمد و شتاب آن تغییر کرد و شد حرکت چوب و آهن ، یعنی تغییرات شتاب آن را مورد توجه قرار می‌دهیم ، سرعت آن دارای تغییراتی است ، خود آن تغییرات دچار یك دگرگونی شد می‌گویم کیفیت دیگری است • پس تعیین کیفیت به نرخ شتاب است • نرخ شتاب هرچیزی متعین می‌کند زمان همان چیز را • نرخ شتاب چوب یعنی تغییرات سرعت چوب برابر است با وضعیت پوسیده شدن چوب ، ولی طبیعتاً تغییرات سرعت آهن

که مثل تغییرات سرعت چوب نیست بلکه یك نرخ شتاب متناسب باخود ش دارد • تغییرات سرعت سیلیس متناسب باخود اوست • پوسیده شدن که تغییرات سرعت است در هر چیزی متناسب با خود ش است • به ذهن من آمد که با ذکر این مثال ساده ترین بیان دربارهٔ این مطلب که زمان هرچیز برابر خود ش است عرض شد •

پس اگر زمان بندگی خدا آنگونه قرا بگیرد که حرکت یك بنده و شدت و نسبت تاءثیر و رابطه اش با سایر اشیاء و انسانهای دیگر که هیچ چیز دیگری جز بندگی در آن نباشد یعنی کلیه شدتش و گسترش آن ، تحرك و گسترش آن در راه بندگی خدا باشد • (گاهی حرکت کیفاً اضافه میشود اما گاهی کماً اضافه می شود ، گاهی فقط شدت حرکت اضافه می شود و گاهی تکنیك آنهم و نسبت تاءثیرش عوض می شود)• شدت کمی و کیفی تحرك و نسبت تاءثیر همه در جهت خدا می شود • در اینجا می گوئیم ، وضعیت مطلوب است که هرز روی ندارد ، تمایل به غیر او جلت عظمته نداشته باشد • " وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَالسَّمٰوٰتِ وَالاَرْضَ" محقق شده باشد ، نه فقط روبر نگردانیده است بلکه روبه غیر او ندارد ، توجه به غیر او ندارد •

برای روشن شدن شدت تحرك نیز مثالی عرض می کنم :

گاهی است شما می گوئید یك ماشین پیکان و یك ماشین تریلی ، هم سرعت است مثلاً اگر بخواهند در اتوبان حرکت کنند و پدال را تا ته فشار دهند ، در یك سرعت می توانند حرکت کنند ، سئوال می کنم باری که روی تریلی است چقدر است ؟ می گوئید پنجاه تن ، می گویم اگر پنجاه تن را به پیکان وصل کنند چطور می شود ، می گوئید تکان هم نمی خورد در اینجا می بینیم که شدت وجود دارد ولو تحرك مساوی است • اما گاهی می گوئید هم شدت بالا می رود و هم تحرك بالا می رود ، سئوال می کنم نسبت تاءثیر و تکنولوژی که اثر می کند چطور شده ؟ می گوئید آنهم خیلی بالا رفته است ، یعنی نسبت تاءثیر آن • یعنی فقط وسیله حمل و نقل درجاده نیست بلکه در آب و باتلاق نیز می تواند حرکت کند و شروع می کنید تاءثیر آن را در یك میدان هائی بیان می کنید که فقط منحصر به یك میدان جاذبه آسفالت اتوبان نیست ، نسبت تاءثیر آن نیز گسترش پیدا می کند • ما می گوئیم

مسلم باید مرتباً هم شدتش افزایش پیدا کند و هم قدرت تحرکش افزایش پیدا کند و هم میـــدان تاثیرش افزایش پیدا کند • بعد می‌گوئید این عمل واقع نمی‌شود مگر اینکه تمام هستی ممحض ا • • • تبارك و تعالی باشد ، هیچ اضافه نداشته باشد • در اینصورت از تمام ظرفیتی که خداوند به او داده است در راه بندگی قرار بدهد • آنوقت زمان او برابر با رشد در تقرب است • زمان او ، زمان حقیقی خودش هست و آنوقت خودش برابر با خودش است • ممکن است سئوال شود مگر جائی است که خودش برابر با خودش نیست ؟ می‌گویم نه ولی آنجا خود کاذب پیدا کرده است • در جای دیگر ، برابری که شخص با خودش دارد به یك معنای ابتدائی نازل برابر با خودش هســت اما به یك معنای دیگر از تمام ظرفیتی که به او داده شده است استفاده نمی‌کند • یك مقدار از ظرفیتش را به بازی صرف می‌کند ، در لهو و لعب و غفلت است • وقتی که تمام ظرفیت لِلّٰه تبــارك و تعالی شد ، آنوقت صحیح است که بگوئید این وضعیت برابر است با آنچه که باید باشـــد • معصومین اینگونه بوده اند ، " لایشائون الا مایشاءا • • • " ، میل هم نمی‌کند جز آنچه که خــدا میل کرده است • جز پسند خدا نمی‌پسندند • پسندشان متناسب با پسند خداست • خدا آنهـا را می‌پسندد ، " رَضِیَ ا • • • عَنْهُم وَ رَضوا عَنه " و این به معنای " یك " است ، معنای "یك" یعنی چه ؟ برابر بودن مطلق به نحوی که یك ذره نه کم باشد و نه اضافه • می‌تواند معیار ، مقیاس و شاقول قرار گیرد • کسی که در چنین چیزی قرار گرفته است در زمانش هیچ انحرافی و دوری از قرب ندارد • تا اینگونه است زمانش برابر با ارزش است مطلقاً • چون حرکتی از خودش زائد ندارد • چون انحرافات او صفر شده است • آیا چنین چیزی به معنای بسیط بودن و مرکب نبودن است ؟ نه ، تناسب این مرکب ، تناسب این متغیر ، تناسب این تغییرات ، متناسب است با هستی مطلق •

شما نسبت به معصومین می‌گوئید وجه ا • • • ، خلیفه ا • • • ، زیرا وجهی از خودش را کنار نگذاشته است • نگفته است که تا این اندازه اطاعت می‌کنم ، این یك مقدارش هم برای خودمان باشد • اگر در اینجا فشار را ملاحظه کنید ، شدت را در اینجا ملاحظه کنید ، می‌بینید شدتی است کـه تمام وجهش به طرف خداست • حرکات متناسب است با در این راه رفتن بدون یك ذره انحراف

و یك ذره از نسبت تاءثیر ، دعوت به طرف خودشان ندارد • دعوت به طرف امیالی که بازگشت به خودشان بکند وجود ندارد • همان بیانی را که در جای دیگر بزرگان معارف بیان می کنند• اگر بخواهیم در موضع برنامه ریزی از آن سخن بگوئیم ، می گوئیم مطلوبی ، مطلوب است مطلقاً ومیتواند الگو قرار گیرد که درعین مرکب بودن و در عین متغیر بودن ، ترکیب و تغییر او درجهت خدا باشد• هرگونه گسترشی که بر چنین تغییری فرض بشود به مقداری است که خداوند متعال مقدر فرموده است •

ما خداوند را خالق می دانیم ، اعطاء کننده هستی به ممکنات اوست• افاضه فیض و گسترش را نیز ناشی از او می دانیم • فقط ما اعلام فقر می کنیم • اعلام عجز می کنیم • او معطی است • اینگونه نیست که بتوانم کاری کنم که خودم قیوم خودم باشم یا خودم معطی خودم باشم • البته گاهی انسان استکبار کند و روبرگرداند (إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ) • خداوند تبارك و تعالی آنگونه برای او قرار میدهد که خیال کند تخم می کارد ، سبز می شود و خودش موءثر است در سبز کردن آن • و سپس آسیب شناسی نیز می کند و رشد آنرا نیز بالا می برد • بذر اصلاح شده استفاده می کند و درآخر پیش خود می گوید من رویاننده گیاه هستم • مخصوصاً اگر برای رشد گیاه هوای مصنوعی را نیز درست کند ، در امور صنعتی که خیلی راحت تر این مسئله مشخص است • ما بودیم که چکش را بلند کردیم و این آهن را اینگونه کج یا راست کردیم • چوب را به تخته تبدیل کردیم و سپس میز ساختیم ولی هرلحظهٔ هستی که در این روابط قرار گرفته ، جاذبه ای که دراین قوانین قرارگرفته، متکیف شده آیا قدرت داشتی که یك لحظه قیوم آن باشی ؟

گسترش، رشد ، توسعه ، بالابردن نسبت تاءثیر ، اول ما در معارف تمام کرده ایم که از ناحیه خداوند تبارك و تعالی است ، ممکن است الان بنده را بگذارند درجامعه ای که ببینم آنها خیلی به امور مادی دلخوش شده اند و در اول هم بگویم من به زبان ابزار صحبت می کنم و تنازل کنم وبا آنها راه بیفتیم ولی جوهره مطلب که عوض نمی شود• با یك بیمار که تشتت نمی کنید که چرا " آخ " می گوید ، بنابراین شیئ ای که مرکب و متغیر است و کلیه حرکت آن و زمانش متناسب بِهِم

تبارك و تعالی قرار بگیرد. ارزش و خوبی را وقتی به خداوند تبارك و تعالی تعریف کردید و گفتید کمال ضد نقص هست ، وقتی می‌گوئید هستی مطلق یعنی کمال مطلق • تناسب با کمال مطلق ، فعلی است که خوب باشد • کدام وضعیت را خوب می‌گوئیم ؟ وضعیت متناسب به تبارك و تعالی • این وضعیت تعدد بردار نیست • دوتا خوب نداریم ، اجزاء این وضعیت مطلوب نیز مطلوب است • نسبت بین اجزاء آنها خوب است • وضعیت بحرانی آن است که در این جهت نباشند • محو در این جهت نباشند و منحرف باشند •

بحث را که در هفته ها در بحث سیستم عرض کرده بودم ، وقتی که اصطکاك به نحوه ای قرار بگیرد که در هیچ جهت دیگر نباشد جز در جهت تبدیل ، یعنی خنثی بشود در کیفیت دیگر بودن و واقع بشود در کیفیت دو ، به عنوان مثال می‌گفتیم یك فشار را مقابل هم قرار می دهید اگر خط بردار برای آن رسم کنید در شکل خاصی می‌گوئید در اینجا بازدهی صفر است • گفتیم در اینصورت به معنای این نیست که از دو طرف فشاری وجود ندارد بلکه این فشار تبدیل به چیز دیگری (مثلاً حرارت) می‌شود • یعنی از کیفیت اول به کیفیت جدیدی تبدیل می‌شود • نسبت به کیفیت جدید هیچ چیز آن منحرف نمی‌شود •

در اینجا نیز می‌گوئیم اگر جاذبه به نحوه ای قرار بگیرد که نسبت به هرانحرافی صفر باشد معنایش این نیست که هیچ حرکتی ندارد بلکه حرکت دارد و تبدیل به شیئ دوم می‌شود اما انحراف آن صفر می‌شود نه اینکه تبدیل شدن آن صفر می‌شود • در هفته ها چون دیدیم مطلب تمام نمی‌شود گفتیم در نقطه اثر برابرند اما الان می‌گوئیم در تبدیل کیفیت برابرند ، برابری در تبدیل کیفیت مطلوب است که هستی از وضعیت اول خارج بشود و وارد به وضعیت دوم بشود ، تغییر انجام بپذیرد • در اینصورت اگر کل تغییر در راه خدا شد آنوقت معادلهٔ آن یك می‌شود بنابراین خصلت ذاتی وضعیت مطلوب این است که هیچ چیز نداشته باشد جز مطلوب بودن ، یعنی تعریفی را که آن وضعیت در تغییر و تبدیل آن ، در زمانش که بخواهیم ملاحظه کنیم ، به جز مطلوب بودن ملاحظه نکنیم یعنی هیچ انحرافی در زمانش ملاحظه نشود • زمانش یك باشد ، برابری اش و تناسبش با

صفت فعل خالقش باشد •

برادر افکاری : در این قسمت که فرمودند اگر زمان واقعی هرشیئ حقیقتاً برابر باخودش باشد ، اگر هیچ انحرافی نباشد چگونه با رشد سازگار خواهد شد ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : زمانش مطلوب است یا می خواهید زمان را از آن بگیرید ؟ یعنی رشدی که می کند مطلوب است چه در تحرک ، چه در شدت ، چه در نسبت تاءثیر•

برادر افکاری : در آنجا که رشد معنی پیدا نخواهد کرد (در وضعیت مطلوب مطلق)•

برادر حجت الاسلام حسینی : وضعیت را زماندار در نظر می گیرید یا آنرا ققل و فیکس میکنید؟ وضعیت در جهت مطلوب است یا خود وضعیت مطلوب است ؟

برادر افکاری : خود وضعیت مطلوب است •

برادر حجت الاسلام حسینی : یعنی وضعیت شیئ متغیر است یا ثابت ؟ اگر شیئ ثابت است مثل یك تابلو که نصب کنید •

برادر افکاری : باید مثل یك تابلو باشد •

برادر حجت الاسلام حسینی : غرض ما از وضعیت یك تابلو نیست بلکه حرکتی که آن حرکت مطلوب باشد • شما چیز ثابت که ندارید ، سکون که برای مرکب فرض ندارد • به عنوان مثال یك گندم رشد می کند و همراه رشد کردنش بیماری هم رشد می کند اما یك گندم دیگر رشد می کند و همراه رشدش بیماری نیست بلکه سلامتش مرتباً افزایش پیدا می کند • اینرا وضعیت مطلوب می گوئیم • وضعیت مطلوب درباره‌ٔ شیئ زماندار است ، اگر وضعیت ثابت باشد تجریدی می شود و به درد ما نمی خورد •

برادر افکاری : یعنی در حقیقت می توان اینگونه نتیجه گرفت که براساس بحث های گذشته تامرحله ای که هیچ انحرافی در آن نیست رفع مانع و از آن به بعد رشد درجهت صحیح است ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : ما رشد های مختلفی را با همدیگر می سنجیم ، یك رشدی است که همراه آن انحرافهائی (چه کم یازیاد) رشد می کند ، اما رشدی است که رشد آن مطلق است•

برادر افکاری : این دیگر رشد نیست •

برادر حجت الاسلام حسینی : نه خیر، یعنی سیری که دارد از این بهتر نمی تواند باشد، جریانی که دارد به بهترین نحو ممکن است ، آیا ما می توانیم رشد را نسبت به یك جریان دهیم یانه ؟

گاهی است می گوئید مطلق که آزاد از هرقیدی است ، در اینصورت هیچ رشدی معنی پیدا نمی کند، تغییر و تغایر محال است • این هستی مطلق است • اما گاهی می گوئید آنچه که متناسب با موجود مطلق است به دلیل تناسبش خوب است • مبداء خوبی حضرت حق است • تناسب با او خوبی ومطلوب بودن را مشخص می کند • آنوقت جریانهای مختلفی را می توانید ملاحظه کنید • حتماً وجود مبارك رسول اکرم (ص) ، خلیفه ا••• ، اُسْوَهَ ال•• ، موجود مرکب است نه بسیط و درحال رشد است ولی درهمهٔ مقاطع ، تناسب او به تبارك و تعالی است و انحراف ندارد •

برادر ذوالفقارزاده : استاد فرمودند که مجموعه دارای زمان است •

برادر حجت الاسلام حسینی : وضعیت که می گوئیم ، وضعیت یعنی چگونگی ، یعنی کیفیت ، آنوقت متکیف به کیف ، چیزی که دارای وضع است ، نمی تواند که مرکب نباشد و وقتی که مرکب شد، نمی تواند زمان نداشته باشد •

برادر ذوالفقارزاده : اگر بگوئیم مجموعه مطلوب زمان داشته باشد و حرکت داشته باشد حرکتش به طرف کدام مطلوب است ؟ !

برادر حجت الاسلام حسینی : گاهی است که می گوئید به طرف غایت خاص ، یك عکس میگیرید که باید به آن طرف بروید اما گاهی می گوئید جهت غائی • جهت غائی سرور وابتهاج است• گاهی است می گویم در این راه که حرکت می کنید از مشکلات عبور می کنید به یك لذائذ و خوشی هائی • اما گاهی می گویم همینکه خوشی را درك کردید ، تمام می شود • گاهی می گوئید جهت ، جهتی است که هرچه بالاتر بروید ، راحت تر می شوید ، برای معصوم صلوات می فرستید یعنی تقاضای رحمت از خداوند تبارك و تعالی می کنید • برای رسول اکرم در عین سعه ای که بر سماوات و ارضین دارد

در عین اینکه عرش الرحمن است هرچیز که متکیف به کیف باشد و کلمه وضعیت برآن صادق است ، وضعیت حتماً مرکب است و تغییر می کند •

سئوال این است که برابری هستی که خداوند عطافرموده چه کسی عطا می کند ؟ اختیار معصوم و انتخاب معصوم برابر است با آن اعطائی که خداوند تبارك و تعالی فرموده است • حالا اگر شما نیز ابزار برنامه ریزی تان جور شد ، نسبت تقریب آن را به طرف برابر شدن در حد ادراکتان بالا می برید • این آخرین مرحله صدق است نه تصدیق ، تصدیق از مرتبه معصومین است • تصدیق یعنی آن چیزی که هست ببینیم (اگر بخواهیم تصدیق واقعی را ملاحظه کنیم نه تصدیق تخیلی)• اما صدق این است که من راست بگویم ، آن چیزی که در قلبم هست ، آن چیزی که در فکرم هست با عملم هماهنگ باشد ، هماهنگی ادراك من در جمیع جوانب ، صدق مرا ظاهر می کند در رتبهٔ ادراك من • اما گاهی موضعی که من نسبت به این استکان می گیرم ، آیا این موضع باید دقیقاً برابر آن چیزی که باید باشد ، است ؟ یعنی شَهِدا ••• اِنَّهُ لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ وَ الملائِکَة وَاولوالعِلْمْ همین است ؟ نه ، صدق تاتصدیق فاصله دارد ، تصدیق باید درمرتبه ای باشد که شاهد بر مطلب باشد •

برادر درخشان : به نظر من می رسد که بحث در رتبه ای است مقدم بر سئوالی که آقای ساجدی طرح فرمودند ، یعنی برای اثبات امری است که موضوع سئوال واقع نمی شود •

سئوال راجع به این بود که کیفیت تعیین و ویژگی های هدف مطلوب یا وضعیت مطلوب چیست ؟ آقای ساجدی اشاره فرمودند که سه راه برای این مسئله پیشنهاد می شود ، یکی استفاده از احکام ، دوم استفاده از معارف و سوم از طریق کاوشهای عقلی است • در تحلیل این سئوال جناب آقای حسینی مطالبی مقدم بر این سئوال مطرح فرمودند ، به عبارتی مطرح فرمودند که وضعیت مطلوب یعنی بهترین وضعیتها • فرمودند که در ترسیم و تعیین ویژگی های وضعیت مطلوب دقت کنید که وضعیت مطلوب شما باید بهترین وضعیت باشد • وضعیتی باشد که درآن انحرافی نباشد • اگر دراین رابطه به مرحله تصدیق نمی رسید حداقل درمسیر صدق حرکت کنید • و یا وضعیت

مطلوب شما باید به گونه ای باشد که تقرب در اعلی درجه واقع بشود ، این مسائلی بود کـــه به عناوین مختلف مطرح شد و جوهرهٔ همه این مطالب بر می‌گردد به این معنی که وضعیت مطلـــوب وضعیتی است که بهتر از آن امکان تحققش نباشد • اینها مسائلی است که تمام شده است • مـا دنبال ویژگی و کیفیت تعیین وضعیت مطلوب بودیم • نخواستیم بیانهای مختلفی از این واژه رامطرح کنیم • اگر احکام محل ظهور بهترین وضعیت است پس باید از احکام شروع کنیم • اگر احکام نیست ، معارف است،از این راه ،و یا اگر از این دو طریق نیست باید از طریق کاوش‌های عقلی صورت گیرد• و یا به قول برادرمان آقای فلك مسیر باید همه ٔ اینها راتواءماً ملاحظه کنیم • اما دراین مباحـث مطلقاً اشاره نشد • بحث بحث عمیقی است اما مقدم برطرح سئوال است • و مقدمه ای هم هست که برای همه تمام شده است •

برادر ساجدی : حاج آقا به عنوان نتیجه گیری فرمودند که باید همه خصوصیات مطلوب ، مطلوب حضرت حق باشد ، به نظر می رسد که امروز ، خود مطلوبیت را توضیح فرمودید البته اینطور هم نیست که همهٔ این مطالب برای ما روشن باشد و ضرورتی هم برای طرح آن نبوده ، بلکه اگر فرصتی باشد و خداهم تفضلی کند تا مقداری که حضرتعالی وجدان فرموده اید ماهم به آن برسیم، لطف خداست اما فعلاً از نظر بحث جلسه ای اگر یك مقدار راجع به خود این خصوصیات مطلوب و چگونگی تعیین آن از خدمتتان استفاده می‌کردیم ، از نظر ادامهٔ بحث راحت تر بود •

برادر حجت الاسلام حسینی : این بحث به عنوان مقدمه لازم بود که تا ما کلمه مطلوب و وضعیت را مشخصاً ملاحظه نکنیم • مثلاً از صحبت های برادرمان آقای افکاری اینگونه به دست من آمد که ایشان وضعیت مطلوب را مانند یك تابلو فرض گرفته اند که انسان به آنجا می رسد و آخرخـط است یا اصلاً نمی رسد • یعنی ایشان خود تابلو را از زمان خارج می‌کردند درحالی که ما بزرگترین تابلویی را که برای انسانیت و انسان داریم یعنی حضرت رسول (ص) دارای زمان است • اگـــر رسول اکرم (ص) را به عنوان یك مجموعه ملاحظه کنیم ، ایشان دارای زمان هست و مسلماً درطریق رشد خودشان و متناسب بازمان خودشان که دومی هم ندارد • مرتباً هم رحمت الهی برایشان نازل

می شود • حالا ما می خواهیم مجموعه ای که می سازیم ازایشان تبعیت کند • در اینصورت معنایش این است که خصال رذیله و مجموعه فشارهای باطلی که داریم تبدیل کنیم به فشارهای حق ، تبدیل کنیم به جاذبه های الهی که درماهست ولی بااختیار خودمان جلو اینها را سد کرده ایم وآنرا برده ایم به طرف حرص و شدت نسبت به این عالم • در جامعه نیز دقیقاً عین همین است اما جامعه مسلط نیست ، بلکه افراد مسلطند • قبلاً صحبت شد که جامعه به عنوان آثار عمل مجتمع تمام می شود که زمینه بندگی یاعصیان را گسترش می دهد • اگر جامعه ای باشد که درآن زمینه برای گسترش حرص بصورت فراوان وجود داشته باشد ولی زمینه برای پیدایش معارف بسیار کم باشد اما جامعه ای دیگر است که زمینه برای گسترش بندگی در آن الی ماشاءا••• هست ، پس اقامه حق این است که جامعهٔ ما به گونه ای باشد که بندگی خدا درآن سهل باشد ، مابعنوان مقدمه مجبوریم اول معنی وضعیت و مطلوب را تمام کنیم • درست است که در جلسات قبل یك نقطه گذاشتیم و گفتیم که به آن نمی توان رسید ولی به آن طرف حرکت می کنیم • به نظر می آمد که یك چیز ثابتی است ولی همانجا نیز اشاره می کردیم که معصوم این گونه است ، رشد دارد ، زمان دارد هرچیز ممکنی دارای زمان است نهایت در معصومین می گفتیم که همه اش رشد است زیرا که همه اش بندگی است •

پس یك وضعیت داریم و یك مطلوب اما در نهایت قید می زنیم و می گوئیم وضعیت مطلوب مطلق ومعنایش نیز این است که در آنجا انحراف فرض ندارد •

مثلاً شما در زیارت نامه ها می خوانید که شما حق جهاد و حق تلاشی را که بایدبکنید برابر با همان واقع شد •

پس الگوی شما ، الگوی تخیلی نیست ، یك الگوی استوره ای و مطلق سازی که هیچ گاه وقوع نیز پیدا نکرده نیست ، فوق ما هستند اما در عینیت هستند • نسبتی که شما تقریب پیدا می کنید و امت آنها می شوید ، تابع و شیعه آنها می شوید • پس هم وضعیتی که دارای زمان است محقق شده و هم وضعیتی که تبعیت از آنها هست قابلیت وقوع را دارد •

برادر مقدم : از فرمایشات حاج آقا این طور بر می آید که معارف کلی بر احکام تقدم دارد ، در اینصورت معیار تقدم ما چیست ؟ و اگر اینطور نباشد بحث مبهم می شود • یعنی مشخص نمیشود که ما از کدام راه می خواهیم برای تعیین وضعیت مطلوب استفاده کنیم • سئوال دیگر اینکه فرمودند شیئ مرکب است ، اما آن خطی که از لسان معصومین علیهم السلام بدست بزرگان رسیده مرکب است • و دارای اجزاء ترکیبی است ، در اینصورت از کجا معلوم که رشد را به ما بفهماند ؟ ممکن است در یکی از این اجزاء جهت انحراف را به مابفهماند اما به صورت قطع نمی توانیم بگوئیم که تمام اجزاء ترکیبی در جهت تقرب الی ا••• هست •

برادر حجت الاسلام حسینی : ما هنوز وارد بیان ویژگی وضعیت مطلوب نشده ایم ، یعنی سئوالاتی که آقای ساجدی بیان فرمودند به نظر ما ، باید به مقدماتی نسبت به این بحث پرداخت تابدانیم وضعیت چیست ؟ ومطلوب کدام است ؟ تا مشخص شود چه ویژگی هائی باید داشته باشد و بعد بگوئیم برای فهم دقیق این وضعیت مطلوب دارای این ویژگی ها باید به معارف رجوع کنیم یا به احکام و یا به عقل ؟ پس اصل تعریف وضعیت و مطلوب تعریفی نبود که ما از احکام و یامعارف گرفته باشیم • بله ، صحبتی از معارف به میان آمد ولی من باب ارشاد بود، نه اینکه تعریف وضعیت و مطلوب را از معارف گرفته باشیم ، طبیعی است کل آنچه را که بیان می کنم چه عقلی باشد و چه نقلی ، هماهنگ بود نشان در بحث های قبلی ملاك صحت است یعنی ما نمی توانیم در اینجا وضعیت به عنوان مطلوب عقلاً تعریف کنیم که هماهنگی آن با احکام و معارف تمام نشده و متناقض باشد یعنی کلیه ادراکات بصورت کلمه واحده در بیاید • وبصورت کلمه ٔ واحده بیرون نمی آید الا اینکه درون متناقض نباشد •

و آنچه را نیز که عرض شد به عنوان تقدم معارف بر احکام نبود •

برادر فلك مسیر : فرمودید که مطلوب در رابطه با حضرت حق تعیین می شود و ثانیاً در وضعیت مطلوب سرعت و جرم و غیره در جهت ا•• است اما این مطالب برای من که سروکارم با اقتصاد و مقولات مادی است چه حاصلی دارد یعنی چه ملاکی بدست ما می دهد ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : در پشت کلیاتی که گفته می‌شود غرضی وجود دارد و آن‌این است که خطوط کلی را ترسیم کنیم تابعد وقتی می‌خواهد بگوید مطلوب بناشد که تطابق داشته باشد باجهت رشدی که خداوند مشخص‌کرده است ، ودر تقسیم بندی هابتواند " یك " رانشان دهد ، آنوقت خصوصیاتی را نیز که نسبت به یك می‌دهد بتواند تمام کند • بعد جزئی ترکه بررسی می‌کنیم باید آمار گرفت که مقدار اتومبیل ، تریلی ، پیکان دوچرخه و نسبت اینها و نسبت تأثیرشان در رشد و بعد بگوئید که وزن و حجم تولید اینها در مجموعه تان چقدر باشد و کجا قرار بگیرد • حجم تولید شما یك جریانی دارد که وزن دارد ، جائی دارد ، و قیمت آنهم در رابطه با انگیزه و نسبت تاثیر در رابطه با هدف صحیح مشخص می‌شود • به آنجائی می‌رسیم که می‌گوئیم اگر بخواهیم شتاب چیزی را در عینیت مشخص‌کنیم باید چکار کنیم ؟ چه آماری را باید بگیریم چه سئوالاتی را بکنیم و چگونه آنها را جمع‌بندی کنیم •

اما اگر الان‌این کلیات را نگوئیم بعداً نمی‌توانیم این کارها را انجام دهیم •

برادر محمد زاده : نکته ای که من می‌خواستم عرض‌کنم این است که درست برعکس آنچه که عنوان شد پاسخ حاج آقا در رابطه با سئوالات نبود در صورتی که اگر یك مقدار به این بحث بیشتر بپردازیم باید خود برادران به این نتیجه برسند که کدامیك از این وسایل آنجارا تحقق میبخشد • زمانی وضعیت مطلوب روشن است که ماتشخیص‌دهیم از بین آن سه تا ، کدامیك میتواند کیفیت وضعیت مطلوب را تحقق بخشد •

والسلام •

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ جلسه مشترک ــ ۶۴/۱۱/۹

عنوان : کیفیت تعیین ویژگی های وضعیت مطلوب

فهرست

۱ــ طرح سئوالات مربوط به ویژگی های وضعیت مطلوب صفحه ۱ــ۵

۲ــ خصوصیات وضعیت مطلوب (مجموعه مطلوب) صفحه ۵ــ۱۱

الف ــ دارای زمان است زیرا مجموعه بدون زمان ممکن نیست

ب ــ اگر مجموعه مطلوب ، مجموعه ای از حرکت ها باشد در آن خطا راه ندارد

ج ــ مجموعه مطلوب ، مجموعه ای عینی است

۳ــ یک مجموعه ٔ مجهول نمی تواند مطلوب باشد صفحه ۱۱ــ۱۲

بسمه تعالی

کیفیت برنامه ریزی (کیفیت تعیین و ویژگی های وضعیت مطلوب) تاریخ ۶۴/۱۱/۹

برادر افکاری : بسمه تعالی، در جلسه ای که خدمت جناب آقای حسینی بودیم در رابطه با ویژگی های وضعیت مطلوب فرمودند که وضعیت مطلوب یك ویژگی ذاتی دارد به نحوه ای که اگر آن ویژگی نفی بشود سلب شیئ عن نفسه می شود • ویژگی های نوع دوم بر می گردند به ویژگی های نوع اول و یا لوازم وضعیت مطلوب هستند •

در تعریف وضعیت فرمودند که وضعیت چه مطلوب باشد و چه نامطلوب، دارای زمان است و جدای از زمان قابلیت فرض ندارد و شیئی است مرکب و دارای حرکت • در توضیح راجع به مطلوب فرمودند که اگر تمام ظرفیت برای خدا باشد، درجهت خدا باشد این ظرفیت برابر است با آن — چیزی که باید باشد و این می تواند معیار و شاقول حرکت قرار بگیرد، در چند جلسه ای که خدمت برادران بودیم، بحث روی حرکت داشتن و تغییر وضعیت مطلوب بود • یك قسمت از بحث این بود که حرکت داشتن برای وضعیت مطلوب قابلیت فرض ندارد • گرچه ما می پذیریم هرچیزکه مخلوق باشد حرکت دارد اما وضعیت مطلوب ممکن نیست که حرکت داشته باشد • در جلسه قبل حاج آقا فرمودند باوجودی که در اعمال معصومین هیچگونه انحرافی نیست ولی رشد دارند • صحبت برادران این بود که درست است که معصومین رشد دارند، به این دلیل است که وجود دارند اما جامعه مطلوب، جامعه ای است که ممکن نیست و در عینیت تحقق پیدا نمی کند تا فرض تغییر برای آن قائل باشیم •

قسمت دوم این بود که اگر بپذیریم رشد و تغییر در وضعیت مطلوب راه دارد اما برای برنامه ریزی ملاحظه تغییر ضرورت ندارد و همینکه نسبت های ثابت حاکم بر وضعیت مطلوب و رشد آن را بدست بیاوریم برای اینکه جهت حرکت ما را مشخص کند کافی است •

از طرف دیگرچه فرقی می کند اگر برای وضعیت مطلوب، حرکت و تغییر قائل بشویم یا نشویم، یعنی اگر در حد پذیرفتن است، می پذیریم اما اگر پذیرفتن و نپذیرفتن این مطلب لوازمی دارد و اگر

نپذیریم نمی‌توان برنامه ریزی کرد ، جهت‌را تشخیص‌داد ، پس‌در این قسمت مشخصاً باید توضیح داده شود که اگر این تغییر را نپذیریم حرکت ما چه نواقص خواهد داشت .

برادر ساجدی : پس‌بحث در طول هفته در رابطه با ویژگی ئی بوده که حاج آقا فرمودند ذاتی وضعیت مطلوب است . در نظر دوستان هست‌که جناب‌آقای حسینی بحثی درهفته قبل با برادرمان آقای افکاری داشتند سئوال آقای حسینی این بود که آیا وضعیت مطلوب یک تابلو است‌برادرمان آقای افکاری فرمودند بله ، جناب آقای حسینی فرمودند خیر، وضعیت مطلوب تابلو نیست بلکه شیئ است دارای تغییر و حرکت و زماندار در این هفته که بحث شده سه مطلب مطرح شده است .

۱ــ وضعیت مطلوب نمی‌تواند تغییر داشته باشد زیرا ممکن نیست و ممکن نیست‌بدین معنی است که عینی نیست .

۲ــ دومین قسمت‌این بود که به فرض که بپذیریم وضعیت مطلوب تغییر دارد ، چه تاثیری در برنامه ریزی دارد ؟

۳ــ نپذیرفتن این مسئله چه ضرری در برنامه ریزی دارد ، که به نظر می‌رسد قسمت‌دوم و سوم یک قسمت‌باشد .

برادر چمن خواه : در جلسه قبل ، قبل از اینکه حاج آقا وارد بحث اوصاف ذاتی و لوازمی وضعیت مطلوب بشوند دو مفهوم وضعیت و مطلوب بودن را توضیح دادند ، فرمودند که وضعیت بدون زمان فرض‌نمی‌شود .

مطلوب نیز باید وصف این زمان باشد . سئوال اول من این بود که مگر وضعیت غیر از همراه بودن با زمان ، ویژگی دیگری ندارد که ما مطلوب را وصف زمان بگیریم ؟

سئوال دوم اینکه در رابطه با مطلوب مستقیماً عمل معصوم را به عنوان مطلوب طرح فرمودند به نظر می‌آید که به دو علت نتوانیم اینرا به عنوان معیار مشخص‌کنیم :

الف : درک از عمل معصوم امکان ندارد زیرا آنها معصوم هستند و ما عصمت نداریم .

ب : مسئله غیبت و دور بودن از ائمه باعث می‌شود که امکان دستیابی به عمل معصوم نباشد تابه عنوان معیار در برنامه ریزی بتوان جای داد . در مورد نسبتی را که طرح کردند پارامتر زمان در آن نیست تا آنرا به وضعیت نسبت دهیم .

برادر درخشان : در بحث تعیین وضعیت مطلوب به نظر می‌رسد که دو راه انتخاب شده راه اول این است‌که بگوئیم کاری نداریم به اینکه هدف مطلوب چیست ، برای معلوم کردن این مجهول ، مختصات این مجهول را پیدا می‌کنیم ، یعنی ویژگی هایش‌را حل می‌کنیم .به‌اعتبار پیدا کردن مختصاتش ، هدف مشخص می‌شود ، موقعی هم‌که برادرمان آقای ساجدی سئوال را به‌این ترتیب مطرح فرمودند که کیفیت تعیین هدف و ویژگی های هدف مطلوب تیتر بحثی ماست جناب آقای حسینی فرمودند که بهتر نیست‌که اول روی ویژگی ها بحث‌کنیم و بعد به تعیین وضعیت مطلوب بپردازیم ؟ این سئوال نشان دهنده این است‌که جناب آقای حسینی راه اول را انتخاب کرده‌اند یعنی هدف‌را مجهول می‌گیرند و باتعیین مختصات آن سعی در شناخت‌آن دارند . باید جلسه مسیر خودش‌را مشخص‌کند ، اگر جلسه راه اول را انتخاب‌کند به این معنی است‌که باید از طریق کاوشهای عقل وضعیت مطلوب را ترسیم کند .

مطلبی که برادران اشاره کردند که نسبت های یك به یك آیا زمان دارند یا ندارند ، دیگر دراین مباحث قرار نمی‌گیرند زیرا آن یك فرضیه است و معلوم ما و وضعیت مطلوب ماست ، نمی‌توان مجهول‌را در رتبه‌ای از بحث معلوم گرفت و حرکت‌کرد . یا اینکه بگوئیم نه ، ماکاری به تعیین مختصات مطلوب نداریم ، نسبت‌به این مجهول ابداع احتمال می‌کنیم ، و می‌گوئیم نسبت های بین عقلمان ، علمان و التزامات قلبی مان یك هماهنگی یك به یك باشد . در اینصورت وارد این بحث می‌شویم . اما اگر بگوئیم نه ، مسیر بحثی ما این‌نیست ، ابداع احتمال نکنیم بلکه بگوئیم وضعیت مطلوب هرچه که هست ، مختصات و ویژگی آن چیست ؟

پس‌برادران باید توجه داشته باشند که این مسیر بحثی (یعنی مختصات مجهولی که نمی‌دانیم چیست پیدا کنیم) قابل قبول است‌یانه ؟ حداقل من به ذهنم می‌رسد که راه حل مسئله این

نباشد که چیزی که نمی‌دانیم چیست ، مختصات آنرا مشخص کنیم تا بحث برود روی پویا بودن و یا ایستا بودن وضعیت مطلوب •

این بحث دقیقاً مانند این است که سئوال کنیم هدف مطلوب چیست ؟ گفته شود هدف مطلوب می‌تواند مطلوب تر باشد •

برادر حسینی : وقتی صحبت از وضعیت مطلوب می‌شود به نظر من ، مراد یك وضعیت نسبی است که در آنجا وحدت ترکیبی امکانات با احکام هماهنگی دارد ، یعنی اگر ساختار فعلی را تبدیل به ساختاری کنید که هماهنگی داشته باشد با احکام، آن مورد نظر ماست • مثلاً یك مسیر فرضی را در نظر بگیرید که جامعه در صراط مستقیم قرار گرفته اما الان در یك وضعیتی است که روی آن مسیر نیست • محل تقاطع حرکت این جامعه به طرف جامعه مطلوب با آن خط فرضی ما ، مورد نظر ماست • یعنی یك وضعیت مطلوب نسبی است که در آنجا وحدت ترکیبی امکانات با احکام هماهنگی دارد •

برادر ذوالفقارزاده : درست است که باید وضعیت مطلوب را در رابطه با معصوم قرار دهیم اما به این زودی ما می‌خواهیم ادراك از معصوم را کند و کاو کنیم سئوالات زیادی پیش میآید • قبول داریم که وضعیت مطلوب مرکب است ، زمان دارد ، حرکت دارد ، و این خصوصیات غیر قابل انکار است زیرا ما در عالم عین و نه ذهن صحبت می‌کنیم ، اگر زمان را در رابطه با نسبت ها قرار دهیم به نظر می‌رسد خیلی مشکل است که نتیجه بگیریم چون التزامات قلبی معصوم مطرح می شود ، عمل و گفتار معصوم مطرح می‌شود • حالا چرا ما فقط عمل معصوم را الگو قرار داده‌ایم • بنابراین به نظر من هم اگر با استدلالات عقلی جلو برویم بهتر است •

برادر امیری مقدم : پیشنهاد من برای ادامه بحث عکس نظر آقای درخشان است• تا حالا حاج آقا سه مشخصه از وضعیت مطلوب مطرح کرده‌اند که اگر پهلوی هم بگذاریم وضعیت را مشخص می‌کند ، یعنی اگر ادامه این سه مشخصه (الف : وضعیت مطلوب منحصر به فرد است • ب : دارای حرکت و زمان است• ج: خصلت ذاتی وضعیت مطلوب این است که هیچ نداشته باشد جز

مطلوب بودن یعنی اجزاء و نسبت های وضعیت مطلوب ، همه مطلوب هستند) مشخصات دیگری را نیز مطرح کنند •

در ضمن اگر ما در وضعیت مطلوب ، معصوم را الگو قرار ندهیم در کدام بحث مان می خواهیم به آن بر خورد کنیم ؟ وضعیت مطلوب حتماً با اعمال ، کردار ، رفتار معصومین ربط خواهد داشت •

برادر فلك مسیر :مطلب حاج آقا بیشتر در مورد تبیین وضعیت مطلوب بود که مقصود از مطلوب چیست و یکی از ویژگی های جامعه مطلوب این بود که در آن هرز روی وجود ندارد و شدت به طرف حضرت حق سبحانه و تعالی است • به نظر من هنوز هم این مسئله هست که ما باید بنشینیم و ویژگی های جامعه مطلوب را تعیین کنیم یا کیفیت ویژگی آنرا تعیین کنیم و به نظر خود من تعیین ویژگی جامعه مطلوب و تعیین راه رسیدن به جامعه مطلوب دو موضوع علی حده است • یعنی باید اول ببینیم با چه روشی باید جامعه مطلوب را بدست بیاوریم ، اگر از عقل باید استفاده کنیم و یا چیز دیگری ، باید بحث بشود ، اگر بالبداهه سئوال کنیم که ویژگی های جامعه مطلوب چیست ؟ سئوال می شود که ملاك شما برای انتخاب جامعه مطلوب چیست ؟ که ملاك عقل است یا چیز دیگری •

برادر حجت الاسلام حسینی : سئوال شد که آیا وضعیت مطلوب باید زمان داشته باشد یا نداشته باشد یعنی ممکن است زمان داشته باشد یا نه ؟ عرض می کنیم در یك فرض که ملاحظه بفرمائید حتماً برایش زمان قابلیت فرض دارد •

آنگونه که شما وضعیت مطلوب را ترسیم می فرمائید انتزاعی است و با تحلیل عقلی مشخص می کنید هر چند نسبت به شیئ زماندار نیز باشد و خصوصیاتی را نیز که بعد برای آن ذکر می کنیم درباره — خصوصیات شیئ زماندار باشد ولی به یك نحوه انتزاع از شیئ زماندار است • اگر بگوئیم مجموعه مطلوب نه جامعه مطلوب و نگوئیم معصوم یعنی مجموعه مطلوبی را در نظر بگیریم که دارای نسبت های خاص است ، دارای اجزاء است •

گفتیم مجموعه مطلوب حتماً دارای زمان است زیرا هرجا که گفتیم اسم مجموعه و مرکب آمد صحبت از

تغییر نیز باید بشود اگر صحبت از تغییر نشود در باب انتزاع ، باز هم از جهت خاصی ملاحظه شد° است یعنی برای بار دوم انتزاع از انتزاع شده است ، می توان انتزاع کرد و التفات به سکون کرد ولکن همیشه نتیجه را که گرفتیم باید بدانیم این نتیجه در یك جهت خاص ثابت شد ونمیتوانید اینرا نسبت به مجموعه ای که دارای زمان است ثابت فرض کنید ٠

گاهی میگوئید من میخواهم درباره ظرفیت استکان صحبت کنم دیگر حجم و وزن و خصوصیات دیگر استکان را کنار میگذارید ، پس میتوان درباره° ظرفیت یك ظرف صحبت کرد که چند سانتیمترمکعب است ولی یادمان نرود اینگونه نیست که این استکان وزن ندارد ، بحث کردن در یك جهت خاص (حجم استکان) اثبات نمیکند که استکان دارای جسم و جرمی نیست ٠ در مورد مجموعه نیز میتوانید بگوئید ما کاری به زمان آن نداریم ولی نمیتوان گفت که من مجموعه ای را فرض میکنم که زمان نداشته باشد ، میتوان گفت من در مورد مجموعه صحبت میکنم و فعلاً توجه به زمان نداشته باشم امابالکس این مطلب صادق نیست یعنی نمیتوانید مجموعه ای را بخواهید که زمان نداشته باشد ٠

ما در حد نازل بودن فهممان که نسبت به معصومین داریم کلمه معصوم را به آنها نسبت میدهیم ، به هرحال شما ادراکی دارید که میگوئید معصوم ، معنایش این است که کلیه حرکاتی که در این هستی مبارك هست همه اش خوب است و بدی در آن نیست ٠ حالا به حسب ادراك خودمان بحث میکنیم میگویند مورچه در مورد خداوند تبارك و تعالی میگوید خدا دوشاخ دارد ، این هم به حسب ادراك خودش است ٠ اما در مورد معصوم این مطلب را قطع داریم که اشتباه نمیکنند ٠

ما یك ادراکات باطنی (قلبی) داریم ، یك ادراکات ذهنی داریم و یك ادراکات تجربی و عملی داریم° به عبارت دیگر یك حرکت هائی در باطن ما وجود دارد یك حرکت هائی در فکر و ذهن ما وجود دارد و یك حرکت هائی در دست و پا و اندام ما وجود دارد پس ما سه دسته اعمال داریم ، اگر بگوئیم بر کلیه حرکت هایمان ولو به نسبت اختیار حاکم است ٠ بنابراین :

حرکت اول عبارت است از حرکت های باطنی ، روانی ، قلبی ٠

و حرکت های ذهنی ، عقلی ، نظری را دومین حرکت در نظر میگیریم ٠

وکلیهٔ حرکت هائی که در رفتار و افعال مان داریم اعم از حرف زدن، راه رفتن و غیره را حرکت سوء می‌گوئیم. این سه دسته حرکت ها را در افعال فردی مان ملاحظه می‌کنیم. در مورد معصوم می‌گوئیم اختیار او هیچ وقت به سوء نیست یعنی حرکت های باطنی به هر نسبت که تحت قوهٔ اختیار باشند محال است در معصومین به خطا برود و در مورد حرکت های ذهنی نیز می‌گوئیم به هر نسبت که تحت اختیار باشند محال است که خطا در آن واقع بشود. و در حرکت های عینی معصومین نیز خطا راه ندارد. البته نمی‌گوئیم اعمال منحصر به اینهاست بلکه می‌گوئیم آنچه را که ما درک می‌کنیم این است. ممکن است حرکت های نظری را به دسته های مختلف تقسیم کنید. مثلاً یك دسته تصورات، دسته دیگر تصدیقات و الی آخر، می‌گوئیم که ما منظورمان کلیه حرکت ها ی ذهنی بود به انواع آن کاری نداریم. پس اگر ما یك مجموعه از حرکت های مختلف و گوناگون بگیریم که مرکب است و بگوئیم این مجموعه حرکت ها در آن خطا وجود ندارد و چون مجموعه ای — زمان دار نیز هست وقتی می‌گوئیم خطا در آن راه ندارد یعنی تناسب با صواب دارد و سلب زمان از آن ممکن نیست. در همان کلمه ای که می‌گوئید این خوب است و خطا ندارد، حتماً این مجموعه را متناسب با یك جهتی و یك راهی و یك مقصدی می‌سنجید تا کلمه خوب بر آن صدق کند. یعنی خوب بدون "برای" ممکن نیست. در نزد کافر باشد یا مسلم. مطلوب بدون "برای" نمی‌تواند باشد. و این کافی است برای اثبات اینکه مجموعه باید زمان داشته باشد تا بتوان گفت مطلوب یعنی برای رسیدن به مقصدی. برای سیر در جهتی. برای مطلبی باید خوب باشد. در آنجائی که از "خوب" زمان حذف بشود باید حتماً مجموعه بودن هم از آن حذف بشود. باید برسد به صرف خوبی و صرف هستی. در آنجائی که "خوب" را منهای "برای" بیاورید می‌شود خوب مطلق. خوب مطلق دیگر با مجموعه بودن سازگار نیست. با ترکیب سازگار نیست. خوب مطلق یعنی صرف هستی و نهی می‌کنید از آن هر بدی را. منزه می‌دانید آنرا از هر نقص. پس کلمه مجموعه که آمد، باید "برای" داشته باشد تا بتوان گفت مطلوب. آنوقت دیگر بصورت ایستا قابل ملاحظه نیست. ممکن است بفرمائید مجموعه ای نداریم که اسم آن جامعه ای باشد که همهٔ افراد آن جامعه معصوم

باشند • یا اگر هم یك وقت چنین چیزی را پیدا کنید در عالم تکلیف چنین چیزی را ندارید • ورای عالم تکلیف اگر چنین جامعه‌ای باشد , اصلاً مورد بحث ما نیست • بنده عرض می‌کنم کلمه مجموعه را که ذکر می‌کنید اگر یك مصداق داشته باشد به نام شخص معصوم و این کلمه " مجموعه خوب" بر آن صادق باشد کافی است برای اینکه آن الگو قرار بگیرد برای جهت‌گیری جامعهٔ شما , زیرا جامعه شما یك مجموعه مرکب است • می‌گوئید در آنجا حرکات , خصال به کمال اعتدال رسیده است و جریان جریان خوبی است • دربارهٔ معصومین زمان برابر است با خوب بودن برای آنها • یعنی زمان هر چیز برابر با تغییرات خود اوست • یعنی تغییرات آنها خوب است • صحبت کردن دربارهٔ مجموعه مطلوب به کلمه بهترین نیست بلکه تعریف دادن برای بهترین است , به بهترین وجه • و بیان داشتن تفصیلی کلمه بهتر و بهترین است •

پس اینکه بگوئیم جامعهٔ معصوم نداریم سئوال می‌کنم آیا مجموعهٔ معصوم دارید یا نه ؟ چه نحوه جریانی داشته باشد آن جریان ایده‌آل است ؟ من که نگفتم عین آن جریان است , اگر آن جریان فرض عقلی داشته باشد کافی است • فرض عقلی داشتن مجموعه , نه مجموعهٔ مقید به قید جامعه • مجموعه را اعم بگیرید از جامعه و فرد • مجموعهٔ مطلوب را بشناسید تا بعد بتوانید جامعه مطلوب را عقلاً فرض کنید • اگر ترتیب مهم باشد باید اول کلمه مطلوب و خوب را شناخت بعد مجموعهٔ خوب را شناخت , بعد گفت مجموعه خوب را که شناختم , حالا جامعه‌ای را می‌خواهم که تناسب داشته باشد • بااین مطلوب • یعنی جامعه چیزی نیست جز مجموعه‌ای که اگر شما بخواهید قید به آن بزنید باید بگوئید مجموعهٔ خوب • مجموعهٔ مطلوب • ما هم گفتیم مجموعهٔ ایده‌آل , نگفتیم مجموعه‌ای که حتماً وجود دارد ولی شرط آن را جریان گرفتیم همانطور که درباره مطلوب می‌گوئیم زیرا کلمه مطلوب با برای می‌سازد •

یك اشکال هم به این مطلب وارد می‌کنیم :

پس این که " ولکم فی رسول ا ••• اسوه حسنه " یعنی برای شما این پیغمبر یك الگو و نمونه خوبی است , پس بهتر است که شما جواب بدهید که هیچ هم الگوی خوبی نست , شما نمونه از یك غیر

معصوم به ما بده که مثل خودمان باشد . گاهی خطا بکند گاهی صواب ولی نمونه‌ای که معصوم باشد و هیچ خطائی در آن نباشد چه فایده‌ای دارد ؟ برای ما نمونه نیست ، برای معصومین نمونه است ، سید رسل هم هست ، آنها از رسول ا ... یاد بگیرند ، ما از آدمهای بد باید یاد بگیریم . اما می‌گویند نه ، شما هرچند قادر نیستید که آن کاری که من می‌کنم انجام دهید ولکن یاری بدهید مرا . با تلاش ، کوشش ، ورع . پس الگوی ایده‌آل با الگویی که به اسم مطلوب نسبی است فرق دارد . باید به طرف الگوی ایده‌آل جهت‌گیری کرد . به عنوان مثال در ریاضیات می‌گوئید تعداد اعدادی که بین یك و دو قابلیت فرض دارد میل به طرف بی نهایت پیدا می‌کند، معنایش این نیست که بی نهایت است بلکه نهایت آن بین یك و دو است .

پس بنابراین مجموعه مطلوب ما زماندار است یعنی ما می‌توانیم مجموعه‌ای مطلوب را به عنوان مجموعه حرکاتی که معصومین صلوات ا ... علیهم اجمعین دارند مطلوب و زمان دارد فرض کنیم . هرگاه جامعه ما خواسته باشد مطلوب بشود باید مجموعه‌ای باشد متناسب با آن مجموعه (معصوم) . پس تنها چیزی که ما در قسمت اول عرض نکرده بودیم این بود که اگر مجموعه را عام بگیرید اعم از جامعه و غیر جامعه و بعد مجموعه مطلوب را مشخص کنید و بعد بگوئید جامعه نیز مجموعه‌ای است که می‌بایست در شکل ایده‌آل به طرف این مطلوب باشد . به نظر می‌آید با قید مجموعه خوردن یك مقدار تقریب به ذهن می‌شود .

سئوال دوم که مطرح بوده این که آیا ضرورتی دارد که ملاحظه تغییر در وضع مطلوب بشود یا نه؟ عرض می‌کنیم بله که ضرورت دارد ، خیلی فرق است که شما معادله حاکم بر یك جریان را ملاحظه کنید یا معادله حاکم بر توقف را ملاحظه کنید . اگر معادلهٔ شما حاکم بر توقف باشد به درد کار برنامه ریزی بالمره نمی‌خورد ، حتی اگر شما تعادل استاتیك پیدا بکنید که جزء در انتزاع هم پیدا نمی‌توانید بکنید . معادله‌ای نیست که معادله حرکت باشد ما دربارهٔ معصومین می‌گوئیم این تعادل ، غیر از تعادل استاتیکی است که در آن حرکت راه ندارد . این مطلب ریشه‌ای میشود برای کلیه تنظیماتی را که بعداً نسبت به زمان تان و تغییراتتان دارید .

بعد از این توضیح ، سئوال سوم که چه تفاوتی دارد اگر حرکت را بپذیریم یا نپذیریم خود بخود منتفی می‌شود • جناب آقای چمن خواه فرمودند که آیا وضعیت ، ویژگی دیگری بجز زمان ندارد تا بتوانیم مطلوب را از غیر مطلوب جدا کنیم :

عرض می‌کنم که صحبت از نظم کردن و صحبت از ویژگی مجموعه کردن بدون ارتباط به زمان ممتنع است صحبت ما این بوده که (مطالبی که در روش طراحی مورد بحث قرار گرفته است) برای چه مجموعه درست می‌شود و برای چه توجه به نظام می‌کنیم ؟ گفتیم که هستی ممکنات ، هستی این عالمی که ممکن است برای چه خلق شده است اگر حضرت حق بالاراده و اختیار و بامشیت بالغه شان خلق فرموده‌اند ، سئوال این است که چرا خلق فرموده‌اند ، هستی ممکن "برای" دارد و برای غایتی خلق می‌شود • در آنجا گفته‌ایم که غایت با صفت فعل تناسب دارد و صفت فعل نیز با صفت فاعل تناسب دارد ، تناسب پیدا می‌کند به مبداء خیر و مبداء فیض ، یعنی در حقیقت نمی‌توانید خوبی را نسبت به هیچ چیز بدهید حتی در یک جزء کوچک از یک مجموعه و در یک مقطع مکانی مگر این که ریشه آن در خیر مطلق باشد • یعنی تعریف کلمه خیر را با هستی کرده‌ایم نه با نیستی و هستی جز در شکل مطلق آن ، خیر را نمی‌تواند مطلق کند والا تعریف آن متناقض می‌شود •

گفتیم خیری که برای این آقا خوب باشد یا برای آن آقا ، باز هم می‌گوئیم وقتی می‌گوئید این کار برای این آقا خیر است می‌بایست مطلق باشد • اما اگر گفته شود مطلق نیست به معنای نفی کردن و درون متناقض بودن تعریف خیر است •

پس بطور کلی گفته‌ایم که این مجموعه متناسب با این راه است و این راه متناسب با رسیدن به این هدف است ، پس مجموعه شما با تناسبش به زمان است که می‌توان خیر یا بدی را به آن نسبت داد و همچنین اجزاء آن •

البته به نظر من این مسئله عرفی است و همه هم التفات به آن به نحوی دارند نهایت بصورت ضعیف؛ شما مثلاً می‌گوئید فلانی چطور است ؟ می‌گویند خوب است ، خوب است را برای جهتی می‌گویند ، متناسب با امری می‌سنجید و می‌گوئید خوب است • حتی یک طفل که می‌گوید این خودکار قشنگ است

طفل "برای" دارد و می‌گوید قشنگ است ولو اینکه نتواند آنرا تشریح کند • اینکه میل را بیـــان می‌کنید به معنای این است که برای ارضاء من خوب است ، پس ارضاء نسبت به اینکه دارید ملاحظه می‌کنید در مرتبه دوم است • اگر برای میل و فطرت و تمایل "با" ذاتی شد ،محال است ملاك،خوبـی مطلق شود • این نفی ارزش است • این ملاحظه معیار ارزش در ابتدائی ترین مرحله تمیز است • اما اگر خواستید تعریفتان از ارزش ، درون متناقض نباشد ، باید تعریفتان از خیر درون متناقـــض نباشد • اگر تعریف شما از خیر مطلق شد آنوقت می‌توانید بگوئید که خوبی را که نسبت به این قلم می‌دهم درون متناقض نمی‌شود و الا اگر خوب است مطلق نشود حتماً هم درون متناقض می‌شود • پس بنابراین تنها چیزی را که شما می‌توانید وصف قرار دهید و اساسی ترین وصفی راکه برای خوبـی می‌توانید قرار دهید مسئله زمان است و برای زمان نیز غایت و برای غایت ، تناسب با فعل و بـرای فعل ، تناسب با اطلاق •

سئوال دوم این بود که وضعیت مطلوب را نمی‌توان از وضعیت معصوم اخذ کرد ، که بنابه توضیحـی که دادم پاسخ این سئوال نیز داده می‌شود •

آقای درخشان فرمودند که آیا این هدف مجهول است که بتوان به وسیله مختصات آنرا شناخـت یا اینکه باید احتمالاتـی درباره‌ٔ مطلوب بدهیم ؟

اگر به یك نحو ما مطلوبمان را نشناسیم درباره جرح و تعدیل هیچ فرضیه‌ای نمی‌توانیم اثبـــات و استدلال کنیم •

این فرضیه ما را نمی‌رساند و یا این فرضیه کامل تر از دیگری است و ما را می‌رساند • باید اول ادراکی از مطلب داشته باشیم • حتی کفار که این کار را انجام می‌دهند یعنی اهداف را از درون تئوریهایشان دنبال می‌کنند مرتباً مطلب را با تمایل با نفس می‌سنجند یعنی برای آنها که در دستگاه ارزشی شان درون متناقض صحبت می‌کنند باز ملایمت با نفس و ارضاء نفس و ارضاء شهوات به عنوان هدف قرار می‌گیرد • یعنی هرچند شاقولی ندارند و ابزاری ندارند که بتوانند مطلب را مشخص کنند ولی درعین حال باید این را بپذیریم که بدون هیچ گونه انگیزه‌ای نمیتوان حرکت کرد • یعنی طالب مجهـول

مطلق نمی‌توانند باشند • یعنی همانگونه که ما پایگاه ارزش‌را در مطلق می‌گذاریم , اگر مطلقاً ادراك ازارزش را حذف کنیم آنوقت سنجیدن ممتنع می‌شود که بگوئید این شیئ خوب است یا بد است • باید یك قدر اجمالی از مطلب دستمان باشد • اما در ابداع احتمال دوم یعنی اگر بگوئیم هدف مجهول است و با مختصات آنرا تعیین کنیم نیز می‌گوئیم نه , اینطور نیست • هدف یك مرحله تبیینی دارد , یك مرحله اجمالی دارد • اجمال آن کاملاً روشن است • ما درباره مطلوب واینکه به چه چیز مطلوب گفته می‌شود بصورت اجمال صحبت کرده‌ایم و کاملاً روشن است • حتی در بحث های قبلی , اینکه هدف را از هدف کلی جهان می‌گیریم یعنی هدف زیر سیستم از هدف بزرگترین سیستم شامل باضافه قیدگرفته می‌شود و برهمین اساس بوده که تقرب الهی در باب اقتصاد بصورت گسترش امکانات در جهت تقرب الهی است • پس می‌توانیم بگوئیم هدف معلوم بالاجمال است نه مجهول • حالا معلوم بالاجمال را می‌خواهیم معلوم بالتفصیل کنیم • مختصات کاوشی است در جهت خاصی مشخص وآن جهت معلوم است • می‌خواهیم ویژگی های آنرا مشخص کنیم تا معلوم بالتبیین بشود •

در اینجا صحبت از معادله یك بریك می‌تواند باشد یا نه ؟ (این قسمت را برای جلسات دیگر بگذاریم بهتر است) •

آقای ذوالفقار زاده فرمودند که ما نباید در معصومین به کاوش بپردازیم • در صورتی که مانسبیتی که به معصومین می‌دهیم نسبت به درکی است که از ساخت مقدس آنان می‌کنیم , ما آنهارابالاتر از این می‌دانیم که بتوانیم درك کنیم • این کاوش , کاوش نسبت به ادراك است • ما نسبت به خداوند تبارك و تعالی نیز در ادراکمان کاوش می‌کنیم و خدا را منزه می‌دانیم هرچند نسبت به تنزیهی که کرده‌ایم باز تنزیه و تکبیر کنیم • این حرف به معنای این نیست که پس کاری نداشته باشیم • نه , این مطلب (کاوش در ادراکمان درباره معصوم) برایمان چاره ساز است •

جناب آقای فلك مسیر فرمودند که ملاك برای تعیین ویژگی ها چیست ؟ پاسخ ما این است که اگر ملاك صحبت را می‌خواهید هماهنگی عمومی است • اما خود این مطلب عقلی است • بیانات معصومین

در این مورد ارشادی است و شما اگر بتوانید نقض بگیرید متوقف می شود • اگر بگوئید با قبل و بعد که می گوئید نمی خوانند اما اگر تعریفی را که درباره مطلوب داده ایم با تعریفی که درباره هستی داده ایم متناقض نبود , با تعریفی که درباره حرکت دادیم متناقض نبود و مقوله های اساسی نظام فکری همدیگر را تعیین می کرد به همان دلیل که علیت , اساس است برای کلیه دلائلی که آورده می شود و همان علیت در اینجا حکم می کند جهت استدلال درون متناقض نباشد •

برادر ساجدی : من قبل از شروع به ذهنم می رسید که اگر موضوع مورد بحث واحد نباشد به نتیجه واحدی هم نمی رسیم , اگر از نظر ترتب بحثی روی موضوعات دقت می کردیم , خود مسئله وضعیت مطلوب که چیست ؟ و چه غرضی از آن داریم , در رتبه اول قرار می گرفت• تا بعد بحث کنیم که نسبت های آن چیست و تغییر دارد یا ندارد و امثال اینها •

جناب آقای حسینی در فرمایشاتشان اینگونه استفاده کردم که مقداری توضیح دادند راجع به اینکه غرض از وضعیت مطلوب چیست ؟ آیا آن شکلی است که آقای افکاری طرح می کردند که تحقق عینی ندارد یا آن شکلی که برادرمان آقای دکتر حسینی می فرمودند یا جمعی است از هر دو تا ؟ — البته آقای حسینی منظورشان را فرمودند که بعداً روی آن بحث می کنیم •

در ادامه مطلب فرمودند اگر چنین شد زمان دار است • به ذهن من اینطور می رسد که اگر فعلاً بحث را در این قرار دهیم که از وضعیت مطلوب چه معنائی مراد داریم , فرمودند که اولین مطلب این است که مطلوبیت چیست ؟ بعد که می گوئیم وضعیت مطلوب , مرادمان از آن چیست؟ با این تذکر که این بحث خارج از بحث ماست , یعنی اگر بخواهیم راجع به مطلوبیت و وضعیت بحث کنیم , حدود یك هفته روی آن بحث می کنیم و بعد به عنوان اصل موضوعه آنرا می پذیریم •

والسلام •

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ جلسه مشترک ــ ۶۴/۱۱/۱۲

عنوان : رابطه مجموعه مطلوب با جریان عصمت

فهرست

۱ــ آیا شناخت جریان عصمت با صرف ملاحظه احکام امکان پذیر است صفحه ۳ــ۱

۲ــ عصمت چیست ؟ صفحه ۴

۳ــ آثار عصمت ، وجود حرکات عینی درخارج بدون هیچ خطا واشتباه صفحه ۵

۴ــ رابطه ٔ عمل در شرائط خاص (مجموعه سازی) با احکام صفحه ۱۱ــ۵

۵ــ معادله حاکم بر جریان معصوم صفحه ۱۳ــ۱۱

۶ــ سئوالات تبیینی راجع به بحث و پاسخ به آنها صفحه ۱۴ــ۱۲

برنامه ریزی ــ جلسه ۷۷ ــ ۶۴/۱۱/۱۶ بسمه تعالی

برادر ساجدی: بسمه تعالی ، بنظر می‌رسد در میان مطالب مختلفی که بیان شد ، یک تعبیر آقای حسینی داشتند که وضعیت مطلوب ، وضعیتی است متناسب با مجموعه مطلوب ، و وضعیت مطلوب مجموعه ای است که از افعال معصومین علیهم السلام بدست می‌آید • از طرف دیگر بحثی داشتیم راجع‌به اینکه برای تعیین وضعیت مطلوب باید جریان عصمت را ملاحظه کرد که بنظر میرسد ملاحظه جریان عصمت همان ملاحظه مجموعه مطلوب است که جناب آقای حسینی می‌فرمودند • یعنی اگر اینها را کنار یکدیگر بگذاریم شاید یکی باشد • مثلا آنجا مجموعه مطلوب فرمودند ، یک تعبیر دیگر هم گفته شده جریان عصمت • در ادامه این بحث اگرما بخواهیم‌جریان عصمت یا این مجموعه مطلوب را ملاحظه کنیم یا خود این را یا براساس‌این جامعه و وضعیت متناسبی را ترسیم کنیم و بگوئیم این وضعیت مطلوب است چگونه این کار ممکن است ؟ یعنی چگونه می‌شود ملاحظه کرد جریان عصمت را ؟ چگونه می‌شود مجموعه مطلوب را ملاحظه کرد ؟ معصومین صلوات ا••• علیهم تشریف داشته اند و الان هم افتخار ما این است که در زمان غیبت آخرین ایشان (عج) هستیم و بودن هرچیز به برکت وجود ایشان است اما فعلاً ما دسترسی به ایشان نداریم.آنچه از معصومین در دست ماست محدود به کتاب ، سنت و احیاناً اگر سیره را جزء سنت بدانیم یعنی تاریخ زندگی آنها نیز هست • بهر حال فعلاً یک سری نوشته هائی داریم که گویای زندگی ، تاریخ تولد ، شهادت و غیره از ایشان است و نوشته هائی داریم که مستقل بر فعل وقول و تقریر معصوم‌است که بنام سنت می‌نامند وکتاب . ما در ملاحظه مجموعه مطلوب چه چیزی را می‌خواهیم ملاحظه کنیم ؟ وقتی می‌خواهیم جریان عصمت راملاحظه کنیم چه چیزی را می‌خواهیم ملاحظه کنیم ؟ چیزی غیر از ملاحظهٔ آثاری از زندگی معصومین که در اختیار ماست ؟ اگر این هست آیااین کافی است و می‌تواند ما را به مجموعه مطلوب یااین جریان عصمت برساند و می‌توانیم براساس‌آن جامعه یا وضعیتی متناسب بسازیم که بتواند وضعیت مطلوب ما باشد یانه و چگونه ؟ این سئوالی است که بذهنم میرسد از جمع‌بندی مطالب می‌توانیم به آن برسیم تا از خدمت دوستان و آقای حسینی استفاده کنیم •

برادر درخشان : هدف حداقل در برنامه ریزی اقتصادی رسیدن به یك وحدت ترکیبی از امکانات است که هماهنگ و سازگار با اجرای احکام الهی است ، پس این سئوال جناب آقای ساجدی که منظور از هماهنگی وضعیت مطلوب باجریان عصت چیست حداقل در بعد اقتصاد در یك مرحله مقدماتی ، مسئله تبیین شده است و آن این است که ما در موضع ملاحظه وضعیت اقتصاد عمدتاً نظر به وحدت ترکیبی امکانات و ظرفیتهای تولیدی حاصل از آنها داریم ، جزاین در اقتصاد چیزی مراد نیست،منتها یك مطلب را هم قبلاً تمام کرده ایم که امکانات اقتصادی در معنای وسیع کلمه که ملاحظه بشوند با همدیگر یك ربطی بصورت سیستمی دارند ولذا یك خصلت خاصی از اینها ملاحظه می‌شود • بحث در هماهنگی این خصلت با کیفیت جریان احکام است این مطلب جدیدی هم نیست و قبلاً مفصل بحث شده است • بنابراین‌ذهن نمیرسد آن سئوال آقای ساجدی بعنوان نقطه شروع بحث مطرح باشد که اساساً هدف مطلوب در برنامه ریزی اقتصادی به چه معناست ؟ حالا صحبت از این بود که ما بتوانیم تبلور این خصلت جریان یافتن احکام الهی را در وحدت ترکیبی امکانات ببینیم • این ربط را چگونه می‌خواهیم تمام کنیم و الا ضرورت وجود این ربط بعنوان هدف مطلوب مطلبی است که مفصلاً بحث شد و الا ن سئوال پیرامون کیفیت ربط بین ایندوستکه چگونه اینرا در آن منعکس ببینیم ، معیار و ضابطهٔ ما چگونه باید باشد ؟

بنابراین باز بعهده خود جناب آقای‌ساجدی استکه به این مسئله باید بپردازیم و یااینکه بحث همین مسئله هماهنگی خصلت وحدت ترکیبی امکانات بااجرا شدن احکام ا ••• است و بحث معصومین و مطرح شدن این مسئله صرفاً برای پاسخ به یك سئوال جنبی بود ، نه پاسخ به یك سئوال اصلی • آن سئوال جنبی این بود که آیا مابرای ترسیم وضعیت مطلوب باید ویژگیهای آنرا اول رسم کنیم تا به اعتبار این ویژگیها و مختصات ، وضعیت مطلوب ترسیم شود ؟ اگر جواب مثبت است اولین سئوالی که مطرح می‌شود این است که این ویژگیها چیستند ؟ اولین پاسخ نیز این بود که اولین ویژگی هدف مطلوب در واقع پویا بودن آن بود نه ایستا بودن آن ، حرکت داشتن و زمان‌داشتن آن به اعتبار اینکه مجموعه ایست مرکب و مجموعهٔ مرکب تغییر پذیر است ولذا زمان دارد • بعد مثال معصومرا رارتباط

بااین مطلب مطرح شد من فکرنمی‌کنم که بحث معصومین بعنوان حرکت مطلوب و جریان عصمت و عالیترین مرحله مطلوبیت بعنوان بحث اصلی باشد ، بلکه این درپاسخ به یك سئوال جنبی بود که اولین ویژگی هدف مطلوب چیست ؟ که پاسخ دادند زمان دار است ، وقتی این مطلب تمام شد نباید روی آن زیاد پافشاری کنیم بطوریکه موضوع بحث جلسهٔ امروز قرار گیرد • اینرا تمام شده بدانیم و به سئوال اصلی خودمان باز گردیم •الا اینکه هنوز در آن حاشیه تبیین اولین ویژگی هدف مطلوب باشیم که اشکال ندارد ولی موضوع بحث را بدانیم که چیست که بر روی اولین ویژگی هدف مطلوب بحث میکنیم •

برادر ساجدی : اگر باهمین برداشتی که برادرمان آقای درخشان از ملاحظه جریان عصمت یامجموعه مطلوب داشتند ، درست است باید بحث جلوتر برود که مثلاً دومین و سومین ویژگی چیست ؟ درحالیکه برداشت من از مطالب دوستان این بوده است که ملاحظهٔ جریان عصمت برای‌بعضی غیر از ملاحظه احکام است ، اگر چنین چیزی باشد باید مقداری روی آن صحبت کنیم که چیست • غرض من بیشتر این بود که این مهمترین راه وکانالی است که ما می‌توانیم وضعیت مطلوب را تعیین کنیم ، یعنی اسلامی بودن یا به تعبیر دقیقتر مطلوب بودن وضعیت ما بستگی به ارتباطش‌با معصوم دارد • جناب آقای حسینی ابتدا دو مطلب مطرح فرمودند ، اگر خود حاج آقا محبت بفرمایند مقداری بیشتر راجع‌به این مسئله توضیح بدهند و خودشان هم تعیین بفرمایند باتوجه به مسئله جلسه مایعنی برنامه ریزی کدام یك از اینها را بهتر است تحقیق و بررسی کنیم • مسئله به اصطلاح زمان داربودن و اختلافاتی که در آن‌هست که بعضی مثلاً برایشان روشن نشده یا راجع به اینکه جامعه متناسب باوضعیت مطلوب و جریان عصمت یعنی چه و چگونه میشود این ملاحظه را داشت • البته چون هفته ای یك بار در خدمت آقای حسینی هستیم بحثها کندتر پیش می‌رود ، بهرحال اکنون درخدمت جناب آقای حسینی هستیم •

برادر حجت الاسلام حسینی : ابتدا مقدار مختصری دربارهٔ این کلمه ای که چندبار عرض کردیم ، توضیح می‌دهیم • از سئوالات جلسه نیز چنین برمیآید که در آن‌ابهام است ، یعنی مسئله جریان عصمت و مجموعهٔ معصوم و صحبتهائی که با عبارت آخری بنامهای مختلف بیان می‌شد ، مقداری

در این دقت کنیم و بعد ملاحظهٔ زمان دار بودن و رابطهٔ آن و در مرحلهٔ سوم فرمایش آقای درخشان یعنی جریان احکام در وحدت ترکیبی جامعه را بنمائیم.

در قسمت اول در مورد عبارتهائی که احیاناً بصورت مختلف در مباحثه عرض می‌شد که گاهی مقدم و گاهی مؤخر، گاهی بنام جریان عصمت و مجموعهٔ معصوم و این تعابیر مختلفی که بیان شد ببینیم غرض ما چیست. اول از خود کلمهٔ عصمت، وقتی می‌گوئیم کسی دارای عصمت است در مرتبهٔ بسیار نازل، قدرت خویشتن نگه داشتن دارد این در مرتبه ای که می‌گوئیم عفت و عصمت را حفظ کن. عصمت یعنی پاکی، نگه داشتن خوب حالا گاهی است که می‌گوئیم: "عصمهم ا۰۰۰ من الزلل" خدا آنها را از زلل نگه داشته است، البته یکوقتی است که خود این حفظ از زلل که می‌گوئیم نسبت به معصومین صلوات ا۰۰۰ علیهم اجمعین ذاتی است، می‌گوئیم در یک رتبهٔ از گناه آنها محفوظ داشته شده اند در یک رتبه اش خودشان باید خودشان را محفوظ نگه دارند، در حالاتشان با خداوند متعال باید خودشان را محفوظ نگه دارند. از گناهان و از رجس "اذهب عنهم الرجس." در پرانتز اینرا عرض کنم که این نگه داری خدا از رجس و اراده خدا از اینکه شما را پاک نگه دارد، این اراده نمیتواند تشریعی باشد یعنی نمی‌شود این آیه قرآن آمده باشد که خداوند تبارک و تعالی امر می‌کند که شما پاک باشید، این امر را نسبت به همه، خدا دارد، یرید ا۰۰۰ اینجا اراده تشریعی نیست، بلکه تکوینی است یعنی فعل الـ۰۰ تبارک و تعالی است خدا از فعل خودش خبر می‌دهد، "یرید ا۰۰۰ - لیذهب عنکم الرجس" یعنی خداوند شما را از رجس نگه داشت، خوب این نگهداری خدا نسبت به پلیدیها. نسبت به ترک اولی و یک مراتبی هست که خودشان نگه می‌دارند و نگه داشتند، تا اینجا که می‌فرمائید "لا یشائون الا ما یشاء ا۰۰۰" میل نمی‌کنند، دوست نمی‌دارند، نمی‌پسندند مگر آنچه را که خدا پسند نموده است. یعنی پسندشان دقیقاً ظل و سایهٔ پسند خدا است هیچگونه ازخودشان چیزی ندارند، همانگونه هستند که باید. این درک ما از کلمهٔ عصمت و نگهداری است.

حالا آثار این عصمت چیست؟ پس یک ادراک از عصمت داریم، یک منعکس شدن آن در آثارش، یعنی آثار عصمت را نگاه می‌کنیم. می‌گوئیم آثار عصمت این است که نسبت بهرچیزی که واقع بشوند، در برابر

هرچیز که باشند عمل به فرمان الهی و خواست الهی می‌کنند • در برابر خواست الهی هیچگونه خواستی ندارند ، در رتبهٔ تحریفش نیز همین حرف را زدیم ، در تعریف عصمت هم در رتبهٔ معصومین گفتیم " لا یشائون الا ما یشاءالله ••• " اینجا می‌خواهیم بگوئیم تحققاً اثرش این است که ظاهر می‌شود فعل اینها • حرکات اینها حرکاتی است مطابق باخواست خدا • محقق می‌کنند و جاری می‌کنند خواست تشریعی خداوند را در کون ، در اموریکه اختیار اینها موثر است اختیارشان جاری کنندهٔ احکام است درخارج • کیفیت رفتارشان دقیقاً همان کیفیتی است که باید در هر جزء باشد • پس یك توصیف است نسبت به معصوم و آن این است که اینگونه باشد ، یك آثار آن عصمت است در خارج وجود این حرکات بهمان گونه که باید • وجود این حرکات تابع آن چیزی است که خدا خواسته •

عنایت بفرمائید یك جریان داریم ، جریان یك مجموعه ، یعنی اگر بخواهیم بگوئیم عصمت و نگهداری از رجس بصورت یك جریان نسبت به رشد اگر ملاحظه شود ، آن چه می‌شود ؟ آنرا عرض می‌کنیم در تمام مبتلابه ها آنگونه عمل می‌کنند که باید عمل کنند • برای روشن شدن این تصور من یك مثالی را عرض می‌کنم ، این مثال را عنایت بفرمائید ، مثال طبیعتاً به حسب درك ضعیف خود من هست و ربطی به حقیقت مطلب ندارد ولکن مجبوریم مطلب را متنازل بکنیم تا بتوانیم تصوری از آن داشته باشیم : شما یك سیمهائی را تصور کنید ، یك رشته های سیم به یك مقصدی ، آنوقت این رشته های سیم هرکدام جدا گانه حامل یك بار الکتریکی باشند ، اسم هرکدام از این سیمها را یکی از احکام بگذارید ، یکی را نماز بگذارید ، یکی روزه ، یکی خمس ، یکی زکاة ••• هرکدام از این رشته ها را یکی از احکام نام بگذارید •

حالا یك دستگاه ، یك لکوموتیو ، یك دستگاهی که بابرق کار می‌کند ، یك الکترو موتور روی یك جاده بگیرید که این جاده وضعیتهای مختلف دارد ، گاهی دره هست ، گاهی کوه ، گاهی صحرا است گاهی شیب آن بطرف بالا ست ، گاهی بطرف پائین است ، یك جاده ای زیر این رشته های سیم ملاحظه کنید که نشیب و فرازهای مختلفی دارد • الکترو موتور را می‌خواهیم به این سیمها وصل کنیم ، بعد می‌گویند هدایت این ماشین بدست شماست • می‌گوئید حالا باید چکار بکنیم ؟ می‌گویند متناسب با

برقی که نه کم باشد و نه زیاد ، یك دستگاه داریم که آن دستگاه برای شما مشخص می‌کند اینجا عقربه ها نشان می‌دهد که چقدر است ، آنجا هم عکس سیمها را نشان می‌دهد که شما هرکلیدی را که بزنید به چه سیمی اتصال می‌دهد ، که شما بتوانید این راه را بروید • بعد می‌گوئید محال است به هیچ قسمتی از جاده برسید که به مقدار لازم برق بدست نیاورید ، بلکه این سیمها به نحوی است که ترکیبش که بکنید منتجه ای که تحویل می‌دهد برق لازم برای همه شرائط هست ، برق لازم و کافی را در تمام این مسیر شما می‌توانید از این سیمها بگیرید ولی شرطی دارد و شرطش این است که شما آن دستگاه را درست بکار بیاندازید و درست تمیز دهید که اینها چاله هست ، حالا که چاله پیدا شد ، تزاحم است و نباید از سیمی که قبلاً استفاده می‌کردید ، باز هم استفاده کنید ، بروید سراغ آن سیم دیگر• بامجموعه سازی از ترکیب پتانسیلهای موجود دراین سیمها ، شما همیشه و برای هر مقصدی و هرقسمتی از این جاده برق لازم را در اختیار دارید و می‌توانید بسوی رشد بروید • اگر مجموعه سازی برعکس بکنید ماشین می‌سوزد • می‌گوئیم دفعتاً سوخته می‌شود ؟ می‌گویند نه ، اول یك کویل آن می‌سوزد بعد یك کویل دیگرش می‌سوزد اول مقاومت لاکهای روی سیم از بین می‌رود • شما اگر بد از این استفاده کنید مجموعه سازی بد بکنید خودتان را فاسد می‌کنید ، اگر اصلاً این برقهارارها کنید ، بروید سراغ یك دستگاه دیگر از سیم کشی ، دیگر در آنجا مجموعه سازی خوب کاری ازش نمی‌آید• اگر این رشته سیمها و این جاده را ، این رشته سیم که در سمت راست شما هست رها کنید ، نظرتان را به آنطرف ، سمت چپی ها بیاندازید ، آنها اصلاً چیزی نیست که شما را به خیر برساند ، آنها جریان برق معکوس دارد ، شما را وارونه بر می‌گرداند مرتباً • نمی‌دانم الکتروموتورهائی را دیده اید که جریان برق را که عوض می‌کنید ، گردش الکتروموتور بلافاصله عوض می‌شود ، می‌گوئیم مبادا بزنید به آن و مبادا با آن مجموعه سازی بکنید • می‌گویند چرا می‌گویم مجموعه سازی خوب یا بد در آنجاشما را وارونه به سقوط می‌برد • خوب حالا یك مجموعه سیم در اینطرف دارید ، یك مجموعه سیم در آنطرف ، نام اینطرفیها تقواست و نام آنطرفیها هواست ، جریان برق و فشار در اینجا شما را مستقیم به جلو می‌برد و در آنجا جریان معکوس است ، ولی شرط هم دارد در مجموعه سازی • آن حرکتی که معصوم

دارد ، می‌گوئیم در هرجا ترکیب می‌نماید از احکام که نه کم است ونه زیاد • متناسب باآن مقطع از زمان و مکان است • خوب حالا یك عنایتی بفرمائید ، این مثال تمام شد ، وارد در خود بحث میشویم احکام چه هستند در دست ما ؟ قوانین حاکم بر جریان رشد ، پس هیچ مرحله ای از رشد را پیدا نمیکنید که تحت قوانین حاکم برجریان رشد قرار نگیرد • چند نوع ترکیب می‌شود در آن با ضرائبش درست کرد؟ بی نهایت ترکیب میتوان درست کرد ، همه نوع ترکیب میتوان از این درست کرد • اگر ترکیبهای بد درست کنیم چطور میشود ؟ موتور را می‌سوزانید و خودتان را فاسد می‌کنید ، ترکیب خوب شرطش چیست ؟ترکیب خوب این است که جنابعالی بتوانید درهمان مقصد حرکت کنید • ترکیب بد چگونه ممکن است از احکام که موتور بسوزد ؟ بنده عرض می‌کنم احکام را وسیلهٔ اهواء قرار دادن • آدم عمل به حکم می‌کند گاهی برای قصد فاسد ریائاً • خوب عمل هم فاسد می‌شود ، بقصد قرب انجام‌نمیدهد ، گاهی است نه ، می‌گوید امر، امر توسلی است نه امر تعبدی، درآوردن مال است قصد قربت که درآن لازم نیست • کارکردن و درآوردن نان و نفقه زن وبچه است ، قصد قربت که درش لازم نیست ، مزد گرفتم، اجیر شده ام ، سیم کشی این ساختمان را درست کنم ، قصد قربت درش لازم نیست لباس‌را بردم درآب طاهر کنم خوب آب هم طاهر می‌کند ، در امور توسلی که دیگر تقرب لازم نیست • می‌گویم آقا اگر همه اینهارا بقصد دنیا بکنید بسوی دنیا می‌گیری ، اگر همه اینها رفت درقصد دنیا، این آثارش‌تند میشود در کارت • می‌گوید چه تند می‌شود ؟ می‌گویم می‌ترسم آنوقت مجموعه سازی‌هم که می‌خواهی بکنی ، دیگر کم کم ترکیب کارهایت برای اهداف دنیوی باشد • بعد برنامه ریزی و هم حیاتت اگر دنیا شد ، هم تحرکات اگر دنیا شد باآن روحیه تعبدی نمی‌سازد ، هم آدم که دنیا شد ، نمی‌شود که آدم نصف کارش و نصف از قلبش دنیا را قبول داشته باشد ، خاضع‌برای دنیا باشد ، دنیا را بپرستد و نصف آن را هم خدا بپرستد • بعد می‌گویم اگر کار به آنجا رسید که دلت پهلوی آثار دنیوی نرم شد ، به خضوع افتاد ، به پرستش افتاد ، دیگر کم‌کم حالت تعبدی ول میشود • عرض می‌کنم مجموعه که درست می‌کنید و می‌گوئید مصلحت ، صلاح ، رشد ، چگونه می‌شود اینرا از تعبد و پرستش جدا بکنید؟صلاح و فساد اگر آوردید ودنیا وطرفداری از آن وخضوع در مقابل دنیا شد صالح ، یك این‌چنین صلاحی

درست کردید و بعد برایـــن اساس آمدید اعمال را ترکیب کردید ، ولو امر ، امر توسلی باشـــد ، توسل به دنیاجستید بااحکام الهی مشکل می‌شود • حالا در امور فردی ممکن است چون احاطه بـر همه جوانبش نیست مشکلاتش شدید نباشد ولی در امور جمعی مشکل آن خیلی شدید می‌شود• حالا عرض می‌کنیم پس یك احکامی داریم که از آیات ، روایات ، عمل معصوم ، فعل معصوم ، تقریر و سکو ت معصوم یابیان معصوم و مجموعاً از فرهنگ مذهب ، فقهاء و آنهائی که قدرت فهم و تمیز از فرهنـــگ را دارند با روشی که قبلاً در بحث اجتهاد بحث آن شده است ، استنباط می‌کنند ، و احکامی را برای شما نوشته اند ولی شما همیشه گزینش می‌کنید در احکام • ۲ــ آثار و لوازم گزینش شما همیشه مشخص می‌کند مبتلا به را • شما به مسافرت می‌روید ، مبتلابه شما حالا نمازمسافر است یا حاضر ؟نماز مسافراست شما با اعمالتان مرتباً برای خودتان مبتلابه های جدید را ایجاد می‌کنید • آیا مبتلابه جدید بطـــرف مصالح الهی است یا بطرف مصالح دنیوی ؟ می‌گوئید مصالح الهی و مصالح دنیوی یعنی چه ؟میگویم اگر شما جوری ترکیب کردید که زمینه بندگی مرتباً گسترده تر می‌شود ، آنوقت شما در یك جریانـــی قرار دارید و جامعه ای که شما را احاطه کرده ، روابطی که شما را احاطه کرده و منقطع و جدای از هم نیستند ، متصل است • وحدت ترکیبی که فقط درمقطع نیست ، وحدت ترکیبی هم در مقطع بصورت یك وحدت می‌بینید و هم بصورت یك آلبوم و عکسهای جداجدا که نیست ، آثار روز قبل نسبت به امروز، آثار امروز نسبت به فردا ، متصل است ، سیر تدریجی معنایش این است که متصل است دیروز وامروزو فردا • شما گاهی هدایت این لکوموتیو و کار خودتان را جوری قرار می‌دهید و هدایت جامعه را کـــه مرتباً بطرفی می‌روید که عمل به احکام کلاً ممتنع میشود ، می‌گوئید چگونه می‌شود ؟ می‌گویم امروز آمدید ترکیب کردید احکام را چگونه و از چه ترکیب کردید ؟ از احکام رساله ، احکام کیفی تدوین کردید در یك مجموعه دیگر ، یعنی کیفیت مجموعه ای به آن دادید ، گزینش چه کردید ؟ کیفیات را از احکام • در چه دستگاهی گذاشتید ؟ در دستگاه نظام بانکی و پولی کینز؟ یك مجموعه درستکردید ، نه این مجموعه درست کار می‌کند ونه احکام • ولی به نفع ادامه بانك ، آمدید آرام آرام احکام را حل‌کردید یعنی دیدید که بد کار می‌کند ، گفتید نمی‌شود شرط مضاربه و امثالهم گذاشت ، الان مضطریم کـــه

یکی از شرطهای مضاربه را حذف کنیم ، می‌گویند مضاربه ٤ یا ٥ شرط دارد همان ٤ یا ٥ شـــرط باشد می‌گویند نه الان در حین اضطرار که عیب ندارد که یك‌شرط آن‌حل بشود ، یعنی مرتباً چـون نمی‌خورد این کیفیتی که شماگزینش کرده اید باآن دستگاهی که هست ، آن دستگاه برای ربا ساخته شده بود دیگر ، این کیفیتها در آن جا نمی‌گیرد • مهره هائی نیست که خوب بچرخد ، هرچه بن بست گیر می‌آید ، نمی‌آئید سرآن دستگاهی که آورده اید ، بشکنید و نمی‌گوئید بد دستگاهی اســت • می‌گوئید اضطرار است و موقعی است که یکی از شرائط این را حذف کنیم ، اضطرار است • موقع آن است که دو تا از شرائطش را کم کنیم ، کم کـم اضطراری می‌شود که کلیه آن کیفیتهای‌اسلامی را به حکـــم اضطرار شکل دیگری بدهیم •اجاره بشرط تملیك بود ، ضرر آورد ، چه آورد ، آنها در دستگـــاه خودشان یك معادلاتی دارند ، نمی‌خورد این کیفیتهای‌شما باآن دستگاه ، منتجه کار همیشه بنا به بحثهای قبل حاصل از دو چیز است ، یکی اصطکاك مجموعه بیرونی ، یکی مجموعه درونی • خود تك دانه احکام را که بر می‌دارید ، این یك مجموعه شرائط است و خصلتی دارد • این نظام بانکی هم یك خصلتی دارد • منتجه و حاصل عینی ، در عملکرد برخورد این دو دستگاه است• این دو دستگاه به هم‌نمی‌خورد ، لنگ بود باید هم نخورد چون مال این دستگاه نیست • وقتی گیر می‌کرد شما می‌گوئیـــد پس اضطرار است باید وضع‌ترکیبی این شیئ را عوض‌کنیم ، دومی هم وضع ترکیبش را عوض‌کنیم ، سومـــی نیز هم چنین • این در آنجا بود که مجموعه شما بد بود ، وقتی می‌گوئید مجموعه سازی ، البته دیرانتز عرض‌کنم ، در اعمال فردی نیز یك این چنین چیزی هست ولکن در اعمال جمعی خیلی راحت می‌شود به آن رسید ، بنابراین نمی‌شود مجموعه بر اساس‌انگیزه مادی باشد • به کینز می‌گوئیم چرا ایـــن مجموعه را اینجوری ساختی ؟ می‌گوید رفتار منطقی انسان این است که براساس سود جوئی ، رفاه حرکت کند ، اگر رفاه نباشد ، می‌پرسم کدام رفاه ؟ می‌گوید رفاه دنیائی ، رفاه یعنی چه ، رفاه خیالی که ما نگفتیم ، رفاه خیالی برای‌انسانهای خل • من رفاه عینی‌حقیقی را می‌گویم •آنکه در دستگاه رفاه و علت حرکت و شدت انگیزه و شدت تحرك منطقاً نمی‌تواند غیر مادی باشد • دستگاهی که می‌سازد در آن دستگاه اگر هم از احکام کیفیت گذاری بفرمائید متناسب باجریان رشد نیست • حالا درســـت ،

نمونه سازی که معصوم می‌کند ، نمونه سازی هماهنگ با این احکام‌است • خود آن روش احکام نیست ، راه گزینش است ، راه ایجاد مبتلابه است ، راه شناسائی مبتلابه موضوع و تعیین موضع‌بگونه ای که مبتلابهٔ آتیه متناسب با رشد باشد ، حالا باآن دستگاه و باآن جدول ضرب می‌آئید شما گزینشی می‌فرمائید براساس انگیزه الهی ، می‌گوئید ما با انگیزه الهی می‌آئیم بانك مادی ربوی کینز را قبول می‌کنیم • او ابزار آوردن نفر و مشتری را برای دریافت پول و ذخیره‌اش و ابزار پرداخت پول واعتبارش چه ابزار جذبش و چه ابزار سرمایه گذاری اش هر دو با انگیزه مادی بود با انگیزه الهی‌کارنمیخواند نرخ ربا را بالا ببرید ، کسی که ربا را حرام می‌داند و یك دینارش‌را برابر با ۷۰ زنای بامحارم در — بیت ا ۰۰۰ الحرام می‌داند محال است برود یك شاهی آنجا بگذارد ، نرخ ربا را پائین بیاورید کسی که ربا را حرام می‌داند محال است برود قرض‌ربوی بگیرد ، شما راههای حیل فرار از ربا را در رساله خط بزن‌و بگو حین اضطرار هم این گناه را دارد ، متدین نمی‌رود این‌کار را بکند • بر می‌گردیم به بحث • عرض ما یك نکته است ، انسان مجبور به گزینش است ، چرا ؟ چون خالی از اکوان ومبتلابه نیست ، و آثار وضعی هم فعل دارد ، هم آثار ظاهری و هم‌آثار باطنی ، آثارباطنی اش‌برای شما محسوس نیست و لذا علت احکام را نمی‌توانید بدست بیاورید • آثار ظاهری‌اش حتماً محسوس است و لذا شما دست می‌زنید به انتخاب یك فعل خاص • می‌گوئید منزلم را فروختم ، رفتم منزل اجاره کنم ، می‌گویم چرا ؟ می‌گوید صرف می‌کند برای حالای من که منزل را بفروشم یك‌چرخی را که داشتم کارمیکردم دو تا چرخ کنم بروم منزل اجاره ای بشینم • این سود داشت ، صرف داشت یعنی چه ؟ یعنی‌گزینش کرده اید • شما علت عملکرد خودتان را که همیشه می‌دانید ، می‌دانید برای چه رفتید فروختید و برای چه رفتید اجاره‌کردید و برای چه رفتید و چرخ خریدید پس‌مجموعه سازی ، کیفیت رابطه های شما مشروع ، خریدن مشروع ، فروختن مشروع ، کیفیت رابطه را که نگاه می‌کنید همه اثرصحیح است گزینشی که کرده اید اگر در طلب دنیا باشد یکوقت است که می‌گوئید می‌خواستم برسم به حوائج شرعی ، می‌گوید مدتها بود دلم می‌خواست یك سفر مکه بروم ، اگر وضع درآمد من اینجور باشد نمی‌توانم مکه بروم یا می‌گوئید ما در مضیقه بودیم شرعاً مرتباً در روی خانواده مان خجل بودیم ، می‌گویم چرا ؟ چون

نمی‌توانستم من قیام به وظیفه نفقه دادن به اندازه ایکه باید، بکنم. شرعاً در روی ارحام خجل‌بودم نمی‌توانستم. یعنی این هم تحرک دارد خیلی هم حرکت می‌کند ولکن مال را در هیچ جا برای خود مال نمی‌خواهد. برای لذت جوئی نمی‌خواهد در صورتیکه یك‌جامعه مال را برای لذت جوئی نخواهند و برای قیام به وظائف بخواهند، برای تقرب بخواهند خوب یك نحوه دیگر مجموعه سازی، برنامه ریزی و نحوه دیگر نظرشان نسبت به مال است و یك نحوه محصولات دیگر که حالا وارد آن بحثها نمیشویم. اینرا توجه بفرمائید که با مجموعه سازی کینز که بیائید عیناً مثل آن آدمی است که می‌گوید سود بیشتر بکنم برای اینکه لذت بیشتری ببابم آن انگیزه برای رشد تهذیب یك جامعه کارگر نیست برای ترقی یك جامعه (که ترقی اسلامی وغیراسلامی ندارد ترقی حقیقی وکاذب دارد که ترقی حقیقی آن اسلامی است و ترقی کاذب مادیست). خوب بنابراین یك جریان داریم یعنی مجموعه ایست که این مجموعه دارای زمان است و جاریست متوقف نیست. مرتباً از این شرائط زمانی و مکانی به شرائط زمانی ومکانی سوم حرکت می‌کند ولی در هرکدام از اینها که نگاه کنید بایك ابزار خاصی گزینش می‌نماید از این احکام که متناسب با مبتلابه است. طبیعتاً اگر آنگونه که باید عمل به تکلیف را انجام بدهد، قدم دوم در شرائطی قرار می‌گیرد که وضعی خوب است، مطلوب نهائی او از این کارها چیست؟ بندگی خدا در تمام آناء او چه می‌خواهد بشود؟ می‌خواهد برود بطرف قرب. خوب یك معادله ای حاکم براین جریان است یعنی یك نسبتهائی برای جریان رشد معصوم دارد، این نسبتهائی را که دارد به آن معادله های رشد می‌گوئیم، ولو یك معادله باشد یا صد معادله ما کار نداریم می‌گوئیم معادله ای که می‌تواند تعیین کند چه احکامی را باید مجموعه ساخت والان پیاده کرد. مبتلابه من چیست؟ چه احکامی ناظر به آن هست؟ برای این سیر که می‌خواهم حرکت کنم باید چکار کنم؟ یك معادله دارد که به آن می‌گوئیم معادله حاکم بر جریان عصمت و بر جریانی که معصوم است. دارای معادله ایست. پس جریان معصوم و نگه داشته شده از خطا دارای معادله ایست که از احکام به گونه ای استفاده می‌کند که در آن انحراف نباشد. می‌گوئیم خوب این حالا شد معما. که یك معادله ای اینجور باشد برای اینکه این معادله را که ما نمی‌دانیم که چی هست. عرض می‌کنیم چرا چطورنمیدانید

چی هست شماگفتید هیچ حرکتی رانمی‌کند الا بسوی او تبارك و تعالی • معنایش این است که بهیچ یك از حرکتهای قلبی , نظری , عینی شیفته نمی‌شود • نه به خودشان و نه به آثارشان • نسبت بهر کدام یك از آنها هیچگونه گرایش خاص ندارد •نه دلخوش‌به حالات روانی می‌شود , نه دلخوش‌به ادراکات نظری می‌شود نه دلخوش‌به حرکات ظاهری و نه به آثار هیچکدام از این ۳ تا • پس چی هست ؟ همه اش‌مد نظرش بندگی خدا است•دلخوش‌به خدا است • می‌گوئید نسبت بین اینها با همدیگر برابراست , اضافه هم می‌فرمائید می‌گوئید نسبتها همیشه باهم برابرند نهایت گاهی برای یك‌انگیزه فاسد , گاهی برای یك انگیزه صحیح , عرض می‌کنیم پس‌بنابراین ملاحظه‌نسبت تاثیرها در جهت یك انگیزهٔ صحیح , این معادلهٔ حاکم بر یك جریانی است که از خطا نگه داشته شده است ؟ می‌گوئید بله • معادله ایکه برابری با انگیزه صحیح را درست‌می‌کند این معادله هست که به آن معادله مطلوب می‌گوئیم • اینکه براساس‌انگیزه خطا نیست , آثارش‌را هم که ملاحظه می‌کنید بر می‌گردد باز به اینکه مطابقت با گسترش انگیزه صحیح را داشته باشد , گسترش‌زمینه باشد نسبت به یك انگیزه صحیح , تا اینجا که عرض‌شد بنظر می‌آید یك خورده کلی‌باشد هیچ ابزار منطقی را پیدا نمی‌کنید که از تمیز مستغنی باشد , ابزار منطقی روشهای تنظیمی هستند که سهل هستند که سهل می‌کنند تمیز را نه اینکه تمیز آفرین باشند یعنی یکوقت است که مطلوب نمی‌دانید چیست , آنوقت بحثهای مختلف هم می‌کنند (ماامروز یکخورده بیشتر مزاحم بشویم) • گاهی در جلسات می‌نشینند و البته محترمینی هم هستند و می‌گویند اسلام که با رفاه مادی مخالف نیست , جزء اهدافتان هم بنویسید رفاه , یکنفر هم ممکن است فی المجلس‌آیه یا روایتی بخواند و اجتهاد کنند مثلاً آن آیه شریفه " قل من حرم زینه‌الله•• التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق " کی گفته چیزهای قشنگ بد است , " ان الله•• جمیل و یحب الجمال " و الی آخر• گاهی است شما می‌آئید مطلوب را معرفی می‌کنید و می‌گوئید هیچکدام از اینها قابل پرستش نیست • اگر بناشد هرگونه رفاهی و هرگونه جمالی و هرگونه طیبی معناشود در رابطه با تقرب می‌تواند معنابشود • هرکدام که نتوانست غلط است • این قید هر چند یك قید خیلی‌کلی بود این‌از قبیل این‌است که یك قید کلی می‌آوریم می‌گوئیم عالم مخلوق خدا است خوب

این بعدش خیلی فرق پیدا می‌کند کار • اگر مخلوق خدا شد حتماً مسئله بعثت انبیاء مطرح میشود بعد از چند قدم که جلوتر رفتید ممکن است بگوئید این مسئله کلی درباره اصل هستی چه خاصیتی دارد • نه بابا اصل هستی اگر مخلوق شد کیفیات هستی هم مخلوق می‌شوند ، اصل هدف اگر تقرب شد باید کیفیات مطلوب همه اش در جهت قرب باشد ، ناظر برآن انگیزه می‌شود اینجوری نیست که باصطلاح فاصله ای نداشته باشد • جمع‌بندی نهائی می‌کنیم عرض می‌کنیم پس بنابراین غرض از جریان عصمت معادله هائی است که حاکم است بر رفتارهائی که پرستش هیچ چیز جز خدا در آن نباشد • جریان عصمت مجموعه سازی با معادله ای است که هیچ گونه پرستشی جز پرستش خدا برآن حاکم نباشد هرگونه پرستش و گرایش و میل به غیر خدا ، شکسته شدن عصمت می‌شود • این جریان عصمت شما بگوئید ۱۴ نفر داریم می‌گوئیم بسیار خوب ۱۴ نفر ، بگوئید ۱۰۰ نفر می‌گوئیم چشم صد نفر ماکاری به این نداریم ، ما می‌گوئیم این امر کلی که ما یك چیزی را می‌توانیم بصورت مطلوب مطلق رسم کنیم بگوئیم یك جریان است یعنی اینجوری نیست که اگر مایك تابلوئی درست کنیم آن تابلو ایستا باشد بعد بگوئیم این اشیائی که دارای زمان هستند که نمی‌توانند در آن تابلو ایستا قرار گیرند ، آن هم زمان دارد •

والسلام علیکم و رحمه الله••

برادر ساجدی : من چند جمله عرض کنم بعد خدمت دوستان هستیم ، ببینید حاج آقا ما چند عبارت داشتیم که من می‌خواستم آنها را روشن کنم مسئله جامعه مطلوب ، مجموعه مطلوب ، جریان عصمت ، وضعیت مطلوب • حضرتعالی امروز معادله حاکم برجهان عصمت را مطرح فرمودید و می‌فرمائید معادله حاکمی که همه روابطش صحیح است ، انگیزه هم در آن صحیح است ، این همان جریان عصمت است •

برادر حجت الاسلام حسینی : نه ، این معادله آن جریان است ، یك جریان قرار بدهید هرچه •••

برادر درخشان : فرمودند جریان معصوم معادله ایست که از احکام چنان استفاده و گزینشی می‌کند که هدف نهائی را تقرب قرار داده است •

برادر حجت الاسلام حسینی : این غلط است ، بنویسید جریانی که از هرگونه خطا مصون باشد جریانی است معصوم واین جریان ، جریانی است بطرف رشد که زمان آن برابر با رشد وی است بطرف تقرب الهی و کمال مطلق ، این هر جایش توضیح می‌خواهد تامن توضیح بدهم •

برادر ساجدی : این معنایش این استکه یکساعت دیگر که حضرتعالی فرمایش دهید •

برادر حجت الاسلام حسینی : معادله جریان غیر از جریان است •

برادر ساجدی : این همان فرمایشات روزهای قبل است ، من هم که کند ذهنترین دوستان هستم اگر بخواهم بفهم ، مدتی وقت لازم است • اگر لازمهٔ بحث ما این است تا اول روی نسبیت ، زمان مکان و اینها حرف بزنیم تا بفهمیم زمان چیست بعد اینکه زمان را می‌آوریم در رابطه باعصمت، زمان برابر رشد است یعنی این جریان معصوم است ، خود این یعنی چه ؟ آخر در ذهن من که زمان ربطی به عصمت و آدم و اینحرفها ندارد ، آدمها هم در زمان زندگی می‌کنند غیر از این است که شما بفرمائید عصمت یعنی برابری رشد با زمان • عرض من این است که یك مسئله وضعیت مطلوب داریم ••••

برادر حجت الاسلام حسینی : شما بنویسید جریانی که از هرگونه خطامصون باشد ، جریان معصوم است حالا جامعه ای که دارای یك چنین جریانی باشد ، یعنی جامعه ای‌که از خطا مصون باشد جامعه ایست مطلوب •

برادر ساجدی : وضعیت مطلوب یعنی وضعیت معصوم یعنی وضعیت جریانی که در آن خطا راه ندارد •

ما عرضمان این است که وضعیت مطلوب را که خیلی هم زمان دار است ، این‌وضعیت را وقتی میفرمائید ترسیمش‌کنیم چطور ترسیم کنیم ؟ از کجا ترسیم کنیم ؟ چیزی جز احکام داریم ؟ یعنی می‌فرمائید حاصل این صحبتها آیا این است که وضعیت مطلوب وضعیتی است که خطا در آن راه ندارد و این وضعیتی است که ما بسمت آن حرکت می‌کنیم ؟ تا اینجا درست ولی تکلیف ما که می‌خواهیم برنامه ریزی کنیم و گفتیم وضعیت مطلوب را باید ترسیم کرد یا تخمین زد چه میشود ؟ یعنی خدمت امام زمان علیه السلام بنشینیم و سئوال کنیم وضعیت مطلوب چیست ؟ چون ایشان معصوم هستند یا از کلمات و آثاری که

فعلاً موجود است و بوسیلهٔ فقهاء استنباط شده است یعنی از احکام بدست بیاوریم چه باید کرد که در عمل بتوانیم وضعیت مطلوب را تعیین کنیم ؟ یا نباید اصلاً تعیین کرد ، بگوئیم کلیات آنرا ما میدانیم نمی‌شود تعیین کرد •

برادر حجت الاسلام حسینی : مرقوم بفرمائید (شدت ، حرکت ، گستره) ×(رفتار قلبی ،ذهنی عینی) همیشه مقداری از مجموعه اول به مقداری از مجموعه دوم تخصیص می‌یابد ، یعنی همیشه مقداری از شدت و مقداری از حرکت و گستره ، تخصیص‌به رفتار قلبی در هرجهتی که باشیمد ارد ، برابری این تخصیص‌در جهت بندگی خدا موجب گذر تدریجی از یك مرحله به مرحله دیگر می‌باشد و به میزان افزایش دما دم نائل به رشد می‌گردد • حالا می‌خواهیم عرض‌کنیم (این‌توضیح خارج ازبحث ولی ناظر به تابلو هست) شخصی که سست در بندگی خدا است ، حالات روانی اش‌سست است ولی نسبت بدنیا سفت است خود ما خیال می‌کنیم نسبت بدنیا سفت نیستیم ، گاهی اینجوری باورمان می‌آید ولی نه ، سفت هستیم • نهایت قسمتهای مختلف از دنیا را بعنوان دنیا ملاحظه کنید اگر خوابرا هم جزء دنیا بیاورید ، اگر به بطالت گذراندن را هم جزء دنیا بیاورید ، اگر حرف زدن به دوستتان را در وقت غیر لازم ، جزء دنیا بیاورید ما خیلی از چیزها را از دنیا حذف می‌کنیم بعد می‌گوئیم

ما اگر در بارهٔ آخرت سست هستیم در بارهٔ دنیا نیز سست هستیم • نه ، اینجوری نیست ، یك طرفیت وجود شما دارد از شدت ، حرکت ، گستره ، درست است که این ظرف نسبت به یك ظرفهای عالی خیلی کوچك است ، درست است که مثل یك ظرفی به این استکان که یك استکان آب می‌گیرد ظرف آب می‌گویند ، به یك اقیانوسی هم که آب می‌گیرد ظرف آب می‌گویند ، آنهم ظرفیت دارد ، شکی نیست ظرف شما کوچك است ولی این نسبتی را که دارد ، تخصیصهایش باهم چگونه است ؟ دنیائی است یا آخرتی ؟ هرگاه آخرتی والهی باشد رشد هائی که پیدا می‌شود که این ظرف می‌شود لیوان، لیوان می‌شود پارچ ، پارچ می‌شود بشکه ، بشکه می‌شود منبع ، منبع می‌شود مخزن ، مخزن می‌شود استخر ، حوضچه تا برسد به دریاچه ، دریا و اقیانوس رشد هائی میکند در جریان رشدی که شما از نظر ظرفیت هستید هرگاه شدت و حرکت و گستره هرسه در رفتار قلبی ، نظری ، عینی در جهت

بندگی شد ، بنده عرض می‌کنم این معنای رشد است چیزی را که من از رشد می‌فهمم و این به احکام کاری ندارد ، احکام باید برای این چنین کاری گزینش بشود ، احکام طریق بندگی خدا است ، راه بندگی است • من در یك وضعیت مبتلا می‌شوم حکم متناسب آن وضعیت را می‌آورم و علم را در آن کیفیت انجام می‌دهم ولی میزانی از انرژی من که صرف آن عمل می‌شود غیر از آن کیفیتی است که عمل من در آنجا دارد • یعنی در حقیقت آنجا تناسبات کمی را دارید می‌گوئید ، کیفیت کم را دارید می‌گوئید اینجا می‌گوئید رشد کم باید درجهت خدا باشد ، افزایش یعنی رشد کم • افزایش دمادم شدت و حرکت و گستره گاهی الی ا۰۰۰ است و گاهی الی النار است (معاذ ا۰۰۰) • این غیر از احکام است • ما از عمل معصوم یکوقت حکم را بدست می‌آوریم ، یکوقت می‌گوئیم معصوم متعادل عمل می‌کند ، شما میگوئید معصوم تشریف ندارد تا من ببینم متعادل عمل می‌کند یعنی چه می‌گویم توصیف از عصمت چیست همان را بگیر، توصیفت از عصمت مگر این نیست که از خطا مصون باشد ، یعنی نه این‌شدت و حرکت و گستره را در رفتارهای قلبی نه به هیچ کدام کم تخصیص‌بدهد نه زیاد و برابر هم که تخصیص میدهید نسبت به یك هدف خاص الهی باشد •

برادر ساجدی : من حاصل همه فرمایشات شما را می‌فهمم که وضعیت مطلوب با تعبیری که آخر فرمودید یعنی وضعیت متعادل • خوب این درست است در این اختلافی نیست اما چه وضعیتی متعادل است تا من به آن سمت حرکت کنم ؟ این برای من هنوز واقعش روشن نشده است •تخصیص بنابر شدت ، حرکت ، گستره در رفتار قلبی ، نظری و عملی ، این در حدی که ما دنبالش هستیم هیچ چیز را مشخص نمی‌کند ، کلیاتی را مشخص می‌کند یعنی اینکه وضعیت مطلوب ما ، آن که باید جامعه را تغییر دهیم و به آن سمت برویم باید به سمتی برویم که متعادل باشد ، به سمتی برویم که همه چیز در جهت تقرب باشد ، به سمتی برویم که در نهایت رفتار قلبی ، رفتار نظری و رفتار عینی انسانها از یك نسبت برخوردار باشد (اگر این مطلب درست باشد ، نمی‌دانم) • اگر غرض از وضعیت مطلوب در همین حد است که روشن است ، اما این کارگشاست یا نه ، بحث دیگریست• ولی اینکه بیش از این غرضمان از وضعیت مطلوب است باید یك مجموعه ، یك کل ترسیم کنیم ، شاید هم

این برداشت من غلط بوده است ، من تا بحال دنبال این بودم که یك کل باید ترسیم کرد ، مثل یك جامعه است چندتا بخش دارد ، بخشهای آن چه نسبتی دارد وبعد رابطه آن کل با این کل وضعیت موجود ، خصوصیاتی که آن دارد وفعلاً نیست و اینها ، شاید هم غلط بوده ولی چیزی که برای دوستان ترسیم می‌کرده ام این بوده که شما باید یك وحدت ترکیبی هماهنگ بااحکام را ترسیم کنید • مثلاً می‌گفتم شما از مجموعهٔ اینها می‌فهمید که آن وحدت ترکیبی امکانات مطلوب که هماهنگ با احکام است معنایش این است که شراب خوردن و زنا کردن در آن آسان نیست گناه مشکل است مصادیق گناه نیز در احکام مشخص است ، ثواب کردن و مستحب در آن سهل است حالا اگر آقای درخشان توضیحی بفرمایند •

برادر درخشان : من می‌خواستم نسبت به روند بحثی نکاتی را عرض‌بکنم و آن این است که کیفیت بحثی که در جلسه بوده ، الان جناب آقای حسینی حدود یکساعت مطالبی را فرمودند بعد در پاسخ به سئوال آقای ساجدی ، برای تبیین همان یك مطلب ، مطالب کاملاً متفاوت در یك سطح دیگری مطرح شد ، مثل اینکه جلسهٔ ما از یك جای دیگر شروع به بحث کرد ، مطالب جناب آقای حسینی در پاسخ آقای‌ساجدی مثل اینکه یك بحث جدیدی است و دیدیم که آن بحث شدت، حرکت گستره ضربدر رفتار قلبی نظری ، عینی ، موضوعی بود که بعدها باید مطرح شود ، چون آن مزاحی که می‌کردیم بحث یك و یك بود نسبتهای هماهنگ یك ، در حالیکه بحث حاج آقا یك جای دیگری بود و مطالبی را که فرمودند و من اینجا خلاصه اش‌را نوشته ام اصلاً بااین مطالبی که پای تخته نوشته شده دو مطلب متفاوت هستند من می‌خواهم بگویم این نحوه بحث کردن‌که خود موضوع بحث یك نکته است‌و اشکال به پاسخ راجع به موضوع بحث یك بحث جدیدی را مطرح می‌کند شاید درست نباشد • الان یك بحث بود بین جناب آقای ساجدی و جناب آقای حسینی ، حالا ما که میخواهیم نظری بدهیم ، مانده ایم روی بحثهای اولیه حاج آقای‌حسینی نظر بدهیم یا روی بحثهائی که الان آقای ساجدی با ایشان داشتند نظر بدهیم •

برادر حجت الاسلام حسینی : شما هم روی یك بحثهای دیگری نظر بدهید •

برادر درخشان : بهرحال برای اینکه این نکاتی که مطرح شده ، نظراتی عرض می‌کنم، این مطالبی هم که آقای ساجدی فرمودند و حاج آقا پاسخ فرمودند باید موضوع بحثهای آینده باشد ما نمی‌توانیم وارد آنها بشویم • در آن قسمتی که حاج آقا مطالبی فرمودند یکی بحث این بود که خود احکام یك گزینش خاصی دارند که آن گزینش خاص باید در جهت تقرب باشد، این بحث جدیدی هم نیست چند سال است روی این بحث می‌کنیم ، از اعمال تعبدی وتوسلی یاد کردند که یکی باید قصد تقرب باشد اما دیگری قصد تقرب لازم نیست ، بعد شبهه وارد کردند که واقعاً لازم نیست یعنی بدون قصد تقرب اعمال توسلی ما نتائج نامناسب نخواهند داشت مسلماً حاج آقای حسینی نمی‌خواهند بفرمایند پس اعمال توسلی هم باید قصد قربت داشته باشند • اگر نه لازم نیست قصد قربت داشته باشند پس مراد از این شبهه چیست ؟ وقتی که در فقه ما اعمال توسلی نیازی به قصد قربت ندارد پس ایجاد شبهه در اینجا به چه دلیل می‌تواند باشد الا اینکه ما در نهایت بگوئیم ارتباط و گزینش نتیجه ای ممکن است داشته باشد که در جهت خلاف احکام باشد نه خلاف روح احکام بلکه در جهت خلاف بعضی از احکام •

بنابراین این یك اشکال به آن قسمت از بحث • نکتهٔ دیگری می‌فرمودند که ترکیبی بد از احکام نتیجهٔ مضر خواهد داشت ، من در این فکر هستم که مجموعهٔ احکام چطور می‌تواند اجازهٔ ترکیب بد ازاحکام را بدهد ، الا اینکه ما جزئی از احکام را لحاظ کنیم ، در فرمایشات حاج آقا بحث از جزئی از احکام نیست می‌فرمایند ترکیب بد از احکام ، بحث در اینجا اطلاق دارد و مقید به قسمتی نیست •میفرمایند احکام را می‌توان در ارتباط نامناسب قرارداد ، صحبت این‌است که این محل بحث سنگینی است که آیا این‌امکان اصلاً وجود دارد ؟ خود ذات احکام اجازهٔ در ربط بد قرار گرفتن رامی‌دهند ؟ البته همهٔ احکام نه بعض‌از احکام• بعد می‌فرمایند در اعمال توسلی فردی بااینکه قصد قربت لازم نیست ولی در اعمال توسلی حکومتی قصد قربت باید باشد • خوب این باز یك بحث مفصلی است که اعمال حکومتی اصلاً یك عمل توسلی است یا تعبدی ؟ که در هر قسمت که نگاه کنیم به نتیجه ای می‌رسند و مثالی فرمودند که راههای فرار از ربا را در رساله خط بزنید آنوقت ببینید چه می‌شود ؟ عرض من

این است که واقعاً در رساله ای که حکم حرمت ربا صراحتاً ذکر شده است ، آیا درهمین رساله می‌تواند راههای فرار از ربا عنوان شود ؟ مگر می‌توانیم در رساله چیزی بنام راههای فرار از ربا داشته باشیم و درحالیکه در یك مسئله حکم حرمت رباست اما در مسئله بعدی بگوید حکم فرار از ربا هم این است . پس این جمله یا باید تصحیح شود یا اینکه باید توجه کنیم منظور از راههای فرار از ربا که در رساله ذکر شده این نیست که واقعاً منظور فقیه هم این باشد که این هم فرار از رباست بلکه این تصوری است که ما داریم با ملاحظه ربط که یك کار عقلی می‌کنیم و می‌گوئیم این همان رباست . این باید ثابت بشود ، با یك ادعا نمی‌توان مطلب را تمام کرد . این مسئله که در رساله عنوان شده و ما تعبیر به فرار از ربا می‌کنیم این در حد خودش نه رباست و نه فرار از ربا . آن مسئله تحت قلمرو تعریف ما نمی‌آید . پس این هم که در واقع تائید آن استدلال حاج آقا بود در اینجا شکسته میشود ما در رساله نداریم ، ایشان می‌خواستند به استناد به این آن مطلب را تمام کنند ، عرض‌بنده این است که ما مطلقاً در هیچ رساله ای هیچ مسئله و نکته ای‌نداریم که راه فرار از ربا باشد آن مسئله ای که حضرتعالی توجه دارید آن اصلاً تحت شمول ربا قرارنمی‌گیرد ، اگر قرار می‌گرفت فقیه برایش حکم نمی‌داد ، حکم بر جواز آن نمی‌داد .

وبالاخره یك نکته دیگر از فرمایشات حاج آقا همان بود که پای تخته نوشته شد ، فرمودند جریان معصوم معادله ایست که از احکام چنان گزینشی و استفاده ای‌می‌کند که هدف نهائی را تقرب قرار داده است که البته فرمودند اشتباه بوده است ، و من نکته اضافه ای را که می‌خواهم عرض کنم این است که جریان معصوم معادله ای‌نیست که از احکام استفاده می‌کند اصلاً احکام همان حرکات معصوم است، احکام که بالاستقلال از معصوم اصلاً معنی ندارد که حالا بگوئیم معصوم از احکام اخذ کرد . نه ، کیفیت حرکت معصوم احکام ماست . در نهایت آن کل‌فرمایشات حاج آقا بود که در آن‌بعد از بحث فرمودند اما وقتی که صحبت از رفتار قلبی ، نظری و عینی می‌شود ، من در اینجا نیز نکته ای‌عرض‌کنم ، این بحث در کلیت خودش هیچ استدلالی را تمام نمی‌کند . اینکه می‌فرمائید رفتار قلبی ، رفتار نظری و رفتار عینی‌باید در تعادل باشد اولاً باید صحبت کنیم رفتار قلبی ، رفتار نظری ، رفتار

عینی یعنی چه ؟ از کجا معلوم همانگونه که گروهی استدلال می‌کنند رفتار عینی ما متاثر از رفتار قلبی نباشد ؟ متاثر از رفتار نظری نباشد ؟ و بالعکس ؟ رفتار قلبی از کجا معلوم متاثر از رفتار عینی نباشد ؟ ارتباط بین اینها چیست و در نهایت باید قدم به روان شناسی اسلامی بگذاریم که چگونه باید تفسیر رفتار قلبی کنیم ، اصلاً ذهن چیست ، قلب چیست ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : دو صحبت در اینجا هست ، اول اینکه انتظار داشته باشیم در مباحثه وقتی کلمه ای یا قرائن حالیه و مقالیه بیان می‌شود اخذ به نسبتها و اضافات جمله به نحوه ای شود که صدر و ذیل مطلب هماهنگ باشد .

در اینجا اگر دوستان صلاح می‌بینند اینجوری بحث کنند ، برای ما هم اینجوری لذیذ است و هم آنجور و در هر دو تایش هم استفاده می‌کنیم . اما اگر سیاق کلام در مفاهمه حضوری موثر در مفاهمه است و مطلب را می‌شود بدست آورد ، البته خود این نحو که بحث می‌کنید برای خود من بهتر است ، یعنی برای خود من خوب هست که مرتب کسی ایراد بگیرد و دستور زبان فارسی من خوب بشود ، بعد از مدتی بکار بردن قید ، وصف ، فاعل و امثالم را خوب یاد بگیرم . ولی برای جلسه و هدف جلسه شاید کمی تعلل و تاخیر پیش بیاورد که آنهم عیبی ندارد بهرحال هرطور دوستان صلاح بدانند .

اما در صورتیکه عنایت به اول تا آخر صحبت باشد خوب بهرحال نوارها پیاده می‌شود و اینجور نیست که فقط برادران این جلسه این نوارها را ببینند ، خوب از همین صحبتها که بوسیله قرائن حالیه و مقالیه که خیلی از قرائن حالیه در نوار وجود ندارد ، مطالب را آنجا می‌توان دسته بندی کرد و بدست آورد اینجوری نیست که مطلب گم باشد البته می‌شود مطلب را گم کرد .

اما درباره خود بحث من بنظرم می‌آید امروز فقط می‌خواستم کلمه جریان معصوم را بیان کنم که بوسیله آن مثال بیان کردم ، یک اشاره کوچک در فرمایش برادرمان جناب آقای درخشان بود که درباره حیل فرار از ربا چون این عین کلمه فقها بود ما تعبیر کردیم و نسبت دادیم خود راهش را حیل فرار از ربا نام می‌گذارند حالا این اسم تسامحی است ما هم تسامحی بکار بردیم ، یک چیز دیگر در کار است که مگر می‌شود از نظام احکام نتوان مجموعه بدرست کرد همیشه عرض کردیم که مبتلابه گزینش می‌کند ، معنای گزینش

تمام نظام ارزشی نمی‌تواند باشد البته باز می‌شود تکیه به اطلاق و قید و صفت کرد خاصیت آن هم‌این است که ما زبان فارسی را بهتر صحبت می‌کنیم‌و در دستور حرف می‌زنیم ولکن اینرا هم دراین جلسه و هم جلسه قبل و هم در مراجعه به نوار واضح است که معنای گزینش‌یعنی انتخاب کردن از یک مجموعه , مجموعه ای را گزینش می‌کنیم , انتخاب می‌کنیم از مجموعهٔ احکام • نظام احکام نه در آن‌تشتتی ونه تعارضی وجود دارد و نه تزاحمی , تزاحم در مجموعهٔ احکام نیست تزاحم مال عین است مال گزینش و مبتلابه است• درحین‌ابتلاءوتزاحم‌وجود دارد ممکن است که دوحکم متزاحم باشند.خود احکام که فی نفسه مزاحم هم نیستند , احکام را بعنوان معادله های حاکم بر جریان رشد عرض می‌کنم • آنچه را که روی تابلو نوشته شد یا بقول دوستان معادله یک و یک می‌گویند یاهرچه , که همین معادله را در جای دیگر پیاده می‌کنیم و نتیجه می‌گیریم , این معادله آن جریان رشد است و خود نفس این معادله هم خیلی کارگشا هست حین عملکردن به آن • بنابراین به فرمایش آقای ساجدی که ما میخواهیم یک مجموعه درست کنیم صحیح است , مجموعه مطلوب شما یک مجموعه است نهایت یک ادراک اجمالی از مجموعه دارید , یک مشخص‌کردن معادله ای که حاکم است بر آن جریان اجمالی از اینکه معصوم چه می‌فرماید و چگونه رفتار می‌کند • شما می‌توانید ادراک اجمالی داشته باشید همانطور که از عصمت , از معادله اش می‌توانید یک درجه جلوتر بیائید وادراک تفصیلی داشته باشید از تعیین مرحلهٔ دوم می‌توانید مجموعه تان را کاملاً مشخص‌بکنید • مطالعهٔ وضعیت که می‌کنید وبرنامه ریزی‌برای الان — می‌کنید • مجموعه ای را که گزینش می‌کنید برای اینکه بالفعل عمل کنید • دیگر دقیقاً کم وکیف آن باید مشخص باشد تا درکدام یک از این مراحل تطور بفرمائید • اگر نظر به معادله بکنید فقط خصلت همان معادله را دارید نه بیش از آن • اگر نظر به وضعیت جریان یک مجموعه معصوم بکنید این خیلی مجمل است ولی خاصیت دارد • برای اینکه ببینیم وضعیت مطلوب مجموعه ای است متعادل , مجموعه ایست بطرف الی ۰۰۰ تبارك وتعالی , مجموعه ایست مصون از خطا و مجموعه ایست با اوصاف دیگر• حالا اینجا یک اضافه مختصری می‌کنیم و عرض می‌کنیم در مجموع سیری هم که از اول بحث داشتیم بنظرمیرسد خیلی دور نشده باشیم• اگرچیزهائی اضافه گفته شد • گاهی درکتابهاپاورقی میزنند شمااذیت کنید در پاورقی • " والسلام علیکم ورحمه ۰۰۰ وبرکاته "

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ جلسه گروه ــ ۶۴/۱۲/۳

عنوان : تعیین کلی ترین دسته بندی ها در وضعیت مطلوب

فهرست

۱ــ بیان خلاصه مطالب جلسات قبل صفحه ۱

۲ــ ملاحظه فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد درجامعه تقسیم یك کل به سه قسمت نیست بلکه ملاحظه یك کل است از ابعاد مختلف صفحه ۲ــ۳

۳ــ آیا نگرش های مختلف درتقسیم جامعه به اجزائش دخالت دارد صفحه ۴ــ۸

بسمه تعالی

عنوان : برنامه ریزی (تعیین کلی ترین دسته بندی ها در وضعیت مطلوب)

تاریخ ۶۴/۱۲/۳ جلسه گروه

برادر ساجدی : در جلسه گذشته قرار شد که ادامه بحث پیرامون تعیین کلی ترین دسته بندی های داخلی یك وضعیت مطلوب باشد .

دراین رابطه چند بحث وجود دارد :

۱ــ تعداد دسته بندی‌ها

۲ــ ویژگی های‌دسته بندی (اگر گفتیم تعداد دسته بندی در کلی ترین شکل سه تاست باید درتمام قسمت ها سه تائی باشد) .

۳ــ مبنائی که براین اساس‌گفته ایم تعداد دسته بندی ها سه‌تاست چیست ؟

این سنخ سئوالات , همان بحث های نظری است که نمی‌خواهیم وارد آن شویم بلکه اگر لازم باشد در حد تبیین کافی است .

پس از این مرحله باید وارد این مسئله شویم که این سه دسته بندی چه چیزهائی هستند . یك نظر که جناب آقای حسینی فرموده اند این بوده که عبارت است‌از فرهنگ , سیاست , اقتصاد نظر دیگر که آقای دکتر حسینی داده اند دولت , ملت و قانون (یا رابطه) بوده است . پس یك سئوال این است که مقسم این تقسیم بندی ها چه چیزهایی هستند .

سئوال دیگر اینکه این سه تا (فرهنگ , سیاست , اقتصاد) مجموعه های هم عرض هستند ؟ یعنی آیا از دیدگاه اسلامی فرهنگ است که سیاست و اقتصاد را مشخص می‌کند یا اینکه هرسه در یك ردیف یکدیگر را مشخص می‌کنند ؟

اینکه سیاست ما چگونه باید باشد یا اقتصاد ما به چه صورت باید باشد , آیا مذهب ما نیست که به این سئوالات پاسخ می‌دهد ؟ دراینصورت اگر فرهنگ , مشخص‌کننده سیاست و اقتصاد است باید فرهنگ حاکم بر سیاست و اقتصاد باشد .

برادر افکاری : به نظر من بحث ما از وضعیت مطلوب وارد بحث دیگری شده است، وقتی که ما بحث از این می‌کنیم که سیستم های اجتماعی دارای سه بخش فرهنگ و سیاست و اقتصاد است نمی‌گوئیم که وضعیت مطلوب ما دارای این سه بخش است بلکه می‌گوئیم چیزی‌است که حاکم بر وضعیت ها (اعم از وضعیت دوم و ۰۰۰) است ۰ پس‌بحث الان ما در وضعیت مطلوب نیست بلکه اعم از وضعیت مطلوب و غیره است ۰

برادر چمن خواه : این بحث ما دنبالهٔ مرکب بودن وضعیت است ۰ اما در بارهٔ تقسیمات یعنی دو شد یاسه ، چه اثری در ملاحظه ای که ما می‌کنیم دارد ؟ یعنی آیا تقسیمات موثر است یا نه ؟

مسئله دیگر این است که آیا دید ما تغایری است یا تغییری ؟ یعنی من اختلافی بین نظرات دوستان و دکتر حسینی نمی‌بینم ۰ بعضی بصورت برشی به وضعیت مطلوب نگاه کرده اند اما ایشان (دکتر حسینی) اینرا می‌پذیرند اما می‌گویند بر جریان نیز یك تقسیم بندی دیگری حاکم است ۰ نکته دیگر اینکه بحث وضعیت مطلوب بحث شاملی است که هم بر جامعه (با قید خودش) می‌تواند اطلاق شود و هم بر اقتصاد (باقید خودش)۰

پس بحث ما الان در وضعیت مطلوب به‌قید جامعه است و اگربعد رابطه بین عوامل یا این سه تا بحث شود بهتر است ۰

برادر فلك مسیر: دو نکته را می‌خواستم عرض‌کنم :

۱ــ بصورت کامل نگاه کردن یك کل را به اجزاء تقسیم می‌کند در صورتی‌که کاری که ما می‌خواهیم بکنیم این است که یك کل را می‌خواهیم‌از ابعاد مختلف ملاحظه کنیم یعنی از بعد سیاسی و از بعد اقتصادی و از بعد فرهنگی ، نه اینکه کل را به سه قسمت تقسیم کنیم یك قسمت اقتصادی ، قسمت دیگر سیاسی و قسمت سوم فرهنگی ۰

۲ــ دراین تقسیم بندی ، بعد فرهنگی جزئی از بعد اجتماعی است بنابراین صحیح تر است که بگوئیم بعد سیاسی، بعد اقتصادی وبعد اجتماعی ۰

برادر ساجدی : به دومی بعداً خواهیم پرداخت اما اولی را بیشتر توضیح دهید .

برادر فلك مسیر : یعنی اینگونه نیست که ما کل را برش بزنیم و بگوئیم این قسمت فرهنگی ، قسمت دیگر سیاسی و قسمت سوم اقتصادی بلکه یك کل را یك بار از دید سیاسی ملاحظه می‌کنیم و بار دیگر از دید فرهنگی و در بار سوم از دید اقتصادی .

برادر ساجدی: چرا اینگونه نگاه می‌کنید ؟ چرا از ابعاد دیگری ملاحظه نمی‌کنید ؟

برادر فلك مسیر: زیرا می‌خواهیم تحلیلمان را آسان کنیم و اگر بعد های دیگری نیز باشد ملاحظه می‌کنیم .

برادر ساجدی: پس از بعد هائی که وجود دارد ملاحظه می‌کنید (جواب : بله) پس قبل از اینکه مربوط به نگاه کردن شما باشد مربوط به آنچه که وجود دارد است ؟

برادر فلك مسیر: ولی این تقسیم بندی به معنای تقسیم کردن یك کل نیست مثلاً یك رئیس جمهور از بعدی اقتصادی و از بعد دیگر سیاسی است .

برادر ساجدی : قبل از اینکه وارد این مباحث بشویم باید به این سئوال پاسخ داده شود که چرا گفته ایم فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد ؟

برادر حسینی : در مباحث گذشته گفته شده که رفتارها را به سه دسته (ذهنی ، قلبی عینی) و یا (فکر ، ربط ، عمل) تقسیم کنیم و این را الگو قرار دهیم . می‌توانید جامعه را به سه دسته فرهنگ ، سیاست و اقتصاد تقسیم کنید ، در بحث ویژگی های ذاتی وضعیت مطلوب گفته ایم زمان — دارد ، مرکب است و چیز سوم که باید رشد را تمام کند این است که زمان و ترکیب آن باید با هم ربط داشته باشد .

اما ملاحظه ای که ما می‌خواهیم بکنیم دستگاهی است که می‌خواهد در جامعه تغییر را بوجود بیاورد. یعنی دستگاه برنامه ریزی ما دستگاهی است که یك قسمت آن دستگاه کل نظام است که با عمل خاصی که بر روی جامعه (فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد) انجام می‌دهد آنرا بطور مداوم تحول می‌کند لذا به نظر ما این تقسیم بندی (دولت ، ملت و قانون) از دیدگاه برنامه ریزی مشرف بر تقسیم بندی

جامعه (فرهنگ , سیاست , اقتصاد) است که می‌خواهد روی آن عمل کند .

یعنی اگر دستگاه برنامه ریزی ما جزئی از دولت باشد لذا اولین چیزی‌را که باید ملاحظه کنیم دولت به معنای دست اندرکاران نظام شامل (ولی فقیه , قوه قضائیه و قوه مجریه است) اینها را نیز از مکتب می‌گیریم .

اگر وضعیت مطلوب را به سه بخش (فرهنگ , سیاست , اقتصاد) تقسیم کنید نمی‌توانید جایگاه دولت رامشخص کنید اما اگر تقسیم بندی ما را حاکم بر تقسیم بندی فرهنگ , سیاست , اقتصاد کردید هم تغییر را می‌توانید ملاحظه کنید و هم تغایر را .

برادر ساجدی : پس ایشان می‌فرمایند تقسیم بندی (دولت , قانون , مردم) تقسیم بندی است شامل بر (فرهنگ , سیاست , اقتصاد) از دیدگاه برنامه ریزی . یعنی اگر دیدگاه را عوض کنیم, تقسیم بندی ما نیز عوض می‌شود ؟

برادر حسینی : بله , اگر خواستید صرف جامعه را ملاحظه کنید تقسیم بندی (فرهنگ سیاست , اقتصاد) را در نظر می‌گیرید . اگر خواستید تغییر را ملاحظه کنید می‌بایست دو وضعیت و رابطه بین آن دو را ملاحظه کنید (وضعیت اول و وضعیت دوم و پتانسیل حرکت) .

برادر فلك مسیر : این تقسیم بندی بر اساس یك فرهنگی است بنابراین بحث فرهنگ , مقدم بر این تقسیم بندی قرار می‌گیرد .

برادر چمن خواه : قبل از وارد شدن در بحث آقای حسینی باید چند نکته روشن شود .

۱ــ فرق بین جامعه و نظام چیست ؟ زیرا تقسیم بندی ما برای جامعه , امت , تمدن و رابطه بین آن دو بود . حالا نظام کجای جامعه قرار می‌گیرد ؟ آیا نظام چیزی است مستقل از جامعه یابخشی از آن است ؟

آقای حسینی فرمودند که اگر جامعه را برش بزنید , فرهنگ , سیاست, اقتصاد را ملاحظه می‌کنید اما اگرجامعه را در جریان ببینید تقسیم بندی دولت , قانون , ملت را ملاحظه می‌کنید اما به نظر من در یك تقسیم بندی , بحث از جامعه است و دیگری بحث از نظام است پس ما باید مشخص کنیم که

در تقسیم بندی چه وضعیتی هستیم ، وضعیت مطلوب به قید جامعه یا وضعیت مطلوب به قید نظام؟ پس باید اول در تقسیم بندی جامعه بحث کنیم ، سپس در تقسیم بندی نظام و بعد رابطه این با هم را ملاحظه کنیم •

برادر افکاری : اگر یک مقطع را نیز در نظر بگیریم می توانیم دولت ، ملت و قانون را ملاحظه کنیم و همچنین تقسیم بندی فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد • پس به نظر می رسد که ما از دو دیدگاه صحبت می کنیم •

آقای حسینی می فرمایند چون بحث دستگاه برنامه ریزی است به سه بخش دولت ، قانون ، ملت تقسیم می کنیم اما دیگری که تقسیم بندی فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد را قبول می کند خواهد گفت که ما کاری نداریم چه کسی می خواهد وضعیت ها را تغییر دهد بلکه می خواهیم تقسیم بندی های این وضعیت را مشخص کنیم •

برادر حسینی : اینکه آقای افکاری می فرمایند ما کاری نداریم ، صحیح نیست زیرا بحث ما برنامه ریزی است نه نگاه به جامعه •

اما اینکه می فرمایند دولت را در مقطع می توان ملاحظه کرد عرض می کنم که نه ، دولتی که از دید برنامه ریزی ملاحظه می کنیم دولتی است که تحول را ایجاد می کند ، پس بحث ما این است که چگونه برنامه ریزی را در عینیت متحقق کنیم ، یعنی تقسیمی که ما می کنیم باید به درد بحث برنامه ریزی بخورد

برادر فلک مسیر : یک سئوال این است که فرق بین نظام و جامعه چیست ؟

مطلب دیگر ، اینکه می فرمائید دولت متکفل برنامه ریزی است این متکی به یک دید و یک فرهنگ است این مطلب نشان می دهد که فرهنگ بر تقسیم بندی شما حاکم است •

برادر حسینی : اقتصاد نیز اشراف دارد ؟

برادر فلک مسیر : اینها ابعاد یک شیئ است و ما صرفاً تجرید می کنیم که آنها را بشناسیم •

برادر افکاری : بحث ما تا به حال این بوده که دولت که متکفل تغییر در جامعه است می خواهد وضعیت ها را به همدیگر تبدیل کند ، در این دیدگاه بجاست ما بحث دولت ، مردم و

ربط بین آنها (یعنی قانون) را بکنیم • ما می‌خواهیم دسته بندی های کلی این وضعیت ها را مشخص کنیم •

برادر حسینی : این حرف شما را قبول داریم بدین معنی که بگوئید آنچه را که ملاحظه می‌کنید این است که اصطکاك دولت با فرهنگ , سیاست , اقتصاد چیست ؟ اما قبل از این باید بدانیم ساختار دولت چیست ؟ اگر این ساختار را نشناسیم نمی‌دانیم که چگونه بر روی فرهنگ , سیاست اقتصاد عمل می‌کند •

برادر افکاری : گاهی است شما می‌فرمائید تا بحث (دولت , قانون , مردم) که شامل‌تر بر تقسیم بندی (فرهنگ , سیاست , اقتصاد) است روشن نشود تقسیم بندی دومی نیز روشن نخواهد شد در حالی که اول باید وضعیت را شناخت و سپس جایگاه برنامه ریز (یعنی دولت) را مشخص کرد •

برادر حسینی : شکل منطقی ساختار دولت است که مشخص می‌کند فرهنگ باید چگونه باشد•

برادر فلك مسیر : مکتب است که همه چیز از جمله ساختار دولت را مشخص می‌کند پس اگر اول فرهنگ را مشخص‌کنیم , ساختار دولت به تبع آن تعیین خواهد شد •

برادر افکاری : دسته بندی‌های کلی ما , مجموعه ای از یك سری اجزائند که نباید اجزاء هر دسته جزو دسته دیگر باشند • در این صورت ما نمی‌توانیم وضعیت را به فرهنگ , سیاست اقتصاد تقسیم کنیم , زیرا وقتی می‌گوئیم فرهنگ, سیاست , اقتصاد , جامعه را از دید های مختلف نگاه میکنیم نمی‌آئیم جامعه را به چند دسته تقسیم‌کنیم بدین معنی‌که بگوئیم این سری از اجزاء جزء فرهنگ , آن سری دیگر جزو اقتصاد , بلکه گاهی می‌گوئیم جامعه را از بعد اقتصاد نگاه می‌کنیم و در لحظه ای دیگر جامعه را از بعد فرهنگی ملاحظه می‌کنیم در صورتی که در تقسیم بندی ما نمی‌تواند یك جزء جزء دو دسته بندی باشد •

از طرف دیگر ساختار دولت به تبع وضعیت های مختلف مشخص می‌شوند یعنی ممکن است در یك شرائط خاص , یك دولت متمرکز ضروری باشد در صورتی که دولت در وضع مطلوب خیلی محدود باشد

پس وضعیت است که ساختار دولت را مشخص می‌کند نه ساختار دولت ، می‌گوید باید وضعیت چگونه باشد •

برادر حسینی : اختلاف ما و شما در این است که شما می‌خواهید از دیدگاه ذهنی دستگاه منطقی تان جامعه مطلوب را ببینید (ما اینرا می‌پذیریم که می‌شود از این راه رفت اما راه طولانی است) • اما اگر از دیدگاه عملی و عینی دستگاه منطقی‌تان ملاحظه کنید ، دولت و مردم و قانون را ملاحظه می‌کنید •

برادر پرور : از خصوصیات وضعیت مطلوب این بود که حرکت داراست ، در این صورت تقسیم‌بندی ما نباید تغایری باشد ، این حرکت ، اعمالی است که دولت یا ملت انجام می‌دهند و این حرکت‌ها است که می‌تواند فرهنگی ، سیاسی ، اقتصادی باشد • البته فرهنگ بر سیاست و اقتصاد حاکمیت دارد به این نحو که هدف های آنهارا مشخص می‌کند •

برادر فلک مسیر : برنامه ریزی فرهنگی ، سیاسی و اقتصادی است که تکلیف دولت را در جامعه مشخص می‌کند نه برعکس •

برادر حسینی : ما قبول داریم که فرهنگ است‌که می‌گوید دولت باید چکار کند ، قانون آن باید چه قانونی باشد و ملت چه کار کنند ولی ما می‌گوئیم در دستگاهی که می‌خواهید برنامه ریزی را ملاحظه کنید یعنی دستگاهی که می‌خواهد عینیت جامعه را مشخص‌کند آن باید ملاحظه کند کسی را که تحت اختیار هست یعنی دولت و مردم و قانون •

برادر افکاری : ما پس از بحث راجع به خصوصیات وضعیت مطلوب ، گفتیم یک سری وضعیت های‌متصل به هم داریم که به سمت وضعیت مطلوب سیر می‌کند ، بحث ما این بود که کلی ترین دسته بندی های این وضعیت را مشخص‌کنیم •

اما آقای حسینی می‌فرمایند ما می‌خواهیم ساختار دولت را در وضعیت مطلوب مشخص‌کنیم در حالی که الان ما دنبال این نیستیم بلکه به دنبال مشخص‌کردن کلی ترین دسته بندی‌هایی که حاکم برهمه وضعیت هاست هستیم •

برادر حسینی : کلیه وضعیت ها،فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد دارند و همه وضعیت ها هم می‌گوید چون نظام دارید پس دولت ، مردم و قانون هم دارید •

برادر افکاری : اگر قدم اول صحبت شما را جلسه نپذیرفته باشد باید روی‌آن‌صحبت کرد •

برادر ساجدی : ما می‌خواستیم‌ویژگی های وضعیت مطلوب را تعیین کنیم ، الان سئوال این است که وضعیت مطلوب از چند دسته کلی تشکیل شده است ؟ مرکبی است تشکیل شده از چند جزء اصلی ؟

دو نظر وجود دارد :

۱ــ فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد که سه مجموعه کلی وضعیت مطلوب را تشکیل می‌دهد •

۲ــ وضعیت مطلوب تشکیل شده از سه مجموعه کلی ، دولت ، قانون و مردم است • روی این مطلب فکر شود •

برادر حسینی : به نظر من ما در نهایت دنبال این هستیم‌که برآیند اختیار جامعه هماهنگ با حرکت به سمت وضعیت مطلوب باشد • والسلام •

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ جلسه مشترک ــ ۶۴/۱۲/۷

عنوان : تعداد عوامل یک مرکب

فهرست

۱ــ طرح سئوالات راجع به تعداد دسته بندی های یک سیستم صفحه ۲ــ۱

۲ــ ریشه مقسم سه ، تغایر براساس تغییر و زمان داشتن است صفحه ۵ــ۲

۳ــ ساری وجاری بودن حاکمیت مقسم سه برهرکیفیت صفحه ۱۰ــ۶

۴ــ آیا می توان دو نوع تقسیم بندی در خارج داشت صفحه ۱۱

۵ــ آیا طرح بحث تغییر (به عنوان یک بحث فلسفی) براساس شناسائی عینیت (علوم تجربی) است ؟ صفحه ۱۷ــ۱۲

بسمه تعالی

برنامه ریزی ۶۴/۱۲/۷

موضوع : تعداد عوامل

برادر ساجدی : بسمه تعالی ، در هفته گذشته بحثمان روی کلی ترین دسته بندیهایی که در وضع مطلوب وجود دارد متمرکز بوده است . به نظر میرسید که بحث را میتوان به دو قسمت تقسیم کرد :

یکی مجموعه بحث هایی که راجع به تعداد دسته ها و خصوصیات آن بود ، یعنی وضعیت مطلوب دارای چند عامل است ؟ وچرا ؟ یا بصورت کلی هر وضعیت دارای چند عامل است ؟ یک سری از بحث ها راجع به چیستی عوامل است . اگر در نظرتان باشد قرار شد راجع به قسمت اول جزیک مقداری در تبیین بحث وارد آن نشویم زیرا عمدتاً بحث مربوط به گروه نظری وخارج از موضوع بحث ماست . در قسمت دوم مقداری بیشتر وارد بحث خواهیم شد ولی در آنجا نیز در مواردی که زیاد بحث کردن راجع به آن ضرورتی نداشته باشد از آن بگذریم .

در این رابطه صبح مطلب را خدمت حاج آقا عرض می کردم قرارمان براین شد که در این جلسه راجع به قسمت اول مقداری از خدمت حاج آقا در حد تبیین مسئله استفاده کنیم واگر لازم بود به مباحث گروه نظری مراجعه بفرمایند واطلاعاتشان را تکمیل کنند .

چون بحث مربوط به گروه ما نیست وصرفاً قصد ما تبیین مسئله است قید زمانی به این بحث میزنیم و یک هفته برای تبیین این بحث وقت می گذاریم .

سئوالاتی که در این زمینه مطرح است این است که :

۱ــ چرا تعداد دسته بندیها را سه تا گرفته اید ؟

۲ــ چرا این دسته بندی (سه بودن) فراگیر وساری است ؟

۳ــ این سه تا بودن دسته بندی به معنای این است که آنچه که در عینیت است دارای سه دسته بندی است یعنی همه چیز در عینیت از سه قسمت تشکیل شده است یا اینکه روش شناختی است که ارائه می کنیم ؟ یعنی اگر بخواهید عینیت را بشناسید یا براساس عینیت چیزی

بسازید باید براساس دسته بندی سه حرکت کنید .

برادر حسینی : سئوال دیگر نیز میتواند این باشد که این سه تا چه چیزهائی هستند ؟

برادر ساجدی : این بحث دیگری است که در هفته آینده به آن خواهیم پرداخت . ؟

چیستی یك بحث است وچند تا بودن آن نیز بحث دیگری است .

برادر چمن خواه : تقسیمی راکه میخواهند ارائه دهند تقسیم بندی در تغییر است یا تقسیم بندی در تغایر ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : بصورت خیلی مختصر عرض می کنیم استدلال سه بودن راد ر تقسیم بندی وبعد هم عرض می کنیم که این مقسم ودسته بندی اقسام آن درچه موضوعاتی هستند .در قسمت اول میگوئیم هرچیزکه دارای تغییر باشد یعنی توالی متعاقب داشته باشد . تغایرمتوالی متعاقب راتغییر می گوئیم یعنی پشت سرهم ، عقب سرهم ، غیریتی بوجود بیاید ، مثلاً این استکان چای الان داغ است اگر آنرا به حال خود بگذاریم بعد از یك ساعت که به آن دست بزنیم دیگر این حالت راندارد . میگوئیم تغییر کرد ، سرد شد . سردی رابعد ازگرمی ملاحظه می کنیم یعنی وضعیت الان تبدیل شده است ، متوالی با آن وعقب سرآن پیدا شده است یك وضعیت دوم . بین این دو وضعیت اگر بگوئیم مطلقاً قطع است یعنی حالت اول معدوم میشود وحالت بعد موجود میشود مثل دوتا عکس جدا وبریده ازهم ، دو وضعیت ازهم دیگر جدا باشد نه یك جریان ، در اینصورت تغییری انجام نگرفته است ، آن یك غیر بوده واین هم یك غیر دیگری است ، نسبت دوم به اول مطلقاً غلط میشود ، میگوئید حالا نسبتی نداشته باشند میگویم عقاب و ثواب کلاً بی وجه میشود . برای اینکه کسی که از دنیا میرود آدمی است که آن لحظه آخر خلق شده وبلکه مرده هم چیز دیگری است که موجود شده است ، اصلاً آناء و لحظات گناه ازیکدیگر تفکیك وجدا است وآن نفری نیز که مرده است جدا است ، چه کسی را عقاب کنند وبه چه کسی ثواب برسانند ؟ چه کسی قابلیت سرزنش دارد ؟ حین گناه نیز نمیتوان کسی راسرزنش کرد ، برای اینکه به گناهکار هم باید گفت بودی این کار را نکن شما به کس دیگری گفته بودی که این کار را نکن ، به یکی دیگر گفته بودی

عرق نخور، کس دیگری رفته وعرق خورده ویکی دیگر هم مرده ، چه ربطی به همدیگر دارد ؟ هر نحوه تغییری که در لذت یا الم پیدا بشود ازهمدیگر منفصل میشود بگذریم از اینکه ادراك لذت والم نیز ممتنع میشود که خود ادراك لذت والم تغییر است ، اصل این نحوه خلق کردن لغواست. در اینصورت نمیتوان کسی راعقاب کرد ، نمیتوان به کسی ثواب داد وبه کسی گفت چرا این کار را کرده ای ؟ رشد ، کمال ، لذت وبهجت بی معنی میشود . پس یادمان نرود که قطع بودن دوتوالی به معنای این است که تغییر نفی بشود ، کمال نفی شود ودرنهایت غایت نفی بشود اگر نفی غایت شد ایجاد اشیاء ازطرف خداوند تبارك وتعالی ممتنع میشود ، علم نیز ممتنع میشود ، احاطه نیز ممتنع میشود وخود قول به اینکه چنین است اعلام علم است که خود نیز متزلزل میشود .

حال اگر بگوئیم انفصال مطلق نیست ، توالی نیست ، هردو تا به یك صورت واحد درزمان وجود دارند یعنی این کیفیت دوم که سردی استکان است همانگونه هست که الان کیفیت گرمی اش وجود دارد ، این نفی تغییر است ، بنابراین اگر بگوئیم دفعی است یا هردو حاضر است تغییر محال میشود . اگر حالت دوم ، همانگونه که حالت اول موجود است عیناً موجود باشد تغییرواقع نمیشود . اگرهم بگوئیم دفعی انجام میگیرد نیز انکار تغییر است ، پس مجبوریم بگوئیم دو حالت ، متعاقب واقع میشوند ونیز رابطه دارند . پس اختلاف سطح وفشار و ربط بین آنها میشود . چگونه یك سد جلو رودخانه می بندید ومیگوئید آب پشت این سد به حسب وزن مخصوص آن ، اگر سد جلوی آن بنا شد ، به طرف پائین حرکت میکند ، آب به حسب وزن مخصوصش سبك تر از هوا نیست که بالا قرار گیرد .

ونیز سطحی که متناسب است با حجم مخصوص این قند دان بالای هوا نیست لذا قند دان میل دارد که پائین بیاید . اما اگر بخار که سبك تر از هواست بود ، اختلاف سطح آن طوری است که میل دارد به طرف بالا برود . همینگونه که می بینیم این حرکت درچیزهای هم عرض واقع نمیشود ، درزمان هم نمیتواند حرکت واقع بشود ، تغییر حرکت است و نمیشود واقع بشود مگر اینکه اختلاف سطح داشته باشد . یعنی وجود یك میل وجاذبه ای در وضعیت اول به طرف وضعیت دوم باشد که

بگوئید این وضعیت اول از بین میرود و وضعیت دوم پدید می‌آید وبین این دو حتماً یك رابطه‌ای وجود دارد • گفتیم که اگر این رابطه نبود یك حرکت دفعی است وحرکت دفعی نیز ممتنع است و نفی تغییر میشود • پس بنابراین اولین وکلی ترین مقسم ، اختلاف سطح و ربط بین آنهاست • اختلاف فشار و ربط بین آنهاست • این مطلب غایت گرائی همه موجودات را نیز میرساند همانگونه که در شکل اول فرض غایت گرائی ممتنع می‌شد •

مبداء مبنای سه ابتداءاً از تغییر است ولی تغییر که در یك شیئی بسیط نمیتواند واقع شود • برای منتقل شدن از وضعیت اول به وضعیت ثانی ، حتماً تغییر خود وضع لازم است • خود وضع یعنی اینکه شیئی بسیط نباشد ، پیمودن مسافت زمانی ورسیدن به وضعیت دوم ممکن نیست مگر اینکه شیئی ما مرکب باشد ، اگر مرکب است ، کیفیت آن بوسیله وحدت ترکیبی بوجود آمده است ، برای مرکب شدنش نیز حرکتی انجام گرفته است • اگر مرکب است برای تبدیل شدن دوئیت به وحدت یعنی پیدایش وحدت ترکیبی ، حرکتی از آثار این اجزاء پیدا شده باشد یعنی دوباره ما یك اختلاف سطح در هم عرض ها میخواهیم نهایت در اینجا نه متوالی بلکه مترتب • یعنی دارای ترتیب ، دارای نظم خاص ، حجم مخصوص آب حکم میکند که زیر هوا باشد و حجم مخصوص هوا حکم میکند که بالای آب باشد وحجم مخصوص فلان گاز حکم میکند که بالای هوا باشد وحجم مخصوص خاك حکم میکند که پائین آب باشد • می‌گویم یعنی اگر جای اینها راتغییر بدهید فشاری می‌آورد که بجای خودش برگردد ؟ میگوئید بله ، آب را پشت بام بریز ، آنجا نمی‌ایستد ، بلکه پائین می‌آید ، بالعکس اگر دود یا گازی راپائین نگه دارد فشار می‌آورد که بالا برود پس بنده عرض میکنم که اجزاء یك مرکب که در وحدت ترکیبی بصورت یك کیفیت ملاحظه میشوند برای اینکه به وحدت ترکیبی برسند باید روی هم یك آثاری بگذارند وآثارشان نیز روی همدیگر اثر بگذارند • دوئیتشان تا تبدیل به یك شود مجبور است بین آنها اختلاف سطح باشد وربط بین آنها تا تبدیل به وحدت شود • حال اگر اختلاف سطح نباشد همان برهانی که درزمان گفته شد بصورت دیگری در مکان ذکر میشود که اگر اختلاف سطح نباشد یعنی هرچیزی را هرجائی بتوان گذاشت وربط بین آنها

قطع است , اگر اختلاف فشار نباشد حرکت ترکیبی انجام نمی‌گیرد , دیگر نمیتوانید ترتیب را نسبت دهید وبگوئید گاز سبك تر از هوا وهوا سبك تر از آب , اگر اختلاف سطح نباشد یعنی حجم مخصوص هوا برابر با حجم مخصوص آب , برابر با حجم مخصوص سنگ و برابر با حجم مخصوص سرب باشد , هیچ دلیلی ندارد که شکل خاصی را برای آن معین کنید , هیچ شکل خاصی را اقتضا نمی‌نماید خاصیتی ندارد که جای خاصی را براساس آن خاصیت طلب کند . اثری هم برهم نمی‌کنند ومعنایش این است که تغییر محال میشود. پس فرضیه اول ما که درباره این بود که هر چیزی که دارای تغییر باشد , دارای اختلاف سطح است وبعد هم آمدیم وگفتیم که اختلاف سطح بین آنها و ربطشان زمان را درست کرد . وبعد برگشتیم وآمدیم در قسمت دوم سخن و گفتیم چیزی که میخواهد تغییر کند نباید بسیط باشد بلکه باید مرکب باشد . حالا نیز نتیجه می‌گیریم که مرکب هم نمیتواند باشد مگر اینکه اختلاف پتانسیل داشته باشد بصورت همعرض واگر نداشته باشد حرکتی ترکیبی واقع نمیشود . اگر حرکت ترکیبی بخواهد واقع بشود یعنی صد جزء داریم که میخواهد تبدیل به یك شود , این صد جزء دفعتاً نمیشود یك , بلکه تدریجاً باید اختلاف سطح و وحدت ترکیبی بصورت دو و ربط بین آند و تشکیل شود ودسته ها کوچکتر شوند تا تبدیل به یك وحدت ترکیبی بشوند. تعدد باید کمتر بشود ازطریق پتانسیل وربط بین آنها تا تبدیل به یك شود . یعنی یك مرتبه صد به یك تبدیل نمیشود. اگر اینطور شود همین حالت تغییر دفعی است که قبلاً بحث شد زیرا درخود همین هم زمان انجام می‌گیرد مگر حرکت ترکیبی با زمان همراه نیست ؟ اگر زمان همراه است باید تدریج همراهش باشد , نهایت تدریج از دوئیت به وحدت است , تدریج در آنجا , تدریج در مسافت زمانی بود , اما در اینجا تدریج در مسافت مکانی است . از تعدد به وحدت رسیدن , ویك کیفیت بدست آمدن , البته بعد ها عرض می‌کنیم که برای مبنای سه , ربط بین مکان و زمان که ملاحظه شود نهایتاً برای ملاحظه و روش ملاحظه اش باید ۲۷ متغیر را ملاحظه کرد ولی ریشه آن همین ۳ است اگر ۳ , ۳ بار درخود ش ضرب شود ۲۷ بدست می‌آید یعنی آن چیزی که شما بخواهید دریك مقطع ملاحظه کنید ومقطع را زمان دار بدانید .

(در جواب آقای چمن خواه) مگر تغایر بدون تغییر میتوانید فرض کنید الا وقتی بخواهید تجریدی ملاحظه کنید ودرمباحث کلی نظری باشد والا هرچه تغایر ببینید ، تغایر یعنی متکیف ، متکیف که نمیتواند ثابت باشد ، متکیف به کیف حتماً زماندار است و حتماً متغیر است بنابراین زمان جدای از ملاحظه مقطع نیست ، اگر مقطع را منهای زمان ملاحظه کنید واقعاً مقطعی از یك جریان رانگاه نکرده اید • بنابراین روش شناسائی تان (بعد ها عرض می‌کنیم) براساس همین سه ، بیست و هفت متغیر را ملاحظه کنید یعنی سه تا رابطه زمانی و سه تا رابطه مکانی وسه ربط بین آنها را درهم ضرب کند وبدست بیاورد (الان وارد این بحث نمیشویم)•سئوال بعدی این بود که آیا مدعی هستید که در عینیت این سه وجود دارد ؟ میگویم حتماً ، در ذهنیت هم سه وجود دارد ، همانطورکه هیچ چیز عینی را پیدا نمی‌کنید که دارای زمان نباشد ، دسته بندی سه برآن صادق است ، هیچ مفهومی از مفاهیم ذهنی را نیز پیدا نمی‌کنید که مدرك ما باشد وآن چیزی را که درك کردید رشد درباره اش فرض نشود یعنی لوازم جدیدی وابعاد جدیدی از آن متوجه نشوید . ادراك شما نیز دارای رشد است • قدر متیقن آن ثابت هست • یعنی جهت حاکم برآن ثابت هست ولذا اینکه برهان به جهت ثابت برمی‌گردد راالان کاری نداریم و مورد بحث نیست اما اینکه فلسفه راالهی می‌بینید ، علم اصول آنها رشد کرده مفهوم وجود وهستی راکه میگوئیم قابل تعریف نیست ، ادراکی که یك فرد کودك از مفهوم وجود دارد باادراکی که یك فیلسوف از لوازمی را که نسبت به وجود ملاحظه میکند خیلی فرق دارد، ضرورت ، امکان صحبت هایی که یك فیلسوف میکند که طفل نمیکند ودرآخر نیز همه آنچه راکه درك کرده است بعنوان لوازمی وتوصیف هایی نسبت به همان درك اولیه اش است ولی آن درك خیلی غنا پیدا کرده است • فیلسوف بعدی که پیدا میشود دوتا اصل ، سه تا اصل راکم یا زیاد میکند وادراك جدیدی راازهستی شناسی ارائه می‌دهد • (البته هستی به معنای هستی مطلق جلت عظمته نیست بلکه مقصود هستی ممکن است ، ادراك ما نمیتواند نسبت به هستی مطلق احاطه پیدا کند فقط احتیاج مخلوق را میتواند بفهمد یعنی فقر خودمان را فقط میتوانیم بفهمیم آنهم تا حدکمی یعنی افتقار را نیز کما آنچه هست

یعنی احتیاج رابه همانگونه که محتاجیم محال است بتوانیم بشناسیم ، شناخت آن نیز کماهی برای ما محال است ، تا یک حدودی فقرخودمان راخواهیم شناخت ، هرچه اطلاع بیشتر رشد کند ، فقر خود رابیشتر خواهیم شناخت) ۰

پس این دسته بندی سه برای شناختن هرسیستم و نظام وکیفیتی لازم است زیرا براساس اصل بودن رابطه درتعین ودرتشخص یک کیفیت شیئی زمانداری راکه میخواهیم بشناسیم تقسیمات سه بر آن حاکم است ۰ اساس تقسیمات آن به سه برمی‌گردد ۰ البته بااقسام جزئی آن ونسبت های ریاضی که برآن حاکم است عرض می‌کنیم که مغیرهای آن بیست وهفت تاست که عبارتست از نه رابطه وسه عامل ویک منتجه که نسبت های فردآن راتشکیل میدهد ومجموعه آن میشود چهل نسبت ریاضی (نسبت های فرد) که اگر نسبت های زوج رابه آن اضافه کنیم میشود ٦٦ (که بعداً به آن خواهیم پرداخت) ۰ ولی در اینجا میگوئیم که مبنای آن حتماً به سه برمی‌گردد وریشه آن نیز به تغییر و هدفداری عالم برمی‌گردد ۰ عالم بدون غایت نیست وفرق آن نیز با تقسیمات دیگری که دیگران کردند بحث هایی است که جای آن اینجا نیست ۰

پس هرکیفیتی که درخارج است ضرورتاً مبنای سه برآن حاکم است ، هرکیفیتی راکه بخواهید بسازید نیز از این قاعده نمیتواند مستثنی باشد ۰ یعنی هرگونه تغییری که بخواهید دروضعیت بدهید و وضعیت جدیدی رابخواهید ایجاد کنید ازطریق تغییراتی است که بر مبنای سه درآن شئی می‌دهید ۰ گاهی هم ممکن است خودتان حواستان نباشد ، مثلاً کسی که قناد است ، شکر و روغن و نشاسته وغیره رادرآب می‌ریزد وشیرینی درست میکند چه کار به این دارد که مبنا ، سه است او آب را می‌بیند ، وآتشی که میسوزد وغیره ، اگر به قناد بگویند این بیسکویتی که تو درست می‌کنی چگونه است ؟ اسم چیزی را که نمی‌آورد مبنای سه است بلکه میگوید ، آرد برنج است و روغن است وشکر وتخم مرغ است و ۰۰۰ عرض می‌کنم تعین اشیاء همانطورکه می‌فرمائید است ، تعین اشیاء را دریک مرتبه که بخواهید با آن کار کنید وعلت آنرا ندانید ، شماکارمی‌کنید واثرآنرا نیز می‌بینید ومبنای سه نیز برایتان لازم نیست ولی از همان قناد که پنجاه سال است سوهان را —

درست می‌کند ⊙ سئوال کنند که چرا گندم در حرارت که قرار بگیرد اینگونه میشود ؟ میگوید خاصیت گندم این است وقتی جوشاندند وبه این درجه رسید اینگونه میشود ، اما چرا را نمیتواند جواب دهد • حالا به کسی که بگوئید آزمایش کنید یك مقدار از مطلب را ممکن است او بگوید ولی باز مطلب را به مولکول برمی‌گرداند ، چرائی اصل تغییر را نمیگوید ، شما اگر رفتید تا فلسفه تغییر ، آنوقت تازه میتوانید بگوئید اینگونه که شما آنرا پخت می‌دهید در فلان شرائط اینگونه میشود و در شرائط دیگر نمیشود وصحبت از تغییر شرائط می‌کنید وتغییر وضعیت ها را ملاحظه می‌کنید • پس بصورت خلاصه عرض می‌کنم که :

اگر نه شرائط را اصل بدانید ونه شیئی را بلکه ربط بین این دو را اصل بدانید که ریشه اصل دانستن ربط هم برمی‌گردد به ربط بین هستی وغایت هستی ، به سه برمی‌گردد ، آنوقت آسیب شناسی ، رشد ونظیر اینها ، تعین کلیه کیفیات بوسیله همین مقسم میشود • گاهی است میگوئید اثر اصل است نسبت به تعین شیئی وتعریفتان از اثر فقط شرائط خارجی است • گاهی اثر به عنوان روابط وآثار داخلی در اصطکاك با آثار خارجی است • آنوقت کیفیت اصطکاك را نیز شرط می‌کنید میشود اصالت ربط • چند مثال حضور مبارکتان عرض می‌کنم : شما در شکل فردی ملاحظه می‌کنید سه وجه را یعنی اختلاف پتانسیل تا جریان به عینیت حرکات ، حرکات قلبی ، حرکات ذهنی ، حرکات عینی ⊙ حرکات ذهنی رابطه هست نسبت به وضعیت قلب و وضعیت فعل ، گاهی انسان قلباً آدم خوبی است و شدید است از خوبی ولی التفات به نقش کیفیت اصطکاك کیفیت وافعال او بد در می‌آید • فعل او بد است اما فکر میکند درجهت همان نیست صالح است • گاهی نه ، می‌گوئید فشاریت صالح است ولی باید کیفیت حرکت ذهنی نیز صالح باشد تا صلاح کیفیت فعل وحرکت عینی کنترل بشود • بعد درباره رفتار خارجی فرد میفرمائید که رفتار شخصی دارد ، نماز میخواند ، قرآن میخواند ، زیارت میرود روزه می‌گیرد ، رفتار خانوادگی دارد ، رفتار اجتماعی دارد ، بعد در رفتار اجتماعی اش باز فردی ملاحظه میکنید ، سازمانی ملاحظه می‌کنید و رفتار جمعی که ترکیب این دو تاست •

به عنوان مثال : اگر شما شیئی را اصل بدانید ، وقتی رفتار خانوادگی میگوئید ، خانواده تشکیل

می‌یابد از زن ومرد ، دیگر نمیتوانید ربط بین آنها رابه عنوان شیئی سوم ملاحظه کنید اما اگر با اصالت ربط ملاحظه کنید میگوئید زن ومرد میتوانند نسبت به هم متنفر باشند یك مرد مسلم که به یك زن کافر بسیار وجیه برخورد میکند قطعاً حالت تحریك جنسی برایش پیدا نمیشود ولو جایز باشد که به سروصورت او نگاه کند ، کسی که اهل اسلام نیست برای ما محترم نیست ، ولی از او لذت نیز نمی‌بریم ، خیلی اشتباه است اگر بگوئید انسان مسلم از او لذت میبرد همانگونه که اگر مراعات نکند و زن مسلم رابببینید ، او رانجس می‌داند ، چگونه برای او لذت حاصل میشود ؟ پس اگر به زن و مرد بصورت اصالت شیئی نگاه نشود وبا اصالت رابطه ملاحظه شود یعنی تعین مرد در رابطه هست یا مسلم است یا کافر، تعین زن در رابطه است یا مسلم است یا کافر، نحوه ارتباط و کیفیت ربط روانی انسان یا اسلامی است یا غیر اسلامی ۰ آدم متدین بازیگوش میشود اما منکر نمیشود ، اگر بصورت اصالت ربط نگاه کنید ، کیفیت اصطکاك وارتباط اگر اسلامی بود ، منشاء حب میشود واینرا قطعاً خدمتتان عرض کنم ، حتی که دربین زن ومرد مسلمان پیدا میشود کفار باید آرزوی آنرا به گور ببرند ۰ حب براساس اعتقادات صحیح است چگونه ممکن است درجای دیگر پیدا شود ؟ یعنی نه مرد فقط زن رامیخواهد برای ارضاء شهوترانی خودش ونه زن ، مرد رامیخواهد برای ارضاء شهوت خودش ، علامتش هم این است که اگر یکی از آن دو نسبت به ائمه اطهار ادب را رعایت نکنند ، دومی بر او غضبناك میشود ، پس کیفیت ربط وکیفیت حالت روانی ، کیفیت جاذبه است که طبیعتاً الهی وغیر الهی دارد ۰ اگر الهی ومادی داشته باشد معنایش این است که یك زن مسلم اگر یك لیوان آب به دست شوهرش بدهد ، شوهرش واقعاً تشکر قلبی میکند ومیگوید " جز یکم ۰۰۰ خیرا " خدا به شما اجر بدهد ۰ اینرا قطعاً میگوید نه زبانی ، احساس شرمندگی میکنید از اینکه یکی از محبین ائمه طاهرین به او آب داد ، بعد حتماً قصد ثواب میکند در آوردن آب ۰ اصلاً یك سری از موضوعاتی که در دستگاه باطل مطرح میشود قابلیت طرح در دستگاه اسلامی پیدا نمی‌کند ۰ اصل صحبت آن منتفی میشود ۰ اگر مرد یك کلمه از خودش گفته باشد بعد استغفار میکند مثلاً گلمه ای گفته که در آن شائبه منت هست در خیری که انجام داده است ،

بعد معذرت میخواهد و میگوید من دچار نفس شدم ، نفس این سکوت واین ادب علت حرکت روانی زن میشود خیلی بیشتر از آن چیزی که یك مردی که مثل یك فرعون با زنش سلوك میکند • یعنی قهر و خوف واضطراب نمیتواند حرکتی رابیافریند که حب می‌آفریند وپایگاه حب تابرنگردد به حقایق عالم که آدم قلباً در برابرآن تسلیم باشد • و یابالعکس اگر پایگاه آن به خود آدم برگشت و تبدیل به ریا وعجب شد محال است این خاصیت از آن بیرون بیاید پس عرض می‌کنیم زن ومرد وکیفیت ربط بین این دوتابراساس اصالت رابطه یك زندگی خانوادگی دیگری را می‌آفریند • آن زندگی خانوادگی وحدت ترکیبی است که نه فقط طفل درآن صحیح پرورش پیدا میکند بلکه آمیزش درآن بصورت صحیح انجام می‌گیرد • و طرفین می فهمند که این آمیزش صحیح است ، طرفین می‌فهمند که برحد ودالهی است و هردو شاکرند به نعمت الله • تبارك وتعالی وهردو پیام مهر حضرت حق جلت عظمته — می‌بینند • وقتی است که شما قند را با چای میل می‌کنید و فقط دراین حدکه نعمت قند از ناحیه خداست یك وقت که درآن خیر و برکت طاعت رانیز می‌بینیم اما یك وقت پیام محبت خدا را می‌بینید • در اینصورت خیلی براو اثرمیکند • اصلاً قابل قیاس نیست شیرینی این حالت باوقتی که در حالت عادی هستید • شیرینی آن تاعمق جان او وارد میشود •

عرض می‌کنیم حضور مبارکتان که این تقسیم بندی و مقسم واقسام آن بر مبنای سه برمی‌گردد به تغایر براساس تغییر وزمان داشتن ، به عبارت دیگر هرگونه تعینی به دلیل اینکه دراین راه هست تعین می‌یابد • بی دلیل تعین نمی‌یابد • در رابطه باغایت تعین می‌گیرد • هرشیئی ، متکیف شدنش در ارتباط بااین غایت واین راه هست ، چه بخواهید چیزی راشناسائی کنید ، چه بخواهید بسازید وچه مجرد از ساختن و شناختن شما ، هستی که او دارد ، تعینی که او دارد تحت این تقسیم بندی قرار دارد • اگر گفته شود که این مبنا (سه بودن) به جائی میرسد وقطع میشود و وارد یك تقسیم بندی دیگرمیشود بدین معنی است که فلسفه تان در تغییر به دوچیز برمی‌گردد • یعنی اگر اینگونه گفته شودکه پاره‌ای ازاشیاء برمبنای سه قرار دارد یعنی همانگونه که هست سعی کنید آنها را بشناسید وشناختتان بصورت نسبی به آن نزدیك شود اماپاره‌ای دیگر ازاشیاء

برچهار، آنوقت نظام شامل برکدام آنهاست ؟ برسه یا چهار یك یك عدد دیگر؟ اگر گفتید که اعداد مختلف میشوند ، مقسم ها مختلف میشوند نتیجتاً می‌بایست علت های تعین مختلف شود نه اینکه این تعین غیر از آن است بلکه به معنای اینکه باید غایت ها مختلف باشد ، علت حرکت و علت تغییر باید مختلف باشد • اگر علت تغییر مختلف بشود چندین اشکال پیدا میشود :

۱ــ سخنتان درباره ٔ عدل متشتت میشود •

۲ــ تناسب برای یك امر نهایی درکار نیست بلکه تناسب نسبت به امور مختلف دیده میشود و وقتی غایت مختلف شد ، نمیتوانید صفت فعل رابه فاعل برگردانید ، نمیتوانید مبدأ خوبی را اطلاق بدانید •

۳ــ در عینیت نیز به بن بست می‌رسید ، مثلاً آسیب شناسی کرده اید رسیده اید در بخش سوم از طبقه پنجم ، از اینجا به بعد چهارتائی است ، حالا دیگر بالمره نمی‌دانید که این بخش سومتان درکدام یك از دسته های چهارگانه قرارمی‌گیرد ، بخلاف اینکه اگر مقسم تان جاری وساری باشد آسیب شناسی میتوانید انجام بدهید •

٤ــ عملاً علیت نیز انکار میشود یعنی وقتی که شما درپاره‌ای از امور حکم می‌کنید به یك نحوه علیت و در پاره‌ای امور اساس علیت راچیز دیگری می‌دانید ، جامعی نیز بین آنها نمی‌شناسید بعد هم میگوئید اینها زیر سیستم‌های آن است وازاین بدست آمده است • سئوال میشود که شما گفتید که اینها جامعی ندارند • اگر که جامع این دو را نیز عدد دیگری قرارمی‌دهیم (مثلاً پنج) می‌گویم یا جامع شما به اینها ارتباط دارد یا اینکه جامع شما هم برای خود ش چیز دیگری است و یك هدف دیگری نیز پیدا می‌کند • اگر اینها راقطع کنید نتیجه اش میشود اینکه اگر فراگیر نباشد برمی‌گردد به همان قسمتی که اول صحبت عرض کردیم • یعنی اثرگذاری واثرپذیری وترکیب ممتنع میشود • یعنی همان چیزی که دراول بحث راجع به ترکیب صحبت کردیم که دفعتاً ازصد نمیشود به یك تبدیل بشود زیرا باید حرکت انجام بگیرد ودرحرکت نیز تدریج است • تعدد باید تدریجاً به وحدت برسد •

برادر فلك مسیر : برای اثبات اینکه مقسم سه است فرمودید :

۱ــ چون مرکب دارای تغییر است وتغییر شامل وضعیت یك و وضعیت دو و ربط بینشان می باشد

۲ــ اختلاف سطح زمانی واختلاف سطح مکانی وجود دارد وربط بین شان ویااینکه یك استدلال دیگری فرمودید ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : ساده ترین آن درزمان بود , درزمان حتماً وضعیت ۱ و ۲ وربط بین این دو است و مکان نیز همین تقسیمات رادارد . اگرنخواهد تعدد به وحدت برسد یعنی یکی شدن عالم ومجموعه ای بودن عالم نیز به همین می انجامد , وقتی می گوئید تغایر بدون ترکیب نمیشود واین ترکیب بدون زمان نمیشود واین ترکیب بدون توالی وتعاقب نمیشود باز ربط بین شان نیز سه میشود یعنی درحقیقت سه , سه بار درخودش ضرب میشود که ۲۷ متغیرمیشود . پس هرچیز تغییر پذیر است دارای مقسم سه هست , این تغییر پذیرخواه مفهوم ذهنی باشد , خواه شئی عینی خارجی باشد نیز همینطور است روش شناسائی باشد باید خودش دارای نظام باشد برهمین مبنا , حتی یك کتاب باید کار یك کیفیت ویك کلمه بکند باید همینطور باشد . یك بحث منظم وخوب باید همینطور باشد . بایداز وضعیت موجود اطلاعات شنوندگان به وضعیت مطلوبی که او ترسیم کرده برسد . باید بتواند بروضعیت موجود به خوبی مرور کند ویك نحوه ارتباطاتی بین اطلاعات آن افراد ایجاد کند که منتقل بشوند به وضعیت دوم .

برادر دردرخشان : حاج آقا فرمودند هرچیزکه درحال تغییر باشد دارای مبنای سه است عرض می کنم این مطلب که مطرح میشود که دارای مبنای سه است با تعریفی که ما ازمبنا داشتیم که مبنا راعلت می دانستیم سازگار نیست چون اگر بگوئیم دارای مبنای سه است یعنی میخواهیم علت تغییر رابیان کنیم وعلت تغییر راسه دانسته ایم . اما اگر بگوئیم هرچیزی که درحال تغییر است چگونگی تغییر درسه وجه ملاحظه میشود به نظر میرسد هماهنگ بابحث های قبلی ماست . ما از کلمه مبنا مفهوم علت رابیان داشتیم , درحالیکه دراین جلسه که مطرح شده دلالت بر چگونگی تغییر میکند نه چرائی تغییر . بنابراین ما نمیتوانیم بگوئیم مبنای سه , باید دو کلمه مبنا وسه

را تغییر دهیم .

مثلاً وقتی حاج آقا می‌فرمودند تغییر حاصل نمیشود الا باوجود اختلاف سطح ، این یعنی چگونگی تغییر نه چرائی تغییر . مثال فرمودند که آب در پشت یك سد جمع میشود ، نسبت به خارج سد اختلاف فشار و اختلاف سطح و اختلاف پتانسیل واقع میشود واین اختلاف پتانسیل انگیزه تغییر هست . یعنی اگر سد را برداریم اختلاف فشارها میخواهد به سمت تعادل میل کند . پس وجود اختلاف سطح ، کیفیت وچگونگی تغییر را تبیین میکند نه علت ومبنای تغییر را . پس اینکه ایشان می‌فرمودند سه وجود دارد ، بله ، سه را میتوان از مکانیسم تغییر انتزاع کرد . یعنی هر چیزی راکه در تغییر می‌بینیم میتوانیم از آن سه وجه را انتزاع کنیم ، شیئی قبل از تغییر، شیئی بعد از تغییر و ربطی که بین این دو هست . این چگونگی تغییر است نه مبنای تغییر . اما اگر دقت کنیم اختلاف سطحی که میخواهد چگونگی تغییر را بیان کند خود ش میتواند تحت سئوال ما قرار گیرد که چرا این اختلاف سطح وجود دارد ؟ اختلاف سطح یعنی چه ؟ اختلاف پتانسیل یعنی چه ؟ ملاحظه می‌کنیم که در اینجا اگر ما دو کیفیت می‌بینیم که اختلاف سطح دارند چیزی نیست جز اینکه بگوئیم این دو شیئی خصوصیت متفاوت دارند . یعنی این شیئی در این موضعی که هست و آن شیئی در شرائط دیگر، با هم اختلاف خصوصیات دارند یعنی اختلاف سطح دارند .

پس در نتیجه اختلاف در سطح در کنار این دو شیئی میتواند مطرح شود یعنی بگوئیم شیئی اول و شیئی دوم و اختلاف در خصوصیات این دو شیئی . از این زاویه که نگاه کنیم ریشه مطلب برمی‌گردد به خصوصیات این دو شیئی نه در کنار آنها . چون شیئی اول و دوم بوده فقط ما اختلاف خصوصیت را از این دو انتزاع کرده‌ایم . پس به دو برمی‌گردد نه به سه ، چون دو شیئی است وهر شیئی هم خصوصیاتی دارد ، میتوانیم یك انتزاعی بکنیم از این دو شیئی . الا اینکه بفرمائید اختلاف سطح بین دو کیفیت ماوراء اختلاف در خصوصیات این دو کیفیت است که بحث دیگری است . بنابراین اینکه این دو کیفیتی که وجود دارد دارای اختلاف در خصوصیات هم هست امر کیفیت یا مکانیسم تغییر را تمام میکند ولی اگر باز به تعاریفی که تا به حال شده مراجعه کنیم می‌بینیم این اختلاف در

خصوصیات که امکان تغییر را به ما میدهد چیزی جز میل ترکیبی بین این دو کیفیت نیست • یعنی گاهی اوقات دو کیفیت وجود دارند اختلاف خصوصیت هم دارند اما بین اینها ربط برقرار نمیشود که بتواند پدیده سومی را نتیجه بدهند • باید یک هماهنگی در خصوصیت دو کیفیت باشد یعنی یک میل ترکیبی باشد • بنابراین منظور از اختلاف سطح به نظر می‌آید در تحلیل نهائی چیزی جز میل ترکیبی بین دو کیفیت نیست • بنابراین نتیجه نهایی نیز این میشود که دو کیفیت داریم و یک میل ترکیبی بین اینها • معذلک کیفیت میل ترکیبی میشود رابطه ، یعنی میل ترکیبی که بین اختلاف در خصوصیات واقع میشود تحت چه رابطه ای است این میشود همان فرمول تعین •

به عنوان مثال کلروسدیم یک خصوصیاتی دارند تفاوت در این خصوصیات این است که در آن اختلاف سطح وجود دارد یعنی اختلاف در خصوصیت دارند خصوصیت کلر غیر از خصوصیت سدیم است • اگر کلر و سدیم یکی بود که دیگر ترکیبی بین کلر و سدیم واقع نمیشد • این دو باید میل ترکیبی داشته باشند تا در یک رابطه خاص نمک را نتیجه دهند • این ارتباط خاص میشود کیفیت میل ترکیبی • بنابراین ما برگشته ایم به همان تعاریفی که در فیزیک وشیمی کرده اند یعنی دو کیفیت است و میل ترکیبی و فرمول نیز دارد بنابراین :

تمام اختلاف سطح وتغایر و اختلاف فشار، تنازل پیدا میکند به خصوصیات دو کیفیت و میل ترکیبی بین آنها یعنی همان فرمولهای فیزیک وشیمی • اگر اینطور است ما با ملاحظه مواردی که در عینیت مشاهده میشود به فرمول کلی تقسیم بندی سه میخواهیم برسیم در اینصورت مقدماً باید برویم سراغ خود متخصصین علوم تجربی و بگوئیم شما در همه آزمایش هایتان فقط ربط بین دو دیده اید یا بیشتر از آن نیز دیده اید ؟ در فیزیک وشیمی ، خیلی از اوقات صحبت از این میکنند که دو عنصر نمیتوانند ترکیب شوند مگر اینکه عنصر سومی در وسط بیاید ، چرا اینطور است ؟ ما نمی دانیم باید از خود شان پرسید • ویا اینکه ما استدلال فلسفی کنیم ، یا میخواهیم از مباحث فیزیک وشیمی استفاده کنیم و تعمیم بدهیم یک استدلال فلسفی را ، که در اینصورت هیچ موردی که نقض کند استنتاج کلی ما را ، وجود نداشته باشد در حالی که امروزه در فیزیک وشیمی خود شان میگویند خیلی از عناصر

هست که بدون کاتالیزورها با همدیگر ترکیب نمیشوند ویا در فرمولهای شیمیائی بگوئیم حتماً سه عنصر آن در کنار همدیگر باشد تا میل ترکیبی واقع شود • شما می فرمائید در نهایت آن پنج عنصر باید به دو عنصر تقلیل پیدا کنند • میگویم آیا این فرمایش را متخصصین فیزیك وشیمی هم تائید میکنند یا نه ؟ اگر تائید نمی کنند پس ما با ملاحظه مصادیق عینی نمیتوانیم استنتاج فلسفی مان را بکنیم و اگر ما میخواهیم بنا به استنتاج فلسفی خود مان بگوئیم نه , متخصصین فیزیك و شیمی اشتباه میکنند باید بالاستقلال از مصادیق عینی فرمول فلسفی مان را داده باشیم که در اینجا ارائه نداده ایم • پس سه بودن اگر بخواهد براساس مصادیق عینی ملاحظه بشود باید شمولیت داشته باشد وما در فیزیك وشیمی خلاف آنرا دیده ایم • اما اگر ما میخواهیم بحث علت تغییر را مطرح کنیم دقیقاً یك بحث فلسفی است که باید گفته شود چرا این تغییر واقع میشود • نه اینکه گفته شود این تغییر چگونه واقع میشود • در آنصورت ما باید ببینیم که آیا چیزی فراتر از خصلت ذاتی ماده است که مادیون معتقد هستند زیرا مادیون میگویند علت اصلی تغییر, خصلت ذاتی ماده است • این فرمول فیزیك وشیمی نیز ریشه در بینش مادی دارد چون میل ترکیبی چیزی نیست جز خصلت های ذاتی ماده • پس ما هنوز یك تئوری را ارائه نکرده ایم که به اتکاء بینش الهی , امر علت تغییر را تمام کرده باشیم • ما نوعاً آمده ایم با استفاده از حرفهایی که خود مادیون در فیزیك وشیمی زده اند یك امری را تعمیم داده ایم وخواستیم فلسفه الهی خود مان را ثابت کنیم که در اینصورت اگر آنها مثال دیگری را به ما نشان بدهند آنوقت کل استدلالات ما متزلزل خواهد شد •

برادر حجت الاسلام حسینی : در مباحث قبل گفته ایم که مبنا , علت نقطه اثر است , در اینجا نیز عرض می کنیم که وحدت ترکیبی یافتن سه عامل , علت پیدایش هدف است , مبنا یعنی وحدت ترکیبی سه عامل , مبنا یك امر ذهنی و تجریدی نیست بلکه امری است عینی و در عین حال بسیط نیست , وحدت ترکیبی دارد , یکی شده است که به آن میگویند مبنا , یعنی در حقیقت شده است یك رابطه شامل ولکن خود اینکه شده یك رابطه شامل , یك بسیط نیست بلکه یك مرکب است • پس مبنا علت پیدایش نقطه اثر است • حالا هم عین همین را میگوئیم که از وحدت ترکیبی

سه عامل ، مبنا بدست می‌آید که علت نقطه اثر یا هدف خاص است .

اما بحث ما درچرائی بود یا چگونگی ؟ میگوئیم علت چگونگی را میگوئیم . ما در اینجا علت اصل حرکت رابحث نمی‌کنیم ، بحث این در فلسفه تجریدی باید بشود که چرا حرکت است .

ما در اینجا علت کیفیت وعلت چگونگی رابیان می‌کنیم . علت کیفیت غیر از علت حرکت است ، مرتبه نازله است ، مرتبه عالیه آن حرکت است . مراد از اختلاف سطح که فرمودند اختلاف درخصوصیات است ، دقیقاً همینجور است نهایتاً من این اختلاف در خصوصیت را تبیین مختصری می‌کنم تا معلوم بشود که دقت مان در فلسفه کیفیت حرکت است وهمه حرفمان نیز همین است که گاهی درفلسفه ممکنات صحبت می‌کنیم وگاهی در فلسفه کیفیت که چرا این وضعیت این گونه است ، چرا اینگونه میتوان به وضعیت دوم منتقل شد ، یعنی چگونگی هاکه دارای علت هستند علت در دو مرتبه است یک مرتبه ، علت اصل حرکت است در فلسفه تجریدی ، اما گاهی علت تعین و تکیف وکیفیت آنها است . علت چگونگی رادرمرتبه علت کیفیت بیان می‌کنیم . این بحث ، بحث فلسفه نظری محض نیست ، فلسفه چگونگی حرکت هاست نه فلسفه اصل حرکت ها .

ما میگوئیم شئی مجرد از خصوصیات آن نمیتوانید درخارج داشته باشید ، شئی باخصوصیات آن ممکن است آنهم قید میزنیم یعنی باخصوصیات شخصی اش که ازهرچیزی یکی بیشتر نمیتواند باشد . این خصوصیت شخصی اش که مجرد از آن به معنای ملاحظه شئی درحال نوع درحال جنس که بگوئیم دارای خصوصیت شخصیه نباشد ، قندی که دارای شکل وکیفیت خاصی نباشد نمیتوانید پیدا کنید وبگوئید نه درشکل مکعب میخواهم باشد و نه ... بلکه قندی میخواهم . در قدم دوم می‌گوئیم که خصوصیات شخصیه چیزی نیست جز اختلاف روابط، اینکه میگوئید اختلاف سطح یا اختلاف خصوصیت یعنی اختلاف روابط .

اختلاف روابط مجرد از کیفیت اصطکاک نمیتواند باشد واختلاف اصطکاک نمیتواند مجرد از اختلافهای درونی و بیرونی باشد پس :

۱ــ شئی را مجرد ازخصوصیات شخصیه نمیتوان یافت .

۲ــ اختلاف خصوصیات شخصیه بازگشت به اختلاف روابط می نماید .

۳ــ اختلاف روابط مجرد از اختلاف کیفیت اصطکاك نیست .

٤ــ تعیین کننده اختلاف کیفیت اصطکاك ، اختلاف روابط درونی وبیرونی آن است یعنی جایگاه نمك است که منتجه نمك رااینگونه درست کرده است این به معنای اصطکاك جایگاهش است .

پس اولین قسمت برمی گردد به اینکه بصورت ساده میگوئیم این خاصیت این شئی است . صحبت از فرمول فیزیك وشیمی که فرمودند ، گاهی ما درباره تغییر صحبت می کنیم تغییری که در باب حرکت در فلسفه از آن صحبت میکنند بلکه درباره ٔ علت تعین کیفیت یعنی گاهی است شما درنسبیت میگوئید زمان هرچیز وتغییرات هرچیز برابر خود اوست ، چگونه تغییراتش راتغییربدهیم ، چگونه زمان آنرا تغییر بدهیم ، چگونه جایگاهش راتغییر بدهیم تاکیفیتش تغییر کند ؟ این بحث ورای نظر یك فیزیکدان وشیمی دان ساده کاربردی است مثلاً باید قلع ونشادربیاورد تالحیم کردن واقع بشود و ....

بحث ما بااین مطلب خیلی فاصله پیدا میکند . مثالی که حضرتعالی (درخشان) زدید در رابطه با فیزیکدان وشیمی دان به نظر ما شبیه مثالی است که بگوئیم قناد با شکر وآرد وروغن ، بیسکویت درست میکند نه اینکه با اختلاف سطح و این صحبت ها ، این معنایش این است که جواب بحث نسبیت را بادکان سوهان سازی بدهید .

والسلام

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ جلسه گروه ــ ۱۱ / ۱۲ / ٦٤

عنوان : تعداد کلی ترین دسته بندی ها در یک مجموعه

فهرست

۱ــ تئوری ساخت باید هماهنگ با تئوری شناخت باشد صفحه ۱

۲ــ همیشه دو کیفیت و ربط بین آن است که کیفیت سوم را نتیجه میدهد صفحه ٦ــ۲

بسمه تعالی

برنامه ریزی — ۶۴/۱۲/۱۱

عنوان : تعداد کلی ترین دسته بندی ها در یک مرکب

برادر درخشان : بسمه تعالی , قرار براین بود که وارد بحث تعداد دسته بندی ها (یعنی عوامل) در یک وضعیت نشویم • به نظر میرسد که بحث جلسه قبل راجع به مقسم سه کافی است برای اینکه قدم بعدی مطرح شود که چرا این سه قسمت فرهنگ وسیاست واقتصاد است •

برادر افکاری : بسمه تعالی , وقتی می‌گوئیم تعداد دسته بندی ها (عوامل) سه تاست , آیا این تقسیم بندی در تغایر و مقطع است یا در حرکت و روند است ؟ یعنی ما وقتی بحث از عوامل می‌کنیم با این دید که زمان یک وضعیت را ملاحظه می‌کنیم است یا مکان آن ؟

سئوال دوم این است که آیا تئوری‌ای راکه درمورد تعداد عوامل می‌دهیم هم تئوری ساخت است و هم تئوری شناخت یا نه , فقط تئوری ساخت است ؟ یعنی اگر بخواهیم وضعیت موجود را نیز بشناسیم با همین تئوری می‌شناسیم یا اینکه ممکن است در عینیت چیز دیگری باشد زیرا بر مبنای غلط بوجود آمده است ؟

برادر ذوالفقارزاده : در مورد سئوال دوم آقای افکاری , حاج آقا فرموده اند که اگر بخواهیم هر چیزی را شناسائی کنیم باید این تئوری را درمورد آن پیاده کنیم •

اما در مورد سئوال اول , به نظر من نیز سئوال است بدین معنی که :

حاج آقا می‌فرمایند که ما براساس حرکت , مبنای سه را تعیین کرده ایم , یعنی یک وضعیت یک , و وضعیت دوم و ربط بین آن دو است , در ادامه می‌فرمایند که در تغایر نیز باید همینطور باشد که به نظر من در تغایر ممکن است چهار یا پنج و •••• باشد زیرا ترکیب دو جزء بصورت دو جزء و ربط بین آن دو است که نتیجه می‌دهند چیز دیگری را بنابراین تعداد آن چهار خواهد بود پس درمکان تقسیم بندی سه حاکم نیست • مگر اینکه گفته شود در تغایر زمان صفر شود •

برادر حسینی : شما هرچیز را که در تغییر می‌بینید می‌بایست در تغایر نیز ملاحظه کنید وهر دستگاهی که در ساخت بکار می‌برید می‌بایست در شناخت نیز بکار ببرید •

در تغایر ماسه می‌بینیم زیرا اگر خود تغایر را یك کیفیت بگیرید ، این کیفیت حادث شده از یك نوع تغییر بوده است • یعنی کیفیت ندارید مگر اینکه تغییری صورت گرفته باشد تا آن کیفیت حادث شده باشد لذا باید مبنای آن به سه بازگشت کند •

برادر صدوق : درهرتغییر سه پارامتر می‌بینیم و در هرتغایری نیز سه پارامتر را ملاحظه می‌کنیم واما اینکه چرا این نحوه حرکت را تفسیر می‌کنیم از مباحث نظری است ، سئوال ممکن است این باشد که چرا حرکت را به عنوان مبنای تقسیم سه ملاحظه کنیم ؟ به این دلیل که حرکت جامع مشترك تمام اموری است که وجود دارد • پس شامل ترین راکه ملاحظه کنیم ، شامل ترین تقسیم‌بندی را نیز ملاحظه کرده ایم •اما حاج آقا فرمودند که اگر تغییر را نپذیرید ، کمال ، رشد درعلم، رشد درجهان منتفی میشود •

پس لازمه غایت دار بودن جهان این است که حرکت را اینگونه تفسیر کنیم و لازمه اینگونه تفسیر از حرکت این است که بصورت دو وضعیت و ربط بین آن دو ملاحظه کنیم واز این مطلب ، مبنای سه بیرون می‌آید که اگر سه بودن را نپذیریم مخلوق بودن جهان را نپذیرفته ایم •

در مورد صحبت آقای ذوالفقارزاده ، تصویری که از تغایر ارائه داده اند غلط است ، آن چیزی که بیان فرمودند ، تغییر است نه تغایر، ترکیب یعنی تغییر • تغایر، دوئیت است ، غیریت داشتن است و حتماً بین این دو غیر ، یك ربط را ملاحظه کرده اید والا آنرا در وحدت می‌دیدید • پس در هرتغایری ، ماسه بودن را ملاحظه می‌کنیم •

برادر حسینی : به نظر میرسد که بین تغییر وتغایر خلط شده است ، تغییر و تغایر را مترادف باطول وعرض گرفته ایم وصحبت می‌کنیم •

اگر عنصری در تغییر به یك کیفیت دیگر تبدیل شد میخواهیم بگوئیم همان کیفیت اول وهمان کیفیت دوم در عرض هم ساختار سه دارند یعنی اگر خود این دو را بشکنیم ، بر مبنای سه باید بشکنیم نه دیدن تغایر بین این خودکار واین بلندگو •

برادر درخشان : اگر ماسه کیفیت را ملاحظه کنیم یعنی $A + B + C \longrightarrow D$ در اینجا

این تغییر را چگونه تفسیر کنیم ؟ آیا باید گفت که در اینجا با زدوشئی است و ربط بین آن دو؟ آیا A و B و C ، مجموعاً می‌دهد D ؟ در این حالت تقسیم بندی را چه چیز بگیریم ؟

برادرحسینی : اگر شما بیست عنصر هم کنار همدیگر بگذارید ، این بیست عنصر قبل ازاینکه تبدیل به یك عنصر شود به دو عنصر و ربط بین شان تبدیل میشود وسومی را حادث می‌کنند •

برادر دردرخشان : یعنی شما میگوئید A و B یك ترکیبی می‌دهد که آن ترکیب با C ، D را نتیجه می‌دهد •

برادرحسینی : در فیزیك وشیمی نیز اگر مثال بزنید اینطور نیست که شما می‌گوئید •

برادر دردرخشان : سئوال من هم همین است که آیا در علوم تجربی ، ممکن نیست گفته شد که A و B هیچ وقت ترکیب نمی‌شوند الا اینکه C و D در کنارشان باشند ، D و C هم هیچ وقت با همدیگر ترکیب نمی‌شوند که بعد منتجه C و D یك چیز شود ومنتجه A و B هم یك چیز وسپس این دوچیز با هم ترکیب شوند و E را نتیجه دهند ؟ یعنی آیا این امکان وجود دارد که در علوم تجربی بحث کنند وبگویند A و B هیچ وقت ترکیبی نمی‌دهند و C و D نیز هیچ وقت ترکیبی نمی‌دهند بلکه باید این چهار تا با همدیگر باشند تا E را بدهد واگر یکی از آنها رابردارید E حاصل نمیشود ؟

برادرحسینی : پاسخ واضح است یعنی اگر A نباشد حتماً E واقع نخواهد شد اما اینکه می‌گوئید حتماً باید اول A و B ترکیب شوند ونتیجه دهند وسپس C و D ترکیب شوند و نتیجه ای بدهند واین دو نتیجه با همدیگر تبدیل به E شوند بله یك چنین چیزی است•

برادر افکاری : یعنی اگر یك ترکیب بر خلاف این واقع شد این تئوری را نقض می‌کند یا نه ؟

برادرحسینی : اگر پیدا کردند بله • ممکن است ده عنصر راکنارهمدیگر بگذارند ویك نتیجه ای رابگیرند اما آن حرکت هایی که در درون آنها واقع میشود راکه شما نمی‌بینید •

برادر دردرخشان : وچون نمی‌بینیم آیا صحیح است که هرچه دلمان خواست بگوئیم ؟

برادرحسینی : ولی ما در مرحله فلسفی آن استدلال می‌کنیم که اگر E ، خواست درست

شود ، E از یك تغییر حاصل شده است ودر تغییر نیز ثابت می‌کنیم که مبنای سه حاکم است •

برادر دردرخشان : در بحث فلسفی می‌گوئیم اگر E بخواهد حادث شود ، E حاصل یك ربطی است اما چرا ربط را محدود به دو می‌کنید ؟ آنچه ما می‌بینیم این است که سه چیز در ربط قرار گرفته اند (A + B + C ⟵ D) ویا E حاصل ربط است اما پانزده چیز در ربط قرارگرفته است • چرا آنرا به دو و ربط بین آن دو تقلیل می‌دهید ؟ اگر پایه استدلال به عینیت برمی‌گردد ، یعنی تکیه‌گاه ما در علوم تجربی است ، آنوقت ممکن است بعضی از متخصصین مطرح کنند که حتماً باید چهار عنصر باشد تا E را بدهد • چطور ما میتوانیم حرف آنها را نقض کنیم ؟

برادر ذوالفقارزاده : اگر مراد تان بحث تغییر است میتوان A و B و C و D را در یك دسته ملاحظه کرد وآنرا وضعیت اول بدانیم ، تبدیل اینها دفعی نیست یك زمان خیلی کوچك می‌خواهد •

برادر دردرخشان : یعنی در تغایر زمان نیز هست •

برادر ذوالفقارزاده : اگر اینرا در فرمول تغییر ببرید حل میشود یعنی آن چهار تا را وضعیت اول بگیریم و E راوضعیت دوم و ربطی نیز بین این دو وضعیت باشد ، تقسیم به سه میشود اما اگر به تغایر ببرید حرف شما کاملاً درست است • درتغایر ممکن است چهار باشد •

برادر حسینی : اگر A و B و C و D رایك کیفیت بگیرید و E رانیز یك کیفیت فرض کنید •••••

برادر ذوالفقارزاده : این فرمول تغییر است نه تغایر •

برادر حسینی : مایك قانون در علوم تجربی داریم که کل پارامترهایی که در یك کیفیت است باید درچیزهایی که از آن بوجود آمده است نیز باشد • مثلاً وقتی بین نیرو وسرعت و جرم و•••• رابطه برقرارمی‌کنند ، کلیه پارامترهایی که درنیرو هست باید درسرعت نیز باشد یعنی در آنجا (یعنی علوم تجربی) نیز کسی نمیتواند بگوید که مبنای سه درعرض نباشد •

برادر رصدوق : فرمولی که نوشته شده است فرمول تغییر است نه تغایر زیرا تغایر، دوئیت

است , ربط بین دو چیز است , یعنی این غیر ازاین است • ولو اینکه این یك چیز که می‌گوئید یك منتجه است واجزائی دارد • آیا A و B و C و D که بصورت یك مجموعه نگاه کنید آیا یك منتجه دارد یا نه ؟ که بعد دریك ربطی قرارمی‌گیرد که E را نتیجه می‌دهد که در E , قطعاً A و B و C و D وجود دارد • یعنی یك طرف معادله بصورت اجزاء نوشته شده ودر طرف دیگر بصورت منتجه نوشته شده است • اگر دو طرف معادله بصورت منتجه نوشته شود وضعیت یك به عنوان یك منتجه و وضعیت دو نیز بصورت یك منتجه باشد تفسیری که حاج آقا از حرکت دادند صحیح میشود •

برادر روضائی : اینکه آقای ذوالفقارزاده می‌فرمایند که درتغایر زمان ملاحظه نمیشود میگوییم همان طورکه دربحث تغییر زمان ملاحظه میشد درتغایر نیز زمان ملاحظه میشود یعنی همانجا که مادوئیت A و B را می‌بینیم آیا درزمان است یا نه ؟ زمان لحاظ میشود یا نه ؟

برادر ذوالفقارزاده : اینکه خودکار غیر از میکروفون است که دیگر زمان لازم ندارد شما که حرکت را ملاحظه نمی‌کنید تا زمان را ملاحظه کنید •

برادر افکاری : حاج آقا دراستدلال اینکه باید درعرض نیز سه باشد فرموده‌اند شئی که تغییر میکند باید مرکب باشد ومرکب نیز نمیتواند باشد مگر اینکه اختلاف پتانسیل درعرض داشته باشد واگر نداشته باشد حرکت ترکیبی واقع نمیشود •

حاج آقا برای اینکه استدلال کنند درعرض نیز سه است , حرکت را نیز لحاظ کرده‌اند •پس سئوال این است وقتی که میخواهیم درعرض اثبات کنیم سه تاست درزمان ملاحظه می‌کنیم یا جدای از زمان است •

برادر رد رخشان : صحبت آقای ذوالفقارزاده نیز همین بود که شما بحث مقطع را به بحث روند تعمیم داده‌اید یعنی وضعیت اول که مجموعه A و B و C و D و ••• است دریك ربطی واقع شده‌اند ویك منتجه‌ای می‌دهند , این منتجه دقیقاً همان E است یا اینکه بگوئید این منتجه دریك ربطی قرارمی‌گیرد وبعد E میشود • اگر بگوئید این منتجه همان E است پس شما

ربط بین A و B و C و D را عین همان ربط این مجموعه که E را می‌دهد دانسته اید و اگر بگوئید این مجموعه منتجه ای دارد که آن منتجه در یك ربطی قرار می‌گیرد وتبدیل به E میشود که آنوقت دوئیت را و ربط بین آن دو استنتاج کنید به هرحال یکی ازاین دو باید صحیح باشد. اگر بحث دومی باشد همان بحث تغییر است و اگر استدلال اول صحیح باشد استدلال آقای صدوق با اشکال مواجه میشود .

این بحثی بود که ما در جلسه پیش تحت عنوان خصوصیات عرض کردیم یعنی بین دو کیفیت اختلاف — سطح وجود دارد که تغییر را ممکن میسازد , این اختلاف سطح چیزی جز خصوصیات اینها نیست منتهی ما بعضی از خصوصیات را در یك رتبه ملاحظه می‌کنیم وبقیه را در رتبه دیگر . اگر خواستیم همه را یك جا ملاحظه کنیم , دوئیت ازبین میرود بلکه یك چیز است در حال تغییر .

برادر حسینی : چون جناب آقای درخشان مثالها رابرمی‌گردانند به علوم تجربی , میگویم در مسائل تجربی ساده نیست که این تجزیه وترکیب ها رابپذیریم , اما ما اتم را می‌بینیم که یك هسته ویك الکترون دارد که اینها یك ربطی دارند , اگر داخل هسته رانگاه کنیم پروتون ونوترون ویك ربطی که این دو را نگه داشته است .

برادر درخشان : نمیشود که در علوم تجربی مثالهائی پیدا شود که سه یا چهار باشد ؟

والسلام

- مختصری از شناخت شناسی - تعریف اختیار در دستگاه الهی
- " " " " مادیون
- تعریف انگیزه
- نقش درونی انگیزه تا اختیار
- تقسیمات درونی حرکات فرد - انگیزه (ذهن)
- اندیشه (ذهن)
- عمل (عین)

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ جلسه مشترک ــ ۱۴ / ۱۲ / ۶۴

عنوان : تعیین عوامل وضعیت مطلوب

فهرست

۱ــ توضیح مختصری پیرامون " جاذبه ، رابطه ، تعین " صفحه ۲ــ ۱

۲ــ فرهنگ به عنوان منتجه نسبت تاثیرات حالات روحی افراد ، عامل مغیر نسبت به سیاست وفرهنگ است • صفحه ۱۰ــ ۲

۳ــ الف ــ انسان مختار است وبرآن اساس جهت تقوی و یا هوی را انتخاب می کند

ب ــ حالات روحی فرد متناسب با جهت اختیار شکل می گیرد

ج ــ حرکات ذهنی ونیز حرکات عینی به تبع حالات روحی شکل می گیرد

۳ــ سئوالات تبیینی پیرامون بحث فوق صفحه ۱۶ــ ۱۱

۴ــ تئوری ما در شناسائی جامعه قادر به شناسائی همه اعم از کفار و مسلمین است • صفحه ۱۸ــ ۱۶

- از ۱ تا ۱۰ بحث تفسیر (جاذبه - رانش بین) ص ۱ - ۲، ۳
- از ۱ تا ۸ انسان شناسی (قلب - زمین بین) ص ۳ تا ۱۰

بسمه تعالی

برنامه ریزی — تعیین عوامل وضعیت مطلوب جلسه ۷۹ ۶۴/۱۲/۱۴

برادر ساجدی : بحث امروز درمورد تعیین عوامل وضعیت مطلوب است یعنی کلی ترین عوامل درمجموعه ها چیستند ؟ ودرنهایت باید تعیین کنیم عوامل وضعیت مطلوب چیست ؟ با اجازه دوستان درخدمت آقای حسینی هستیم .

برادر رحجت الاسلام حسینی : بسمه تعالی : بحثی که درخدمت برادران بودیم در باره کلی ترین تقسیمات وعوامل که شامل هرچیزی که دارای حرکت است , میشود عبارت از سه عامل شد که این سه را بنام اختلاف پتانسیل وربط بین آنها درمرحله زمانی نامیدیم و در مرحله ترتب بریکدیگر وتنظیم ونظام که نتیجه آن تعین و تشخص ومعین شدن اشیاء است جاذبه رابطه وتعین می باشد) پس بنابراین چیزی را که درباره زمان می گفتیم اختلاف سطح وربط بینش , وقتی میخواهد درباره اجزاء نظام بحث شود می گوئیم جاذبه , رابطه و تعین . این سه تا سیر , مرتبه تعین هرچیزی مقدم است برای مرتبه بعد , یعنی درحقیقت تعین , نتیجه ایست که حاصل می گردد از جاذبه ای که در رابطه قرار گرفته باشد) پس به منزله هدف هرحرکتی , تعین قرار دارد وبه منزله مبنای هرتعین , جاذبه قرار دارد و به منزله مجموعه عوامل , رابطه قرار دارد) بنابراین هرتعینی راکه ملاحظه کنیم درعین حال که می گوئیم اصطکاک درون و برون وکیفیت اصطکاک هست که تشخص آن رانشان میدهد) در — عین حال بعنوان هدف تغییر سابقش میتوانیم آنرا معین کنیم , این یک تغییری کرده تا یک تعین موجودی پیدا شده , تعین موجود هدفی است نسبت به تغییری که قبلا انجام گرفته . آنوقت اگر بگوئیم این هدف واین وضعیت چگونه حاصل شده است وپیدا شدن یک کیفیت چگونه است میگوئید در ابتدای کار مبنا وعلت آن جاذبه است یعنی تاجاذبه نباشد حرکت ممتنع است. این همان عبارتی است که در بخش زمان می گفتیم تااختلاف سطح نباشد حرکت محال است پس از آن درحقیقت عواملش آن رابطه میشوند پس رابطه ها رامجبور هستیم که تقسیم کنیم پس رابطه که خودش یکی ازاین سه تا هست . توجه کنید هم مبنا , عوامل , هدف سه تا میشود

هم خود این حلقه وسطی رااگر تقسیم کنید و وحدت ترکیبی آنرا ملاحظه نکنید یااینکه بگوئید این روابط که منتجه‌ای میدهد بنام تعین خاص و وحدت ترکیبی پیدا می‌کند ، ایـــن روابط چیستند ؟ این وحدت ترکیبی که آمده واین تعین خاص‌را نتیجه داده است ، اگر بگوئیـم تفکیکش کنیم چیست ؟ می‌گوئیم ســه تا عامل است که در برخورد بایکدیگر یك منتجه پیـدا شده است ، پس این رابطه را میتوانید بگوئید عـوامل • البته بازدر خود این عوامل نمیشود اختلاف سطح رادر هم عرض مشاهده نکرد • یعنی شما هرمرکبی راکه دارید درحین ترکیـــب دارای اختلاف سطح است • یك دانه مرکب دارید • به فرمایش بعضی از دوستان میگوئید این ترکیب نمیشود و میل ترکیبی نسبت به فلان شئی ندارد مگر اینکه یك شیی دیگر کنار آنها قرارگیـرد • من میگویم خوب حالا ترکیب نشد تا ابد هم ترکیب نشود فعلاً همین شیی‌ای که داریم ایـن مرکب است یا بسیط ؟ یعنی دارد تغییر میکند یا تغییر نمی‌کند ؟ تغییر کردن آن دال براین است که جسم بدون تغییر بسیط ندارید و نخواهید داشت • جسم از اجسام مادی حتماً در حـال تغییر است یعنی حتماً درحال ترکیب است و نمیتوانید مرکبی را پیداکنید که وحـــدت ترکیبی نداشته باشد و نمیتوانید جائی وحدت ترکیبی را پیداکنید مگر اینکه عواملی علت پیدایـــش وحدت ترکیبی باشد • منتجه محصول عوامل است • بین عوامل باید اختلاف سطح وجود داشته باشد • اگر بین عوامل اختلاف سطح نباشد ، وحدت ترکیبی حاصل نمیشود • اگر وحدت ترکیبی حاصل نشود دیگر مرکبی نخواهید داشت • نسبت بهرشیی متغیری باید این بیان را کرد ، و گفت که این دارای وحدت ترکیبی است • نمیشود شما یك شیی مرکبی راپیداکنید بگوئیـد این وحدت ترکیبی ندارد • آنوقت خلاف فرض است یعنی مرکب نیست • اگر مرکب هم باشد وحدت ترکیبی داشته باشد نمیتواند اختلاف سطح و ربط بین آن در وجود پیدایش ارتباط اینهـــا نباشد • پس مرکب هم دارای وحدت ترکیبی است ، هم متغیر است وهم در درون خودش اختلاف سطح وربط بینش‌را دارا هســت •

بعداً این عرض می‌کنیم این اختلاف سطح وربط بینش که حاصل میدهد یك تعین را ، یـك

کیفیت خاص را ، این را در همه تقسیم بندیها میتوانید مشاهده کنید (شما عین کلمه جاذبه ، رابطه ، تعین را نیز درخود عوامل میتوانید ببینید . آنجا آن عاملی راکه دارای فشار است و اختلاف سطح دارد نسبت به آن عاملی که قبول کند ، فشار هست ونسبت به فشار وارد پذیرش دارد ، بهر نسبتی که این پذیرش را داشته باشد کلمه اختلاف سطح و ربط بینش را میتوانید بیاورید ومتقابل آن ، ممکن است از جهات مختلف عاملهای ما روی یکدیگر اثر بگذارد ولی هرکدام از آنها از این دسته بندی جدا نمیتوانند بشوند . جاذبه ، رابطه و تعین) خوب حالا سراغ این می‌آئیم که در جامعه چه چیزهائی اصل است ؟ این بحث را در مورد تغییر کردیم که در بحث خود مان جامعه را شناسائی کنیم برای برنامه ریزی . در جامعه بجای جاذبه ، فرهنگ قرار دارد ، بجای رابطه ، سیاست و بجای تعین اقتصاد قرار دارد . توضیح مطلب اینکه (اگر اراده انسان واختیارش در نسبت تاثیر انسان برجهان اصل باشد) آنوقت باید تغییر کیفی درون انسان ، کیفیت اختلاف سطح را مشخص کند) انسان اختیار کرد هوی را ، جهت اختلاف کیفی درونی را مشخص نموده است . حالا دیگر قوه تغییر کار می‌کند ولی جهت کیفیت آن مشخص شده است . معلوم است دنبال چی میخواهد برود) پس انگیزه تابع اختیار شده است . کیفیتی که انگیزه وفشار درونی پیدا کرده ، تابع اختیار شده ، (این بحث واین جلسه را درباره اینکه چرا به فرهنگ میگوئیم کیفیت فشار در اختلاف سطح و ربط بینش ، وچرا به آن کیفیت جاذبه میگوئیم این بحث اختصاص به این قسمت اول خواهد داشت) لذا مجبوریم مقداری در حد جلسه به اختصار شناخت شناسی را بیان کنیم . (عرض می‌کنیم اختیار می‌آید انگیزه را مشخص میکند) ، (انگیزه آئینه متناسب خودش را جلو احساس و جلو جهان می‌گیرد) . یعنی برخلاف آن چیزی که در شناخت شناسی مادیها میگویند . آنها می‌گویند جهان اثر می‌گذارد روی آدم وشناخت آدم را شرائط درست میکند . شما میگوئید انگیزه می‌آید وآئینه های مختلف را می‌گیرد وبرخلاف آن شناخت شناسی که در منطق صوری طرح میشود در آنجا گفته میشود . اگر آقایان خوانده باشند که برادران ارشد ما که درحوزه هستند حتماً

خواند ه اند میگویند بدان که انسان راقوه ای است دراکه که در او منقش گردد صور اشیـــاء چنانچه درآئینـــه ٠

یعنی آئینه که بگیرید عکس دنیا درآن می افتد که به این عکس تصور می گویند ٠ ما عرض می کنیم خیر اینجوری نیست , ابتدای بی جهت شدن علم همین است که این فرمایش رابفرمائیـد و ابتـدای مادی شدن علم این است که بگوئیم جهان اثر می گذارد برانسان ٠ ما عرض می کنیم که خیرانگیزه حاکم است ٠ آئینه متناسب باانگیزه می آید برابر دنیاقرارمی گیرد ٠ اگر آئینه سبز باشد نور به اشیاء میخورد و یك بازتابی پیدا میکند , یك انعکاسی پیدا میکند ولی درآئینه سبز ٠ آئینه سبز این میزراکه زرد هست نارنجی نشان میدهد ٠ اگر آئینه را آبی گرفتید یك رنگ دیگـر دید ٠ میشود , در نزدیك نفر مادی تغییرات در شناخت منوط به تغییرات مراحل تاریخی است ٠ میگوید اگرکیفیت اختلاف , کیفیت گرایش این مرتبه باشد مثلاً در نظام برده داری باشـــد مطلق گرائی این چنین درست میشود , اگر درنظام سوسیالیستی باشد همچنین مطلق گرائـــی نیست ٠عرض می کنیم اصل حرف همینجاست ٠ اگر بر محور تقوی باشد همیشه حول یك محـور رشد میکند اگر برمحور هوی باشد حول یك محور دیگر , اگر حول محور تقوی باشد نتیجه آن هماهنگی اطلاعات است ٠ حول محور هوی هیچوقت هماهنگی نمی آید ٠ حول تقوی هماهنگـی می آید ٠ حالا مجبوریم اینها را بصورت اصل مسلم در بحث بگوئیم و رد شویم ولی در عیـن حال نتایج آن بحثها در تعیین وضعیت عوامل دراین بحث باید بصورت اصلهای موضوعـــه مشخص بشود ٠ این که مقایسه می کنیم برای این است که تفاوت خوب روشن شود ٠ پس در شناخـــت ـــ شناسی که انسان رامختار می داند انگیزه راحاکم برشناسائی می داند ٠ یعنی جبر علمی پیـدا نمیشود زیرا اگر جبر علمی پیدا شود عین این است که جبر درعمل پیدا شده است ٠ جبر علمی معنایش این است که در صورتی که انسان از خارج شرائط درشکل دادن اطلاعاتش حاکم باشد اختیار در صورتی که به تقوی هم خورده باشد محکوم علمی است که دارد ولی اگر انسان را در حاکمیت رابطه بیاوریم از درون حکومتش رابه بیرون , یعنی بگوئید حاکمیت بر رابطه اگـر بـر

انگیزه حاکم است اگر برحرکت انسان حاکم است برنحوه حساسیت و ملاحظه عالم هم حاکم است • شما گفتید حاکم است بر رابطه • این قوه را اختیار می نامیم • می گویم بهر نسبتی که این قوه وجود داشته باشد بهمان نسبت نمیگویم مقداری آن چقدر است • یادمان نرود گفتیم معادله اختیار مثل معادله مساحی دایره است • مجذور شعاع ضربدر پی این هم فرمول مساحی دایره یك سانتی است وهم دایره یك کیلومتری • حد اختیار را در میدان وگستره اش را من کاری ندارم اصل اینکه این دایره فرمولش این است اختیار فرمولش حاکمیت بر رابطه است بهر نسبت که حاکمیت بر رابطه باشد هم رابطه درونی باید حاکم باشد وهم رابطه بیرونی • بنابراین هم باید برانگیزه بتواند هوی یا تقوی یکی را انتخاب کند وبعد فشار، شکل و جهت پیدا میکند • جهت فشار که مشخص شد آنوقت باید قوه تمیز بتواند در آن جهت کار کند • یعنی آئینه ای که حساسیتش متناسب با آن جهت است برابر جهان قرار دهد ، معنای میل وگریز • به چه چیز میل کنم ، از چه چیز فرار کنم این باید متناسب با تمیز و متناسب با جهت گیری انگیزه تشخیص داده بشود • میگوید این بد است آن خوب اینگونه تعیین اولویت کن ، منتجه ، مجموعه ، چنین وچنان ، همه بحثهایش کلاً تابع یك جهت خاص میشود دیگری بر اساس جهت دیگر • ولی یادمان نرود این مطلب موجب نمیشود اهل باطل حرف خود شان را تکرار کنند واهل حق هم حرف خود شان را وجائی برای اتمام حجت نباشد • چرا ؟ چون اختیار نمیتواند براین حاکم باشد که باطل را از باطل بودن بیرون بیاورد • اموری که کل آنها با هم هماهنگ نیستند میتواند کفر بورزد وندیده بگیرد ولی نمیتواند مجموعه ای را که خصلتش ناهماهنگی است هماهنگ کند • میتواند هماهنگی نسبی ، درونی وحله ای در آن بوجود بیاورد آنهم بدلیل وجود قدرت اثر که خداوند تبارك وتعالی برای اختیار در این عالم قرارداده است • خوب برگردیم در شناخت شناسی یك جمع بندی کنم : حاکمیت انسان واختیاری که دارد موثر است برنحوه ادراك او از واقعیت حساسیت را تحت تاثیر قرار میدهد آنوقت کانه آئینه ای که رنگش مثلاً قرمز یا سبز شد • خوب این نورها که تجزیه میشود جذبش میشود وچه میشود و

سیری راکه درنهایت از انعکاس نورها به شما نشان میدهد تصویر متناسب با خود ش است ۰ حساسیت آئینه ای که به رنگ دیگری هست جهت گیری آن جهت گیری دیگری است ، نحوه دیگری است حول دو محور در تاریخ حرکت میکنند نهایت یکی از آنها حتماً شکنند ۰ هست چرا؟ شما در این آئینه هستی که حکم می‌کنی آن شکنند ۰ هست ، عرض می‌کنیم هماهنگی امری است که ما و او هر دو مجبوریم بکار گیریم ۰ هماهنگی امری است که متیقن در معیار صحت است (البته همان علیت است) بگذریم (۱۲) حالا آمد انگیزه ما جهت گیری خاصی داشت نتیجه اش این شد که ادراک ما هم جهت گیری خاصی داشته باشد (۱۳) ارتباطاتی که بهم پیدا می‌کنیم نمیتوانند جدای از ادراک باشد (۱۴) کیفیت جزئی ارتباطات تابعی است از نحوه ادراکات (۱۵) نهایت این تنها نمیشود ۰ اگر نسبت تأثیر مادی هم آمد درکار، مجبوریم شرائط خارجی را هم برای مرا حلش ذکر کنیم (۱۶) بنابراین در اینجا اولی را امت می نامیم (۱۷) شرائط خارجی که تغییر میکند اسمش را تمدن می‌گذاریم) خوب حالا ما وارد تمدن و امت ود و بخشش نمیشویم ۰ باز برمی‌گردیم درخود مسئله فرهنگ که یک بخش بود ملاحظه می‌کنیم آنرا کامل می‌کنیم تا آثارش را مرتباً ببینیم ۰ فرهنگ در تجزیه اش که ملاحظه می‌کنید می‌بینید آن چیزی که در هر انسان وجود دارد بنام ایمان ، درجامعه ای که مجرد از انسان باشد به این معنا که شئی دیگری غیر از انسانها باشد کلمه ایمان را آنجا نمیشود آورد چرا ؟ (۱۸) چون اختیار را آنجا نمیشود نسبت داد) پس فشار سنخی که در این جا دارد از انگیزه و ایمان شروع میشود ولی درجامعه سنخی که دارد دیگر ایمان نمیتوان گفت ۰ (۱۹) آن محصولی که از این هست باید درجامعه باشد (۲۰) پس در انسان انگیزه ۰ یعنی یک فشار خاصی وجود دارد ۰ این فشار خاص ، این جاذبه خاص جهت گیری خاصی را زیر نظر اختیار می‌کند) درجامعه بعد از مباحثی که استقلال جامعه را از اجزاء تشکیل دهنده اش صحبت شد ۰ وگفتیم جامعه واقعیت دارد نمیتوانید دیگر برای او اختیار و ایمان قائل شوید ۰ عصیان و طاعت نمیتوانید برایش ذکر کنید ۰ گفتیم جامعه مثل اشیائی است که تولد میشوند و بوجود می‌آیند ۰ اثر هم دارد ۰ ولادتش ، ولادت اشیاء مختار مثل انسان نیست ۰

منتجه ای است که از نسبت تاثیرها روی هم یک وحدت ترکیبی بوجود آورده است . بنابراین به آنجا که میرسیم باید کلمه ٔ فرهنگ بگوئیم . چرا ؟ چون کیفیت فشار هست ، نهایت کیفیت فشار حاکم است . سیاست و اقتصاد هم کیفیت فشار دارند . ولی کدام حاکم است ؟ می‌گوئید فرهنگ حاکم است ، جهت‌گیری در فرهنگ که عوض بشود ضرورتاً در سیاست و اقتصاد هم عوض میشود ، یعنی فرهنگ مغیر اصلی قرار می‌گیرد . حالا فرد وجمع را با مقداری بیشتر ملاحظه کنیم . تقسیماتی که نسبت به فرد کرده بودیم گفته بودیم قلبی ، ذهنی ، عینی . اختلاف پتانسیل از کجا شروع می‌شد ، جاذبه بکدام گفته می‌شد ؟ به قلب . اختیار می‌آید انگیزه را هوی یا تقوی انتخاب می‌کند ، قلبی به چه می‌گوئیم ؟ توضیح دهید .

حالات درونی انسان تابع اختیار است ، وکیفیت حالات درونی است که کیفیت مساعی وتلاش انسان را مشخص می‌کند . یکنفر اختیار کرده رضوان الله تبارک وتعالی را ، راحت سینه گلوله می‌رود . این برادران عزیز و نورانی که به جبهه تشریف می‌برند ، (عمل اینها بدون حالت درونی که نمیشود) از آن چیزی که نوع مردم می‌ترسند ، اینها نمی‌ترسند . پس معلوم میشود ترس تحت اختیار ظاهر میشود . از یک چیزهای دیگری که مردم مادی نمی‌ترسند اینها سخت خائفند . توجه به این نکته که چطور میشود که این آئینه ای که برابر خارج می‌گیرد ، حساسیتی که پیدا می‌کند فرق دارد . یک کسی به استقبال گلوله میرود واز فحشاء فرار می‌کند و فحشاء را زشتی‌ها وپلیدیها می‌داند ، دیگری فحشاء را زیبائی ها می‌بیند . این اختیار است که این حالات روحی را تحت تاثیر قرار میدهد . طبیعی است در دستگاه مادی مسئله را به انعکاسات ماده برمی‌گردانند ولی بعد از آن بحثهائی راکه ماد رعلم وانگیزه عرض کردیم که اشاره به آن می‌کنیم که اگر علم وانگیزه زیر بلیط ماده برود نمیتواند هماهنگ حرف بزند . یعنی ادعای علم نسبت به هیچ چیز نمیتواند بکند . علم وانگیزه تحت رابطه . (این مطلب یادمان نرود و در پاورقی بنویسید) انکار علم وانگیزه را می‌آورد . مساوی با انکار علم وانگیزه است وبعد هر ادعائی نسبت به هرچیزی بکند زیر همین سئوال است . یعنی خودش حرف خودش را نقض

می‌کند • درون متناقض‌بودن سیستمش و ضعف ونارسائی مجموعه نگرش‌را نشان میدهد •تبیین مطلب اینکه مادیها میگویند علم واختیار تابع روابط مادی است , یعنی علم وانگیزه تابع روابط مادی است ما میگوئیم خیلی خوب ادعای علم نسبت بهرچیزی که بکنید , دیگرنمیتوانید بگوئید علم یعنی چه • یعنی اطلاع دارم از اینکه اینچنین هست اگر گفتید علم تحت رابطه مادی انجام بگیرد معنایش این است که مجبورم حالا بگویم این اینجوری هست یعنی هیچ راهی به اینکه چیزی رابفهمم حتی اینکه شناخت خودم رابفهمم , ندارم • محکومیت انگیزه تحت روابط مادی ومحکومیت علم تحت روابط مادی • هرچیزی و هرمقوله‌ای , یك مادی بگوید من علم دارم که بلندگوچنین درست میکنند من بلافاصله عرض می‌کنم این علمی راکه حضرتعالی می‌فرمائید , این علم تحت روابط مادی است یا حاکم است ؟ میگوید تحت روابط مادی است • میگویم پس مجبور هستی که بگوئی من بلدم , بلد نیستی • میگوید خیر درست میکنم ونتیجه می‌گیرم •میگویم پس معلوم میشود/ عقلت قولت رانقض میکند/ • قولت که علم مساویست با تحت روابط مادی قرار دادن و قرار داشتن انسان یعنی محکومیت انسان • ادعای عقلش هم جبری میشود • حرکتهایش هم جبری میشود • دیگر اعلام علم کردنش جبراً ظاهر میشود • یعنی جبراً میگوید عالم هستم •ولکن علم به معنای احاطه به رابطه که ایشان نمیتواند بگوید دارم چون خودش تحت رابطه و مجبور است طفلی رامجبور بکنند بگوید من عالم هستم, در ضبط صوتی بخوانند این جمله را که بگوید من عالم به ماکان ومایکون هستم • ضبط صوت که عالم نیست , اینجور صدا میدهد •یك ضبط صوتی اینجابیاورید ضبط کنید بگوید من عالم هستم •من راهیچوقت به ضبط صوت بر نمی‌گردانید • بگوئید این ضبط صوت عالم است وبروید ازاو سئوال کنید , این ضبط صوت هرچه پیچیده شود به کامپیوتر متصلش کنید , چنین وچنانش کنید , هرکارش بکنید تاوقتی تابع روابط مادی است محیط به روابط مادی نمیتواند بشود •/اختیار, نیروی حاکمیت بر رابطه آنجائی هست که ماده نباشد , یك چیز دیگری اصل باشد وماده تابع او باشد تا بتواند چیزی را خلق کند که حاکم برقانونمندیست • شما یك حاکم برقانونمندی میخواهید , در دستگاه مادی

شکسته شدن قانونمندی اصلاً قابل تصور نیست چه رسد به حاکمیت • آنوقت حاکمیت هم مسئله علم وهم مسئله اختیار و انگیزه راحل میکند • اختیار در دستگاه مادی ، انگیزه در دستگاه مادی تفسیرش تفسیر جبر هست • بنابراین برگردیم عرض می‌کنیم در دستگاه فلسفه الهی که هماهنگ بودن درش مشاهده میشود آنجا یك انسان زشتی رایك چیزی می‌داند یك انسان دیگر زشتی راچیز دیگر • آنوقت می‌فرمائید زیبائی هابه قرب ورحمت والی آخر • انگاشش به کمال مطلق است ، زشتی هابه بعد که حالا دیگر توضیح نمی‌دهیم • نتیجه بندی بصورت خلاصه عرض می‌کنیم : حرکات وحالات قلبی تحت اختیار جهت می‌گیرد بنابراین فشار مسیر و بستر ش با حرکات قلبی آغاز میشود • صحیح است اسم جاذبه رااینجا بکار ببرید چون کیفیت جریان جاذبه معین میشود • جاذبه به معنای زمان دار بودن ممکنات • زمان راکه دارند چه بخواهید چه نخواهید ولی زمان هرشیی برابربا تغییرات خود اوست • به انسان که میرسید تغییرات حول این محور آن محور طرح میشود • انسان مختار مجبور است در اختیار کردن ولی کدام جهت را اختیار کند بدست خودش است • پس فشار اولیه حرکت را دارد ولکن فشار جهت ندارد • بالای سر قوه حاکمیت بر رابطه فشار است که یکی از دوراه را اختیار کند • حالات قلبی ، حرکات قلبی کیفیتهای یافتهای درونی ، سمت گیری حول یك محور را پیدا میکند • همینکه سمت گیری کرد کلمه انگیزه رامیتوان بکار برد • انگیزه تاوقتی فشاربدون جهت است تاوقتی فشار ماقبل اختیار است کلمه انگیزه رانمیشود بکار برد چون انگیزه باید کیفیت داشته باشد • جهت داشته باشد ولی بعد ازاختیار، کیفیت درشکل بسیار کلی دارد ، جهت گیری درشکل بسیار کلی رادارد • یا جهت هوی رااانتخاب میکند یاتقوی را • خوب بنابراین ترس امید ، میل ، نفرت ، اضطراب آرامش لذت ، عذاب و نظائر این حالات روحی پس از اختیار شکل مجموعه شان کلاً متناسب با جهت میشود • اگر جهتش هوی شد "اتخذت الهه هواه " هوی را اله خودش انتخاب کرد ، تمام این مجموعه ترس ، آرامش میل وهمه اینها می‌آیند حول یك محور شکل خاص می‌گیرند یك نحوه حرکت ، یك نحوه کیفیت دیگر تشکیل میدهند • آنوقت دیگر ذهن بگونه دیگری

حرکت میکند • ذهن بدنبال روش دسته بندی میگردد ولی دسته بندی که با هوی سازگار باشد • میگردد دنبال فلسفه ، فلسفه ای که با هوی سازگار باشد • هماهنگی های جزئی را شروع میکند • ملاحظه میکند از سطح امور نظری تابعد در امور عینی • همه راد رآن دسته بندی میکند • خود تعیین اولویتها اولی این است که فعلاً در ابتدا به چه چیزی بپردازم، آن مسئله حساسیتش مشخص میشود (۲۵) مرحله سوم حرکت ، که تعین وحرکت باشد در سیکل ومجموعه اول میشود حرکات عینی ، حرکات عینی هم از شکل حرکات ذهنی تبعیت میکند • آزمایش میکند تبعیت میکند از شکل حرکات ذهنی (۲۶) • رفتار دارد ، تبعیت میکند پس این صفتی که در امر فردی هست که عبارت است از قلبی ، ذهنی ، عینی دراین سه ، قلبی نقش جاذبه را دارد که کیفیت انگیزه وجهت گیری انگیزه رامشخص میکند (۲۷) ذهن شکل رابطه رادارد که تعین خاص بعد از جهت چه چیزهائی متناسب بااین جهت است اینرا ذهن بعهده دارد (۲۸) متناسب بااین جهت مغالطه وجدل است ، نفی است انکار است (۲۹) درمرحله عین هم تناسب رفتار خارجی شخص متناسب بااین ذهنیت • البته بعد میگوئیم در رفتارعینی که از فرد خارج میشود چند دسته دارد فعلاً از آنجا که آغاز میشود پیدایش دسته بندیها درانسان شناسی ما تاآنجا که به جامعه شناسی واقتصاد ختم میشود •

براد ردرخشان : این بحثی راکه ارائه شد درمورد اینکه اختیار ایجادکننده انگیزه است وانگیزه زمینه ساز آئینه ایست که جهان درآن منعکس میشود ، این بحث هیچ اختلافی با نظری که منقول از حوزه بود که حاج آقا اشاره فرمودند ، ندارد وقتیکه درمعارف کلاسیک منطق ازاین صحبت میشود که بدان که انسان راقوه ای است دراکه ، که در او منقش شود صور اشیاء بماهند آئینه درآنجا همان آئینه به معنای مطلق آمده است • کیفیت آئینه یعنی رنگ آئینه که ذکرنشده است ، دراین بحث هم صحبت ازاین استکه اختیار موجود انگیزه است وانگیزه کیفیت یک آئینه ای راایجاد میکند که درآن صور اشیاء منعکس میشود • بنابراین آن بحث هنوز هم به قوت خود ش باقی است ، بالاخص اینکه ما انگیزه را در ربط با رنگ آئینه

دیدیم , انگیزه رامترادف با قوه ٔ دراکه ندانستیم ٠

بعبارت دیگر اگر در این جلسه صحبت ازاین استکه اختیار ایجاد کنند ه ٔ انگیزه است وانگیزه کیفیت یك آئینه رامشخص میکند هنوز این سئوال باقی است که خود آئینه مساوی چیست تاما صحبت از کیفیت آن آئینه کنیم ٠ درآن بحثی که ارائه شد , از معارف کلاسیك نقلی شـــد و آئینه رامترادف باقوه دراکه گرفتند بنابراین , این هیچ صد مه ای به آن نقل وآن بحـــث نیست ٠ آن بقوت خود ش باقی است ٠ میتوانیم بگوئیم بدان که انسان راقوه ای دراکه که دراو منقش شود صور اشیاء به مانند آئینه واما بدان این آئینه هم کیفیتی دارد , که متأثراست از انگیزه وآن انگیزه هم تابعی است از اختیار ٠ بنابراین بحث مادراین سطح هیچ اشکالی بـه آن وارد نمیکند وآن به معنای بی جهت بودن علوم نیست ٠ چون حاج آقا استنتاج فرمودند آن مطلب مقدمه ایست برای بی جهت بودن علوم عرض من این استکه خیر, آن محل بحث است آن جمله هیچوقت بی جهت بودن علوم را علی الظاهر نمیتواند تمام کند ٠ اما نکته دیگر ایـن استکه چون بحث خیلی نزدیك بود به استدلال درمقابل شناخت مادیون , بالاخص کـــــه حاج آقا در مقدمه فرمودند مختصری بحث می فرمایند راجع به شناخت شناسی ٠ در ایـــن باب عرض می کنم این بحث اشکال خاصی رامتوجه بینش مادیون نکرده است الا اینکه جایگـــاه حمله رامشخص کرده که درآن جبهه باید به مقابله مادیون در شناخت شناسی رفت وآن بحث تعین انگیزه هاست که آیا به تبع اختیار هوی است یا به تبع اختیار تقوی ٠ اما اینکه چرا اختیار برمحور تقوی یا هوی شکل می گیرد , این بحث را همانطورکه فرمودند ما مورد مطالعه قرار نمی دهیم و همه بحث نتیجه اش این است که حمله به مادیون باید درآن جبهه انجام شود که مادیون نمیتوانند تفسیر کنند چرا اختیار حول محور هوی است واگر هم بخواهند تفسیرکنند تساوی انگیزه وعلم است که بعد اشاره ای هم فرمودند که این باطل است ودلیل آن راهـــم فرمودند بطلان انگیزه وانگیزه اینطور است که کسی که میگوید می دانم او بالاجبار دانسته است بالاجبار میگوید می دانم , علی الظاهر حرف بدی نیست که هرکسی که می داند بگویـــد من

بالاجبار می‌دانم ، میگوئید اینها اسیر هستند عرض می‌کنم چه اسارت خوبی ! یکنفر بود می گفت چه اشتباه صحیحی ، اینهم از آن سنخ مطالب است که واقعاً چه اسارت خوبی ، کسی که اسیر است در دانستن ۰

برادر حجت الاسلام حسینی : دانائی یعنی چه ؟ دانائی اگر به معنای احاطه بر رابطه وشیی است با محیط بودن و محاط بودن باید فرق کند ۰ تحت جریان بودن و حاکم بودن ۰ حالا می‌فرمائید استفاده می‌کنیم ۰

برادر درخشان : اگر دانائی ومعرفت را در این حد قبول کنیم که شناختی است که امکان تغییر را مهیا میکند حالا می‌فرمائید احاطه بر رابطه ، محیط بر رابطه یا محاط در رابطه ، تا آن حدی که شناخت از این ربط حاصل شود تا امکان تغییر را مهیا کند ، این را مادیون نشان داده‌اند که توانسته‌اند اینکار را انجام دهند ، حالا ما به مادیون می‌گوئیم شما در واقع محاط در رابطه هستید و نه محیط بر روابط ، آنها می‌گویند حالا ما هرچه که هستیم، شما اسیر هستید ۰ می‌گویند خوب فرض کنید اسیر هستیم که خوب می توانیم در اجتماع تغییر دهیم خوب می‌توانیم در امور مادی واجتماعی تغییر بدهیم ، ما قدرت تغییر دادن را داریم حالا شما ما را محکوم می‌کنید ؟ اینکه ما اسیر هستیم ؟ اگر ما مسلمین دلمان خوش است که کفار اسیر هستند خوب آنها می‌گویند ما را اسیر بدانید اما ما قدرت تغییر را داریم ۰ حالا اگر ما بجای کلمات محیط بر روابط و محاط در روابط کلمه قدرت شناخت روابط برای ایجاد تغییر را بکاربردیم در آنصورت می‌بینیم کفار این قدرت را دارند الا اینکه بگوئیم جهت تغییر آنها بسوی فنا ونابودی است ،بسمت نقض خود شان خواهد بود ۰ بسمت بحران خواهد بود ۰ این مطلب قوی است وقدرت بحثی ما هم جای خود ش محفوظ است ۰ بنابراین حداقل در این مبحث کوتاه که حاج آقا اشاره فرمودند جایگاه حمله به کفار و مادیون مشخص شد ، که در کجاست اما آن بدنه اصلی بحث که تحلیل از فرهنگ وسیاست واقتصاد است بنظر می‌آید در تمام مراحل ما نتوانستیم ضربه کاری به کفار در این مورد بزنیم دقیقاً آنها هم همین مطالب را

میتوانند بگویند یعنی اگر مابحث اختیار و مسئله تقوی و هوی را کنار بگذاریم غیر از آن در همه مسائل میتوانند با ما همصدا شوند .

برادر رحجت الاسلام حسینی : اگر خدا را اصلا کنار بگذاریم، بحث اسلام وکفر هم کنار می رود .

برادر دردرخشان : واقعاً اگر مابخواهیم برنامه ریزی مادیون را مورد نقد قرار بدهیم خوب باید صرفاً بگوئیم اینها چون خدا را قبول ندارند , قطعاً برنامه ریزی آنها باطل است . ما باید قدرت این را داشته باشیم که اعتقاد به کفرشان را در برنامه ریزی آنها منعکس ببینیم . همه بحث در این است والا مباحث ما باکفار در معارف تمام میشود واین چنین برخوردی شاید به اندازه کافی اغنا کننده نباشد . حالا مثالی بزنیم می فرمائید اختیار انگیزه راایجاد میکند , اینکه خود اختیار چگونه شکل بگیرد می فرمائید مورد بحث ما نیست .

برادر رحجت الاسلام حسینی : خیر، موضوع بحث هست هیچ کس نمیتواند بگوید چرا ؟

برادر دردرخشان : کیفیت اینکه چرا یك انسان اینگونه اختیار می کند یا نه , به انسان شناسی مابرمی گردد .

برادر رحجت الاسلام حسینی : خیر یادمان نرود به قانون برنمی گردد . این بحث جداست . اختیار به قانون بر نمی گردد . در هیچ جا , یعنی در بحث انسان شناسی , فلسفه یا بالاتر هیچ جا اختیار به قانون برنمی گردد . اختیار معنی حاکمیت است . . شما می خواهید معنی محکومیت از آن بدست آورید . اگر به چرا برگشت یعنی به محکومیت برگشته است .

برادر دردرخشان : حاج آقا , بحث من در این است که این مطلب در این جلسه بحث نشده است .

برادر رحجت الاسلام حسینی : قبول کرده ایم یا مسئله در مباحث گذشته روشن ومستدل شده است ؟

برادر دکتر رخشان : در مباحث گذشته روشن و مستدل شده است ، در این جلسه بحثی نشده است . اما همه بحث من این است که از آن به بعد که موضوع سیاست ، فرهنگ ، و اقتصاد است ما در واقع نکاتی را که مطرح کرده ایم کفار دقیقاً میتوانند همین ها را بگویند . چگونه ؟ میتوانند بگویند ما می‌گوئیم انگیزه است که کیفیت ادراکات شما را شکل می‌دهد ، کیفیت آئینه‌ای که جهان در او منعکس شود را ، شکل دهد . آنها می‌گویند بله دقیقاً همین است بحث از اخلاق مارکسیستی چیست ؟ بحث از این که جامعه هنوز اخلاق بورژوازی دارد یعنی چه ؟ یعنی انگیزه ها انگیزه صحیح نیست . بحث از اینکه طبقه کارگر در این رتبه از رشد است یعنی دقیقاً بحث در انگیزه هاست . توجه به یک جامعه می‌کنند و می‌گویند انگیزه ها هنوز در آن در جهت صحیح نیست و در این راه کار فرهنگی می‌کنند یعنی کار تبلیغاتی انجام می‌دهند ، همه چیز در بحث رشد تکنولوژی و اینها نیست . آن در موضوعیت خودش موتور محرک است در امر علت غائی اش موتور محرک است . اما در موضع علت فاعلی اینها کار تبلیغاتی می‌کنند . کار تبلیغاتی که صرفاً میتواند اخلاق و انگیزه ها را متأثر بکند . یعنی همین التزامات قلبی شان را میخواهند تغییر بدهند . نفی التزامات قلبی در بینشهای مادی نیست ، بلکه موضوعی است تحت مطالعه . روان شناسی ، اخلاق کارگری ، کیفیت تبلیغات ، کیفیت روزنامه ها و مجلات صداوسیما موضوع بحث است و دقیقاً روی آن توجه دارند . بنابراین این بحث انگیزه که آنها می‌گویند ، بله انگیزه مهم است در ایجاد زمینه ادراکات ، بعد بحث در اینجا ادامه پیدا می‌کند .

برادر حجت الاسلام حسینی : من همینجا در بحث اخلاق سئوالی بکنم . مبدأ متغیر را در اخلاق می‌برند به اخلاق یا انسان ؟

برادر دکتر رخشان : بهرحال خلاصه عرض من این است که بعد از بحث اختیار وقتی وارد مکانیزم میشویم آنها دقیقاً میتوانند حرفهای ما را بزنند ، منتهی در قالب بحث خودشان . یعنی در قالب اینکه اگر پای استدلال به میان آید آنها ریشه استدلال را در همان اصالت

ماده می‌برند یعنی درجائی‌که فعلاً موضوع بحث ما نیست و چون آنجا را خارج از بحث خود ما گذاشته‌ایم وبقول حاج آقا در مباحث قبلی تمام کرده‌ایم ، درچهارچوب این بحث ما نتوانسته‌ایم ضربات کاری به آنها بزنیم ، جز اینکه بگوئیم ما نیز یك چنین تقسیم بندی را داریم که این تقسیم بندی درنهایت متأثر از اصول اعتقادات ماست • یعنی جهتهای این تقسیم بندیها و کیفیت این تقسیم بندیها با کفار متفاوت است • یعنی وقتی از فرهنگ صحبت می‌کنیم آنها هم از فرهنگ صحبت می‌کنند ، وقتی در بعد فرد از التزامات قلبی صحبت می‌کنیم آنها صحبت میکنند، وقتی در بعد جامعه از فرهنگ سخن می‌گوئیم آنها هم قائل هستند ، در سیاست و ادراکات ذهنی واقتصاد نیز وقتی صحبت می‌کنیم آنها قائل به‌این هستند • تعین یك جامعه را آنها در بعد مادی در اقتصاد می‌بینند ، ما هم همینطور هستیم منتهی ما مرتب می‌گوئیم جهتها و کیفیتها فرق میکند آنها هم می‌گویند البته ، کیفیت تنظیم غیر مادیون باکیفیت تنظیم آنها فرق میکند • پس در این تقسیم بندی آنها دقیقاً میتوانند با ما همصدا شوند وقدم بقدم جلو بیایند الا اینکه ما صحت این جهت‌گیریها را زیر سئوال می‌بریم که آنها صحت آن را در دستگاه فلسفی خود شان می‌برند وبه‌اعتبار این میخواهند ثابت کنند • ما میخواهیم در دستگاه الهی ببریم ودرآن ثابت بکنیم • اما در این تفکیك.یعنی اگر بگوئیم این تفکیك فرهنگ ، سیاست و اقتصاد منحصر به مسلمین است که بحث روش‌طراحی مسلمین را ما می‌خواستیم مطرح کنیم ، روش‌طراحی اسلامی را میخواهیم مطرح کنیم.وجه اسلامی آن را هیچ ملاحظه نمی‌کنیم‌علی‌الظاهر. الا اینکه بگوئیم کیفیتها فرق میکند و نه تقسیم بندی • بعد هم در مقام اثبات وصحت این کیفیات باید به مسائل فلسفی برویم که بنظرمی‌آید آنجا باید کار زیادی هم بشود چون ما در آن بعد ضعیف هستیم ، کارکم صورت‌گرفته است •

برادرساجدی : یك سری از فرمایشات حاج آقا مربوط به کیفیت حاکمیت اختیار یاانگیزه برآگاهی بود ، یك سری بحث راجع به اینکه اگر ماعکس این رابپذیریم ، یعنی پذیرش‌حاکمیت آگاهی بر اختیار، نتیجه‌اش‌جبر است • یك سری از بحثها در ادامه‌ٔ این راجع به حرکات

قلبی و ذهنی و عینی بعنوان منشاء نتیجه گیری درجامعه بعنوان فرهنگ ، سیاست واقتصاد بود • ماعمدتاً در مورد وضعیت وکلی ترین دسته بندیهای آن بحث می‌کنیم ومیخواهیم ببینیم چرا میگوئیم درجامعه فرهنگ ، سیاست و اقتصاد اصل است ، در حدی که بتوان این مسئله را توضیح داد • حاج آقا مطالبی می‌فرمایند ، اینها را من باب اینکه اجمالاً توجه داشته باشیم پذیرفتن هریك از دو طرف بحث چه فرقهائی دارد تذکرش خوب است وبدانیم بحثش ساده نیست • امااینکه بحث را متمرکز کنیم در کیفیت آگاهی یا رابطه بین آگاهی واختیار و بعد برادرمان آقای درخشان نقضهائی فرمودند ، وبیائیم روی اینها صحبت کنیم یادر قسمت اولش صحبت کنیم اولین اختیار تابع چیست ؟ تابع انگیزه است یا تابع هیچ چیز نیست و اینها بحثهائی است و فکر می‌کنم بحثش زود تمام نشود • مثلاً آقای درخشان مطرح می‌کردند که اگر حاکمیت راحاکمیت شرائط یا حاکمیت آگاهی بر اختیار بپذیریم ، جبر نمیشود ، میتوان وارد این بحثها شد واین بحثها طول می‌کشد ، امابهرحال فرصت پرداختن به اینها را نداریم مگر اینکه دوستان توافق کنند مقداری از وقت جلسه را روی اینها بگذاریم •

مجموعاً استدعایم از دوستان این است که اگر صلاح بدانید ، برگردیم بحث را در تبیین مسائل حرکات قلبی ، ذهنی وعینی که بحث فرهنگ ، اقتصاد وسیاست درجامعه را از آن نتیجه گرفتیم ، متمرکز کنیم •

برادرحجت الاسلام حسینی : وقتی مادر بحث انسان شناسی یا جامعه شناسی نمیگوئیم ماجامعه مسلمین راشناسائی می‌کنیم ، ابزار جامعه بصورت مطلق ، یعنی چه ؟ جامعه مسلم باشد یا کافر باشد دراین دستگاه حل است • یعنی اینجوری نیست که وقتی با این دوربین نگاه به جامعه اسلامی می‌کنیم بتوانیم ولی جامعه کفار رانتوانیم ونشان ندهد ، تا ر نشان دهد • مابابد وقتی بااین دوربین نگاه می‌کنیم وضعیت جامعه خودمان رادرمسیری که داریم نگاه کنیم.نقاطی ازآن که آسیب پذیر است ، نقاطی که قابلیت اکتاء ورشد دارد ، را با همین دوربین بتوانیم بشناسیم وبا همین مبنائی که رشد وآسیب را در دستگاه خودمان

می‌شناسیم وقائلیم حق است • باید بتوانیم روی جامعه کفار بیندازیم وبگوئیم این بیچاره ها اگر چه نمی‌دانند ولی فلان قسمت دستگاهشان آسیب پذیر است • وماگر اینجا دست بگذاریم آنها زمین میخورند • نباید برویم درچارت خود شان وآسیب پذیری آنها رااثبات بکنیم • آن چارتی راکه ما باطل می‌دانیم آن عینکی راکه ماباطل می‌دانیم نباید برویم به چشم بزنیم تا جامعه آمریکا وروسیه راشناسائی کنیم • آن عینکی راکه حق می‌دانیم ومیشود بوسیله آن حقائق و واقعیات و عینیت راشناخت باید آمد وبا آن نگاه کرد • هم جامعه اسلامی وهم جامعه کفر را • او بصورت دقیق نشان میدهد که اینها در محور کفر دراین مرحله که هستند یعنی بعنوان یك واقعیت که هستند , راهشان باطل است • ولی این فعل باطل درخارج دارد وقوع پیدا می‌کند • این فعل باطل که در خارج هم وقوع پیدامیکند نقطه آسیب پذیریش کجاست ؟ آنوقت آنجور که مابرخورد کنیم در دستگاه آنها نیست • آنوقت دیگر نمی‌دانند چرا ماآنجا دست گذاشتیم • به آن نکته چرا توجه می‌کنیم و حمله می‌کنیم چه میشود • یعنی آنها دقیقاً وقتی در موضع انفعال قرار می‌گیرند که شمااز دستگاهی غیر از دستگاه خود شان به آنها حمله کنید • این نکته مهمی است • پس ماوقتی انسان شناسی می‌گوئیم انسان شناسی هم کافر را میتواند بشناسد وهم مسلم را • وقتی میگوئیم اختیار دارد یعنی هم کافر اختیار دارد و هم مسلم , هرچند کافر برای خود ش قائل به قوه اختیار نباشد • وقتی میگوئیم هوی وتقوی دارند هم مسلم هوی و تقوی دارد هم کافر • این دو قوه را دارد هرچند ممکن است در باره محدودی از جاها برسد که کافر دیگر خود ش را ساقط کرده باشد • میتواند خودکشی کند میتواند اختیاراً خود ش رابکشد البته در یك مراحل خاصی , در یك غلظتهای خاصی والا نوع کفار قبل از طبع قلب , قبل از مهر خوردن قلبش که اکثریت قاطع کفار یعنی جامعه کفار را می‌توان گفت جز عمل کفر که ازانسانیت ماآنها را خارج می‌دانیم ومیگوئیم دیگرکار آنها تمام شد , دیگر آنها خود راتبدیل به سنگ کردند , خود شان راسنگ جهنم کردند , بقیه آنها یعنی جامعه آنها برای ماقابل تحلیل است • می‌گوئی خود آن عمل قابل تحلیل نیست ؟ می‌گویم

بله اینها سنگهای جهنمی هستند , عمل کفر, ارکان کفر طبع قلب شده اند , دیگر برگشتن ندارند • ولی از پائین تر آنها می‌گوئیم آنها انسان هستند , هوی وتقوی دارند الی آخر • بنابراین آنچه در مورد انسان شناسی می‌گوئیم هم خود شان وهم فلسفه شان وهم تمام‌تشکیلاتشان را در دستگاه خودمان حل می‌کنیم • نگاه به آنها می‌کنیم می‌گوئیم این بیچاره ها ابزار وشرائط را برخود شان ویرانگیزه شان حاکم می‌دانند ولذا ماده رامی‌پرستند • چون انتخابشان سوء بوده قدرت تاثیر مادیشان حتماً باید بالا برود ولی بیچاره ها در دستگاه علمی شان یک تناقض‌مهمی وجود دارد , علم رانمی‌توانند تبیین کنند هرچند که بگویند ما همین قدر که می‌فهمیم برایمان بس‌است • نقض راکه من گرفتم در درون دستگاه فلسفه و عملکرد شان‌گرفتم قدرت عملکرد برخلاف‌آن چیزی است‌که در فلسفه وتجرید شان می‌گویند • محکومیت غیر از حاکمیت‌است • تغییر وشکل تغییرات , این معنای حاکمیت نسبی رادربردارد • من نمی‌گویم‌که کفار دیگر اختیار ندارند • الا عَمَد کفر بقیه مختار هستند قدرت تاثیر عینی هم دارند •این قدرت تاثیر عینی آنها اگر درجهت‌کفر باشد مرتباً قدرت عملکرد مادیشان رابالا می‌برد • در عین حال این تناقض‌در دستگاه تجرید وتحرک عینی آنها وجود دارد • درعین حالی که باید های آنهابا هستهای آنها باتحریک هاشان هر سه تابا هم می‌جنگد • بنابراین در ذهن برادران باشد , اینجور نیست‌که آنچه ما میگوئیم مخصوص‌دستگاه اسلامی باشد • تبیین‌انسان از موضع اسلام غیر از این است‌که مسلم شناسی بکنیم •

برادرساجدی : دستگاه را که دستگاه اسلامی می‌دانید ؟

برادرحجت‌الاسلام حسینی : اسلامی است‌که میتواند مسلم وکافررابشناسد • این دستگاه اسلامی کفار را هم میتواند بشناسد •

برادرساجدی : ماچند هفته دیگر (دو , سه هفته) روی این بحث می‌مانیم وبحث می‌کنیم •

والسلام

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ جلسه گروه صبح ۱۸ / ۱۲ / ٦٤

عنوان : کیفیت تعیین عوامل در وضعیت های مختلف

فهرست

۱ــ تعیین مباحث مطرح شده پیرامون " فرهنگ، سیاست، اقتصاد " صفحه ۱

۲ــ طرح سئوالات پیرامون مبحث فوق صفحه ۵ــ۲

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ کیفیت تعیین عوامل در وضعیت های مختلف جلسه صبح ۶۴/۱۲/۱۸

برادر افکاری : بسمه تعالی : درجلسه قبل جناب آقای حسینی فرمودند که در بحث تغییر، اختلاف سطح وربط بین این دو اصل است اما در مرحله تنظیم که نتیجه اش تعین اشیاء است، جاذبه ، رابطه ، وتعین است • تعین هدف هرحرکت است • جاذبه مبنای آن تعین و رابطه ، مجموعه عوامل است که درخود عوامل نیز باید اختلاف پتانسیل و ربط بین آن دو باشد • اگر این تقسیم بندی را به جامعه تعمیم بدهیم در مقابل جاذبه ، فرهنگ ، درمقابل رابطه ، سیاست ودرمقابل تعین ، اقتصاد را مطرح کردند •

درادامه فرمودند که بین جامعه وفرد ، فرقی قائل هستیم بدین معنی که جامعه مستقل است ، امابرای جامعه اختیار قائل نیستیم در صورتی که برای فرد اختیار قائلیم همانطورکه اشیاء تعین پیدا میکنند جامعه هم مثل یك شئی تعین پیدا میکند • بنابراین نمیتوانیم برای جامعه اختیار قائل باشیم •

اگر درحرکات فردی ، عاملی که حرکت دهنده باشد نسبت به بقیه عاملها ، رفتار قلبی بگیریم و بخواهیم اینرا به جامعه منتقل کنیم ، انگیزه افراد ، محصولی داردکه فرهنگ جامعه رامیسازد و همینطورکه در فرد ، حرکتهای قلبی را عامل اصلی میدانیم ، درجامعه نیز به همین دلیل فرهنگ را عامل اصلی و جهت دهنده نسبت به سیاست واقتصاد میدانیم •

برادر مقدم : فرمایش برادرمان افکاری مطلب را به آخر نرساند • بدین معنی که اختیار انگیزه رامشخص میکند ، سپس حاج آقا مطرح کردند که درانسان شناسی ، انگیزه راحاکم قرار میدهیم • البته دراینجا جبر علمی نیز پیش نمی آید زیرا اختیار انسان جهت رامشخص میکند ، منتهی در قدرت تمیز است که مشخص میکند جهت به طرف هوای نفسانی است یا اسلامی •

برادرساجدی : مجموعه بحث ها یك مقدارش در رابطه بابحث بوده وبیان کننده عوامل وضعیت ها وبعد هم وضعیت جامعه مطلوب بود که برادرمان آقای افکاری توضیح دادند •

قسمت دیگر بحث که آقای مقدم فرمودند مربوط به مباحث رابطه اختیار و آگاهی باانسان وشرائط

است که اگر ما کیفیت هرکدام ازاین دو تا را به نحوی تفسیر کنیم میتواند نتیجه منطقی آن جبر یا اختیار انسان و یا تحول آگاهی یا تکامل آگاهی باشد • بحث رابطه آگاهی واختیار به دلیل ریشه ای بودنش و دامنه وسیعی که دارد نه صلاح است ونه موضوع بحث ماست که به آن بپردازیم اما آنچه که مورد بحث ماست , بحث عوامل است هرکدام از دوستان سئوالاتی که دارند بیان بفرمایند •

برادر حسینی : تقسیم بندی امت ــ تمدن با الگوی جاذبه , رابطه , تعین هماهنگی ندارد •

سئوال دوم : اینکه آیا در موضوعات مختلف وازدیدگاههای مختلف نمیشود تقسیم بندی براساس همان الگو کرد ؟ مثلا آیا نمیتوان جامعه را ازدیدگاه جامعه شناسی یک جور تقسیم کرد یا از دیدگاه ساختار نظام , یک نوع دیگر جامعه را تجزیه کرد ویا ازدیدگاه برنامه ریزی , نحوه دیگری تقسیم کرد ؟

سئوال سوم این است که در تقسیم فرهنگ , سیاست , اقتصاد , جایگاه نظام و دولت کجاست ؟ قوانین اجتماعی درکجا قرار میگیرند ؟ واصل ملت وساختار ملت درکجای این تقسیم بندی قرار میگیرند ؟

برادر ذوالفقارزاده : تقسیم بندی را برمبنای سه پذیرفته ایم اما دلیل اینکه آمده ایم تقسیم بندی رابصورت فرهنگ , سیاست , اقتصاد درآورده ایم برچه اساسی است ؟

برادر افکاری : سئوال اول این است که فرهنگ , سیاست , اقتصاد چه چیزهایی را شامل میشوند وتعریف هرکدام چیست ؟ حاج آقا در توضیح فرهنگ فرموده اند که محصول حرکتهای قلبی افراد هست اما اینکه چه چیز است را نفرمودند • اگر منظورشان نظام ارزشی است که ربطی به حرکات درونی افراد ندارد بلکه برعکس نظام ارزشی است که حرکتهای قلبی افراد را مشخص میکند •

سئوال دوم بحث حاکمیت فرهنگ براقتصاد است , در وهله اول به نظر نمی آید که درهمه جا

صادق باشد , اگر انگیزه را انگیزه مادی بدانیم دیگر نمیتواند عامل اصلی , فرهنگ باشد بلکه اقتصاد است واقتصاد است که جهت فرهنگ رامشخص می‌کند نه فرهنگ جهت اقتصاد را •بنابراین نمیتواند این مسئله شمولیت داشته باشد •

برادر درخشان : برادران بیشتر روی مسئله فرهنگ واقتصاد بحث کردند من می‌خواستم مطلبی راجع به سیاست عرض‌کنم • مقدمتاً عرض‌می‌کنم فرهنگ که به‌عنوان جاذبه معرفی شده در واقع چیزی جز اخلاقیات نیست, اخلاق یا متاءثر از بینش های الهی است یا برمبنای بینش مادی است حداقل ازبحث اخلاق ماخوب می‌توانیم حرکتهای قلبی را بفهمیم امادرمورد فرهنگ , امروزه آنرا خیلی فراتر از التزامات قلبی می‌دانند •

سئوال ماابن است که جاذبه بین چه چیز مورد نظر است ؟ در جامعه عناصر زیادی را می‌بینیم , بین اینها جاذبه وجود دارد ؟ جاذبه یعنی کیفیت رفتار بین مردم.ممکن است این بصورت افراد نباشد بلکه بصورت مناصب باشد یعنی جاذبه بین‌دو منصب و دو پست اجتماعی وصرفاً در این بعد است که جاذبه مفهوم پیدامیکند والا بین کارخانه ایران ناسیونال وکفش‌ملی که جاذبه ای وجود ندارد , اگر انسان وجود نداشته باشد جاذبه معنی پیدانمی‌کند •

مطلب بعداین است که‌این جاذبه ازچه‌کانالی میخواهد واقع بشود , در مباحث این کانال به عنوان سیاست معرفی شده‌است , عرض‌من این است که این کلمه برای این معنا زیادرسا نیست • دراینجا کلمه حقوق بیشتر معنی پیدامیکند تا سیاست , دستگاه حقوقی است که‌ربط را تمام می‌کند نه دستگاه سیاسی , چون سیاست نوعاً بادستگاه حکومتی , آنهم درحد هیئت دولت و سیاستهای خارجی و تصمیم گیری مربوط به نظام متبادرده ذهن میشودکه خود آن تحت قلمرو نظام حقوقی متعین میشود •

امادر بحث تعین , اگر می‌گوئیم رابطه بین آن جاذبه‌ای که واقع شده بین دو امر که حتماً باید ازامور انسانی باشد نه‌ازامور مادی , بحث دراین است که منتجه‌اش بصورت اقتصاد ظاهرمیشود. عرض‌من این است که یا اقتصاد را بالاستقلال از دستگاه اخلاقی ویا دستگاه حقوقی تصورکرده‌ایم

یا نه ؟ آیا اقتصاد ، دستگاه تولیدی مملکت است بالاستقلال از نظام حقوقی واخلاقی ؟یااینکه مراد ما ازاقتصاد ، روابط انسانی متبلور شده در اقتصاد واخلاقیات متظاهر شده در اقتصاد و نظام حقوقی متبلور شده در اقتصاد است ؟ اگر دومی است پس اقتصاد ، فرهنگ و سیاست را نیز شامل است یعنی اقتصاد میشود وضعیت کل جامعه درمسائل مادی که هم در اخلاق وهم نظام حقوقی آن متظاهر شده است .

یااینکه خیر، اقتصاد بالاستقلال از آنهاست در اینصورت دیگر اقتصاد نیست بلکه اگر تکنولوژی بگوئیم بهتر است زیرا منتجه نظام اخلاقی و نظام حقوقی ، تکنولوژی است این ازدید یك اقتصاد دان است . اما درمقام یك سیاستمدار میگوئیم جامعه یك نظام حقوقی دارد ، یك نظام اخلاقی دارد ویك شکل حکومتی دارد .ما باید مشخص کنیم که به عنوان چه کسی داریم به جامعه نگاه می کنیم .

برادر صدوق : پس از بحث تغییر، جناب آقای حسینی فرمودند که دربحث نظام ، سه قسمت جاذبه ، رابطه ، تعین داریم ، یك سئوال این است که نظام وحرکت یکی است یا دوتاست .

سئوال دوم این است که جاذبه ، رابطه ، تعین چیست ؟ هنوز این مطلب تبیین نشده است . اگر این روشن بشود دلیل اینکه در هر تقسیم بندی ، فشار وقبول کننده فشار واختلاف پتانسیل وجود دارد نیز روشن خواهد شد .

امادرجامعه یك تقسیم بندی به عنوان امت ، رابطه ، تمدن مطرح شده است گرچه در رابطه با امت و رابطه آن با تمدن صحبت نشده است ، به نظر من درجلسه قبل نیز حاج آقا جامعه را به فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد تقسیم نکرده اند بلکه بحث از مغیر اصلی درجامعه بود که مطرح کردند فرهنگ است . پس به نظر می‌آید هنوز تقسیم بندی امت ، تمدن ورابطه در جامعه صحیح است و تقسیم بندی فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد اززیرمجموعه های امت است .

سئوال دیگر این است که ایشان پس از تقسیم جاذبه ، رابطه ، تعین ، فرمودند که ما رابطه را

تقسیم می‌کنیم ، اینرا من متوجه نشدم .

برادر ذوالفقارزاده : جناب آقای حسینی مغیر اصلی را فرهنگ گرفتند درحالی که در بحث وحدت ترکیبی امکانات ، مغیر اصلی آن انسان بود . این دو بحث با همدیگر نمیخواند که بالاخره مغیر اصلی چیست ؟

مطلب دیگر اینکه حاج آقا در فرد رفتار قلبی ، ذهنی ، عینی مطرح کردند ودرجامعه فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد ، اصلاً اینها سنخاً با همدیگر فرق می‌کند ، ما نمی توانیم فرهنگ را در رابطه با قلب مطرح کنیم مثلاً در مورد اقتصاد ، وحدت ترکیبی امکاناتی است که خارج از جامعه است درحالی که در تقسیم بندی انسان ، رفتار انسان یکی از تقسیم بندی هاست ، یعنی یك موجود است که رفتار قلبی ، ذهنی ، عینی دارد ولی وحدت ترکیبی امکانات حاصل عمل انسان است .

برادر مقدم : سئوال اول این است که پس از تقسیم جاذبه ، رابطه وتعین ، در قسمت جامعه به فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد تقسیم کرده اند ، این قیاس است نه قیاس منطقی بلکه قیاس اصولی وباطل است .

سئوال دوم این است که تمیز باید درانگیزه باشد تا بتواند جهت را مشخص کند پس تمیز بعد از انگیزه نیست بلکه مقارن باآن است ، نه اینکه انگیزه به ادراك جهت میدهد .

برادر دردخشان : اگراین تقسیم به سه در هرکیفیت مرکبی عام باشد ، این تقسیم بندی نسبت به خود فرهنگ چیست ؟

برادر افکاری : ما در مباحث گذشته گفته ایم که عوامل مجموعه ای از اجزا است ونمیتواند یك جزء در ومجموعه باشد ، آیا مواد ما از عوامل در این بحث همین است یا چیز دیگری است .

برادر حسینی : خصلت واثر در تقسیم بندی (فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد) درکجای این تقسیم بندی ملاحظه میشود ؟

برادر ساجدی : چه چیز اصل قرار گرفته وتقسیم به فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد شده است ؟

والسلام

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ جلسه گروه عصر ۱۸ / ۱۲ / ٦٤

عنوان : کیفیت تعیین عوامل در وضعیت های مختلف

فهرست

۱ــ طرح خلاصه ای از مباحث مطرح شده پیرامون جاذبه ، رابطه ، تعین صفحه ۱

۲ــ آیا جاذبه به معنای میل ترکیبی در ترکیبات شیمیائی است ؟ صفحه ٦ــ۲

بسمه تعالی

عنوان : برنامه ریزی (کیفیت تعیین عوامل در وضعیت های مختلف) ۶۴/۱۲/۱۸

برادر افکاری : بسمه تعالی , خلاصه ای از صحبت های جناب آقای حسینی پیرامون بحث جاذبه , رابطه , تعین این است :

فرموده اند که در مرحله زمانی , اختلاف سطح وربط بین آن دو اساس است اما در مرحله تنظیم و نظام که نتیجه آن تعین اشیاء است , جاذبه , رابطه , تعین می باشد . تعین , نتیجه ای است که حاصل می گردد از جاذبه ای که در رابطه قرار گرفته باشد . در توضیح تعین فرموده اند که :

تعین هدف هر حرکتی است .

جاذبه , مبنای هر تعینی است .

رابطه , مجموعه عوامل است . در اینصورت منتجه , محصول عوامل است . البته در بین عوامل نیز باید اختلاف سطح باشد والا ترکیب صورت نمی گیرد .

برادر ذوالفقارزاده : مطالبی که من از بحث های حاج آقا استفاده کرده ام این است که : تعین هرشئی را به جاذبه , رابطه , تعین برمی گردانند , سپس جاذبه را به معنای اصطکاک درون معنی می کنند . اصطکاک بیرونی را به معنای رابطه می گیرند . تعین شئی را به کیفیت اصطکاک درونی وبیرونی معنی می کنند .

برادر درخشان : جاذبه به معنای مبنای تعین معنا شده است , مطالب دیگر این بود که " جاذبه ای که در رابطه قرارگیرد تعین شئی را نتیجه میدهد." اگر این عبارات را به عبارتهایی که مصطلح است در زمینه های مختلف علوم تجربی ترجمه کنیم , ببینیم چه درمی آید ؟

اگر بگوئیم جاذبه یعنی میل ترکیبی , مثلاً می گویند بین این دو عنصر میل ترکیبی هست مسلم در علوم تجربی نیز میل ترکیبی را علت در تشکیل یک ترکیب جدید شرط می دانند زیرا می گویند تا میل ترکیبی نباشد ترکیب واقع نمیشود . پس سئوال این است که آیا جاذبه چیزی فراتر از میل ترکیبی است ؟ در مورد این مطلب که گفته شد جاذبه ای که در رابطه قرارگیرد علت تعین شئی میشود

آنها نیز میگویند میل ترکیبی باید باشد تا دریك رابطه‌ای قراربگیرند وعنصر جدید بوجود بیاید .

سئوال من این است که آیا این بحث جاذبه , رابطه , تعین چیزی فراتر از همین بحث در علوم تجربی است ونکته جدیدی دارد یا نه ؟

در مورد این بحث هم که حتماً باید بین دو کیفیت اختلاف سطح و ربط باشد نیز من عرض کردم که منظور از اختلاف سطح , اختلاف درخصوصیات است .

برادرافکاری : گاهی است بحث از تبدیل وترکیب یك سری عناصر شیمیائی است که در علوم تجربی مطرح است اما گاهی بحث از در رابطه قرار گرفتن هر دو عنصر اعم از انسانها یا عناصر شیمیائی وسایرچیزهاست.

در اینجا بحث از رابطه بین دو جزء که میشود هر رابطه‌ای را می‌پوشاند نه صرفاً مباحثی که در علوم تجربی است . خیلی از در ارتباط قرار گرفتن ها وتشکیل خصلت جدید مخصوصاً در مباحث علوم انسانی است که مورد پذیرش در علوم تجربی نیست .وقتی که ما میگوئیم وحدت ترکیبی امکانات ویا جامعه که تشکیل شده است از فرهنگ , سیاست , اقتصاد به عنوان سه عامل که در رابطه قرارمی‌گیرند وخصلت جدیدی نیز از خود بروز می‌دهند قطعاً این بحث در علوم تجربی نیست .

اما بحثی که جناب آقای حسینی کرده‌اند هرنوع ترکیبی اعم از ترکیبات شیمیائی وغیره را در برمیگیرد

برادر درخشان : پس اگر به جای کلمه جاذبه , میل ترکیبی قرار دهیم وبه جای کلمه , رابطه فرمول بگذاریم , اشکالی ایجاد نمی‌کند ؟

برادرافکاری : میل ترکیبی که میفرمائید بین فرهنگ , سیاست , اقتصاد چیست ؟ اگر اینرا می‌پوشاند از شما می‌پذیریم ولی اگرنمی‌پوشاند لفظ جاذبه را بپذیرید .

برادرساجدی : براساس مباحث گذشته گفته‌ایم که هرسه عامل باید یك منتجه داشته باشند وهرعامل نیز خود به سه جزء تقسیم شود .

امافرموده‌اند که جاذبه در رابطه تعین شئی را نتیجه می‌دهد .

آنچه که به نظر من میرسد اختلاف پتانسیل یا اختلاف سطح موجب میشود که یك نیروئی پدید

بیاید یعنی اگر اختلاف سطح نباشد نیروئی نخواهد بود .

بین دو نیروئی که وجود دارد اختلافی است که موجب میشود شیئی جدیدی پدید بیاید . فرضاً لازمه تغییر آب به بخار یک نیرو است ، این نیرو باید از یک اختلاف پتانسیل ویا اختلاف سطح دیگری فراهم شده باشد . فرضاً آب در کنار آتش ، اختلاف سطح بین دو درجه حرارت آب موجب پدیدآمدن پتانسیلی شده که این پتانسیل ، علت تغییر در مولکول های آب شده است . یعنی تعین جدیدی پدید آمده است به نام بخار . پس تعین جدید ماحاصل اختلاف سطحی است که آب در دو درجه مختلف حرارت قرار گرفته است .

با این حساب ، جاذبه مترادف با نیرو، قدرت و پتانسیل میشود . در اینصورت بخشی از این جاذبه ها ، میل ترکیبی هستند . حال سئوال این است که آیا دافعه را نیز ، ماجاذبه میگوئیم؟ اگر غرض از کلمه جاذبه ، نیرو باشد ، کلمه نیرو فراگیر تر است و جاذبه را نیز می پوشاند اما اگر نخواهیم بپذیریم ، دافعه مطرح خواهد بود که چیست ؟

اما از آنچه که گفته شد اینطور برداشت میشد که اختلاف سطح یعنی اختلاف پتانسیل و این مترادف با اختلاف خصلت هاست ، و با تعاریفی که کردیم پتانسیل ونیرو حاصل اختلاف پتانسیلهاست در اینصورت مبنا اختلاف پتانسیل است که کمی به نظرات ماتریالیست ها نزدیک میشود .

برادر ذوالفقارزاده : ماباابزاری شناخت شناسی را شروع کرده ایم وسپس در مورد انسان فرموده اند رفتار قلبی است و رفتار ذهنی ورفتار عینی یعنی با آن ابزار وارد شناخت انسان شده ایم ، سپس با همین ابزار وارد شناخت جامعه شده ایم وگفته ایم که جامعه به سه بخش فرهنگ ، سیاست واقتصاد تقسیم میشود . ولی الان بحث به جهان شناسی کشیده شده است که آیا مثلا آب به دو عامل هیدروژن واکسیژن وربط بین این دو تقسیم میشود یا اینکه براساس تقسیم بندی حاج آقا چیز دیگری میشود ؟

یعنی درحقیقت مادر اینجا شناخت هایی که از قبل داشته ایم رامیخواهیم اساس تقسیم بندی خودمان قرار دهیم واین همان دینامیزم قرآن است .

برادرساجدی : گاهی است که صحبت از رفتارهای قلبی ، ذهنی ، عینی انسان میشود که قریب به ذهن است اما گاهی ریشه همه تقسیم بندیها را به چیزی برمی‌گردانیم به نام جاذبه رابطه ، تعین ، باید آنرا بفهمیم .

برادرحسینی : جاذبه به نظر میرسد همان کیفیت اصطکاک درونی شئی باشد یعنی اگر ما یک خصلت را در نظر بگیریم این خصلت در عالم یک عینیت خارجی دارد ، درون آن یک قانونمندی دارد که در یک ظرف یا بستر یا رابطه آن عینیت تعین پیدا کرده است . لذا ما جاذبه را نیز کیفیت اصطکاک درونی شئی می‌بینیم ، رابطه را بستر وظرفی که در آن قرار می‌گیرد. به عنوان مثال اگر یک استخر یا سد را با یک رودخانه در نظر بگیرید ، در رودخانه یک عینیتی می‌بینید که آب در بستر خاصی جریان دارد ، درآنجا جاذبه به معنای این است که اگر در رودخانه نسبت به جاذبه عمومی اختلاف سطحی داشته باشید آب به طرف کمتر جریان پیدا می‌کند . لذا اینجا اختلاف سطح را به عنوان جاذبه می‌گیرید ، وبستر رودخانه را رابطه می‌گیرید که اصالت را نیز به بستر دهیم اگر این بستر را سد بگیریم دیگر آب جریان ندارد اما درون خودش جاذبه را دارد . در اینصورت باید درسیستم ، جاذبه را هدف قرار دهیم ، رابطه را مبنا قرار دهیم وتعین شئی را درخارج عوامل ببینیم .

برادرساجدی : براساس مباحث گذشته ، گفته شده که هرسیستم دارای یک مبنا ، هدف عوامل ، روابط واجزاء است که آنها را مقومات سیستم نامیدیم . اینطور نبود که رابطه ، عوامل باشد ، گاهی در بحث ما اینها به جای یکدیگر بکاربرده میشود یعنی عوامل براساس روابطی خاص مبتنی برمبنامی دهد هدف خاص .

برادرحسینی : در اینجا نیز ما میگوئیم هرخصلتی یک جاذبه دارد ، یک رابطه دارد و یک عینیت خارجی دارد که عوامل و روابط و مبنا ، هدف را نتیجه میدهد .

برادردرخشان : درباره معنی‌ای که از جاذبه شده است که آنرا وسیعتر از مفهوم میل ترکیبی گرفته اند اشکالی به ذهن میرسد بدین معنی که معمولاً جاذبه به معنی کشش دوشئی

نسبت به هم است که عکس آن نیز دافعه است . الان هم قانونی داریم به نام جاذبه عمومی که باعث قرارگرفتن کرات در جای خاص میشود . از ظاهر کلمه جاذبه معنی فوق برمی‌آید اما فرمودند که جاذبه اعم است از میل ترکیبی ، میل ترکیبی یعنی قدرت واستعداد تبدیل شدن به چیز دیگر ، اما جاذبه ، یعنی گرایش نسبت به هم ، این دو از دو سنخ اند نه اینکه یکی فراتر از دیگری است . یک اشکال عمده وارد است که ما داریم به کمک همان تئوری هایی که در علوم فیزیک وشیمی است میخواهیم اطلاعاتی کسب کنیم وبعد بگوئیم خود این علوم جهت دارند . نظر خود من این است که مانباید اینقدر نسبت به علوم تجربی حساسیت نشان دهیم بلکه بحث برود روی مسائل علوم انسانی .

برادر رصدوق : چون میخواهیم جاذبه ، رابطه ، تعین رایک امر شاملی بگیریم ودر همه جا استفاده کنیم بهتر است حداقل یک جلسه روی آن صحبت شود .

شما در هرسه تائی که داشته باشید ربط را تقسیم می‌کنید به اجزاء کوچکتر درضمن حاج آقا تعین را به عنوان یک تشخص تعریف کرده اند از مجموعه کیفیت روابط درون وکیفیت روابط برون وکیفیت اصطکاک هردو . پس با این تعریف نمیتوان گفت کیفیت روابط درون جاذبه است بلکه کیفیت روابط درونی بخشی از تعین است .

یک وقت است بحث از تغییر بصورت دوئیت وربط بین شان میکنید اما گاهی شما ربط بین این دوئیت را تجزیه می‌کنید . درآنهم باید اختلاف سطح و رابطه راببینید . اما غیر از اختلاف سطحی است که درباره دوئیت اول صحبت می‌کردیم بلکه شامل ومشمول نسبت به همدیگر هستند .

برادر رحسینی : درهرکدام از آن دوئیت ها (بغیر از ربط بین شان) شما تقسیم بندی سه را نمی‌بینید ؟ چون تقسیم به سه عمومیت دارد باید درهمه جا بپذیرید .

برادر رصدوق : اگر ربط هستند تقسیم برسه را می‌پذیریم .

برادر رحسینی : نه ربط نیستند .

برادر رصدوق : پس نمیتوانیم بپذیریم .

برادرحسینی : ولی این حرف تئوری شمارا نقض می‌کند •

برادرافکاری : آقای درخشان فرمودند که چگونه میشود بااستفاده از علوم تجربی ، خود آنرا زیر سئوال ببریم • اولاً چون بحث ما در اینجا درباره تغییر بصورت کلی است بنابراین بنظر نمیرسد استفاده ازآن چیزهایی که شاید بعداً بگوئیم غلط است بعنوان تمثیل هایی که این تغییر رابیان کند اشکال داشته باشد • ما میتوانیم تخمیر کشمش و سپس تولید شراب رابعنوان یک تغییر بپذیریم ومثال بزنیم گرچه بعداً بگوئیم این تغییر رانمیخواهیم پس بحث ما اعم ازتغییر صحیح و غلط است •

اما دو تعبیری که بکار برده میشود یک اختلاف سطح است ودیگری اختلاف پتانسیل به نظرمیرسد که اگر اختلاف سطح نباشد تغییر واقع نمیشود ولی اگر اختلاف پتانسیل نباشد ترکیب محال میشود • اگر بین هیدروژن واکسیژن که هرکدام نیروئی دارند اختلاف پتانسیل نباشد ترکیب صورت نمی‌گیرد و اگر بین آب و بخار اختلاف سطح نباشد تغییر آب به بخار غیر ممکن میشود • البته ترکیب زمینه تغییر است •

اما در مورد نکته ای که آقای درخشان فرمودند ، که میل ترکیبی دلالت برتبدیل میکند ، عرض می‌کنیم که تبدیل نیز خود شیئی جز خصلت جدید نیست ودرآنجائی نیز که دوچیز در ربط قرار می‌گیرد ولی تبدیلی صورت نمی‌گیرد خصلت جدید حاصل میشود •

بنابراین اگر مابحث کنیم از جاذبه بین دوچیز ، هم تبدیل رامی‌پوشاند که خصلت جدید است هم تاثیر و تاثری که باز خصلت جدید است •

برادرذوالفقارزاده : بحث هایی که مطرح میشود مارابه جبر علمی می‌کشاند اما اگر وارد بحث شناخت شناسی بشویم وانگیزه راحاکم بر ادراک کنیم ، اگر بگوئید انگیزه چه براساس تقوی باشد یا براساس هوی تاثیری در ادراک نمی‌کند بحثی است • اما اگر درانسان شناسی روش داریم باید آنرا به عنوان اصول موضوعه بپذیریم •

یعنی ما قبل ازاینکه ادراک صحیحی ازانسان داشته باشیم اگر می‌پذیریم شناخت ما بجهت

دارد ، اگر جهت صحیح پیدا کرده باشد و با آن ادراك ، قوانین طبیعی را شناسائی کرده باشیم و آنرا برای روشن شدن جاذبه مثال بزنیم صحیح است در صورتی که ما هنوز وارد علوم اسلامی نشده ایم .

پس ما نمی توانیم جاذبه را با ادراکات غلط گذشته بشناسیم پس باید وارد بحث انسان شناسی بشویم . و در انسان نیز ، جاذبه ، چیزی جز انگیزه درونی انسان نیست که یا الهی است و یا غیر الهی .

والسلام

بسمه تعالی

جلسه مشترک ـ ۱ ۲/ ۱۲/ ٦٤ ـ برنامه ریزی

موضوع : مبنای تقسیم بندی ها (مبحث امر ثابت)

فهرست

۱ـ ضرورت روشن شدن مفاهیم" جاذبه ، رابطه ، تعین" صفحه ۳ـ۱

۲ـ ضرورت وجود جاذبه به عنوان قید ذات ممکنات : صفحه ۱۰ـ٤

الف : حرکت شیئی ازمبداء به مقصد بدون علت ممکن نیست

ب : کل مخلوقات برای غایتی خلق شده اند وحرکت دارند

نتیجه : جاذبه برای بردن ممکنات به غایت خودشان ضرورت دارد

۳ـ طرح سئوالات تبیینی وپاسخ به آنها صفحه ۱۹ـ۱۱

بسمه تعالی

برنامه ریزی ۶۴/۱۲/۲۱

عنوان : معنی جاذبه

برادر ساجدی : بسمه تعالی ، در ابتدا قرار بود کلی ترین دسته بندی های یك وضعیت ترسیم بشود • جناب آقای حسینی به عنوان کلی ترین دسته بندی حاکم ، جاذبه ، رابطه ، تعین را طرح فرمودند • مقداری هم در آن جلسه صحبت شد که چگونه جاذبه در وضعیت اجتماعی بصورت فرهنگ تجلی میکند و ما در جامعه همان پارامتر جاذبه را فرهنگ می‌گوئیم • این قسمت از بحث را باطرح تابع بودن اطلاعات نسبت به انگیزه وجهتی که از اختیار می‌گیرد تشریح فرمودند • سئوالاتی که برادران مطرح کردند مقدارش زیاد بود • در مجموع به ذهنم رسید که کلی ترین سئوال تبیین مفهوم جاذبه ـ رابطه ـ تعین بود واینکه این تقسیمات ، تقسیمات چه چیزی هستند ؟ ما چه کیفیتی ، چه مفهومی یا چه وضعیتی را تقسیم کرده ایم که این سه تا را از آن استخراج کرده ایم ؟ بعد مقداری که وارد بحث مفهوم جاذبه شده ایم ابتدائاً به نظر رسید که اگر بنا باشد که این معنا را بفهمیم شاید لازمه اش گذاشتن مقدار بحث بیش از حدی باشد که فعلاً در نظر گرفته ایم • این بود که دیروز بحثی داشتیم در خدمت برادران که نهایتاً به لحاظ اشرافی که حضرتعالی (استاد حسینی) به بحث دارید ، کیفیت ادامه بحث را موکول به پاسخ این سئوال که عرض می‌کنم کنیم • آن سئوال این بود که :

اگر ادامه بحث ما متوقف هست برفهمیدن مفهوم جاذبه ، رابطه ، تعین واجمالاً وارد شدن در یك سری بحث های فلسفی که باید وارد شد • اما اگر میشود به مفهوم فرهنگ ، سیاست، اقتصاد پرداخت وبحث را از آنجا آغاز کرد ومقداری وقت در تبیین آن بگذرانیم و بحث را ادامه بدهیم دیگر وارد بحث جاذبه ، رابطه ، تعین نشویم و آنرا به عنوان اصول موضوعه بحث بپذیریم • به تعبیر دیگر اگر تقسیماتی که لازم است ما در ادامه بحث داشته باشیم در زیر سیستم‌های اجتماعی که مورد بحث ماست متوقف برفهمیدن جاذبه ، رابطه ، تعین است باید به این بحث بپردازیم اما اگر خیر ، صرفاً متوقف برفهمیدن فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد است ودرحدی که آن مفاهیم برای ما روشن شود

می‌توانیم بحث را ادامه دهیم ودیگر لازم نیست در ادامه اش بطور مداوم از خدمت حضرتعالی سئوال کنیم و بصورت اصول موضوعه ای بپذیریم که مثلاً زیر سیستم‌های فرهنگ چه میشود ؟ زیر سیستم‌های اقتصاد چه میشود ؟ یافرض بفرمائید در اقتصاد ، زیرسیستم‌های سیستم تولید چه میشود ؟ ویا زیرسیستم توزیع چه میشود ؟ اگر اینطور است به تبیین بحث فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد بسنده کنیم ودیگر وارد بحث جاذبه ، رابطه ، تعین نشویم . اگر قرار شد در این مطلب بحث کنیم آنوقت سئوالاتی دراین رابطه داریم که مطرح خواهم کرد .

برادر حجت الاسلام حسینی : تقریباً مهمترین چیزی که چه در تعیین جامعه مطلوب وچه در راه رسیدن به آن یعنی تعیین استراتژی به نحو کل واعم وچه محورهایی که بعداً عرض می‌کنیم ومراحلی برای رسیدن وچه اقتصاد راو چه سیاست را وچه فرهنگ رادرشکل کلی بسیار کلان جهانی درحرکت بشری بخواهید ببینید وچه در سطح بسیار نازل فردی ببینید وچه در شکل یك نظام ببینید وچه درشکل رفتارجمعی ببینید وخلاصه شناسائی‌هایی که در باره انسان و رفتار او وتمدن وآثار او وکیفیت ارتباط واصطکاك انسان وجهان یعنی کیفیت رابطه‌ای که انسان باتمدن برقرارمی‌کند ومتقابلاً تاثیراتی که تمدن روی انسان می‌گذارد ، همه و همه ازکوچکترین شکل آن تابزرگترین شکل آن رامیخواهیم بگوئیم شناسائی نمیتواند بشود جز بوسیله آنچه که میخواهد تغییر راتفسیر کند .

آنچه که میخواهد تغییر راتفسیر کند یك وقت در شکل فلسفی محض است که بحث تغییر و تغایر و ربط بین شان و بحث نسبیت وتعین تحت رابطه است ، یك وقت است که نه ، اصلاً بحث فلسفی نیستیم ودرنظام فکری تان بحث مخلوق بودن عالم نیز تمام شده ، میخواهیم برسیم به اینکه چگونه تقسیم کنیم ؟ چگونه شناسائی کنیم ؟ وضعیت راچگونه مطالعه کنیم ؟ این قسمت دوم به نظر من سزاوار است که از اول آن دوستان درجریان باشند . یعنی اگر برادران نه فقط تعریف جاذبه ، رابطه ، تعین را خوب مسلط نشوند نمیشود برای جزئی ترین چیزهایی که به آن می‌رسیم هم تقسیمات تعیین کنند یعنی یا بند . مجبورم به عنوان اصل موضوعه بگویم

که درخانواده این است ، درباره سازمان این است ، اصل موضوعه درباره امت این است اصل موضوعه درباره رفتار جمعی امت این است . البته پس از مطرح کردن اصل موضوعه حداقل دو الی سه جلسه در خلال آن علی المبنا میتوان صحبت کرد ولی برای جلسه تحرک زیادی در بحث باقی نمی‌ماند . واگر بخواهید تحرک عَن بَصیرةٍ انجام بگیرد طبیعتاً باید تعاریف جاذبه ، رابطه ، تعین معلوم بشود که جاذبه چه جاذبه‌ای است ؟ همانکه درجاذبه عمومی از آن صحبت میکنند است ؟ البته اگر بخواهیم وارد بحث جاذبه ، رابطه ، تعین بشویم یک چیزهایی مفروق عنه دارد، یعنی اینکه عالم مخلوق است مفروق عنه است ، غایتی دارد مفروق عنه است . یک چیزهایی از آن رانیز میتوان فی‌الجمله بحث کرد . مثل امر ثابت و نظیر آن ویشود هم که آنرا بحث نکرد وبه عنوان اصل موضوعه پذیرفت که مثلاً امر ثابت برای رسیدن به مقصد لازم است . گرچه من به نظرم می‌آید که همانرا که بستر جاذبه میخواهد مشخص کند باز ضرورت دارد .

برادر ساجدی : البته باتوجه به اینکه موضوع ، موضوع بحثی ما نیست ویک مقدار وارد مباحث نظری می شویم اگر حضرتعالی ، خود تان حد ومرزی مشخص نکنید اداره کردن برای من مشکل خواهد شد . این است که نظارت بفرمائید که بحث راجع به مطالبی نشود که زیاد لازم نیست وبحث ما متوقف برآن نیست . با اجازه تان مطلبی راجع به بحث جاذبه عرض کنم :

یک قسمت از سئوال در رابطه با مفهوم جاذبه ، رابطه ، تعین است که اینها چیست ؟

سئوال دیگر این است که اینها تقسیمات چه مجموعه‌ای هستند .

پس بحث ما الان در مفهوم جاذبه است که جاذبه چیست ؟ در جلسه قبل گفته شد که :

۱ــ جاذبه یعنی کشش دو شئی به طرف یکدیگر .

۲ــ جاذبه یعنی میل ترکیبی ، تبدیل وترکیب به یکدیگر .

۳ــ جاذبه یعنی فشار که در بعضی تعبیرها مرادف با نیرو گرفته شده است .

٤ــ جاذبه یعنی اختلاف سطح یا اختلاف پتانسیل (دراینصورت نمیتوانیم بگوئیم جاذبه یعنی

پتانسیل) .

٥ــ جاذبه یعنی کیفیت اصطکاک درونی اشیاء .

برادر حجت الاسلام حسینی : همانطورکه اشاره کردید چه بسا جاذبه به این معانی استعمال شده باشد یعنی به فرهنگ لغت که مراجعه کنید بعضی از اینها را ملاحظه می‌کنید . من گمان می‌کنم که اگر آدم زیاد در ادبیات بگردد ، برای میل بین انسانها اعم از عشق در شکل متنازل آن تا در شکل های متعالی آن باز معنای جذب را در شعر و ادبیات اقوام میتوانید پیدا کنید . یعنی اگر بخواهیم در ادبیات و فرهنگ لغت بگردیم یا مال اصطلاح صاحبان علوم وفنون مختلف هست که مثلاً در دانش فیزیك ، جاذبه را به چه معنا به کار میبرند یا در فن معانی بیان وبدیع وبهتر صحبت کردن هست که عواطف و احساسات و روابط را در شکلهای مختلف وشئون مختلف کلمه جاذبه در آن بکار برده اند . ولی یك معنائی در کل اینها ابتدائاً بصورت تجریدی وانتزاعی وحد مشترك بین شان ملاحظه می‌کنید که بسیار مجمل است ، ادراك اولیه نیز نسبت به همان است یعنی در ارتکاز که ملاحظه کنید ، ارتکاز نسبت جذبی راکه عارف از آن صحبت می‌کند ومیگوید فرق جذب با شوق چی هست ونه جذبی را که یك شاعر بکار برده ویك جذب جنسی ذکر کرده ویامعانی دیگری که حضرتعالی اشاره کردید و مخصوص تخصص های مختلف است . اما در ارتکاز عام ، تخصص های مختلف به پررنگی‌ای که در بین خود اهل اصطلاح است وجود ندارد . اهل اصطلاح در عرفان مطلبی را در جذب بیان میکنند که قطعاً عمومی نیست ، همینطورکه فیزیکدانها ، همانطورکه ادبا در بیان عواطف بکار می‌برند وبعد هم میگویند فلان شاعر ، جاذبه را در بدجائی بکار برده .

پس معنای ارتکازی بغیر از معنایی است که در نزد صاحبان اصطلاح است . معنای ارتکازی در مرتبه اجمال آن است و ادراك آن در مرحله اجمال مورد توجیه است . در شکلی که میخواهیم خدمتتان عرض کنیم ، به نظر میرسد که جذب را در یك معنایی به کار می‌بریم که کل اینها را بعداً شامل میشود و روابط انسانی نیز شامل میشود . شکلهای غلط وصحیح آنرا نیز شامل

میشود زیرا در باب تغییر صحبت میکند . همه اینها ازشئون او هستند . پس ما هیچ کدام ازاینها را با قید " این به تنهائی " مورد نظرمان نیست ولی آنچه که بعداً عرض خواهیم کرد شامل برهمه اینها به گونه ای که هرکدام از اینها کیفیتی ونحوه ای ازآن معنی باشند هست .

(۱ درجامعه ضرورتاً کشش طرفینی نیست . یك طرف هم که قدرت کشیدن (جذب) داشته باشد صحیح است که به آن لغت جاذبه بگوئیم . نهایت اینکه در این مرتبه ، مرتبه ای است که متناسب با ممکنات نیست ، باید یك طرف ممکن باشد وطرف دیگر غیر ممکن باشد که خودش متاءثر نشود .)

(پس ازاین مقدمه ، نسبت به جاذبه یك مطلب این است که چرا میخواهیم بگوئیم جاذبه هست و غرضمان از جاذبه چیست . یعنی هم چرا جاذبه هست و هم اینکه خودش چیست ؟

در ابتدا که میگوئیم " چرا " ؟ برای لغت جاذبه را نمی آوریم .

اگر یك نقطه روی کاغذ رسم کنیم واسم آنرا مبداء بگذاریم ویك نقطه " ج " درطرف مقابل رسم کنیم که آنرا مقصد وپایانیت نام بگذاریم، یك خط بین دو نقطه میکشیم به نام مسافت ، بعد میگوئیم پیمود . شدن شئی ازاین مبداء به این مقصد بدون هیچگونه علتی ممکن نیست .(۲ وجود یك نیرو وکششی که شیئ را از مبداء به مقصد بیاورد ضروری است ، به این فشار و توانائی ضروری جاذبه میگوئیم . پس علتی که نتیجه اش طی مسافت باشد راجاذبه میگوئیم .)

باید کشید . بشود ، جذب بشود ، بیاورد این شیئ را از مبداء به مقصد وازمبداء به غایت بیاورد .

مقدمه سوم :

اگر این مطلب در فلسفه تمام شد که اشیاء واجب بالذات نیستند (اصل موضوعه) گرچه بحث دارد اما در اینجا بحث نمی کنیم بلکه از محصول فلسفه استفاده می کنیم . این ممکنات اگرواجب نیستند پس مخلوقند (اصل موضوعه) واگر مخلوقند ، مخلوق ، باید خالق داشته باشد و خالق آن باید اینرا برای غرض خلق کرده باشد (اصل موضوعه از فلسفه) غرض باید بازگشت

به مخلوق کند • پس جاذبه طرفینی نیست • یعنی ماده کششی نسبت به حضرت حق ندارد • اگر غرض از خلقت ماده بازگشت کند به خالق یعنی نفعی به خالق برساند ، جاذبه طرفینی نمی‌شود • ولی اگر گفتید خیر، این برای اعطای به مخلوق است ، جاذبه نمی‌تواند طرفینی فرض شود یعنی کشش طرفینی نیست از یک طرف است ، از ناحیه حضرت حق ، اینها را به طرف غایت می‌برد) (اگر گفتید هستی ممکن الوجود نمیتواند غایت خواهی شرطش نباشد یعنی تا ممکنی هست سخن از غایتی هست • پس جذب جزء خصلت ذات آن است • یعنی هیچ مرتبه‌ای از ممکن را نمیتوان فرض نمود الا آنکه " برای " دارد ، غایت میخواهد • پس جاذبه بعد هستی ممکن الوجود است • لذا از همینجا نتیجه می‌گیریم وی‌گوئیم حرکت و زمان بعد ممکن الوجود است ، هرچه که لازمه حرکت باشد • (۱))

بنابراین می‌گوئیم حتی در عالم مجردات اگر به معنی مجرد از خصوصیاتی راکه برای ماده ذکر کردید قبول داریم ولی مجرد از تغایر و تغییر ، نه قبول نداریم، نمی‌تواند مجرد از تغایر و تغییر باشد • روح یک نفر که تزکیه میشود با روح دیگری که درجه نزول را می‌پیماید که نمیتواند یکی باشد • متعدد است • در روایات هم از کلماتی که دارد قطعاً تعدد ارواح مشخص میشود: " الارواح جنودٌ مجند " یعنی لشکرها ، به یکی که لشکر گفته نمیشود • ممکن است سئوال شود که یعنی چه که ارواح متغایرند ؟ می‌گوییم بدون تغییر که نیستند ، کمال روحی داریم • پس معنایش این است که حتماً جاذبه قید ذات آن است • هرچیزی که زماندار باشد صحیح است که بصورت کلی بنویسیم که جاذبه قید ذات آن است • یعنی هیچ مرتبه‌ای از ذات آن نمیتوانید ببینید مگر اینکه جاذبه داشته باشد • مثل انحنا برای دایره • خط فرضی را می‌توان روی

۱ــ درباره امر ثابت که به آن بسیط زمانی می‌گوئیم • آنهم به دلیل لازمه حرکت و وجود همین جاذبه است که آنرا می‌شناسیم • بستر " ممکن " هست اما بسیط زمانی است ولی به همین دلیل وجود جاذبه است که طرح شده • وآنهم یک چیز است ، بقیه اشیاء همه وهمه زماندارند •

دایره فرض کرد (یعنی شعاع وقطر دایره) ولی دایره در عین دایره بودن دیگر شما نمیتوانید آنرا تکه تکه ملاحظه کنید یک وحدت ترکیبی دارد که هویت آن یکی است (یعنی ۳۶۰° بودن احناء).

نتیجه ۵ (پس بنابراین جاذبه فشاری است که قید ذات ممکنات است برای بردن آنها به طرف غایت) ۶ (همین معنای فلسفی را میتوان به معنای اختلاف سطح و اختلاف پتانسیل ذکر کرد. یعنی گفت که اگر یک سطح برای مبداء وسطح دیگری برای مقصد فرض شود، این سطح نسبت به آن سطح اختلافی دارد که حرکت را ضروری می‌کند ۷ میتوان به صورت پتانسیلی که در اشیاء ذکر می‌کنید، قدرت وفشاری که مبداء حرکات عرض است ملاحظه کنید)

قسمت چهارم:

عرض می‌کنیم آیا این حرکت و مسافتی را که فرمودید وگفتید که بدون وجود یک فشاری که قید ذات ممکن باشد، قید ذات متغیر باشد، نمیشود این حرکت، وطی این مسافت انجام بگیرد، وا لا پیدایش شیئ بلا علت است و ممتنع. آیا این فشار در مکان هم هست؟ می‌گوئیم بله، در مکان نیز هست. میگوئید یعنی چه؟ میگوئیم اگر اختلاف سطح مکانی نیز نباشد تغییرها و میل ترکیبی ها محال است که پیدا بشود. میگوئید این چه ربطی به آن دارد؟ گفته بودیم نقطه الف (مبداء) و نقطه ج (مقصد) وفاصله بین نقطه "الف" و نقطه "ج" را مسافت نام گذاشتیم. طی این مسافت یعنی چه؟ طی این مسافت که بدون تغییر ممتنع است. تغییر در شیئ بسیط نمی‌تواند واقع بشود. چرا طی مسافت روی بسیط ممتنع است؟ مگر مسافت فقط مسافت طولی بود؟ بنابود شیئی از ظرفیت فعلی اش تغییراتی بکند تا تناسب به غایت پیدا کند و بگوئیم رسیدیم به غایت. اگر بنا بود هیچگونه تغییری نکند چرا اصلاً در اینجا آنرا خلق کند (نقطه الف)، بلکه آنجا خلق کند (در نقطه ج). اینکه گفتید "برای" لازم است، "برای" بدون تغییر نمیشود. اگر تغییر لازم باشد شیئ بسیط که نمیتواند تغییر کند. بلکه باید شیئ مرکب باشد. یعنی اجزاء در یک ارتباطی نسبت به هم قرار گرفته باشند و یک وحدت

ترکیبی را تحویل داده باشند • کیفیت هایی با هم در ارتباط باشند ویک کیفیت را تحویل داده باشند • تغییر در مرکب ، یعنی وضعیت روابط این ترکیب به هم نخورد • وضعیت خود اجزاء به هم می‌خورد • اگربخواهد وضع داشته باشد وتغییر وضع ، وضع اول آن باید بوسیله رابطه هائی نگه داشته شده باشد • پس یک مرتبه از جاذبه لازم است برای حفظ آن ارتباط بین اشیاء و اجزاء • ولی بین آنهاراکه بصورت ساکن نگاه نمی‌دارد • بناست که تغییر بکند • پس باید جریانهائی که انجام می‌گیرد در درون این شیئ تا تغییر درکل حاصل بشود ومتناسب باطی سیر مسافت باشد یک چنین فشارهایی لازم دارد • پس میل ترکیبی نیز شد جاذبه ، استعداد تبدیل وترکیب نیز شد جاذبه ، کشش درونی نیز شد جاذبه ، پس گفتیم هیچ مرتبه‌ای از ممکن رانمیتوان فرض کرد مگر اینکه جاذبه قید ذات آن است • خود آن جاذبه وتعلق هستی مجذوب هست به غایت که مجوز ترکیبات درون مرکب آن میشود • پس در مرکب ، رفتن به طرف غایت است که مجوز تغییر است • میگوئید این جاذبه های درونی که مسافت های درونی می‌پیماید ، اینها هم به دلیل این غایت است ؟ می‌گوئیم بله • پس یک مسافتهای مکانی و درون مجموعه‌ای ودرون مرکب داریم ویک مسافتی نیز نسبت به کل ومسافت وتغییر درزمان داریم که اینها جدای ازهم هستند • حینی که دارد تغییر می‌کند و مسافتهای مکانی نسبت همعرض‌اش راطی میکند ، همان حین است که دارد زمان انجام می‌گیرد • پس در اینجا زمان ومکان هر دو بعد شیئ شدند •

نتیجه :

۱ــ زمان ، قید ذات ممکنات است •

۲ــ زمان بدون ترکیب ممتنع است •

پس مکان نیز قید ذات ممکنات است •

جمع بندی این دو : جاذبه هم درزمان فعال است ومجوز و زمینه ساز پیدایش زمان است وهم مجوز وزمینه ساز پیدایش مکان است • پس ربط بین زمان ومکان به عهده خود جاذبه است •

(یعنی فشاری که کیفیت درون یک نظام را به سیر آن کیفیت درون نظام وسیرکل نظام به طرف غایت را ایجاد میکند جاذبه می نامیم.)

(هرگاه بصورت اصل موضوعه پذیرفته باشیم که برای حرکت امر ثابتی لازم است، جاذبه را می توانیم بگوئیم تعلق ممکنات به امر ثابت ونیز میتوانیم بگوئیم رابطه متغیر وثابت بوسیله جاذبه است. (این قسمت را من باب رابطه جاذبه وامرثابت عرض کردیم بیش ازاین لزومی ندارد))

برادر محمد زاده : تعابیر مختلفی درباره جاذبه گفته شد ولی هنوز خود ماهیت جاذبه روشن نشده است که چه چیز هست که این آثار را دارد.

برادر حجت الاسلام حسینی : (بگوئید هستی متعلق، هستی که تعلق به جای دیگری دارد.)

برادر محمد زاده : اینکه می فرمائید علت تعلق هستی به غایت، سنخش چیست؟

برادر حجت الاسلام حسینی : اگر ما تعلق را ندانیم چیست ویا اینکه هستی را ندانیم چیست یک صحبت است و هستی مقید به تعلق را نیز ندانیم یک صحبت دیگر است.

برادر محمد زاده : نکته دیگر اینکه بااین تعبیر هیچ پدیده ای ذاتاً بد نیست.

برادر حجت الاسلام حسینی : درمنتجه که ملاحظه کنید نمیتوانید شیئ را بد فرض کنید بعد هم بگوئید خالقش آنرا خلق کرده است. مهمترین سئوال این است که آیا خاصیت منتجه را غیر از خاصیت اجزاء ونتایج می دانید یا نه؟ اگر دانستید من عرض می کنم که قبلاً می گفتیم یک مبنائی داریم، یک هدف ومنتجه ای داشتیم، (مبنامیشود جاذبه، منتجه نیزمیشود غایت، این دو تا منسوب به خداوند تبارک وتعالی هستند. روی اینها هیچ وقت اسم بدی نمی آید) (کیفیاتی که در درون این انجام می گیرد که درمحدوده اختیار انسانهاست که میتوانند فعل بدی انجام گیرد امایک فعل خوبی درمقابل این فعل بد قرارمی گیرد وآنرا درمنتجه خنثی می کند ودرمنتجه اثری ازآن بدی نیست)

برادر افکاری : فرمودند که اگر سطحی برای مبداء وسطحی برای مقصد درنظر بگیریم، اختلاف سطح بین این دوراجاذبه می گوئیم.

برادر حجت الاسلام حسینی : اگر این جاذبه نباشد معنایش این است که هیچ فشاری فرض نشود ۰ (اگر رتبه ۰ غایت با رتبه مبدا ۰ یکی باشد چه دلیلی دارد که خلق بشود ؟) یعنی این کلمه که غایت چرا این باشد ؟ چرا بالعکس نباشد ، یعنی بجای اینکه اول کار خلق کند آدم را در یک مرتبه ای وبعد برایش سیر قرار دهد تا رضوان الله ، آنرا وارونه کنید ، اول خلق بشود در رضوان الله ، بعد به تدریج از عالم قیامت بگذرد تا عالم برزخ ، از عالم برزخ بگذرد تا عالم دنیا وهمینطور سیر کند تا عالم نبات ۰ غایت چرا غایت شده است (غایت خاص) ؟ آیا میشود اینرا برعکس قرار داد یا نه ؟ این سئوالی که میشود دقیقاً همان چیزی است که ابتدائاً گفتیم وارد آن نشویم ۰ اینکه چرا نمی گوئیم دافعه علت است ؟ ما میگوئیم تناسب بهِ تبارك وتعالی . و تناسب به رحمت ، علت خلقت است خدا که نمیخواهد بندگانش را زجر بدهد ، حرکت درد و صورت ممکن است نه در یک صورت ۰ در یک صورت آن به طرف رنج و دوری از هستی است ۰ این تناسب با ظالم دارد ، تناسب با مطلق ندارد ، تناسب با کمال محض ندارد ۰ پس بنابراین حرکتی که در هستی واقع میشود یا افزایش هستی است وسیر در کمال است ۰ التفات به سیر هم هست که سیر در ابتهاج میشود ۰ در اینصورت تناسب پیدا میکند به رحمت او تبارك و تعالی که میگوئید رشد است ۰ اما نه برای فاعل ، برای فعل هم نیست بلکه رشد برای آثار فعل است ۰ مخلوق اثر فعلِهِ جلت عظمته است ، لذا بهجت برمی گردد به مخلوق ونه خالق ۰

پس اگر دو حرکت فرض شود یکی کم شدن هستی ومرتباً اضطراب روی اضطراب ، الم روی الم تا وقتی که نیست بشود ، این تناسب با ظلم ولغو ولهو ونقص دارد وتناسب دارد با خالقی که نمیتواند مطلق باشد ۰ یا اینکه تناسب به کمال واطلاق است ۰ در اینصورت سیر ، سیر جذب است نه دفع ۰ اگر دفعی واقع بشود این محدوده ای که به اختیار خود ما گذاشته شده ، در حد بسیار کوچکی است ۰ اساس عالم بر عذاب نیست ، اساس عالم بر رحمت است ۰ عذاب تناسب با عدل پیدا میکند برای کسی که دوری جسته است در حیطه اختیار خودش ، آنهم نمیتواند سیر کل عالم را تغییر دهد وعالم را جای دیگر ببرد ۰ عالم آن سیری که دارد عوض نمیشود ۰ کسی

که موافق حرکت هستی ، حرکتش را هماهنگ قرار دهد به طرف رحمت حضرت حق است • تازه بین فاصله کسی که خودش را هماهنگ با هستی قرار می‌دهد تا کسی که عذاب می‌کند دامنه مغفرت بسیار زیاد است که ندیده گرفته میشود • احیاء میشود ، دوباره عطا میشود ، گاه این مقدار از سیر را نیامده ، مثل کسی که تازه از مادر متولد شده است • گاهی گفته میشود که اضافه ثواب هم به او می‌دهند •

پس سئوال این است که چرا این غایت برای این مبداء قرار بگیرد • غایت دال برخصوصیت است واین خصوصیت هم ، خصوصیت منسوب به کمال مطلق هست که نمیشود آن خصوصیت در چه بعد و نفرت ودافعه باشد بلکه جذب به طرف رحمت است • اگر در مقابل کسانی که میگویند عالم برای چه چیز خلق شده ، این مطلب را خوب بشود از نظر ذهنی برایشان تبیین کرد تا التفات پیدا کنند که عالم به طرف رحمت هست وابتهاج هم تناسب به کمال مطلق دارد • این سئوال هم روشن میشود • فرض محال ، یک خالق ناقص را فرض کنید که خلق او تناسب با ظلم داشته باشد • باز فرض دوم بکنید که خلق او تناسب با رحمت داشته باشد • سئوال کنید اگر این فاعلی که فعل او تناسب با رحمت دارد ، رحمت نکند اولی است یا اینکه اگر رحمت کند ؟ مسلم است که به اختیار رحمت می‌کند •

برادر افکاری : گاهی است جاذبه را بین دو چیز فرض می‌کنیم که وجود دارد ، گاهی می‌گوئیم جاذبه بین دو چیزی است که بعداً بوجود می‌آید • یعنی وقتی میگوئیم وضعیت اول و وضعیت دوم ، بین این دو جاذبه وجود دارد ، معنی ندارد بین یک چیز وچیز دیگری که بوجود نیامده بگوئیم جاذبه وجود دارد ، مگر اینکه گفته شود که جاذبه ذاتی وضعیت اول است که باعث میشود حرکت کند تا تبدیل به وضعیت دیگر شود • به عبارتی دیگر جاذبه درمکان مشخص است یعنی اگر جاذبه وجود نداشته باشد ترکیبی صورت نخواهد گرفت • برای اینکه هردو وجود دارند • ولی درزمان وقتی میگوئیم بین این وضعیت وآن وضعیت ، جاذبه بین یک وضعیت است که وجود دارد و وضعیتی که وجود ندارد •

برادر حجت الاسلام حسینی : سئوال خوبی است وقابل توجه است • در اینصورت د ر مکان هم نمیتوانید بگوئید که جاذبه وجود دارد زیرا این شیئ خاصیتی دارد که میخواهد ترکیب بشود • میگویم این خاصیت تا به طرف اختلاف پتانسیل زمانی نباشد معنی ندارد که شما بگوئید جذبی هست • جذب این شیئ این است از وضعی که الان دارد خارج بشود • میگوئید این جاذبه , ذاتی شیئ است , سئوال میکنم ذاتی اش حرکت به طرف چی هست ؟ به طرف وضع دومی که نیست ؟ از وضع اول به وضع ثانی چرا ؟ همیشه وجود فشار به وضع ثانی هست • یعنی نمی توانید جاذبه مکانی را از زمان جدا کنید , درحالی که میخواهد به طرف وضعیت دوم برود دارد تغییر میکند • خروج از وضعیت اول , نمیتواند نفی وضعیت اول ذاتی شیئ فرض بشود • در صورتی که وضع دومی که وجود ندارد , جوهره وضعیت دوم که درون خودش هست ظهور میخواهد , اگر درون خودش باشد که فعلیت دارد (درون خودش) •

به عبارت دیگر فرض کنید که در غایت چیزی باشد که اینها میخواهند بیایند به طرف این چیزی که درآنجا هست • مثلاً غیر از ممکنات , کعبه ای را خلق کرده اند وهمه ممکنات میخواهند از یک مرحله به کعبه مقصود برسند • آنوقت اگر تغییرات مکانی ممکنات را از موضع رسیدن به کعبه بررسی کنیم میگوئیم میخواهد حرکت کند چون فشار درونی دارد برای رسیدن به آنجا •

(۱۵ نهایت جاذبه شد تعلق به این غایت •)

(۱۶ در دستگاه خودمان میگوئیم فشار یعنی تعلق ذاتی • فشار ذاتی یعنی تعلق ذاتی, فشار که نمیتواند بدون تعلق باشد وباز فشار ملاحظه بشود , فشار منهای تعلق , هستی منهای حرکت است • معنای فشار, معنای تعلق است • پس می توانید بگوئید ذاتاً متعلق است ولی نمیتوانید بگوئید ذاتاً دارای فشار است • خاصیت ذاتی میتواند تعلق باشد ولی خاصیت ذاتی نمیتواند تضاد باشد چون صرف نزاعی که در تضاد هست اگر تعلق نباشد نزاعی نمیتواند واقع بشود •)

۹ = ۵

برادر ذوالفقارزاده • : اگر در کل هستی بخواهیم نگاه کنیم, جاذبه وقوه ای که در آن

است میخواهد به فعل تبدیل شود .

برادر حجت الاسلام حسینی : بحث ما در بحث فلسفه تغییر است . در فلسفه تغییر اصل تغییر وحرکت بحث نمیشود بلکه بحث درباره ٔ کیفیات تغییر است .

برادر درخشان : یك مقدار از اصول موضوعه را از مباحث فلسفی اخذ کردیم ودر این بحث براساس آنها یك نتایجی گرفته شد . از جمله این اصول یکی این بود که ممکن الوجود باید الزاماً به سمت غایتی باشد وبدین اعتبار جاذبه یك بعدی شد از ممکن الوجود . کلمه دقیقی هم که حضرتعالی (جناب آقای حسینی) استفاده فرمودید این بود که جاذبه یك بعدی از هستی ممکن الوجود است اما چون این هستی درجایگاهی استفاده نشده که معمولاً فلاسفه به معنای هستی استفاده می‌کنند چون هستی که نمیتواند بعدی به خودش بگیرد وبه همین دلیل من این کلمه را استفاده نکردم . به هرحال جاذبه به این اعتبار مطرح شد چون ممکن الوجود به اعتبار ممکن بودنش تعلق دارد به یك غایتی . وجاذبه ای به آن سمت دارد . این یك تعریفی است از جاذبه که براساس نتایج حاصله از مباحث فلسفی بدست آمده و ما در اینجا به عنوان اصول موضوعه پذیرفته ایم . پس تعریف جاذبه در این قلمرو از مبحث براساس اصول موضوعه ای است که از جای دیگر اخذ شده است . سئوال من در این است که به نظر حضرتعالی اشکالی ندارد که ما بیائیم وهمین تعریف وادراك که از مفهوم جاذبه در این سطح کسب کردیم همرتبه و هم سطح کنیم با مفهوم جاذبه در آهنرباکه آهن را به سمت خودش جذب می‌کند . این درحقیقت تنازل یك مفهوم عالی است به یك مفهومی که نوعاً در قلمرو مسائل مادی است . در جای دیگر می‌فرمائید اگر اختلاف سطح نباشد حرکت وتغییر ممکن نیست واگر آب را درد و سطح قرار ندادهیم جاری نمیشود . بعد یك مرتبه این مطلب تعمیم پیدا میکند که حرکت به سمت غایت نیز همینطور است . ممکن الوجود مرتباً به سمت غایتی کشش دارد زیرا اختلاف سطح وجود دارد . بنابراین بایك دید ساده اگر نگاه کنیم این مطلب چیزی شبیه به اثبات حضرت حق است از طریق فرمولهای فیزیك وشیمی یعنی با تجربه مسائل ماوراء تجربه را اثبات می‌کردند .

پس جمع بندی سئوال این است که آیا قبول کردن این معناکه سنخیت جاذبه ممکنات به سمت هدف غائی باسنخیت جاذبه دوشیئ درمسائل تجربی مثل برادہ آهن وآهنربا یکی است و اصلاً ما میتوانیم یك چنین تصوری بکنیم ؟

برادرحجت الاسلام حسینی : پس اگر اجازه می دهید تا تجرید کنیم وایندا جدا با لا ی طاقچه بگذاریم ویگوئیم محترم است ومعتقد ما هم هست اما دراین داری که دار ابتلاء است چکاریکنیم ، دراین عالم ماده ، آدم مبتلا به این مادیات است • آنها هم مقدس است برای اینکه وقتی شب نماز شب بخوانیم پایش گریه کنیم ، برای حالات عرفانی مان ، آنها خوب اند ، اما در روز هم که باید زندگی کنیم •

برادر دردخشان : چون واقعاً ما دلمان نمیخواهد که چنین تجریدی بکنیم آیا واقعاً دلمان میخواهد که یك چنین ترکیبی نیز بکنیم؟

سئوال دوم این است که فرمودید طی مسافت بدون تغییر ممتنع است ، مطلب مهمی نیز بود زیرا همانجا که حاج آقا استنتاج فرمودند که جاذبه همان اصطکاك درونی است به ذهن من باید به این مطلب برمی گشت که طی مسافت بدون تغییر ممتنع است • سئوال من این است که اگر مراد دراینجا ، تغییر مکانی است یعنی بگوئیم طی مسافت بدون تغییر مکانی ممتنع است که حرف جدیدی نیست • یعنی اگر این خودکار بخواهد از نقطه " الف " به نقطه " ج " برسد باید تغییر مکانی واقع بشود اما اگر بخواهیم بگوئیم طی مسافت بدون تغییر ممتنع است و مراد مان از تغییر، تغییر موجودی است که حرکت می کند که به ذهن می آید مراد حاج آقا این معناست اینرا تا چه اندازه ما میتوانیم بپذیریم ومبنای استدلا لا تمان قرار دهیم ؟ اگر این خودکار را از نقطه الف به طرف نقطه ب حرکت دادم وقتی به آن نقطه رسید دیگر آن خودکاری نیست که درنقطه الف بود یعنی تغییر بدین صورت است • به ذهن من میرسد که در یك قسمت هایی از بحث مطرح فرمودند که اگر این تغییر نباشد حرکت ممتنع است • میخواهم عرض کنم که ما تا کجا میتوانیم اینرا مبنای مباحثاتمان قرار دهیم ؟ اگر بخواهیم مباحثی که مادیون مطرح

می‌کنند وقائل به تغییر دائمی هستند بپذیریم درآنصورت دیگر احتیاج به طی مسافت نیزنیست. لازم نیست به تبع طی مسافت تغییر کند.

برادر حجت‌الاسلام حسینی : مسافت، اینجوری نیست که چون ما خواستیم ترسیم کنیم، مجبور شدیم که بگوئیم مسافت ازاینجا تا اینجا، ولی از مبداء تا غایت لازم نیست که این مسافت مثلاً طولی را طی کند. تغییرات زمانی اگر درجای خودش قرارگیرد صحیح است که گفته شود اما تغییرات درونی را صحیح است که به نام تغییرات مکانی نام ببرند.

۱۷) (مطلب دیگرکه به نظرم قابل توجه است این است که مبداء یعنی کیفیتی که این شیئ دارد ومقصد یعنی کیفیتی که باید بگیرد. مسافت به تغییراتی که در دامنه این دو کیفیت است گفته میشود اگر مسافت راحذف کنید یا باید مبداء عین مقصد باشد که حرکت محال است وغیره ...)

برادر درخشان : پس اگر مراد تان ازاین مطلب که " طی مسافت بدون تغییرممتنع است" مقصود ازطی مسافت همان تغییر باشد آنوقت میشود " تغییر بدون تغییر ممتنع است" که این مطلب نیز مارابه جائی نمی‌رساند.

برادر حجت‌الاسلام حسینی : برای تبیین معنی تغییر، مجبور به تحلیل تغییر هستیم. اگر بگوئیم گذر ازکیفیت اول به‌کیفیت ثانی، آنوقت اگر معنای این مطلب این باشد که کیفیت اول وثانی هردو همزمان با هم هستند که حرکت واقع نمیشود. در بحث هایمان گفته‌ایم که تغایر متوالی بدون ربط نمیشود. یک بحث داریم که درانفصال مطلق وجدابودن مطلق وضع اول و وضع دوم ممتنع است، یکی بودن آن دو نیز ممتنع است، یعنی اگر مطلقاً جدا باشد دیگر کلمه تغییر برآن نمی‌آید، بنا شدکه کیفیت اول معدوم بشود، کیفیت دوم موجود بشود. صحیح نیست که بگوئید این تبدیل به‌این شد. اگر عکس هایی ازیک انسان از زمان تولد تا مرگ بگیرید، به تعداد لحظات، که یک عکس نیست بشود ویکی دیگر بوجود بیاید اگر شما دست بگذارید روی عکسی که شخص مشغول عبادت است درهمین لحظه این نیست میشود دیگر دومی ربطی به‌اولی ندارد که بگوئیم به‌او ثواب بدهیم ویابالعکس اگر شخص معصیت کار

باشد وقتی میخواهد بمیرد دیگر آن آدمی نیست که معصیت کرده است . یعنی اگر چیزی تبدیل نشود ، تغایر متوالی منفصل نمیتواند بیان کننده کلمه تغییر باشد . اگر تغایر متصل شد باز هم سکون ایجاد میشود ولفظ تغییر را نمیتوان برآن بار کرد اما اگر ربط بین آن دو بود وانتقال از وضعیت اول به وضعیت ثانی انجام گرفت وربطی داشت وضع فرق میکند . پس طی مسافت ضروری تغییر است،نهایت مسافت زمانی نه مسافت مکانی یعنی طی رابطه ، باید از مسافت مکانی در درون ترکیب صحبت بشود .

اما درباره ٔ مطلب دیگر آقای درخشان که فرمودند یك چیزهای عالیه را در رتبه بسیار پائین مطرح میکنید عرض میکنم که این مطلب مثل این است که بگوئیم اگر گفته شود که تمام دنیا را خدا خلق کرده است از شأنیت خدا چیزی کم نمیشود ویا اگر گفته شود که مثلاً خداوند ، پیامبر اکرم (ص) را خلق کرده استغفرالله به شأنیت خدا اضافه هم میشود . یعنی اگر در فلسفه هستی که صحبت میکنید وقتی خلقت کل عالم منسوب به خداوند باشد خوب است ، حالا فضله موش هم خدا خلق کرده ؟ این هم حرف شد ، این هم هنری شد برای خدا ؟ اینرا دیگر خود موش خلق کرده است . عرض میکنیم بله هم خلق کرده وهم در رابطه با غایت خلق کرده است وهم بدون جهت و لغو خلق نکرده واز اینجا نیز عرض میکنم که ادراکات فلسفی مان به ادراکات تجربی مان ربط دارد . انداختن نمك در آب چه ربطی به حل شدن آن دارد ؟ چرا نمك در آب حل بشود ؟ آیا میشود ربط چگونگی وچرائی را قطع کرد ؟ یك وقت حرکت را در مرحله تجرید بحث میکنید یعنی فلسفه اصل بودن حرکت ، ویك وقت حرکت را در نفس قوانین تبدیل کیفیات حرکت بحث میکنید . یك وقت میگوئید یك حلقه ای این وسط میخواهد . فلسفه قوانین حرکت که این حلقه ای است بین فلسفه حرکت با قوانین حرکت .

برادر صدوق : چند تا عبارت بود که اگر ممکن است یك مقدار بیشتر توضیح داده شود . فرمودید که " جاذبه هم در زمان فعال است ومجوز و زمینه ساز پیدایش زمان است وهم زمینه ساز پیدایش مکان است " بعد فرمودید که " پس ربط بین زمان ومکان به عهده خود

جاذبه است . " درباره نظام نیز جمله‌ای فرموده‌اید که :

" فشاری که کیفیت درون نظام را باکل نظام به طرف غایت ایجاد میکند جاذبه است . "

برادرساجدی : در ارتباط با مفهوم جاذبه ، زماناً ومکاناً خوب توضیح داده نشد یعنی خیلی سربسته فرمودید .

برادرحجت‌الاسلام حسینی : یک طفل ازسن دوسالگی تاسن ۶۰ سالگی اینگونه نیست که اورا مثلاً سوار ماشین کنند وبعد در شصت‌سالگی اورا پیاده کنند باید مسافت و مراحل و زمانی راطی کند تابه‌آنجا برسد تا آمادگی مرحلهٔ بلوغ نسبت‌به طاعت پیدا کند واز آن مرحله به مراحل بالاتر تامراحل رشداجتماعی وبعد همّ تاقابلیت ورود به مسافرت‌به عالم دیگر وانشاءالله . وارد شدن بر رحمت‌الهی.واگر وارد بر رحمت‌الهی نشود به‌دست‌خودش خودش راضایع کرده‌است . این طفل اندامش‌نیز به همدیگر ربط دارد ، یک تغییرات زمانی که میخواهد پیداکند بدون تغییراتی که در درون بدن طفل میخواهد بشود نیست . پس کل یک مجموعه یک تغییرات‌کیفی دارد تایک تبدیل‌نهایی که مورد نظر است واین تغییرات‌کیفی نسبت‌به کل آن تا تغییر مورد نظر . می‌گوئیم سیر از وضعیت‌اول به وضعیت غائی .

برادرساجدی : بهرحال این حاصل آن تغییر است .

برادرحجت‌الاسلام حسینی : میخواهیم بالعکس‌این مطلب رابگوئیم که اگرآن کشش‌نباشد تغییرات ترکیبی واقع نمیشود ، تعلق است‌که علت ترکیب میشود . میخواهیم بگوئیم اگر تعلق نبود ترکیب برای چه واقع شود ؟

برادرساجدی : علت رامی‌پذیریم .

برادرحجت‌الاسلام حسینی : همینکه گفتید علت رامی‌پذیرید معنایش‌این است که جاذبه‌ای وجود دارد یعنی تعلقی دارد .

در مرحله بعد میگوئیم محال است‌که‌این وضعیت هاوسیرمراحل ممکن باشد مگر اینکه آن شیئ مرکب باشد و دارای کیفیاتی باشدکه تشکیل دهنده‌آن است ، وبین آن کیفیات روابطی باشد .

خود آن کیفیات وروابطشان باید مرتباً تغییر کنند تا تغییرات درکل حاصل شود • مجوزتغییرات درونی ، تعلق به غایت است • یعنی چرا اگر این بردار نیرو روی بردار نیروی دیگر اثر کرد میگوئیم دارای فشار است ؟ اگر فشار بدون تعلق ممکن نیست ، اگر جوهرهٔ فشار به تعلق بازمیگردد ، پس جوهرهٔ بردار نیرو نیز به تعلق بازمیگردد • کیفیات مختلف متعلق • این کیفیتهای متعلق ، مجوز وجود پیدا میکند • صحیح است ایجاد بشود • یعنی صحیح است که جاذبه وارد این کیفیت بشود • (توجه شود که بحث ما درکیفیات است نه در اصل بحث هستی ، ومراد ما از هستی نیز ، هستی ممکن الوجود است • کیفیات هستی ممکن الوجود غیراز هستی خود ممکن الوجود است • یک بحث فلسفی داریم درباره اصل هستی ممکن الوجود ، یک بحث داریم درباره حرکت ممکن الوجود ، یک بحث دیگر داریم که ما داریم ازآن صحبت میکنیم درباره کیفیات حرکت ممکن الوجود که چرا اینگونه ترکیب بشود ؟ چرا آنگونه ترکیب بشود • بین مباحث فلسفی نباید با بحث حرکت تجریدی محض مخلوط کرد وبین علوم تجربی نباید بحث آن را بابحث علوم تجربی محض مخلوط کرد زیرا فلسفه تغییر خاص را بیان میکند وکیفیات خاص را مورد نظر دارد ، میگوید چرا آب بخار بشود ؟ شما قانون آنرا بیان میکنید • میگویم من سراغ از قانون نمیگیرم ، بحث اینجاست که چرا هستی تحت این قانون بیاید ، میگوئید برای نظام عالم لازم است • میگویم نظام عالم برای چه ؟ میگوئید برای این سیر • در اینصورت ارتباط آب با غایت سیر یعنی اینکه هستی بیاید ودراین فرمول تبدیل به آب بشود واینکه جاذبه متعلق وارد این کیفیت بشود وآبی پیدا بشود لازمه هستی است ، تنها چیزی که ممکن است در اینجا اشکال به ذهن بیاید این است که این مطلب یک جبر خاصی رابوجود میآورد که بعداً عرض میکنیم که خیر، اگر گفتید ممکن الوجود ، هیچکدام واجب نمیشوند بلکه همه آنها تحت اراده حضرت حق هستند • اگر لازمهٔ این سیر این است که در محدوده خاص ، اختیار برای انسان قرار دهند مثلاً مجموعه درونی زیرسیستم دوازدهمی آن ، اختیار داشته باشد اشکالی پیش نمیآید زیرا منتجه رانمیتواند تغییر دهد ، چون اختیاری که به انسان داده اند

در یک روابط خاص داده اند که اگر یک نفر را به این طرف می‌کشد یک نفر دیگر را به آن طرف می‌کشد واگر به نیرو جهت بدهیم ، نیروها در اصطکاک با همدیگر با زمنتجه نهایی درست میشود).
پس بحث ما حتماً بحث زمانی لازم دارد . اگر بحث زمانی اصل نباشد ، اصلاً بحث مکان بسیار خطرناک است یعنی قطع نظر کردن از غایت به معنای ملاحظه آثار ماده مجرد از غایت است.

برادر ساجدی : جدائی زمان از مکان چه ضرورتی دارد ؟ با توجه به اینکه یک پروسه تغییر را تبیین می‌کنیم.

برادر حجت الاسلام حسینی : وقتی تغییر کل را میگویم ، تغییر ذات مراتبی دارند هم عرض با هم . یعنی تغایر زمانی غیر از تغایر مکانی است که تدریجی ومتوالی باشد.[۱۸] (می‌گویم در توزیع کمیات نهایتاً در تغایر مکانی میتوانید کار کنید وازطریق تغییر مسافتهای مکانی است که شما در سیر یک وضعیتی تصرف می‌کنید شماکه برزمان حاکم نیستید ، نمیتوانید جهت را و مسافت زمانی را تغییر دهید مگر اینکه درمکان تصرف کنید)[۱۹] . (تغییری که در ارتباطات مکانی می‌دهید علت میشود که تغییر درجهت گیری یک وضعیت بکنید) بدین معنی که وقتی می‌گویم این مقدار پول بفرستید برای این کارخانه ویا سهمیه آن کارخانه را قطع کنید ، بار این کارخانه را اضافه کنید . بعد می‌گویم همین کارهای شما ، وضعیت دوم را ایجاد می‌کند ، وضعیت کل جدای از وضعیت این تغییرات کمی‌تان نیست .

والسلام

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ جلسه گروه ــ ٦٤/١٢/٢٥

موضوع : مفهوم جاذبه

فهرست

١ــ بحث از جاذبه ، بحث از علت حرکت است یا مکانیزم حرکت ؟ صفحه ٣ــ١

٢ــ پس از پذیرفتن جاذبه به عنوان علت حرکت، در رتبه ٔ بعدی عامل اصلی تضاد است یا توحید ؟ صفحه ٨ــ٤

بسمه تعالـــی

برنامه ریزی (مفهوم جاذبه) ــ تاریخ ٦٤/١٢/٢٥ ــ جلسه گـروه

برادر ساجدی : بسمه تعالی ، بحث دیروز ما راجع به جاذبه وتعاریفی بود که آقای حسینـی از جاذبه داده بودند اگر برادران بحثی داشته باشند درخدمتتان هستیم .

برادر ذوالفقارزاده : بحثی که دیروز مطرح شد در رابطه باعلت حرکت بود اما چیـزی که از مطالـب حاج آقا متوجه شده ام این بود که کیفیت حرکت را مطرح کردند ، پس سئوال ایـن است که جاذبه ، علت حرکت است یا مکانیزم حرکـت ؟

برادر صدوق : سئوالی که دیروز طرح کردم این بود که ربط بین بحثی که درآن تفسیر خاص از حرکت دادند ومفهوم جاذبه رانیز توضیح دادند با بحث اختیار چیست وچگونه حـــل میشود . سئوال دیگر این است که ربط " جاذبه ، رابطه ، تعین ،" چیست ؟ اما در مورد سئوال آقای ذوالفقارزاده گفته شده که بحث ، بحث فلسفی نیست . اگـر بحـث از علت است لازمه اش بحث فلسفی نیست زیرا وقتی از حرکت صحبت می کنیم گاهی ازکیفیت حرکت صحبت می کنیم وگاهی از اصل حرکت صحبت می کنیم . بحث در اصل حرکت ، بحثی است فلسفـی اما یك علت هم چگونگی حرکت دارد . یعنی کل عالم یك سیستم است واگر بخواهد از وضعیـــت اول به وضعیت دوم برود یك مبنا میخواهد ، مبنا علت تحقق تغییر است که آنرا جاذبه میگوئیم پس بحث ما موضوع شناسی است نه یك بحث فلسفـی .

برادر ذوالفقارزاده : مکانیزم چیســت ؟

برادر صدوق : حرکت ازیك به دو نمیتواند بینشان اتصال مطلق وانفصال مطلق باشد . تغییر مکانی دارد ، تغییر زمانی دارد و ... اگر از چرائی این مطلب سئوال شود بحث غایت را پیش می آورد . یعنی اگر مخلوق است ، غایتی دارد ، در اینصورت باید هستی تعلق به غایـت داشته باشد که آنرا جاذبه می گوئیم واین یك بحث موضوع شناسی اســت .

برادر ذوالفقارزاده : حاج آقا گفته اند که اگرجاذبه در رابطه قرار گیرد تعین ایجاد می شود معنایش این است که اگر جاذبه در رابطه قرار نگیرد تعین نیز حاصل نمیشود . پـــس

جاذبه در رابطه ، هر دو علت تعین هستند • اما اگر جاذبه تنها را علت تعین بدانید شاید بشود گفت علت ناقصه تعین است • بلکه جاذبه در رابطه مخاص است که تعین خاص را نتیجه می دهد •

برادر افکاری : حاج آقا فرموده اند که حرکت شیئی از مبدا به مقصد بدون هیچگونه علتی ممکن نیست ، این علت چیزی جز فشار و نیرو نیست که آنرا جاذبه می نامیم ، بنابراین بنظر می رسد مراد حاج آقا از جاذبه به عنوان علت حرکت باشد نه علت کیفیت حرکت • اما در بحثی که در جلسه قبل آقای ذوالفقارزاده در رابطه با حرکت جوهری طرح کردند حاج آقا فرمودند که بحث ما در علت حرکت نیست بلکه علت کیفیت حرکت است •

برادر درخشان : آقای افکاری دو مقوله علت حرکت و علت کیفیت حرکت را مطرح کردند اما به نظر من اینها دو چیز جدای از هم نیستند • این دو در نهایت تحت پوشش کلی علت هستند. یعنی چرائی را باید بحث کنیم نه چگونگی را • بنابراین خط فاصل کشیدن بین علت حرکت و علت کیفیت حرکت مطلب را عوض نمی کند •

اما سئوالی که آقای ساجدی مطرح فرمودند که بحث جاذبه ، آیا بحث در علت است یا بحث در چگونگی ؟ به نظر من میرسد مطالبی که در جلسات گذشته عنوان شد و توضیحاتی که در باره جاذبه ارائه شد اینها دلالت بر علت میکند نه مکانیزم • مثلاً گفته شد که جاذبه همان نیروی محرکه است که شیئی را از حالت اول به حالت دوم تبدیل میکند ولذا جزء خصلت ذاتی اشیاء است •

سئوالی نیز در جلسات پیش مطرح شد که جاذبه که مطرح میشود آیا به معنای همان جاذبه بین دو شیئی است یا امری است فراتر از همه اینها ؟ نتیجه گرفته شد که امری است فراتر از بحث جاذبه بین دو شیئی ، بدین معنی که جاذبه ، خصلت ذاتی ممکن الوجود است و آنرا به سمت غایت خود شجذب می کند • این تغییر یک مفهوم عرفانی است و نه علمی که عرفا این نیرو را با مفهوم عشق بکار برده اند • و چون یک مفهوم عرفانی است به اعتبار سنخیت مسئله قابلیت

استدلال عقلی ندارد • این مفهوم خیلی فراتر از یک مفهوم مکانیکی است •
و چون این مطلب با همه بینش های ما در مسائل اسلامی سازگاری دارد بنابراین تا همین اندازه کافی است •

برادر ذوالفقارزاده : آقای درخشان می فرمایند که جاذبه , علت حرکت است , اگر خود جاذبه نیز یک نوع حرکت باشد چگونه خودش , علت خودش میشود ؟ یعنی باید گفته شود حرکت , علت حرکت است •

برادر فلک مسیر : اگر ما معتقد هستیم که این عالم مخلوق هست , در نتیجه خلق نیز یک چیز عبث و بیهوده ای نیست , معتقد می شویم که برای غایتی خلق شده است حرکتی لازم است تا آنرا به سمت غایت خودش سیر دهد واین حرکت بدون هیچ نیرویی ممکن نیست • این نیرو را جاذبه می نامیم که علت حرکت است ونه مکانیزم حرکت •

برادر ساجدی : پس بطور کلی می توان نتیجه گرفت که جاذبه علت حرکت است و نه علت مکانیزم حرکت • حتی اگر از مارکسیست ها بپذیریم که علت تغییر تضاد است باز این سئوال باقی خواهد بود که تضاد به خاطر چه ؟ وقطعاً اگر تعلقی نباشد تضاد بی معنا خواهد بود • لذا در این که جاذبه در مفهوم علت بحث می کند هیچ شکی نیست • بحث های دیگری که طرح میشود که جاذبه خودش حرکت است , نه اینطور نیست ولازم نیست که جاذبه حتماً حرکت باشد ویا مرکب باشد •

در مورد بحث آقای درخشان که فرمودند قابل اثبات نیست , دیروز هم عرض کردم کلمه جاذبه توسط جناب آقای حسینی به دلیل اعتقادات ومعارفی است که ایشان در نظر دارند و نزدیک است به مفاهیم عرفانی وغیره اما چون ایشان " حب " را به عنوان مبنا می پذیرند لذا دافعه را نفی می کنند • امامیخواهم این مطلب را عرض کنم که این مفهوم جاذبه دقیقاً مثل مفهوم " تضاد " است , وبه نظر نمی رسد که مارکسیست ها خیلی عارف باشند واگر هم باشند خودشان مدعی نیستند •

پس اگر دوستان در مورد سئوال اول که جاذبه مکانیزم است یا علت نظر دیگری دارند بفرمایند .

برادر افکاری : چیزی که باعث طرح مفهوم جاذبه توسط آقای حسینی شد این مطلب بود که برای اثبات سه عامل بود . هر سیستم فرمودند که در حرکت ، یك وضعیت اول داریم و یك وضعیت دوم و ربط بین دو حالت موجود است . در ادامه فرمودند که " اما در مرحله نظام این سه عامل ، جاذبه ، رابطه ، تعین است " .

توضیحی که در دو سه جلسه گذشته داده شده توضیح مفهوم جاذبه به عنوان اختلاف سطح در زمان و در حرکت است و نه در مرحله ترتب .

به نظر میرسد که توضیح مفهوم جاذبه باید در مرحله ترتیب و نظام داده شود نه در مرحله ترتب و تغییر .

پس به نظر نمیرسد که ضرورت داشته باشد وارد بحث علت حرکت و علت تغییر بشویم .

برادر ساجدی : چون هنوز مفهوم نظام و تغییر و یا ترتب و ترتیب و یا زمان و مکان روشن نیست پس بهتر است بحث را بدون اینکه وارد این مباحث بشویم جلو ببریم .

برادر درخشان : ولی قسمت آخری که آقای افکاری فرمودند پاسخ داده شده است ایشان در انتهای بحث نتیجه گیری کردند که فرق بین تفسیر از تبدیل " الف " به " ب " تا اینکه " الف " چیست ، کدام است . یکی را ناظر بر تغییر زمانی می‌داند و دیگری را مستقل از زمان نگاه می‌کنند . درحالی که اینطور نیست بلکه اینها دو بعد یك امرند . یعنی اینکه "الف" چگونه تبدیل به " ب " می‌شود مستقل از این نیست که " الف " چیست . برای اینکه "الف" هم چیز دیگری بوده که به آن تبدیل شده است . پس آن تئوری که میگوید " الف " چگونه به " ب " تبدیل شده است باید همان تئوری قدرت تبیین " الف " را نیز داشته باشد .

پس بحث ترتب و نظام حاکم همه مسائل است . اینطور نیست که بعضی ها را از این زاویه نگاه کنید اما بعضی دیگر را از این زاویه نگاه نکنید ، اینها تحت شمول یك تئوری واحد " جاذبه ، رابطه ، تعین " درمی‌آید .

برادر ساجدی : سیر سئوالاتی که شده است این بود • که اول مفهوم جاذبه ، رابطه ، تعین روشن شود وبعد بفرمایند که این سه کلی ترین دسته بندی ها چه چیزی هستند • الان ما در مفهوم جاذبه یعنی در قسمت اول هستیم • اجازه بدهید درقسمت دیگر یعنی رابطه و تعین نیز بحث شود • اگر روشن نشد که اینها کلی ترین دسته بندی های چه چیزی هستند — آنوقت از خود شان سئوال می‌کنیم •

برادر الهی : براساس تعاریفی که جناب آقای حسینی داده بودند جاذبه را عنوان هستی متعلق نام برده بود ، در صورتی که ما می‌خواستیم ببینیم که این موجود متعلق یك چیز واحد است یا برآیند چند شئی است • به عبارتی دیگر شیئی‌ای که هستی ما و ممکن الوجود به آن تعلق دارد یکی است یا چند چیز است یا دو چیز ؟ اگر دوچیز باشد که تقریباً ما حرف های مارکسیست ها را درسطح نازلتری پذیرفته ایم یعنی گفته ایم تضاد دربین موجودات حاکم هست اما دو طرف تضاد یك تعلق خاطری به بودن دارد ویك تعلق خاطری به رفتن دارد و بین اینها اصطکاك بوجود می‌آید • یا اینکه نه ، کل نظام ما توحیدی است ، مجذوب همه یك چیز است وبه آن سمت حرکت می‌کنند • پس اگر بگوئیم اصطکاك نیست و همه موجود است مجذوبشان یك شیئی واحد است و در این راه هماهنگ با همدیگر هستند • بنابراین تدریج ، چگونه حل میشود ؟

برادر پرور : در رابطه با بحث آقای الهی باید توجه داشته باشیم که ما در بحث تفسیر از حرکت هستیم اگر با دید اصالت رابطه نگاه کنیم حرکت را تا هرچه قدر پائین ببریم ، شیئی را که ملاحظه کنیم در هر مرحله ، باز رابطه باشد اشکالی پیش نمی‌آید •

اما در بحث تضادی که می‌فرمایند ، در بحث تضاد یك کیفیت که به یك کیفیت دیگر تبدیل میشود می‌گویند کیفیت اول معدوم شد واز بین رفت ، درصورتی که ما در بحثمان می‌گوئیم یك ربطی بین کیفیت اول در کیفیت دوم وجود دارد • کیفیت اول معدوم نمیشود بلکه تغییر است و حرکت تدریجاً واقع میشود •

برادرحسینی : اگر بگوئیم منشاء جاذبه واحد است چه اشکالی بوجود خواهد آمد ؟

برادر الهی : در این صورت دو حالت قابل تصور است •

یکی اینکه بگوئیم رسیدن یك ممکن به مجذوب اصطکاکی بوجود می‌آورد یا یك ممکن دیگر برای رسیدن به آن مجذوب • به عنوان مثال این چوب اگر بخواهد ازاین نقطه به آن نقطه برود لازمه رسیدن به غایت این چوب این است که اصطکاك وجود داشته باشد وبین پستی ها و بلندی ها باشد. جاذبه حاکم است اما یك وقت می‌گوئیم بین غایت ها هیچ تضادی نیست اگر اصطکاکی نباشد نباید عالم تحقق پیدا کند •

برادرحسینی : اگر چیز سنگینی را ازبالا رها کنیم به سمت زمین خواهد آمد در این هیچکدام از بحث هایی که می‌کنید راه ندارد • اگر جاذبه راکشش به سمت یك مقصد بگیریم مانند این است که همه کشش دارد که اگر از بالا رها شوند سقوط می‌کنند وبه سمت زمین کشیده می‌شوند •

برادرالهی : اگر دو جسم خیلی سنگین که نسبت به هم جاذبه دارند درنظر بگیریم و یك جسمی رابین این دو قرار دهیم جاذبه هر کدام از دو جسم سنگین قوی تر باشد جسمی که در وسط قرار دارد رابه سمت خود می‌کشد • میخواهم بدانم بین ماندن وبین انگیزه حرکت نیز همینطور درگیری هست ؟

برادرحسینی : اجسامی که شما در نظر گرفتید در جاذبه عمومی متعین شده اند • اینها جاذبه‌ای از خود ندارند وآن جسم بواسطه اینکه وزنش سنگین تر است جاذبه‌اش بیشتر است وآن دیگری که سبك تر است جاذبه‌اش کمتر است • حالا اگر مابخواهیم جاذبه را در بعد فلسفی‌اش روشن کنیم میشود نیروئی که همه چیز رابه طرف غایت خود شان پیش می‌برد راجاذبه بگوئیم •

برادرساجدی : به نظر میرسد که آقای الهی بحث را در علت متمرکز نمی‌کنند بلکه علت را پذیرفته اند ودرمکانیزم خدشه وارد می‌کنند • آقای الهی دوباره اشکالشان رامطرح کنند و

دوستان با دقت پاسخ بدهند .

برادرالهی : ما علت را جاذبه می‌دانیم ، وبه آنهایی که می‌گویند تضاد عامل تغییر است می‌گوئیم اگر جاذبه‌ای نباشد ، تعلقی نباشد ، تضادی هم نخواهد بود . حالا میخواهیم ببینیم که پس از پذیرفتن جاذبه به عنوان علت حرکت ، در رتبه‌ٔ بعدی عامل اصلی تضاد است یا توحید ؟

یك شیئی که بخواهد حرکت کند نیروئی است که آنرا وادار به ماندن می‌کند ونیروئی است که میخواهد آنرا حرکت دهد . برآیند این دو نیروست که باعث ماندن ویا حرکت میشود ؟

برادرصدوق : اگر شما درمرتبه‌ای از حرکت صحبت می‌کنید که کل حرکت هستی را می‌پوشاند درمرحله جزئیات نیز نباید آن تئوری نقض شود .

برادرالهی : دربین ممکنات آیا اصطکاك وجود دارد یا ندارد ؟

برادرصدوق : بله

برادرالهی : چرا اصطکاك وجود دارد

برادرصدوق : چون همه چیز درحال تغییر است ولازمه‌ٔ تغییر اصطکاك است .

برادردرخشان : آقای الهی فرمودند که اگر جاذبه رابپذیریم وغایت را نیز یکی فرض کنیم اشیاء درحال تغییر برای رسیدن به آن غایت هستند . پس چه لزومی داردکه اصطکاك واقع شود ؟ عرض می‌کنم که بجای کلمه‌ٔ اصطکاك ازکلمه‌ٔ دیگری استفاده کنید . بگوئیم تعاون و همکاری و هماهنگی واقع میشود . خاك درهماهنگی است که باعث رشد درخت و درخت درهماهنگی است با اینکه میوه بدهد و مانیز درهماهنگی هستیم با کل حرکت که جسم خاکی مان دوباره به خاك تبدیل شود وهیچ اصطکاکی نیست بلکه اینها لازمه تحقق وتعین هست ویا به عبارتی دیگر درهماهنگی توحیدی است نه دریك اصطکاك خصمانه تضادی . بنابراین با عوض کردن کلمه ، معانی عوض شده است .

برادرالهی : چرا تدریج وجود دارد ؟

برادر درخشان : به‌این دلیل که ما در تغییر زمان را به‌عنوان یکی از عوامل اصلی نگاه می‌کنیم. زمان یکی از ابعاد هستی ممکن الوجود است .

برادر الهی : همینکه زمان را می‌پذیرید باید تضاد را نیز به معنای نیروئی که وادار به ماندن می‌کند ونیروئی که وادار به رفتن می‌کند بپذیرید .

اگر یک آهنربا و براده آهن در نظر بگیرید اگر هیچ نیروئی نباشد که براده آهن را وادار به ماندن کند باید جذب دفعی واقع می‌شد . اما چون نیروی بازدارنده مثلاً وجود هوا، جاذبه زمین و غیره وجود دارد این براده آهن از طریق نیروئی که آهن ربا وارد می‌کند وبرنیروهایی که میخواهد براده آهن را وادار به ماندن کند فائق می‌آید، براده آهن به تدریج جذب آهنربا میشود .

برادر درخشان : درتوضیح میل به ماندن ومیل به شدن میخواهم عرض کنم که این دو واژه جزدر مورد انسان معنا ندارد . یعنی اگر میل به شدن (تغییر) را در مقابل میل به نشدن مطرح کنیم، میل به ماندن معنا ندارد چون تغییر را پذیرفته‌ایم. میل ماندن یعنی قائل شدن به امری که ثابت است در حالی که امر ثابت در مخلوقات و ممکنات معنی ندارد . ممکنات در قلمرو شدن هاست نه در قلمرو ماندن ها، وبه نظر می‌آید که در مورد انسانها است که شدن قابل طرح است زیرا اختیار وجود دارد .

برادر الهی : آن چیزی که ممتنع است ماندن است اما میل به ماندن هیچگونه امتناعی ندارد وقابل تحقق است چون زمان را پذیرفته‌ایم هم شدن دفعی وهم ماندن ممتنع میشود . اما میل به ماندن ممتنع است .

والسلام

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ جلسه مشترک ۶۴/۱۲/۲۸

عنوان : " جاذبه ، رابطه ، تعین " در بعد مکانی

فهرست

۱ــ مکان چیزی نیست جز نسبت کیفیت ها به یکدیگر • تعین تحت این نسبت ها صورت می گیرد • صفحه ۱ــ۶

۲ــ حرکت در زمان واقع نمی شود مگراینکه حرکت درنسبت های مکانی واقع شود • صفحه ۷ــ۸

۳ــ رابطه تغییرات زمانی و تغییرات مکانی صفحه ۸ــ۹

۴ــ رابطه ملاحظه نسبت تاثیرها درمکان با " جاذبه ، رابطه ، تعین " صفحه ۱۰ــ۱۱

۵ــ طرح سئوالات تبیینی و پاسخ به آنها صفحه ۱۲ــ۱۹

بسمه تعالی

برنامه ریزی ، جاذبه ، رابطه ، تعین در بعد مکانی ، جلسه ۸۱ تاریخ ۶۴/۱۲/۲۸

برادر ساجدی : بسم الله الرحمن الرحیم ، بحثی که روزهای قبل درباره تبیین مفهوم جاذبه داشتیم ، بنظر میرسد دراین بحث جاذبه ، رابطه وتعین ومفهوم جاذبه در بعد زمانی تا حدودی برای دوستان روشن شده باشد یعنی جاذبه بعنوان تعلق شیئی ، تعلق ممکن به غایتی که حضرت حق برای ممکن تعیین فرموده ، علت این تعلق وعلت حرکت و فشاری است برای حرکت او که بدون این فشار وبدون این نیرو حرکت محقق نمیشود . بحث کمی سنگینتر و یا پیچیده تر مفهوم جاذبه ، رابطه و تعین در بعد مکانی است وبه ذهن میرسد فهم خود این معنا متوقف است برداشتن یك تصویر و یك درك از زمان ومکان . خوب بحث زمانی آن چون ساده تر است و زمان را بهتر می توان درك کرد ، لذا فعلاً آن قسمت از بحث را رها می کنیم و در بعد مکانی از خدمت حاج آقا استفاده می کنیم وایشان لطف بفرمایند مسئله جاذبه ، رابطه و تعین را در بعد مکانی توضیح دهند که بیشتر تبیین شود تا ببینیم در ادامه بحث چقدر باید دقت کنیم . ودر صورتی که کافی بود وارد شکلهای مختلف جاذبه ، رابطه وتعین شویم . در خدمت حاج آقا هستیم .

برادر حجت الاسلام حسینی : بحث درباره مکان را مقدمتاً عرض کنم وبعد درباره جاذبه رابطه و تعین درمکان و درنهایت اگر شد ربط بین ایندو واگر نشد برای سال آینده .

قسمت اول یك مثال من می زنم ، مثالی که با برادران زیاد روی آن مذاکره داشته ایم، همان را تکرار می کنم . عرض می کنیم یك ساختمانی را شما از ترازو درست کنید ، یعنی تعداد زیادی ترازو که مقاومت آنها در برابر وزنی که رویش می گذارند ، زیاد باشد تهیه کنید ، واز اینها یك ساختمان بسازید . آن وقت جای خطوطی که میخواهد انتقال نیرو را عهده دار باشد ، آنهائی راکه خط انتقالی هست از ترازو عبور کرده باشد ، مثلاً یك خطی رابرای انتقال نیروی افقی و یك خطی را برای انتقال نیروی عمودی به زمین لازم داریم . هرچند خطهای افقی آن را هم میشود فرض کرد که ترازو باشد ولی ابتدائاً سهل تر این است که عودیها یعنی آنهائی راکه از پایه

تا بالا هست ترازو بگیریم ۰ به سقف که میرسیم یك تخته را روی سرش بگذاریم که اگر روی دیوار باشد ، یك ترازو این طرف باشد ویك ترازو طرف دیگر ۰ بنابراین ابتدا خطهای عمودی را روی ترازو در نظر می‌گیریم ۰ خوب حالا یك وزنه ٔ یك کیلوئی بالای این ساختمان قرار می‌دهیم ۰ ترازو این وزن را چگونه نشان می‌دهد ؟ البته وزنهای سابق راکه روی این ترازوها قرار دارد در نظر نمی‌گیریم و عقربه ٔ آنها را روی صفر قرارمی‌دهیم یعنی وزنهائی راکه از ترازوهای دیگر روی هرترازو هست حساب نمی‌کنیم و عقربه را بر روی صفر تنظیم می‌کنیم ۰ حالا وزنه ٔ یك کیلوئی را برروی ترازوی بالائی قرار می‌دهیم ، آن ترازو وزنه ٔ ما را یك کیلو نشان می‌دهد ، در ترازوهای دیگر دو سئوال هست که تا جواب داده نشود معلوم نیست چقدر نشان می‌دهد ۰ سئوال اول این که خطوط انتقال نیرو را چگونه رسم کرده‌اید یعنی وضعیت توزیع نیروی وارده چگونه است ؟ خوب یك وضعیتی را ترسیم می‌کنید ، یك ترازوئی اول بالا داریم ، یك تخته‌ای زیر این ترازوست واین تخته بر روی دو ترازو قرار دارد مسلماً این دو ترازو هرکدام نیم کیلو نشان می‌دهند ۰ در ردیفی که ۳ ترازو قرار دارد ، یك کیلو به ۳ تقسیم میشود فرضاً ۳۳۳ گرم ۰ اگر پائین آنها دوباره یك ترازو باشد یعنی یك تخته بزرگ زیر کل این ترازوهاست واین تخته فقط بر روی یك ترازو قرارگرفته ترازوی پائین تر یك کیلو نشان می‌دهد ، می‌بینید چگونه نیرو هم تقسیم میشود وهم جمع میشود ۰

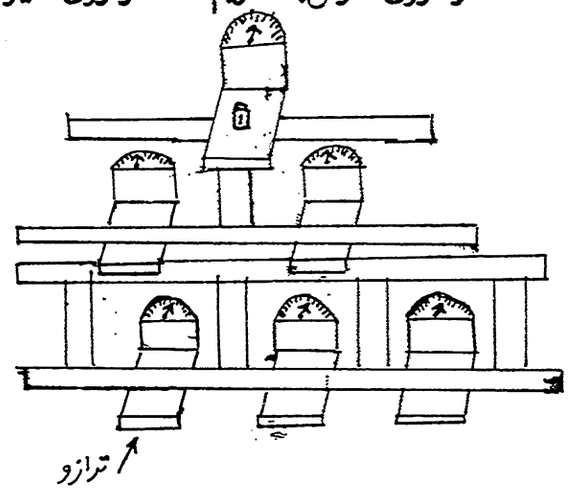

حالا می‌خواهیم ببینیم وزن این پرتقالی که در این بالا قرار داده شد چگونه است ؟ می‌گوئید در ترازوی اولی یك کیلو است ، در ترازوی آخری هم یك کیلوست ، درآنجا که دو ترازو قرار داشت نیم کیلو ودر ردیفی که ۳ ترازو است ۳۰۰ گرم ۰

نحوه ٔ انتقال وتوزیع نیرو در اینجا بسیار ساده است ، گاهی چندین بارمی‌توان این را به شکلهای مختلف فرض‌کرد ، یعنی همانطورکه اینجا هم قابل جمع شدن بود وهم قابل تقسیم شدن

بود • پس بگونه های مختلف ملاحظه میشود • حتی گاهی در شکل ضرب هم میتوان ملاحظه کرد اگر این رابگونه‌ای قرار دهید که ترازوی ما متصل بریك اهرم باشد اینطرف اهرم وزنه را یك کیلو نشان می‌دهد , در طرف دیگر فرضاً صدکیلو نشان میدهد , روی اهرم یا روی قپان یکطرف یك کیلو قرار می‌دهید در طرف دیگر ۳۰ کیلو را بلند می‌کنید • اصلاً وزن وارده ۳۰ کیلو نیست ولی اینجا ادغام می‌توانید بکنید , فشرده میتوانید بکنید میتوانید وضعیت تاءثیرش را بزرگ کنید و کوچك کنید , ادغام کنید به شکلهای مختلف •

شما اولین سئوالی که درساختمان ترازو دارید میگوئید وضعیت توزیع نیرو وترکیب و بافت ساختمان ترازوی شما چگونه است • پس از اینکه وضعیت و شکل رامعین کردید مثلاً گفتیم شکل اهرمی است میگوئیم خوب بهرنسبتی که هریك از این ترازوها داشته باشند به وزن وثقل وارده به همان نسبت نشان می‌دهند , می‌پرسید یعنی چه بهرنسبتی ؟ میگوئیم یك نحوه رابطه‌ای بین آن نیروی وارده وترازو که اینجا جای نیروی خنثی کننده رادرحقیقت نشان میدهد , برقراراست • شما آن رابطه راکه بیان کنید من میگویم چقدر میشود • پس پاسخ این که عقربهٔ ترازو چه تغییری درش پیداشده است ؟ این است که در چه رابطه‌ای با وزن وارده قرار گرفته است • این روشن شد • چه تغییری در عقربهٔ ترازو پیداشده ؟ جواب می‌دهید تادرچه رابطه‌ای قرار گرفته باشد • حالا در اینجا میتوانیم یك جمله دیگر عرض کنیم وآن عبارت از این است که بگوئیم وضعیت تغییر عقربه ها منسوب است به رابطه‌ای که دارند , کیفیت آنها منسوب به رابطه است در مکان اصل کیفیت نسبتها به هم هست , چه نسبتی را بادیگران ودیگران باوی دارد تابگوییم چی هست • طرفین قضیه باید بیان شود , چه نسبتی این ترازو بادیگران وچه نسبتی دیگران بااین دارند ؟ چرا میگوئید نسبت دیگران نیز بااین مشخص شود ؟ چون هرگاه این نبود , تقسیم نیروی ما به ۲ تقسیم نمی‌شد بلکه به ۲ تا تقسیم می‌شد , پس این در وضعیت کل تاءثیر دارد و وضعیت کل در وضعیت این تاءثیر دارد • حالا در اینجا نیرو فقط از یك طرف وارد میشود و بنابراین مثالش برای مرتبهٔ اول که تقریب کند ذهن رابه نسبتها به هم خوب است , نه برای

همه جا , برای مشخص شدن مکان نمیتوانید این مثال راکامل بدانید , میتوانید بگوئید این مثال نمونهٔ تمثیلی است که بذهن نزدیك میکند . اشاره میکند حقیقت را . ولی اگر شما ملاحظه کنید که بالعکس این هم صادق باشد یعنی نسبتی را هم که به این میدهید ومیگوئید یك کیلو, کمترین تغییرات در اینها , در این هم اثر بگذارد آن وقت مثال خوب مثالی است . یعنی این را کم و زیاد شکنید در یك کیلوی این هم اثر بگذارد . این منوط به این است که فشار از ناحیه یك نقطه وارد نشود , فشار روی همه اینها وارد میشود . اینها نسبتهائی بهم دارند میگوئید چطور ؟ میگویم بین یك مجموعه ای را در کره زمین داشته باشید , همان مجموعه را در کره ماه ببرید , میگویم حجم مخصوص این چقدر است ؟ صحیح است که از من سئوال کنید تاکجا باشد ؟ این را ببرید در کوره یك حجمی دارد , در درجهٔ میعان یك حجم دارد , درتشعشع یك حجم دارد , در انجماد یك حجم دارد , همین انجماد فشار هوا را کم کنید یك حجم دارد , فشار هوا را زیاد کنید یك حجم دارد , از جاذبهٔ زمین بیرون ببرید یك حجم دارد . درجاذبه یك حجم دارد . بنابراین فشار براین ساختمان ترازوئی را فقط از یك ترازو آغاز نکنید . (هر یك از ترازوها را دارای یك فشار خاص بدانید) یعنی حالا یك مجموعه ای است که عبارت از یك مجموعه فنر هست بهم ارتباط دارند ومدرج میکنیم آنرا , بعد میگوئیم این فنرها چه نحوه فشارهائی روی هم میآورند وچه نحوه عکس العملهائی و تغییراتی درآنها پیدا میشود . وقتی مایك ارتعاش را روی کل وارد میکنیم یعنی مجموعه رایك تکان میدهیم روی کل چه اثری دارد ؟ میگوئید چه نحوه ارتباطاتی با یکدگیر دارند ؟ حرکتی که روی کل توانسته باشید وارد کنید ارتباطها با هم چگونه است ؟ تا تغییرات در عقربه ها راعرض کنم , منسوب بودن بهم که به آن ترتیب میگوئیم , نه توالی , نظم هم میتوانید بگوئید , نظمی که درون یك نظام هست , ترتیبی که اشیاء نسبت بهم دارند هر یك نسبتش به سایرین ونسبت سایرین به او مکان رامشخص میکند . شما میگوئید یك کیفیتهائی هم وزن هستند , کیفیتهائی دارای وزنهای مختلفی هستند , وزن مخصوص آهن چنین است , وزن مخصوص جیوه چنین است , وزن مخصوص چوب پنبه چنین است , وزن مخصوص

سنگ چنین است و مرتب می شمارید • عرض می‌کنم یعنی چی ؟ میگوئید یعنی اگر ما در یك ظرف آب اینها رابریزیم , قطعاتی از سرب قطعاتی از جیوه , قطعاتی از آهن , قطعاتی از چوب پنبه , این چوب پنبه ها بالای آب می‌ایستد , ترتیبی که نسبت بهم دارند , اینجوری نیست که نسبتی نداشته باشد • هرجوری دلمان خواست قرارگیرد • جیوه ها گاهی بالا بایستد گاهی پائین بایستد • آهنها گاهی بالا باشد • می‌گوئیم نه آهنها حتماً سنگین تر است از چوب , روی سبك تر است , مس سنگین تر است • بعد می‌گوئید این قدم اولش است وزن را دارارتباط با حجم هم که نگاه بکنید کاملاً فرق دارد • عین همین نسبتهائی راکه با هم دارند • بعد میگوئید حرکتشان وتغییرات زمانی آنها نیز حتماً فرق دارد • عرض می‌کنم برای آن که جیوه را روی آب نگهدارید , باید یك وسیله وابزاری که بصورت فیزیکی بصورت مکانیکی این را بخواهد بالا قرار دهد , لازم دارید ؟ میگوئید بله , می‌گویم من حالا برعکسش می‌کنم میخواهم دریك لیوان آب چوب پنبه ها پائین باشند کاری ندارم جیوه ها بالا بیاید می‌گوئید این هم چوب پنبه فشاردارد که بالا بیاید , باید مثلاً جیوه ها را روی کاغذی , پلاستیکی یا چیزی قرار داد تابتوان آنهارا بالای آب نگهداشت والا پائین میرود • برای پائین بردن چوب پنبه ها نیز باید یك مانعی باشد تا نگذارد چوب پنبه بالا بیاید • یعنی همانطورکه جیوه برای رفتن پائین فشار دارد در ارتباط با جاذبهٔ زمین نسبت به این جائی که ما قرارش دادیم چوب پنبه برای بالا آمدن فشار دارد یعنی درست وضعش برعکس است • این معنایش این است که هرکدام ازاین کیفیتها نسبتی به یکدیگر دارندکه مجبورند درنسبت خود شان قرار بگیرند • جای آنها را که تغییر می‌دهید میگوئید دارای فشاری است که آن فشار متناسب با اینجا نیست • بااین سطحی که قرارش داده‌اید اختلاف سطح دارد • چوب پنبه رازیر آب برده‌اید میگوئید چوب پنبه دارای فشار, نیرو و توانائی است که آن توانائی متناسب با بودن در این مکان نیست • میگوئید او ازکجامی‌فهمد متناسبش را ؟ میگویم ارتباط دارد اگر ارتباط نداشت که اصلاً این چوب پنبه نبود • چوب پنبه شدن چوب پنبه به رابطه‌ای است که دارد و تناسبی که آن ارتباط برایش مشخص می‌کند •

صحیح است بگوئیم چوب پنبه در زیر آب اختلاف سطح دارد یعنی با آن سطحی که هست متناسب نیست • فشار می‌آورد که درسطح بالاتر بیاید وصحیح است که به جیوه وآهن هم بگوئیم اگر روی آب قرار بگیرد اختلاف سطح دارد , میخواهد پائین برود • حالا یك مثال دیگری هم من می‌زنم : یك الکتروموتور کوچك مال یك پنکه را دست می‌گیرید , یك عدد ساعت هم باز می‌کنید فنرش‌را , چرخ پاندول و چرخ رقاصك آن رابرمی‌دارید که بتوان یك مجموعه تبدیل محور ساده تشکیل داد • حالا این الکترو موتور را کنار چرخ ثانیه گرد می‌گذارید تادورکند شود , گاهی جلو چرخ ساعت می‌گذارید گاهی کنار چرخ فنر, گاهی این وسط کنار چرخ دقیقه قرارمی‌دهید , چرخی که دقائق رانشان می‌داد , حالا کنار چرخ دقیقه که می‌گذارید هم چرخ ثانیه‌گرد دارد می‌چرخد وهم چرخ فنر ولکن نیروآن قسمی که نسبت‌به چرخ ثانیه‌گرد توزیع میشود حتماً فرق دارد • یعنی دقیقاً با آن چرخی که بطرف ساعت حرکت میکند , برعکس‌است • بگوئیم بود و نبود چرخ ثانیه گرد یکی است میگوئید نه خیر وقتی آن را برداریم , الان یك مقدار نیرو دارد صرف میشود ولواز چرخ ثانیه گرد الان استفاده نشود , ولی یك مقدار نیرو صرف‌آن میشود , آن را که بردارید درهریك ازکیفیتهای نیروکه من دست بگذارم وبگویم این کیفیت چگونه است ؟ میگوئید چه نسبتی بانیروی وارد • دارد ودرچه ساختاری است ؟ چه نسبتی بادیگر نیروهادارد ودیگر نیروها چه نسبتی بااین دارند ؟ تاکیفیت‌آن مشخص‌بشود •

خوب حالا مقدمهٔ اول تمام شد برمی‌گردیم در بحث قبل گفته بودیم گاهی ۱ــ نسبت بین دو چیز را اضافه ذهنی انسان می‌دانید , مثلاً این قلم روی میز است و این میز روی موکت است واین سقف بالای این قلم است , نسبتها راهمه اضافی می‌گیرید و میگوئید ما بازاء خارجی ندارد ۲ــ نسبی است و ۳ــ منسوب به نسبت است نه نسبی • آنجا که میگوئیم نسبی هست یا منسوب به نسبت این است که برای این هیچ هویتی نمیتوانیم قائل شویم • آنجا که میگوئیم منسوب به نسبت است یك پایگاه ثابتی پیداکرده‌ایم آنجائی که می‌فرمائید منسوب به نسبت درچه رابطه‌ای قرار دارد تا بگویم چه چیز , میتواند فوق روابط , امر ثابتی که متکفل تعین ها باشد فرض شود •این‌اشاره

به بحثهای قبل که خدمت شما عرض شده بود ، در این باره بیشتر توضیح نمی‌دهیم برمی‌گردیم عرض می‌کنیم اگر گفتید که تغییرات زمانی محال است پیدا شود مگر این که شیئ مرکب باشد و در آن مرکب تغییر پیدا شود • یعنی در این دستگاه وساختمان توزیع نیروی شما تغییر پیدا شود اگر تغییر در دستگاه توزیع نیروی تان بالمره نباشد که صفحه اول ، دوم ، سوم والی آخر یکی هست • اگر تغییر شد میشود یك جریان • جریانها و نسبت آنها به یکدیگر ، آنوقت اگر نسبت جریانها به یکدیگر شد یعنی چه ؟ یعنی شما سختی پلاستیك را برایش یك جریان فرض کردید ، سختی چوب را یك جریان فرض کردید ، سختی آهن را یك جریان فرض کردید و این جریانها هست که نسبت آنها به یکدیگر وتغییراتی که درونشان پیدا میشود امکان می‌دهد که زمان بوجود بیاید •

۱ــ جریانها با هم رابطه دارند ، نسبت دارند به همدیگر و وضعیت آنها منسوب به نسبتشان هست •

۲ــ نسبتهای آنها دارد تغییر میکند تا زمان پیدا شود • بنابراین مکان تناسب پیدا کرد با زمان • نظام تناسب پیدا کرد با مسیر • نظام متناسب با این راه هست و این راه هم متناسب با این غایت است • خوب حالا آمده ایم تغییرات درون نظام را ملاحظه می‌کنیم • تغییرات درون این نسبتها را ملاحظه می‌کنیم • میگوئیم مگر میشود جاذبه را شما بیاورید روی کل این نظام ولی درونش هیچ تغییری پیدا نشود ؟ کل که نمیتواند به هویت کلی اش تغییری بکند مگر این که تغییرات درونی برایش پیدا شود ، مگر این که ترکیب عوض بشود ، نسبتهایش عوض بشود • درست است در تحت یك مسیر است ، در تحت یك امر ثابت است ولی باید تغییر بکند • تا تغییر نکند نظام نمیتواند بطرف غایتی حرکت بکند • آن وقت شما میگوئید بنابراین عین همان جاذبه‌ای را که نسبت به کل می‌دادم و می‌گفتم توالی تدریجی ، این برود یکی دیگر بیاید زمان درست بشود ، این حالت جایش را به حالی دیگر بدهد زمان درست بشود ، می‌گویم حالا اینجا باید جاذبه در ترتیب و روابط درونی داشته باشید ، باید جاذبه‌ای داشته باشید که جریانهای داخلی که بافت نظام ، درون نظام مجموعه را نشان می‌دهد اینها مرتباً بتوانند تغییر کنند • جریانهای

داخلی این بتوانند تغییر کنند ، جریانهای داخلی بدون این تغییر حاصل نمیشود الا نسبتها بهمدیگر یك جاذبه ، رابطه وتعین بتوانند داشته باشند • ممکن است کسی بگوید دافعه هم ممکن است ، من عرض می‌کنم اصلاً وارد شدن در دافعه و میل ترکیبی و نظائرش ، آنها از عوارض این هست • آنجاکه تجزیه میشود شما میگوئید دافعه از عوارض این تغییرات مکانی این هست که چیزی جدا میشود شما اسمش را دافعه میگذارید • خوب حالا عنایت بفرمائید ما در اینجا جاذبه ، رابطه وتعین را درون نظام داریم ولی یك فرق مهم دارد با آنجاکه در مورد زمان صحبت می‌کنیم • فرقش این است که در زمان وقتی می‌گفتیم توالی تدریجی یعنی اولین حالت تدریجاً ازبین می‌رفت حالت بعدی پیدا میشد • آن دو حالت با هم نبودند ولی اینجا در جاذبه مکانی اختلاف سطحی که می‌گوئیم شد اختلاف رابطه هر دو رابطه هستند وباهم اختلاف دارند هم چوب پنبه هست وهم آهن ، هم چوب پنبه راوقتی ببرید پائین فشار دارد بیاید بالا وآهن وقتی بالا هست فشار دارد بیاید پائین • ربط اینها دوتا میگوئید اختلاف پتانسیل شان هست در تغییراتی که در مرکب پیدا میشود بدون وجود حرکت و جاذبه وتغییر درنسبتها و روابط محال است بشود ، حرکت وتغییر هم که بنابه بحث گذشته بدون علت نمیتواند باشد • یعنی حتماً تعلق وجاذبه میخواهد • معنای جاذبه هم که گفتیم تعلق به تبارك وتعالی •د و واسطه میخورد به تعلق به غایت واز تعلق به غایت تناسب با فعله " جلت عظمته " وتناسب فعل هم به تبارك وتعالی • حالا در اینجا درنظام ومکان می‌گوئیم باید تعلق داشته باشد به این مسیر ، بستر و زمان تاآن تعلق نباشد اختلاف پتانسیل زمینه ٔ تغییر وترکیب حاصل نمیشود پس نتیجه می‌گیریم :

۱ــ مکان چیزی نیست جز نسبت کیفیتها به یکدیگر • بنابراین تعین ها تحت این نسبتها انجام می‌گیرد ومنسوب است به این نسبتها ۲ــ این نسبتها منسوب به طریق و مسیری هستند که بطرف غایت دارند • ۳ــ حرکت درزمان واقع نمیشود مگر این که حرکت درنسبتهای مکانی واقع بشود •

٤ــ همان گونه که جاذبه برای رفتن بطرف غایت برای ممکن الوجود لازم بود ، جاذبه برای

تغییرروابط نیز لازم است • ازاین رابطه که میخواهد سیر کند برود تحت‌رابطه دیگر حتماً باید جاذبه داشته باشد • پس‌نسبیت حاکم بر لحظه قبل با نسبیت حاکم بر این لحظه و با نسبیت حاکم بر لحظه بعد حتماً فرق می‌کند • آن وقت زمانی که جاذبه بخواهد تغییر کند از این نسبیت به نسبیت دیگر برود حتماً باید اولش تغییرات مکانی صورت بگیرد • البته هم زمان با تغییرات زمانی است , اینگونه نیست که منفکش بکنید بگوئید اول این دوم این • یعنی نمیشود تغییرات زمانی بدون تغییرات مکانی ونمیشود تغییرات مکانی بدون تغییرات زمانی • خوب حالا یک نتیجه کلی انشاءالله تعالی از بحث می‌گیریم بعنوان جمع بندی کل نتائج • ما هنگامی که در مکان می‌گوئیم جاذبه یعنی کیفیتی خاص‌از نیرو دوباره وقتی می‌گوئیم رابطه یعنی کیفیتی خاص‌از نیرو• وقتی هم میگوئیم تعین یعنی کیفیتی خاص‌از نیرو• یعنی در اینجا برخلاف زمان هرسه هم عرض‌هستند وهر سه همزمان هم متکیف هستند • حالا صحیح هم هست که اسم یکی را جذب , اسم یکی را رابطه واسم یکی را تعین بگذارم بااین که اولش هم میگوئید متکیف است • میگویم تعین دارد ولی تعین آن با اختلاف سطح هست • یعنی میل به تخلیه دارد , دومی تعین دارد اختلاف‌ربط هم دارد ولی فقط‌میتواند ربط واقع شود , درعین حال که خودش هم دارای نیرو هست • سومین مرحله‌اش مرحله‌ٔ تعینی است و مرحله‌ایست که مهیا میشود برای تبدیل • یعنی تعین ثانی باید پیدا شود • این بحث راعنایت بفرمائید , تعین سه مرتبه داشته باشد درعین حال‌اسم این تعین باشد اسم جاذبه‌اش هم تعین باشد این‌عین اختلاف سطح مکانی که عرض‌کردم یک کمی التفات به آن مشکل است مگر این که زمان و مکان را بعد شیئ بتوانید ببینید درآن واحد , برهمین اساس شما تاخنثی نشود کیفیت اول , در زمان راحت می‌گوئید تبدیل به کیفیت دوم نمیشود • تعین راهمیشه دومی می‌گیرید مثل اینکه تعین مرحله قبلی نداشتید درزمان • حتماً مرحله قبلش هم تعین داشتیم ولی تعین متکیف بوده است مال کیفیت قبل • درجاذبه رابطه وتعین درزمان وقتی انسان جاذبه می‌گوید مثل این که اولی‌اش‌رافرض‌می‌کند که اصلاً کیفیت ندارد , رابطه راهم کانه فرض‌می‌کند که‌کیفیت ندارد •

تعین یعنی وضعیت ثانی که مورد نظرمان هست بنظرمان می‌آید فقط او تعین دارد ، درحالی‌که هرسه ۳ مرتبه از تعین هستند : وضعیت فعلی ، وضعیت ارتباط ، وضعیت دوم ۰ فقط وضعیت دوم که متعین نیست وضعیت اول هم متعین است ولی تعینی است که دارد تخلیه میشود ۰ نسبت به وضعیت آتی که می‌گوئید نه خیر او تازه دارد بوجود می‌آید ۰ متبلور میشود ۰ درمکان باید این را خوب عنایت بفرمائید ۸ وتایک سیر برای تغییر نداشته باشید معنایش این استکه نه نسبت به تغییر زمانی نظر دارید نه نسبت به تغییر مکانی ، حالا اگر نسبت به ایند و نداشته باشیم خودمان را نجات دهیم چطور میشود ؟ شما میخواهید تغییر وضعیت بدهید تغییر وضعیت باید تناسبات خودش را داشته باشد ۰ شما نیازمندید به یک تقسیم کردنی ، جمع کردنی ، ملاحظه کردنی مدل ساختنی اگر بخواهید نمونه‌ای از عینیت بسازید که بتوان تغییرات عینیت را در آن پیشگوئی کرد ، شما ئی از جریان تغییرات را بسازید شما هرقدر هم بخواهید ساده‌اش کنید ، خلاصه‌اش کنید بصورت یک سایهٔ تار هم که بخواهید بکشید نسبت تقریب را هرحد اقل ممکن برسانید باید باز یک ادراکی از نسبتها بهمدیگر ومسئله تغییر داشته باشید ، نسبتها بهمدیگر را نمیشود ملاحظه‌اش کرد ۰ نسبت تأثیرها را نمیشود توجیه کرد که چرا این نسبت تأثیر اینجوری است مگر این که نسبت به تغییر نظر داشته باشید ، اگر نسبت تأثیرها را هم همینجوری گرفتید قدرت این که بگوئید چه چیز علت چه چیز شده را ندارید ۰

کنه استنباط کارشناسی که ممکن است خیلی از کارشناسها احیاناً آن را نداشته باشند کار شناسها بصورت تکنسین عمل کنند ۰ ممکن است وقتی این ماشین خراب میشود به تعمیرگاه ببرید ، تعمیرکار چرخش را بگیرد دست ، سوهان بزند وبگوید حالا درست شد ۰ بوسیلهٔ چرخ تراش یک برگه از رویش بردارد ، بگوید حالا جور شد ولی بلافاصله ببرید ش پهلوی مهندس فنی میگوید حالا بد شد خراب شد ۰ چرا ؟ دیگر مقاومت ندارد ، درسرعت ۱۸۰ کیلومتر که این ماشین می‌خواهد حرکت کند میزان فشار وارده براین اینقدر است ، تغییرات مولکولیش در آن فشار چنین است ، بااین دوره از چرخش این مقدار از ضخامت را نمیتواند قبول کند واین حتماً می‌شکند ۰

پیش از اینکه ماشین را روشن کنند این قطعه را دستش می‌دهند ، می‌گوید درسرعت ۱۸۰ — کیلومتری می‌شکند . حالا پهلوی یك تراش‌کار دیگر می‌ببرید میگوید او نازك گرفته بود ، من حالا یك چرخ تراش می‌دهم که بیا وتماشا کن . یك چرخ بسیار ضخیمی دو برابرضخامتش می‌گیرد ، این را باز هم می‌برند پیش مهندس فنی نگاه می‌کند . می‌گوید : نه : میزانی راکه این در اصطکاك تخصیص پیدا می‌کند چه تاثیراتی روی چرخ قبلی وچرخ بعدی می‌گذارد . و بعد می‌گوید فلان محور مرتباً در سرعت ۱۸۰ کیلومتر می‌شکند . فرق بین آن تکنیسین و تراش‌کاری که بصورت فنی عملی ساده با مطلب آشنا می‌شود وآن کسی که میتواند نسبت تغییرات را با هم ببیند خیلی زیاد است . حالا شما اگر پایتان را بالا تر گذاشتید وازیك کار ساده با زمان بالا تر آمدید وگفتید نسبت تاثیرات خودش چگونه عمل می‌کند چه دقتی کارمیکند ، خوب باید درباره تغییرات مکانی وزمانی نظر داشته باشید . اگر درباره تغییرات مکانی خواستید نظر داشته باشید گفتید نسبت تاثیرها چه جوری عوض میشود آن وقت باید حتماً جاذبه ، رابطه وتعین رابتوانید درمکان فرض کنید و فرضتان هم انتزاعی نباشد ، به نسبت تقریبی جلو برود .

برادر ذوالفقارزاده : مسئله‌ای که حاج آقا در مورد جاذبه ، رابطه وتعین اشاره فرمودند ، درمکان آیا جاذبه وتعین رابطه علی ومعلولی دارند ؟

برادر رحجت الاسلام حسینی : حتماً باید یك این چنین فشاری داشته باشند یعنی باید جاذبه سیری را که دارد ، سیر تاثیر گذاری باشد ، تعین سیرتاثیر پذیری ومقدمه شدن برای جاذبه بعد باشد .

برادر ذوالفقارزاده : یعنی به نحوی ما درمکان هم زمان راملاحظه می‌کنیم چون علی و معلولی درحالت توالی است نه ترتب .

برادر رحجت الاسلام حسینی : زمان را ملاحظه می‌کنیم ولکن میخواهم بگویم ترتیبها هم عوض می‌شود ، عوض شدن ترتیبها هم مهم است ، فقط توالی‌ها نیست که تغییرمیکند ، ترتیبها هم عوض میشود . بعبارت دیگر اگر الان شما مقداری آهن روی کره زمین داشته باشید ، مقداری

نفت داشته باشید ومقداری هم مس • فرض دارد که یك زمانی نسبت مقدار نفت یا آهن تان کم و زیاد بشود • فرض دارد زمانی نفت نباشد ویك زمانی هم آهن نباشد این معنایش این است که نسبتهای کیفیت ربط اینها هم دارد تغییر میکند ، اگر آن نسبت باقی باشد باید همیشه حجم نفت شما درهمین سطح کنونی باشد ، اگر همیشه نفت شما درهمین حال باشد معنی ندارد که اصلاً تغییر پیدا شود • اگرجریانهائی راشما تنظیم کردید وگفتید همه اشیاء درهمین مقدارکنونی میخواهیم ثابت باشد • من میگویم در صورت چنین چیزی که یك نظام فیکس ثابت درست کنید که هیچ تغییری درش پیدا نشود یعنی نرخ شتابش رابه صفربرسانید ، شتاب هم ندارد ، تغییر در پوسید • شدن هم ندارد آخرش میگویم معنایش این استکه تغییر در نسبتها ندارید ، اصلاً زمان ندارید ، جریان نمیتوانید بگیرید •

برادرذوالفقارزاده : یعنی در تقسیم بندی جامعه هم که فرمودید فرهنگ ، سیاست و اقتصاد ، اگر فرهنگ راجاذبه بگیریم باید بگوئیم فرهنگ علت اقتصاد میشود وزیربنا •

برادرحجت الاسلام حسینی : علت میشود ولی یا دمان نرود هرسه هم عرض هستند ، ممکن است حجمی را هم که به آنها تخصیص میدهید برابر باشد ، نسبت به جهت •

برادرذوالفقارزاده : هم عرض به چه معناست ؟

برادرحجت الاسلام حسینی : یعنی درآن واحد هستند ، توالی نیست ترتیب است یعنی همیشه هم فرهنگ داریم ، هم سیاست وهم اقتصاد • برابر بودن هم یعنی همه آنها نسبتشان به سیر در جهت خاصی تمام پتانسیل آنها نسبت به آن جهت برابر است یعنی وقتی که خنثی میشوند وضعیت دوم پیدا میشود ، درست روی همان خط محوری سیرکرده ایم به یك محور دیگر نرفته ایم ، این هم معنای برابری • بعد میگوئید معنای اختلاف پتانسیل چیست میگویم مغیر اصلی را دست بگذارید روی فرهنگ •

برادرافکاری : من فقط میخواستم بگویم ما را درحد همان تراش کار حساب کنید تابتوانیم سئوالهای ابتدائی خود رامطرح کنیم تاخوب متوجه شویم • بازمن این رابه حساب تفکیك میکنم

چون نمی‌توانم زمان ومکان رابا همدیگر در ربط ببینم شمافرمودید که حرکت درزمان واقع نمیشود مگر این که حرکت در نسبتهای مکانی واقع شود حالا ازاینطرف هم فرمودید جاذبه برای ممکن الوجود برای رفتن بطرف غایت لازم است ، جاذبه برای تغییر روابط نیز لازم است حالا میخواهم بپرسم آن جاذبه‌ای که برای رفتن ممکن الوجود بطرف غایت است اصل در تغییر روابط درونی است یا روابط درونی ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : (جاذبه اصل است بسترش آن روابط است ۰)

برادر افکاری : در اینصورت چرا می‌فرمائید حرکت درزمان واقع نمیشود مگر آن جا که ما می‌گوئیم ممکن الوجود بطرف غایت ، حرکت درزمان نیست ؟ (جواب : بله) چرا پس می‌فرمائید حرکت درزمان واقع نمیشود ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : (پتانسیلش هست ، اصل بودن در حرکت جذب است ۰ اصل بودن در فشار جذب است ، یعنی تافشاری نباشد حرکتی نیست ولی در کیفیت آن که دیگر خود نفس جذب اصل نیست ، مسیر کیفیت را معین میکند) ۰ شمایک عدد سد دارید جلو این سد چند عدد توربین گذاشته‌اید ، آب از این توربینها می‌گذرد چند تاجوی هم جلو توربینها درست کرده‌اید ، من می‌گویم علت این برقی راکه می‌بینید واین جوی راکه می‌بینید مثلاً در فرهنگستان در حرکت است ، علتش آن سدی است که درآنجا بسته‌اید ، آن آب که آمده در یک سطح بالاتری پشت این سد قرارگرفته است شمامیگوئید بسیار خوب اگر آن جاذبه اصل است دیگر توربین چرا برای برق لازم است ، برق حاصل میشود توربین دیگر لازم نیست ۰ می‌گویم خیر، اگر آب داشته باشید ولی توربین نداشته باشید دیگر برق ندارید ۰ بعد می‌گوئید اگر آن آب در اختلاف سطح اصل است دیگر جوی برای چه لازم است ؟ جلو سد رامن بسته‌ام ، آب می‌آید پشت آن جمع میشود ۰ اینطرفش هیچ راه ومنفذی نداشته باشد ، یعنی جاذبه بدون مسیرکه نمیتواند به غایت برسد ۰ اگر مسیر میخواهد مسیر می‌گوید تاتغییر نباشد درمن نمی‌توانی حرکت کنی. همان گونه که مسیر برای زمان می‌گوئید لازم است برای تغییرات ترکیب هم مسیر لازم است ۰

(یعنی مسیر طولی وعرضی بکشیم، همه اینها درهم جمع میشود ولکن اگر ابتدائاً ماطولی وعرضی بکشیم بگوئیم این راه رامیخواهیم برویم میگوئید تاتغییرات درونی نباشد این راه برون رانمیشود طی کرد)

برادرافکاری : حالا برای اینکه سئوال ساده تر شود شما میخواهید چیزی راتغییرد هید در اجزائش تغییر می‌دهید یاازبیرون فشاربرکل وارد می‌کنید ؟

برادرحجت الاسلام حسینی : (این چون دارای یك فشاری از درون هست فشار من از بیرون موثر است . اگر توی این هیچ چیز نبود ، فشارمن به کجامیخورد ؟)

برادرافکاری : برای مثال یك ضبط صوت اگر بخواهید تغییر بدهید اجزائش‌را تغییر می‌دهید تا کل تغییر کند یا کل راتغییر می‌دهید ؟

برادرحجت الاسلام حسینی : درهمه این مثالهائی که می‌زنید اجزاء دارای یك پتانسیلی هستند شمااجزاء راخالی فرض‌کنید بعد فشار بدهید بعد تغییر بدهید من یك ماکتهای ترانزیستوری که برای بازی بچه ها باشد رامی‌آورم یعنی داخل این ترانزیستور هیچی نیست خالی است‌یك قوطی به شکل ترانزیستور درست‌کرده اند جاهای این را شروع می‌کنم عوض‌می‌کنم چرا ضبط نمی‌کند ؟ یك جلد هد ضبط صوت رامی‌آورم داخلش نه سیم پیچ است نه آهن ربا می‌آورم چهارپایه‌اش‌را روی فیبر وصل می‌کنم و برق به آن متصل می‌کنم صدا را که ضبط نمی‌کند هرقدر هم آنرا جلو نوار بگیرم . یك الکترو موتور دستگاه سیم پیچیش‌رادرمی‌آورم ، آن راپشت نوار می‌گذارم ببینم چگونه می‌چرخد ؟ شماپتانسیل درونی رارها می‌کنید وبعد می‌گوئید شرائط را عوض‌می‌کنم مجموعه میان تهی هیچگونه فشاری قابل وارد کردن برآن نیست .پتانسیل این ازکجاست پتانسیل یعنی جاذبه ، جاذبه درونی راقبول کنید چراکیفیتش اینجوری است.

برادرافکاری : درتبیین سئوال آقای ذوالفقارزاده جاذبه علت تعین درهمان مقطع است‌یا علت تعین وضعیت بعد است؟

برادرحجت الاسلام حسینی : درجاذبه زمانی که ابتدائاً راحت ترمیشود ملاحظه اش

کرد علت سیر از وضعیت اول به وضعیت دوم است . این یعنی همان چیزی است که قدم دوم می‌خواهیم بگوئیم . یعنی همان جاذبه وقتی میگوئیم علت حرکت معنایش این استکه وضعیت موجود دارای فشاری هست . کیفیت هم دارد تعین دوم ما هم دوباره دارای فشاری است وکیفیتی دارد و رفتن از وضعیت اول به وضعیت دوم باز همین فشار وتعین را دارد . نسبتهائی باید حاکم برد رونش باشد وباید تغییر دراین نسبتها حاصل شود. پس اگر تغییر بخواهد دراین نسبتها در درون واقع شود معنایش این استکه این نسبتها بایدکم وزیاد شود . این نسبتها که بخواهدکم و زیاد شود یعنی فشاری نسبت بهم داشته باشند تایك آثاری نسبت بهم بگذارند واثراتی بپذیرند . راحت شما می‌گوئید من قند را می‌اندازم درآب حل میشود . من می‌گویم چراحل شد ؟ نسبتی دارند بهمدیگر واین سخت تر از آب است قبول ولی چرا حل میشود ؟ این تاثیروتاثری را که می‌گذارند باید امکان جریان فشار باشد امکان تبدیل روابطی باشد .

برادرحسینی : عرض‌کنم مادرجوانی وقتی در کلاس فیزیك صحبت میدان می‌شد یك تصوری از میدان مغناطیسی داشتیم که آنجا آمده‌اند فرشته هارایك نحو خاصی منظم قطار کرده‌اند و این چنین چیزی درست شده‌است یك چنین احساسی هم اکنون در مورد بحث جاذبه به ما دست داده .

برادرحجت الاسلام حسینی : احساسات جوانی هم البته تحت جاذبه متعین میشود یعنی هرچه درعالم درحال حرکت است تاالیه تبارك وتعالی میل نداشته باشد حرکت واقع نمیشود . حضرت نائب الامام امام خمینی در مورد صحبت کمونیستهاکه می‌گویند خدائی که مؤمنین به ذهنشان می‌آید خیالی است وساخته ذهن بشر است , خدائی وجود ندارد حقیقتی ندارد , یك جواب بسیار لطیفی وخیلی عالی وانصافاً از موضع این بحثها این قدر شیرین است که من بنظرم می‌آید بخاطرشیرینی آن به آن دقت شود . امام درآن سخنرانیهای اول انقلاب در مورد شبهاتی که حزب توده پراکنده کرده بودند , به مناسبت اسم نیاوردند ولی فرمودند : جذب فعلی جاذب فعلی رانیاز دارد نمیشود عشق باشد ومعشوق خیالی باشد والا حرکت واقع

نمی‌شود ، بعد فرمودند میشود معشوقش‌را عوضی بگیرد اصل وجود حرکت باشد وطرف حرکت نباشد اینکه خیال نمیشود می‌دانید یعنی چه ؟ برای توضیح بیشتر من مثال ساده‌اش‌رامیزنم: می‌گویند این قنددان اینجا هست ، این مداد بطرف این قنددان حرکت میکند رابطه که بین این قنددان واین مداد هست این باید فعلیت داشته باشد اگر این فعلیت دارد واین حرکت وجود دارد این قنددان حتماً باید وجود داشته باشد • میشود خیال کنی ، عوضی بگیری ، مداد به جای قنددان • چیز دیگری غیر از آن را بگیرد والا حرکت که نمیشود اصلش خیال باشد • آن وقت امام فرمودند . آن معشوقهائی که شماگرفته‌اید اشتباه کرده‌اید • والا علت حرکت شماواقعیت دارد ، علت حرکت که نمیشود خیال باشد ، علت فعلی حقیقی معشوق حقیقی میخواهد • خیال اشتباهی می‌گیرد ، راه را دور می‌کند اینطرف وآنطرف حرکت میکند • میخواهم عرض کنم در عالم آن که بت‌پرست هم هست اصل اینکه فطرت و درون وباطنش‌دارد کشیده میشود این دروغ نیست ، حق است خیال میتواند معشوق مصنوعی بسازد آن حرکت حقیقی موجود را بطرف دیگر ببرد ، بگوید حرکت بطرف این است خیال کند حرکت بطرف بت است ، حرکت بطرف بت نمیتواند واقع شود ، بت که قدرتی ندارد تابتواند حرکت ایجاد کند ، حرکت واقعی و حقیقی الیه تبارك وتعالی است • بت که چیزی ندارد ، جز خیال که خبری نیست • توجه بفرمائید کلیه نیروها همانطورکه می‌فرمائید قیوم سماوات وارض ، لطف واحسان اوست • نمیشود که نیروئی باشد ومستقل از او بطرفی حرکت کند. این محال است •

برادرحسینی : این بحث جاذبه یك بحث عقلی است می‌خواستم ببینم جایگاه مکتبی این باید خیلی قوی باشد به لحاظ خود بحث • من چیزهائی شنیده‌ام مثلا " برپاکنندگان امر " واژه‌ای است که در مکتب وجود دارد •

برادرحجت الاسلام حسینی : شمااین راکلی تر و راحت تر کنید : "اناالله وانا الیه راجعون" "له مافی السموات والارض والیه المصیر" ، خداوند می‌فرماید : نمیشود اینها بیهوده لغو خلق شده باشند

برادر حسینی : می‌خواستم ببینم ملائکه چه نقشی دارند • مثلاً می‌فرماید "فالمدبرات —

امراً "

برادر حجت الاسلام حسینی : آن قسمتها را من بلد نیستم ، آنها را باید کسانی که باسواد هستند برایتان بگویند ازمابی‌سواد ها همین قسمتهای ابتدائی آن راسئوال کنید د ر خدمت شما هستیم • کلی قضیه ماد رباره ٔ خود ملائکه هم این عرض راکه می‌کنیم صادق است • آنها هم از عالم تغییر وتغایر هستند • و حرکت دارند و تمیشود حرکت آنهابطرف رضوان حضرت حق نباشد • هرمتغیر و متغایری بطرف اوست وبالا تر از آن هم آنهائی که هدایت کلی عالم را بدست دارند آنها هم بطرف او و براساس پسند او حرکت میکنند و پسند اوهم خوب است • براساس رحمتش است این مناجات شعبانیه که امام می‌فرمایند وتاکید هم می‌کنند ، دقت کنید " تُصیرُ اَرواحنا مُعلّقه بعزّ قُدسِك " بعض از عبارتهای این مناجات که حتماً مافوق ادراك بشر غیر معصوم است ولکن می توانیم ازهمانها هم بوی بسیارنازلی درمرتبه خودمان استشمام کنیم •

برادر صدوق : چند تا مطلب هست می‌خواستم ببینم متوجه شده ام اگر لازم هست توضیح بفرمائید :

یك جاذبه‌ای راروز اول فرمودید تناسب باغایت دارد وآن راعلت حرکت دانستید ،بذهن می‌آید این جاذبه که علت حرکت است منتجه جاذبه‌ای است‌که درزمان ومکان باشد •

برادر حجت الاسلام حسینی : احسنت یعنی جاذبه‌ای که حاکم است برزمان و مکان و زمان و مکان بوسیله ٔ آن محقق میشود •

برادر صدوق : پس ما یك جاذبه برای ادراك خودمان درعالم خارج که چنین نیست اینها جمع هستند یعنی منتجه آنهامورد بحث است داریم • (برای این که متوجه شویم) بعد یك جاذبه هم شما درزمان طرح کردید که آن مسیر وجهت حرکت مارامشخص می‌کند • یك جاذبه هم در درون نظام طرح کردید که ترکیبات رامشخص می‌کند • فرمودید اگرجاذبه درون بتواند طوری عمل کند که درنقطه مسیر قرارنگیرد آن چیزی است‌که دافعه درآن نیست وبرابری است • پس دراینجاجاذبه ومسیر مطلوب راطرح می‌کنید ولی بعد اگر در درون آمدیم وخواستیم اختیارات و

تنظیمات خودمان را در درون شروع کنیم باید دست روی جاذبه هائی که در درون هست بگذاریم یعنی نسبتها را تغییر دهیم .

برادر حجت الاسلام حسینی : البته نسبتها را برای چه مقاصدی ؟

برادر صدوق : برای این که هماهنگ با جاذبه درزمان باشد که قطعاً هیچوقت تطابق با آن ندارد . پس شروع تنظیمات ما از جاذبه در زمان نیست ولو این که مطالعه اش هم بکنیم باید برای حرکت مطالعه اش بکنیم . یعنی آن را باید بدست آورد ولی از جاذبه درونی باید شروع کنیم . یعنی از نسبتها ، ضریب فنی های درونی را بدست آورد بعد نسبت تاثیرش را با جاذبه درزمان هماهنگ کرد تا بتوان بعد مفهوم رشد را نیز به آنها اطلاق کرد .

برادر حجت الاسلام حسینی : ربط بین این دو را هم ملاحظه می‌کنیم ، جاذبه درونی برونی ، مکان ، زمان و ربط بین مکان وزمان بعد که پیدا کردیم دیگر هیچوقت مکان را بصورت ایستا نمی‌بینیم . وقتی مکان را بصورت ایستا ببینیم معنایش این است که در حینی که داریم تنظیم می‌کنیم نسبتهای کمی را ، داریم تغییرات در جاذبه زمانی ومکانی هردو را قرار می‌دهیم یعنی همزمان میزان سرعت هرشیئی را هم تغییر می‌دهیم .

برادر ذوالفقارزاده : یک سئوال تبیینی از استاد داشتم ، فرمودند در مکان جاذبه یعنی کیفیت خاص از نیرو . رابطه نیز یعنی کیفیتی خاص از نیرو . تعین هم باز همان معنی را میدهد . از اینها میتوان نتیجه گرفت که وجه اشتراکهای جاذبه ، رابطه وتعین ، این کیفیتی خاص از نیروست . سئوال من این بود که وجه افتراق اینها چیست ؟ آیا اصلاً وجه افتراق دارند ؟ سئوال دیگر من این بود که آیا جاذبه در رابطه ، درست است که جاذبه فشار دارد و این فشار اگر مسیر پیدا نکند تعین ایجاد نمیشود ولی خوب آن مسیر اگر نباشد جاذبه هیچ نوع تعینی ندارد . بنابراین جاذبه در رابطه علت تامه تعین است . یعنی منهای جاذبه نمیتواند رابطه کاری کند . منهای رابطه هم جاذبه نمیتواند کاری کند واینها و مجموعه با هم علت تعین را نتیجه میدهند .

برادر حجت الاسلام حسینی : درست است جاذبه در رابطه علت تعین است .

برادر ذوالفقارزاده : سئوال اول که وجه اشتراک بین جاذبه ، رابطه وتعین فرمودید کیفیتی خاص از نیرو ست ، این را من حداقل این گونه گفتم تا بشود گفت وجه اشتراک .

برادر حجت الاسلام حسینی : یعنی شما وقتی گفتید که جاذبه بدون رابطه قابل ملاحظه نیست وضعیت الان حتماً جاذبه در رابطه ای است ، وضعیت دوم هم همینطور، وضعیت بین اینها هم همینطور . اینها یک کیفیتهای مختلفی از نیرو هستند که نسبت بهم اختلاف پتانسیل و اختلاف جریان واختلاف سطح دارند تا ممکن باشد از اولین توالی به دومی رسید واولی تدریجاً از بین برود . در همعرض ها هم می‌گوئید عین همین هست ، هم متکیف هستند وهم با هم نسبتی دارند

برادر ذوالفقارزاده : یعنی در عرضها هم اینها یک کیفیتهای خاصی از نیرو هستند منتهی اختلافشان چیست ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : وجه افتراقشان این است که یکی از آنها مغیر اصلی میشود طرف فشار است یکی از آنها نیز مغیر تبعی میشود . هر ۲ هم دارند تغییر می‌کنند ولی آن که لقب جاذبه را دارد فشار از او صادر میشود . وقتی میگوئید این چوب پنبه از زیر آب فشار دارد بیاید روی آب و آن آهن فشار دارد برود زیر آب ، وقتی میگوئید خود این ترتیبها سعی دارند عوض بشوند ، این یک شکل مکانی پیدا میکند و یک شکل زمانی. شکل زمانی آن که مثل دو برگ دفتر جدای از همدیگر نیست اینجوری نیست که بگوئید این نسبتها را در این صفحه نوشته اند حالا ورق خورد این صفحه آمد . حتماً اینها را بصورت جریان ملاحظه می‌کنید . اگر بصورت جریان ملاحظه کنید حتماً باید اختلاف روابط هم که بخواهد عوض شود ، نسبت بهم، خود شان یک ترکیبی وفشاری داشته باشند . صحیح باشد به آنها بگوئید این مرحله جاذبه وفشار هست ، این مرحله پذیرش فشار و تعین است .

برادر ذوالفقارزاده : یعنی در مکان میتوانیم بگوئیم وجه افتراق اینها شامل ومشمول بودن آنهاست .

برادر حجت الاسلام حسینی : مؤثر و متأثر بودن آنهاست که این غیر از شامل ومشمول بودن است مغیر اصلی بودن این جریانهاست، اینها را بصورت ۲ کیفیت جریان دیدیم که مؤثرند از یک کیفیت مغیر اصلی شان یکی است .

والسلام

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ ۶۵/۱/۲۰ ــ جلسه مشترک

عنوان : تبیین مفاهیم " جاذبه ، رابطه ، تعین "

فهرست

۱ــ امر ثابت ، پایگاه پیدایش خصوصیت دیرتغییروتعاقب تدریجی است صفحه ۳ــ۱

۲ــ رابطه ، نسبتی است که تعین رانتیجه می دهد صفحه ۵ــ۴

۳ــ توضیح مفاهیم وارتباط " فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد " بایکدیگر صفحه ۱۱ــ۶

۴ــ سئوالات تبیینی پیرامون " امر ثابت " صفحه ۱۴ــ۱۱

۵ــ توضیح مفهوم قدرت دربعد اجتماعی (انگیزه تحت اختیار) صفحه ۱۷ــ۱۵

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ جلسه ۶۵/۱/۲۰

عنوان : برنامه ریزی ــ تعیین کلی‌ترین دسته بندیهای وضعیت مطلوب ، مبحث رابطه وتعین

برادر ساجدی : بسمه تعالی ، درجلسات قبل جاذبه به عنوان علت حرکت در زمان و مکان طرح شد ودر جلسه‌ای نیز که خدمت دوستان بودیم مقداری روی زمان و مکان بحث شد و توضیح داده شد که جاذبه چگونه میتواند علت تغییرات مکانی وزمانی باشد . گفته شد که زمان تبدیل تدریجی حالات کیفیات به یکدیگر هست ومکان نسبتی است که میان کیفیات در هر مرحله حاکم است . در ادامه بحث مان مفاهیم رابطه وتعین وهمینطور تبلور این سه مبنا یا سه دسته کلی درحرکتهای اجتماعی است که باید از خدمتتان استفاده کنیم .

برادر حجت الاسلام حسینی : بحثی راکه میخواهیم عرض کنیم بیان این مطلب است که بعد از روشن شدن نسبی غرض‌ما از جاذبه ، غرض‌مان را از رابطه ذکر کنیم وبعد هم غرضی که‌ازکلمه تعین داریم ذکر کنیم . بعد باید این دو را درجامعه متنازل کنیم و ببینیم که آیا می‌توان فرهنگ در موضع جاذبه قرارگرفته باشد وآیا رابطه را میتوان در موضع سیاست قرار داد ویا اقتصاد را میتوان در موضع تعین قرار داد یا نه ؟

مقدمه ۱ :

وقتی بخواهد یك تغییر واقع بشود یعنی تغایری متوالی وتدریجی واقع بشود یعنی یك چیز ازبین برود ویك چیز دیگری پدیدار شود ، آب ، بخار شد ، شکوفه سیب تبدیل به سیب گردید وآهن اکسید شد . در تبدیل ضرورتاً ، تغییری است از یك کیفیت خاص به یك کیفیت خاص دیگر . اگر بنا باشد که‌از کیفیت اول به کیفیت خاص دوم برویم یك چیزی باید حافظ خصوصیت حرکت باشد که آن چیز را در بحث های قبل عرض کردیم " امر ثابت " است . زیرا حرکتی که واقع میشود اگر بگوئید هیچ خصوصیتی در برابرش نیست یعنی نسبت به همه کیفیتها نسبتی مساوی دارد ، در واقع ، درخارج که نمیتواند غیر ازیکی بشود . یکی شدنش باید اتفاقی وبدون علت باشد . یعنی اگر آب را بالای آتش قرار دهیم معلوم نباشد که بعدش یخ می‌زند یا

بخار میشود یا اصلاً نه یخ میزند نه بخار میشود بلکه سنگ میشود یا نه یخ میزند ، نه بخار میشود ونه سنگ میشود بلکه یك مرتبه بشود شکوفه • اگر گفتید این کیفیت نسبت بـــه همه کیفیات وضعیت مساوی دارد این دقیقاً معنایش این است که حرکت محال بشود • در قدم اول ممکن است به نظرتان بیاید که میشود اتفاقی هر دفعه یك چیز بشود ولی مساوی بود نـــش نسبت به هرکیفیتی من جمله خود ش که جزء کیفیت ها ست و مبداء امتناع حرکت است •[1] (پـــس حرکت بدون خصوصیت محال است •)

مقدمه ۲ :

اگر بنا شد که حرکت خصوصیت بخواهد ، این خصوصیت علت میخواهد ، به آن علت میگوئیـــم رابطه حاکم بر تغییر از وضعیت اول خاصی به وضعیت خاص دوم • بنابراین حرکت بـــدون خصوصیت محال شد ، خصوصیت نیز تابع رابطه شد • اگر بخواهیم بگوئیم آن رابطه هم تغییر میکند برای تبدیل شدن آن رابطه به رابطه‌ای دیگر نیز باید قائل به وجود رابطه‌ای دیگر بشویم • یعنی تبدیل این رابطه خاص به یك رابطه خاص دیگر و دوباره برای حفظ خصوصیت آن نیازمند به این هستیم که تحت یك رابطه ویك معادله باشد • نهایتاً اگر به یك امر ثابتی نرسیدیم خصوصیت بدون علت میشود •[2] (پس " امر ثابت " پایگاه پیدایش خصوصیت در تغییـــر و در تعاقب تدریجی است • به یك بیان همان رابطه‌ای راکه ذکر کردیم در سطح بسیـــار شاملتر میتوانیم بگوئیم " امر ثابت " است •)

مقدمه ۳ :

تغییر بدون ترکیب محال است ، یعنی تغییر در امر بسیط ودرامری که ذاتش تغییر نکردن است واقع نمیشود • در ترکیب علاوه برتغییر ، ترتیب ضروری است •

اول ببینیم آیا در ترکیب حرکت هست یا نیست ؟ شما میگوئید که دوجزء هیدروژن واکسیژن داریم که ترکیب شده‌اند وآب پیدا شده است • عرض می‌کنم نمیتوان گفت آب پیدا می‌شود مگر اینکـــه ترکیب واقع شده باشد • یعنی حرکتی پیدا شده باشد که قبلاً نبوده ، این حرکت از تعدد بـــه

وحدت است • میگوئید این تعدد الان هم هست گرچه نحوه گردش اکسیژن در آب غیر از گردش اکسیژن آزاد باشد • میگوئیم ما که نگفتیم اینگونه نیست بلکه میگوئیم اثری که از اکسیژن و هیدروژن مشاهده میشود , دو اثر بودند • در یک مرتبه حرکت کردند از تعدد به طرف وحدت یعنی به طرف ترکیب شدن دو اثر به یک منتجه • در ترکیب حتماً وحدت ترکیبی و ارتباط لازم است و این حرکت خاص از تعدد به وحدت لازم است • در پیدایش این حرکت آیا امر ثابت حاکم نیست ؟ میگوئید تابع امر ثابت هست • پس بنابراین آن رابطه ای که قبلاً در بارهٔ زمان اثبات کرده بودیم حاکم برمکان نیز هست زیرا ترکیب شدن وتبدیل شدن تعددها به وحدت یعنی از تعددهای خاص به وحدت خاص می انجامد • از هر تعددی به هر وحدتی نمی انجامد • یعنی همان برهانی که دربارهٔ زمان گفتیم , درباب مکان نیز صادق است • به این نسبتی راکه بین تعددها و وحدت وجود دارد " ترتیب " می گوئیم •

بنابراین امر ثابت بر توالی وترتیب حاکم است • رابطه شامل برکلیه روابط ترتیبی و متوالی هست • در حقیقت امر ثابت حاکم بر کلیه روابط شامل برزمان ومکان است •

کم کم بحث به جائی رسید • که می توان کلمات را از شکل تجریدی و ملاحظه منهای حرکت به شکل ملاحظه عینی درآورد • یعنی گفت که محال است حرکت درمکان انجام بگیرد مگر اینکه حرکت در زمان انجام گرفته باشد ومحال است که حرکت درمکان انجام بگیرد مگر اینکه حرکت درزمان انجام گرفته باشد • بنابراین به کلمه ترتیب باید یک کلمه " جریان " اضافه شود , یعنی " جریان ترتیب " • وبه کلمه تعاقب و توالی وتبدیل نیز , " جریان تبدیل "بنابراین دیگر نمی گوئیم ترتیب به تنهائی و یا مکان به تنهائی • اگر چنین بشود وبگوئیم جریان ترتیب و جریان توالی یا جریان تبدیل , آنوقت حتماً جامع دارد , جامع این دو که هر دوی اینها وجه آن جامع هستند " جریان جاذبه غائی " است • رابطه بین جریان جاذبه غائی باجهت غائی امر ثابت است چون امر ثابت کلیه خصوصیت های متناسب با غایت را داراست • یعنی حافظ خصوصیت حرکت است • امر ثابت را درون ویا برون جاذبه غائی بگیرید وهمینطور جهت غائی را

درون یا برون بگیرید ، آنچه که به نظر ما مهم است حفظ خصوصیت به ظرف غایت است .
اینکه میگوئیم تحت امر ثابت است بدین معنی است که حتماً این جریان در این جهت حرکت
می‌کند ونمیتواند در این جهت حرکت نکند . چه در وجه مکان باشد وچه در وجه زمان باشد
وچه اینکه درجامع هردوی اینها نگاه کنید حتماً به طرف غایت است . اگر گفتیم که به طرف
غایت است عرض می‌کنیم که بنابراین (۳) رابطه بین جریان جاذبه وجهت غائی ، نسبت های متناسب
با غایت است واین نسبت با همان امر ثابت است (۴) این نسبت ها ایجاد خصوصیت میکنند) اگر
شما بخواهید چوب را تعریف کنید نمیتوانید تعریف کنید الا به نسبتی که دارد با دیگر کیفیتها
و اگر چوب را بصورت کیفیت ندانید بلکه کیفیت را حاصل جریان خاص ببینید مجبورید آنرا به
نسبتی که به غایت دارد تعریف بکنید . یعنی اگر اینجور ملاحظه کنید که از این طرف اشیائی
دارند تبدیل به چوب می‌شوند واز این طرف چوبهائی تبدیل به چیزهای دیگر میشوند ، چوب
که ثابت نیست . البته ما ممکن است با ملاحظه ابتدائی آنرا ثابت ملاحظه کنیم ، اما این چوب
یك حرکتی دارد و پوسیده میشود ، اگر اینرا بصورت یك جریان ملاحظه کنیم . و " جریان "
نیز گفته ایم تعلق به حضرت حق جلت عظمته دارد (۵) آنوقت تناسب این کیفیت ها ، با غایت است
که وضعیت مکانی و زمانی را مشخص میکند) (۶) نسبت آنها به غایت است که تعین شان را حاصل
می‌دهد . پس "رابطه "نسبتی است که تعین را نتیجه میدهد) ، البته تعین به معنای فیکس
مجرد ایستا نیست ، بلکه تعین یك جریان است در بین جریانهای دیگر . لذا مجبورید یك
جریان را در تعین به اصول کلی تعین تعریف کنید . نمیتوانید از یك جریان عکس بگیرید و
آنرا فیکس کنید . شما میتوانید اصول کلی اختلافات یك رود را با رود های دیگر ذکر کنید ، زیرا
باید شامل بشود وبراجزائی در شکل اصالت ربط ، در شکل اصالت تناسب وعدم انقطاع اینها
از همدیگر و متصل بودنشان بصورت یك جریان ثابت شود گفت که آن شیئی که ابتداء کار خلق
میشود برای غایتی ، همان شیئی است که به طرف غایت میرود . شما اگر یك آلبوم که صد هزار
عکس دارد و جدا جدا باشد نمیشود اولی را به آخری نسبت داد وگفت این برای غایتی است

اگر همه اینها عکس هایی ازیک چیز باشند آنوقت باید هویت یک چیزتان در کل این سیر ومراحل ملاحظه شود وباید به آن گفت که جریان دارد • پس کلمه جاذبه غائی نمیتواند صادق باشد مگر براساس اصل بودن رابطه (نسبت) • نسبتی که تعین های متناسب یابه عبارتی دیگر تناسب هایی که برای جریان جاذبه غائی در سیر و جریانش به طرف غایت ایجاد می نماید بهرحال یک جاذبه غائی داریم، یک رابطه‌ای داریم ویک تعینی داریم (۷) این تعین ها و تناسب ها ازطریق این رابطه منسوب می‌نمایند جاذبه غائی رابه غایت ویا بالعکس جریان جاذبه غائی ازطریق رابطه به شکلهایی که دراین مسیر هست ظاهر میشوند) پس دست روی هر تعینی که بگذاریم ، این تعین نمیتواند منقطع از غایت باشد • هم هستی‌اش‌را نمی‌توانید بگوئید بدون غایت است وهم کیفیت آن • هستی‌اش ممکن الوجود است وخالق میخواهد • ازهر فیلسوفی که سئوال کنید ممکن را برای چه خلق کرده‌اند میگوید برای غایتی • سئوال دوم این است که (۸) چرا به‌این کیفیت خلق کرده‌اند پاسخ این است این کیفیت ، کیفیت متناسب با غایت است) (۹) چرا اینگونه جریان دارد ؟ زیرا اینگونه متناسب با غایت است) • بدون گونه گونه بودن وبدون مختلف بودن وبدون مرکب بودن حرکت محال است • حرکت منهای مطلق خصوصیت محال است • در اولین مرحله از خصوصیت حرکت ، جهت هست ونمی‌توان از آن حذف کرد • پس بصورت کلی ، (۱۰) رابطه تعریف شد به تناسب های زمانی و مکانی •

این تناسب های مکانی در بینشان باید خصلت جاذبه ، رابطه ، تعین را ملاحظه کنید • یعنی همانگونه که نسبت به جریان درزمان گفته شد ودرجریان مکان هم بصورت کلی گفته شد در اینجا هم باز باید یک اختلاف سطح ویک ربط بین شان ویک تعین وحاصله تغییر مکانی وجود داشته باشد • حالا درشکل اجتماعی‌اش ملاحظه می‌کنیم •

(۱۱) بنا شد عکس العمل تاثیراتی که انسانها روی هم دارند مستقل از اختیار خود انسانها ، آثار اختیار وجوهی داشته باشد وبنا شدکه محدوده عملیات انسان را گاه درجهتی گسترش ویا تضییق بدهد • آنچه که قدرت تضییق وگسترش دادن دارد نمیتواند دارای وجود وهستی نباشد ،

آنچه که برایش توانائی ذکر می‌کنید چه توانائی فرهنگی باشد وچه توانائی سیاسی باشد ، چه توانائی اقتصادی باشد توانائی نمیتواند توهمی باشد .

گاهی کیفیت فرهنگی را ملاحظه می‌کنید که دارای یك توانائی است هرچند جدای از یکدیگر دیدنشان طبیعتاً موجب این غفلت می‌شود که اینها قدرت‌اند ولو جدا باشد . نه ، اینطور نیستند ، اینها در ارتباط با هم ، سه بعد یك مطلب وسه بعد یك رابطه هستند . ولکن در ارتباط با همدیگر حتماً سه هستند . و حفظ خصوصیت شخصیه دارند ومیشود اینها رابصورت خصلت های مختلف یك جریان ملاحظه کرد . یکی قدرت فرهنگی (حالا در خود قدرت فرهنگی بعداً صحبت بکنیم که خودش دارای بخش هائی است) یکی دیگر قدرت سیاسی ودیگری قدرت اقتصادی . این سه تا در حرکت دو پاره از فرهنگ هست که به سیاست وازسیاست به اقتصاد جریان وجود دارد هرچند سه عامل ازیك مجموعه هستند وهرسه نسبت به هم مؤثرند و متأثرند ولی عضو مغیر فرهنگ است . شما در انسان شناسی تان در صورتی که انسان را دارای اختیار بدانید ضرورت این مطلب این است که اختیار پس از مرحله انگیزه می‌آید سراغ کیفیات متناسب با جهت انگیزه . (درشکل اجتماعی انگیزه های متکیف است که دارای قدرت و به نام نظام ارزشی جامعه ظهور میکند) . انگیزه غیر متکیف را شما درخارج نمیتوانید پیدا کنید همینطور که جاذبه غیر متکیف را نمی‌توانید پیدا کنید . (در شکل فردی اول انگیزه است ، بعد اندیشه وبعد عمل است . فکر نقش ربط بین این دو را بازی می‌کند) . (یعنی حفظ خصوصیت عمل ازطریق فکر انجام می‌گیرد) . (شدت باعث وقادر برعمل از ناحیه انگیزه است) . دقیقاً مثل جاذبه . نهایت کیفیت آن از اندیشه است وعمل ، آخرین مرحله آن است . حالا در شکل فردی انگیزه است واندیشه وعمل اما درشکل اجتماعی که دیگر نمیتوانید اسم انگیزه به آن اطلاق کنید . بلکه میتوانید بگوئید اعمال فردی روی همدیگر اثر گذاشته ، عمل فرهنگی بزرگی راساخته . شده . (فکر، ربط ، عمل ، عمل اجتماعی بزرگی راساخته . رابطه اجتماعی بزرگی راساخته . آنوقت فکر در شکل اجتماعی میشود فرهنگ) . (رابطه در شکل اجتماعی میشود سیاست . یعنی اعتماد

خاصی را ایجاد کرد که آن اعتماد منشاء یک روابط عینی شد ۰ (۷) عمل میشود اقتصاد ۰ نسبت تاثیر مادی گذاشته وگستره‌ای از امکانات طبیعی را به نفع یک انگیزه گسترش داد ۰ و در جهت انگیزه نقیض تضییق کرده است ۰ (۱۲) انگیزه، انگیزه کفار بوده است، ماده پرستی بوده است ۰ اندیشه‌اش تلاش ذهنی برای اینکه راههای ارضاء مادی را پیدا کند ۰ عمل او، عمل شهوترانی‌ها و مظالم مادی بوده، در شکل اجتماعی، یک فرهنگ خاص را پیدا کرد ۰ و یک ارتباطات و سیاست و اعتماد ابلیسی خاص پیدا کرد ۰ و در شکل اقتصادی آمد ۰ خمر درست کرد ۰ به انواع متنوع آن (۱۳) یعنی نسبت تاثیری از امکانات وگستره امکانات مادی را در جهت خاصی به جریان انداخته که برای یک انگیزه یک زمینه شده و برای انگیزه دیگری تضییق ۰ خمر برای کسی که کافر است گستردگی امکان است ۰ به دنیاپرستی‌اش یک لحظه بیشتر میرسد، بهتر میرسد ۰ ولکن اگر مؤمن سر یک مغازه‌ای ببیند خمر می‌فروشند می‌گوید دستهایش نجس است چیزهای دیگرش هم نجس است ۰ انگوری که می‌توانسته از آن منافع خوب ببرد، حالا فاسدش کرده ۰ متدین می‌بیند که دیگر آن انگور نیست ۰ پس در جهت تضییق یک انگیزه دیگر گسترش یافته ۰ در یک جا گسترش ضیق است و در جای دیگر گسترش سعه است ۰ (۱۴) اگر بالعکس باشد یعنی انگیزه الهی باشد وفکر الهی وعمل نیز الهی باشد، در شکل اجتماعی‌اش میشود فرهنگ الهی، سیاست و اعتماد الهی واقتصادی که منسوب باشد به اسلام ۰

درباره جامعه نیز وقتی دوباره بصورت جریان ملاحظه کنید این سه عامل اگر تناسبات شان محفوظ باشد هم بین خودشان جریان وجود دارد تا تعدد تبدیل به وحدت شود، هم مغیر اصلی دارند برای تغییر جهت وهم باید وحدت ترکیبی داشته باشند تا تعدد به وحدت بیانجامد ۰ (۱۵) وحدت را که مشخص می‌کنید، وضعیت آن جریان بزرگتر شامل را که نشان می‌دهید، آنوقت می‌گوئید این وضعیت حرکتش خوب است، سرعت دارد، رشد دارد، گسترش دارد، در جهت خوبی است، در جهت بدی است و زمان آن برابر با رشد است، زمان آن برابر با رشد نیست وهمینطور سایر خصوصیات ۰

برادر افکاری : اگر ممکن است لطفاً راجع به خود فرهنگ وسیاست توضیح بدهید ، این قسمت را متوجه شدیم که وقتی فکرها روی همدیگر اثر می‌گذارد وفرهنگ را می‌سازد ، اما اینکه خود فرهنگ چیست ؟ نظام ارزشی است ؟ روابط انسانی است ؟

در مورد سیاست نیز، اینکه می‌فرمائید اعتمادی که بین مردم ودولت بوجود می‌آید به چه صورتی عینی خواهد بود ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : یك افرادی هستند که در ریاضیات تحقیق می‌کنند،میگوئید دارند کار فرهنگی انجام می‌دهند • برخی دیگر در دستگاههای تحقیقی درباره فیزیك کار می‌کنند ، بازهم می‌گوئید کار فرهنگی انجام می‌دهند • حتی اگر در اقتصاد نیز کار فکری انجام دهند باز یك نوع کار فرهنگی است • اگر در فلسفه نیز کار کنند بازهم میگوئید کار فکری است• پس تاوقتی که دستگاه تحقیقات ، ابداع احتمال می‌کند ، نسبت بین احتمالات را می‌سنجد و نتیجه گیری می‌کند ، آزمایش می‌کند ، دنبال کشف رابطه هست ، شما می‌گوئید کارفرهنگی میکند • حالا اگر تناسبات حاکم بر رسیدن به شهوات باشد ، درهمه این وجوهی که گفته شد میگوئید به دنبال شهوات وبه دنبال روابط باطل است • وبانه ، اگر دنبال پرستش خدا باشد تناسباتی که متناسب با پرستیدن هست میخواهد پیدا کند • در فلسفه میخواهد حقایق را ببیند ، شما میگوئید پس در فرهنگ الهی واسلامی کار میکند ، در هیچ امر از امور بشر که حرکت در آن است همینگونه که خالی از انگیزه نمیتوانیم مشاهده کنیم کیفیت آن از اندیشه به دور نیست • در عمل اقتصادی نیز فرهنگ وجود دارد • در هیچکدام از اعمال اجتماعی بدون رابطه انسانها با همدیگر و پیدایش یك جریان اجتماعی ممکن نیست • یعنی شما کار فردی مجرد ازجامعه اما درون جامعه پیدا نمی‌کنید • اگر سرکوه هم بنشیند به هرحال لباس او از جامعه است • اگر یك دکمه‌ای هم از جامعه به لباسش دوخته شده باشد به همان نسبت ربطش را باجامعه تمام می‌کنید ، عملیات اجتماعی منهای رابطه اجتماعی محال است ، رابطه اجتماعی درشکلهای مختلف ، یك وقت یك سازمان بزرگی به نام دولت را رابطه اجتماعی می‌گوئید ، یك وقت یك رابطه خرید وفروشی

را می‌گوئید ، یك وقت رابطه اجیر ومستأجر را می‌گوئید وبطور کلی هر رابطه‌ای که بین انسانها با هم فرض بفرمائید . این ارتباط ها به اعتماد برمی‌گردد . اعتمادی حق یا ناحق . اعتمادی مبتنی بر هوی یا اعتمادی مبتنی بر تقوی که سیاست مادی وسیاست الهی را می‌سازد همانطور که وحدت ترکیبی بین اشیاء عینی خارجی مادی دیدنی نیست ولی پتانسیل آن قابل محاسبه هست ، آثارش را نیز میتوانید ببینید . (۱۷) وحدت ترکیبی اعتماد هایی که افراد به یکدیگر دارند و روابطی راکه افراد بایکدیگر دارند ، روابط سیاسی که مبتنی براعتماد سیاسی است ، این وحدت ترکیبی نیز مانند وحدت ترکیبی اقتصادی قابل مشاهده نیست ، ولی وجود دارد (۱۸) ارتکازات نیز وحدت ترکیبی فرهنگ را می‌سازد . در اینجا چیز جدیدی که میخواهد در فرهنگ پیدا بشود طبیعتاً یك تنش هایی در ارتکازات ایجاد میکند . خیلی هم راحت واقع نمیشود (۱۹) ارتکازاتی که در باب فرهنگ وجود دارد از جهتی نافع هست که میتواند حرکت فکری رابگستراند از جهتی هم جلو رشد را می‌گیرد . الا اینکه انگهزه تقوی درجامعه شدت پیدا کرده باشد که آنهم به رشد ارتکازات وجریان ارتکاز برمی‌گردد . به هرحال فرمایشاتی که می‌فرمائید و من متوجه می‌شوم وعرایض که من می‌کنم وشما متوجه می‌شوید به یك ارتکازهائی باز می‌گردد که نهایت آن اجتماعی بودنش را تمام می‌کند . یعنی ابتدا ممکن است مایك تعریفی بکنیم درباره عقد یا چای و به توافق برسیم ولی به هرحال ما در تعریفاتمان استفاده ازیك کلماتی می‌کنیم . ایجاد مفاهمه بین من وشما نمیتواند جدای از ارتکازات بصورت مطلق واقع بشود . می‌توان آنرا ساده کرد به ارتکازات اولیه .

(۲۰) اینکه می گوئید حدود وتعاریف برمی‌گردد به تعاریف اولیه ، خود آن تعاریف ونحوه ارتباطشان جدای از ارتکازات نیستند . بنابراین ، رشدی که در ارتکاز واقع بشود بوسیله عملیات فرهنگی واقع میشود . نمیخواهیم بگوئیم که اقتصاد درارتکازات هیچ تأثیری ندارد ولی عامل مغیر آن فرهنگ است ، آنهم در انسان شناسی که اختیار را اصل قرار داده است . اگر بخواهیم آنرا نپذیریم باید در انسانشناسی صحبت کنیم واز انسان شناسی نیز درجهان بینی صحبت کنیم .

اما علی فرض اینکه گفته ایم جهت ن مخلوق است وبرای جهتی خلق شد ه واگر حاکمیت بر رابطه نباشد ، آن جهت حاصل نمی شود و مثلاً آن جهت ، رحمت الهی است ، سرور وبهجت است و بهجت بدون علم محال است و علم بدون حاکمیت بر رابطه محال است ، اختیار وحاکمیت بر رابطه اگر برخود حاکمیت واقع نشود یعنی محکومیت خود ش وعلم به خود ش برایش حاصل نمیشود وبعد بهجت حاصل نمی شود • ومباحثی ازاین قبیل بحث هایی است که متناسب با این جلسه نیست • اگر بخواهیم از اصول موضوعه استفاد ه کنیم، اینجا می توانیم استفاد ه کنیم وبگوئیم به هرحال درانسان شناسی چیزهایی راپذیرفته ایم •

برادر افکاری : روابطی که انسانها می پذیرند جزو فرهنگ است یا حاکم است برفرهنگ ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : شناسائی این روابط جزو فرهنگ است • اگر نظام ارزشی تان الهی باشد ویااینکه مادی باشد • یك زحمت هایی دارید برای شناسائی حکم • مثلاً فقیه یك زحمت هایی می کشد تافتوی می دهد ، آن حقوقدان هم یك جمع آوری هایی میکند ویك تناسب هایی راپیدا می کند وبعد می گوید متناسب بارفتار جمعی این است که چنین باشد هردو دارند کار فکری می کنند ، صد مه ای که درشناخت کشید ه میشود چه شناخت میکروفون باشد ، چه شناخت رابطه ٔ بین انسان باشد ، چه شناخت ریاضی باشد چه شناخت منطقی باشد ، چه شناخت درباب جهان باشد ، (صد مه ای که درعملیات شناسائی انجام می گیرد کار فرهنگی است ، حاصل این صد مه میشود ارتکازات •)

دیگر الان قطعاً برای عد ه ای که معتقدند به ریاضیات نسبیت ، می گوئیم اینقدر ارتکازی شان شد ه که برای عد ه ای دیگر ٤=۲×۲ ارتکازی شد ه است • و با آن هم مرتب کار کرد ه اند و آثارشان نیز مشاهد ه کرد ه اند • مثلاً اگر شما بگوئید ٤=۲×۲ می گویند این در دستگاه فرض ریاضی است • می گوئید فرض یعنی چه ؟ من درخارج می بینم • می گوید درخاج که ۲ تا دارید هرچیز که زمانش برابر با خود ش است ، دوتا زمان برابر که شما نمیتوانید داشته باشید که بگوئید ۲ وبعد هم بگوئید ٤=۲×۲ • (می گویند در عینیت دوئیت هست اما دو نیست • هرچیز زمانش

با خودش است به معنای دوئیت است) اما در دستگاه نظری درست می‌گوئید .

من میخواهم بگویم خیلی خلاف هست که الان به بچه مدرسه‌ای های قم ویا بازاری های قم ویا اداری‌های قم که مرتکزشان است که ۴=۲×۲ بگوئید که یک عده‌ای آمده‌اند ومی‌گویند اینکه می‌گوئید ۴=۲×۲ این در خیال است . می‌گویند اینها یا آدمهای نادانی هستند یا آدمهای لجباز . عین همین را هم اگر برای کسی که در ذهنش مرتکز شده و مرتباً کار کرده با نسبیت ، بگوئید ، می‌گوید آنها اشتباه می‌کنند والتفات به موضوع ندارند .

اما یادمان نرود که نسبت تقریب ادراکات ومعارف ما در هماهنگی است که صحت آن تمام میشود و قدر متیقن آن مرتباً افزایش پیدا می‌کند . یعنی معرفت به حق مرتباً بیشتر میشود نه نقض می‌شود (این مطلب را عقلاً عرض کردیم).

۲۳ به هرحال عملیات فرهنگی عملیاتی است که در شناسائی ومعرفت انجام می‌گیرد . درخود سیاست هم شما شروع می‌کنید به فکر کردن ویا یک تئوریسین شروع می‌کند به فکر کردن ویا یک کارشناس سیاسی شروع میکند به کار کردن . جمع بندی می‌کند ، آزمایش می‌کند نتیجه را می‌دهد وبعد دوباره جمع بندی مجدد می‌کند ودرنهایت یک معرفت حاصل میشود ۲۴ درایجاد یا تغییر روابط اجتماعی . به این مطلب می‌گوئیم عمل سیاسی است که این آقا انجام می‌دهد ۲۵ پس کلیه عملیاتی که با شناسائی انجام می‌گیرد کارهایی است فرهنگی . اما کلیه عملیاتی که در نفس ارتباط و شناسائی است یا روی نفس تغییر کیفیت های مادی (نه شناسائی کیفیت تغییر وکیفیت رابطه برای اینکه بتوانیم آن تغییر را واقع کنیم) عملیات سیاسی است .

۲۶ بنابراین شما اقتصاد سیاسی خواهید داشت ، اقتصاد فرهنگی خواهید داشت ویا بالعکس هم می‌توانید بگوئید .

برادر ذوالفقارزاده : استاد فرمودند که در تغییر وضعیت خاص اول به وضعیت خاص دوم اگر یک امر ثابتی براین حاکم نباشد خصوصیت هم بدون علت میشود . سئوال من روی امر ثابت بود که اگر یک امر ثابت بروضعیت اول و دوم حاکم باشد آن موقع چه چیز تغییر می‌کند ؟

شاید ما بصورت انتزاعی بگوئیم که یك فرمول حاکم بر این حرکت است ولی در عینیت همه اش ما حرکت را می‌بینیم • اینکه می‌گوئید بر تغییر وضعیت اول به دوم یك امر ثابتی حاکم است پس این تغییر در کجا صورت می‌گیرد ؟ و یا چه چیز است که دارد تغییر می‌کند در حالی که یك امر ثابتی بر این حاکم است ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا تغییر، انتقال از خصوصیت اول به خصوصیت دوم است ؟ خاص بودن خصوصیت دوم به چه دلیل است ؟ آیا بدون علت است ؟

برادر ذوالفقارزاده : میشود گفت که در یك رابطه خاصی قرار گرفته ، مثلاً آب در رابطه با آتش قرار می‌گیرد و بخار بوجود می‌آید •

برادر حجت الاسلام حسینی : این نسبتی که بین آب و آتش است وقهراً بخار می‌دهد ، این نسبت یك نسبت حقیقی است ؟ اگر این نسبت نبود معنایش این است گاهی هم که آب را روی آتش می‌گذاریم باید مثلاً عوض بخار، گل سبز بشود •

برادر ذوالفقارزاده : آب در حال تغییر است ، آتش هم در حال تغییر است ، بخار هم در حال تغییر است •••

برادر حجت الاسلام حسینی : از همه این تغییرها ، عین همین سئوال را میشود کرد که چرا وقتی آتش تغییر می‌کند یك مرتبه یك چیزی نمیشود که بقول شما خیلی بی ربط باشد و هر دفعه هم یك چیز بشود • یك وقت این کبریت مشتعل میشود در لحظه اول آتش باشد ، در لحظه دوم یك مرتبه آدم ببیند متبلور شد وتبدیل به بلور شد و در لحظه سوم هم یك چیز دیگر بشود • اینکه شما می‌گوئید قوانین هست ، روابطی هست ، خصلت هایی هست ، معادلاتی هست که حافظ خصوصیت حرکت است منتهی الیه آن باید برسد به یك امری که ثابت باشد زیرا حفظ خصوصیت از ثبات است • شما ثبات حاکم برجریان را میخواهید ، این به معنای انکار جریان نیست ، به معنای این است که جریان بدون جهت ممتنع است وجهت بدون کیفیت محال است • یعنی آیا تغییرات قوانین هم قانون دارد ؟

برادر ذوالفقارزاده • : آنوقت باید بگوئیم که وضعیت اول یك قانون دارد ، وضعیت دوم یك قانون دارد ، رابطه بین این دو نیز یك قانون دارد • بعد درحقیقت ما حرکت را مجموعه ای از ثوابت ویا امرهای ثابت معنا کنیم •

برادر حجت الاسلام حسینی : نه خیر، شما باید امر ثابت را حاکم بر کل جریانات ببینید •

برادر ذوالفقارزاده • : خود جریان هم باز یك قانون دارد •

برادر حجت الاسلام حسینی : تحت امر ثابت است نه اینکه خود ش امر ثابت باشد • یعنی تحت نسبت حرکت میکند بی نسبت نیست •

برادر ذوالفقارزاده • : آن نسبت هم که ثابت است •

برادر حجت الاسلام حسینی : آن نسبت ثابت است وباید هم ثابت باشد •

برادر ذوالفقارزاده • : به مرحله‌ٔ دوم که میرسد رابطه بین اول و دوم ثابت است ، خود دوم هم ثابت است پس باید بگوئیم مجموعه ای از ثوابت •

برادر حجت الاسلام حسینی : چرا ؟ حرکت مال جنس دیگری است ، مال جنس جاذبه است ، نه مال جنس قوانین • قوانین حاکم بر روابط ماده • اگر داشته باشیم ، تناسبات حاکم بر روابط ماده • اگر داشته باشیم ، آن تناسبات باید ثابت باشد ولی ماده ، جریان تحت این ثوابت است •

برادر ذوالفقارزاده • : پس دو سنخ مختلف هستند ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : احسنت ، یکی از آن دو بسیط زمانی است هرچند بسیط ذاتی نیست و مخلوق است ، امایکی دیگر باید مخلوق باشد وبسیط زمانی نیز نباشد • اصلاً برای پیدایش زمان وحرکت مگر شما میتوانید محتاج به بسیط زمانی نباشید ؟

برادر ذوالفقارزاده • : از نظر ادراك حداقل برای من خیلی مشکل است که ثابت ومتغیر و ماده • و قانون چگونه با هم جمع می شوند •

برادر حجت الاسلام حسینی : حال شما بالعکس آن بیائید وبگوئید تغییر یعنی تبدیل

اول به دوم ، بگوئید اگر بین این دو حقیقتاً منفصل باشد تغییر واقع نشده است ، اولی نیست شده ودومی پیدا شده • چیزی تبدیل به چیز دیگر نشده است • اگر بگوئید این هردو یکی هستند ، بازهم تبدیلی صورت نگرفته است • اما اگر بگوئید در تبدیل اول به دوم ربط دارند ولکن ربطشان تحت امر ثابتی نیست ، پس باید به هرکیفیتی بتواند بیرون بیاید ، آنوقت نفسی کیفیت میشود مطلقا •

بی قانونی محض یعنی اختلاف پتانسیل نبودن بین کیفیات است واین هم مساوی است با امتناع کیفیت •

البته عرض کنم که در اینجا مطالب به مقدار لازم بحث گفته شد نه به مقدار کافی بحث • طبیعتاً این حرفها با ارتکازات حضرتعالی هم نباید بسازد • مدعی هستید که میخواهید چیز جدیدی پیدا کنید که در ارتکازات نیست ، رابطه بین جریان احکام با عینیت نداریم ، پس چیزهایی هم که در بخش های مختلف آن پیدا میشود باید متناسب با ارتکازات عمومی نباشد • حضرتعالی هم در آن بخش باید بگوئید که این حرفهائی که می زنید قابل فهم نیست •

برادر ذوالفقارزاده • : من فقط در آن قسمت که امر ثابت قابل تغییر است • • •

برادر رحجت الاسلام حسینی : امر ثابت نمی تواند قابل تغییر باشد • یعنی در تغییر نیازمند به ثباتیم • و در ثبات نیازمند به تغییر وربط بین این دو باید بشناسیم • ثبات فقط ثبات مطلق جلت عظمته است در آنجا هیچ تغییری وهیچ توصیفی راه ندارد ، هیچ تغایری نیز راه ندارد •

برادر ذوالفقارزاده • : پس اینجا تغییر را قبول دارد منتهی به چه نحوی ؟

برادر رحجت الاسلام حسینی : تغییر باید تحت امر ثابت انجام بگیرد ، امر ثابت در اول خلق میشود و دیگر تغییر نمی کند ، نقشه خلقت دنیا ، نقشه سیر عالم ، اینجور نیست که در نقشه علم نباشد مثلا اینکه بگوئید غایت را نمی داند اما خلق کرده که غلط است ، ویا برای مخلوق جهت رسیدن را معین نکرده که غلط است ، ویا استغفرواله • • قصد خدا این بوده که

در دنیا یك طوری دیگری شود اما چیزی که خلق کرده خودش یك طور دیگر می شود • می گوییم چیزی جز تحت حول و قوه او نیست چگونه این مخلوق ممکن میتواند بدون او تغییر کند البته در باب اختیار اینگونه نیست که اختیار کفار منحل در اختیار عباد صالح در غایت نشود • " للباطل جوله " آنها یك جوله‌ای می زنند ولی اینگونه نیست که نقشه خدا به هم بخورد و یا غرض خدا ول بشود •

ما می گوئیم عالم برای جهتی خلق شده , جاذبه‌ای وجود دارد که این عالم را ارتباط می دهد به آن جهتی که خلق شده است تناسباتی است که کیفیت متناسب سیر در این راه ایجاد میشود و ایجاد خصوصیت از این قبیل است • وکل خصوصیت ها تحت آن قرار می گیرد •

برادر محمد زاده : اگر ممکن است یك تعریفی از قدرت بفرمائید که موقعی که می فرمائید قدرت سیاسی وقدرت فرهنگی منظورتان از قدرت چیست ؟ آن چه که من یادداشت کرده‌ام اگر درست متوجه شده باشم شما فرمودید انگیزه های متکیف • انگیزه های متکیف ویا انگیزه های قابل تکیف ؟ یعنی اگر بشود آن انگیزه ها را به کیف تبدیل کرد ولو اینکه الان نشده است •

برادر حجت الاسلام حسینی : (قدرت در مرحله اعم آن همان جاذبه غائی است) • یعنی تعلق به تبارك وتعالی است که معنای " اناالله وانا الیه راجعون " شاید به یك بیان دیگرش در یك معنای نازله‌اش ودر سطح ابداع احتمالاتی که پیرامون بحث های ما هست نه در سطحی که معنای آیه را بخواهیم بگوئیم, همین عرایض را بشود به عنوان یك احتمال ذکر کرد • یعنی تعلق همه امور به تبارك وتعالی در جریان سیرشان • آنوقت به یك معنای دیگری در اینجا عرض کنیم که این قدرت واین جاذبه درشکل انسانی‌اش تحت اختیار قرار می گیرد • اختیار حاکم بر انگیزه است • یعنی اختیار جهت می یابد ویا جهت می دهد • یافتن جهتش بوسیله خودش است وجهت می دهد به کل انتخاب کردن ها • قوه اختیار حاکم بر انگیزه است یعنی هوی و تقوی هردو درون آدم هست ولی شدتی که قدرت جریان داشته باشد نیستند • اختیار می آید و به آنها قدرت جریان می دهد • قدرت جریان که به هوی و یا تقوی داد , اولین جریانش ,

جریان ذهنی پیدا میشود • اگر اختیار سوء باشد " مایناسب به جهته." سوء را بصورت کیفیتها انتخاب می‌کند ، پس انگیزه بعد از اختیار دارای کیفیت است • قبل از آن اصلاً دارای جریان نیست • این هست که می‌آید وراه را باز می‌کند • اگر یك ظرف آبی اینجا داشته باشید و یك شیر فلکه داشته باشد به طرف تقوی ویکی شیر فلکه داشته باشد به طرف هوی ، اختیار هست که می‌آید شیر فلکه را باز می‌کند • قبل از آن پتانسیل مساوی است وقدرت جریان وجود ندارد • قوهٔ حاکمیت بر رابطه می‌آید وشیر را باز می‌کند • اینجا دیگر همه فشار در یك مسیر است • " مایناسب به این جهت." هرچیز که مناسب با این جهت باشد برگزید • میشود به وسیله قوهٔ تمیز • در اینجا قوهٔ تمیز میشود تقوایی واگر بالعکس باشد آنوقت قوه تمیز شیطنت و هوائی میشود • اگر صحیح باشد میشود " العقل ماعبد به الرحمن " • اگر غلط باشد می‌شود آنچه که درمعاویه هست که شیطنت است ، تمیزش ، تمیز روابط شیطنت است •

پس یك کیفیت دارد ، کیفیت رابطه ها وتناسب هایی که میتواند یا شیطنت را محقق کند یا میتواند طاعت را محقق کند • بعد اعمالی انجام می‌گیرد • آن اعمال هم دارای شدت است وهم دارای کیفیت • شما برای بلند کردن یك جسم هم زور می‌خواهید وهم آنرا به نحوه‌ای خاص برمی‌دارید و یك نحوه حرکتی را ایجاد میکنید و یا برای سخن گفتن یك توان لازم دارید بعد حرف می‌زنید که دارای معنی است • هذیان نمی‌گوئید یعنی متکیف است سخنان شما به کیفیت خاصی که اندیشه در آن جریان یافته است • مفاهیم خاصی را بیان می‌کند • حتی حین هزل گفتن از روی قصد مثلاً صحبت می‌کنید که دیگران بخندند ولکن کیفیتی دارد • اگر نخندیدند مثل مشتی است که در هوا رها شده باشد • به نظر می‌آید که این کیفیت ، خوب کیفیتی نبود • حرکتی است عینی که متکیف است ، تأثیراتی که این حرکت ها روی همدیگر دارد یك وحدت ترکیبی می‌دهد درسه بابی که عرض شد •

پس قدرت که در عینیت در رفتار انسان ظاهر میشود حالات روحی نیز خود رفتاری است • خصوصیاتی هم دارد • کلمه‌ای را که یك عارف می‌گوید حتی زمانی که می‌گوئید بارمعنوی دارد یا یك

مفسد می‌گوید ، گاهی کلمات یك مفسد هم در ایجاد فساد بسیار موثر است •سخن از ظلمی و یا فسادی را بیان می‌کند آنگونه که در کسانی که جزو اتباع او هستند شدید موثرمی‌افتد • ترکیبی بوجود می‌آورد درارتکازات آنها ، به نحوه‌ای رابطه برقرار می‌کند که یك مرتبه آنهارا ازجا می‌کند • به اصطلاح ماقرائن حالیه ومقالیه یعنی کیفیت هایی که در سخن یا درحال او ظاهر میشود مجموعه‌اش‌روی هم یك ویژگی خاص‌به کلامش‌می‌دهد • دیگری می‌آید وتقلید می‌کند ولی آن خصوصیاتی که در وجنات‌این شخص‌بود ویا آن خصوصیاتی که در فشار روی کلمات ویا حروف‌بوده ، نحوه نگاه کردن این شخص‌بوده ، ندارد • در نتیجه آن کارآئی را نیز نخواهد داشت •

والسلام

بسمه تعالی

جلسه مشترک ۶۵/۱/۲۷ برنامه ریزی

موضوع : مبنای تقسیم بندی ها (مبحث امر ثابت)

فهرست

۱ــ جمع بندی مباحث گذشته درموضوع مورد بحث صفحه ۲ــ۱

۲ــ توضیح پیرامون انواع علت های مطرح شده درمنطق صوری وطرح جاذبه غائی

به عنوان علت حرکت وامرثابت به عنوان پایگاه پیدایش خصوصیت درحرکت صفحه ۷ــ۳

۳ــ طرح سئوالات پیرامون موضوع مورد بحث صفحه ۹ــ۸

۴ــ امر ثابت و قانونمندی اشیاء نیست صفحه ۱۲ــ۱۰

۵ــ امر ثابت لازمه جریان تغییر است صفحه ۱۵ــ۱۳

بسمه تعالی

برنامه ریزی : تعیین کلی‌ترین دسته بندیهای وضعیت مطلوب ... مبحث امر ثابت

جلسه ۸۲ ۶۵/۱/۲۷

برادر درخشان : بسم الله الرحمن الرحیم ، درجلسه گذشته بعضی از برادران گروه نظری تشریف آوردند و دو مطلب بحث شد ، یکی درباره مفهوم امر ثابت بود ودوم در مورد تغییردرزمان و درمکان . درباره امر ثابت به‌این نتیجه رسیدیم که‌امر ثابت در تغییر و حرکت چیزی جز علت حرکت نیست اما برای این که در دستگاه منطقی خاصی صحبت نکرده باشیم یعنی‌بار استنتاجات منطقی رابرواژه خاصی مترتب نکرده باشیم ازکلمه علت پرهیزکردیم. والا منظور از امر ثابت در حرکت یعنی در تغییر الف به ب یك علتی وجود دارد ، یك علتی هست‌که الف به ب تبدیل میشود این علت خصوصیات معینی دارد ، یکی ازآن خصوصیات این است‌که این علت ثابت‌است ، خصوصیت دوم این است‌که‌این علت‌واحد است . با این حال برادران گروه نظری‌روی مفهوم واحد بودن زیاد اصراری نداشتند ونظرشان این بود که راجع به آن کمتر صحبت شود . بلکه راجع به‌خصلت ثابت‌بودن علت زیاد تاکید داشتند . حساسیت دراین که کلمه علت‌رامطرح نکنند وکلمه‌امر را مطرح کنند ، یعنی به جای اینکه بگویند درتغییر الف‌به ب علتی وجود دارد وازخصوصیات آن علت ثابت بودنش‌است، بگویند درتغییر الف‌به ب امر ثابتی حاکم است ، می‌فرمودند حساسیت روی این کلمه علت بخاطراین است‌که آن مباحثی که درمنطق مطرح است‌از جمله هم سنخ بودن علت و معلول و مباحث دیگری که در منطق صوری مطرح میشود فعلاً از اینها پرهیز شود . یعنی ما بخواهیم دراین مرحله از بحث از قضایا ونتائجی که موضوعاً تحت منطق صوری است‌استفاده کنیم. اگر ما بهرحال آن قضایا را مراد نکنیم برای اینکه مطلب بهتر بذهن متبادر شود . بگوئیم درهرحرکتی علتی وجود دارد وازخصوصیات‌آن ثابت‌بودن این علت‌است . علت‌نمیشود خودش‌موضوع تغییر قرار بگیرد . این بحث مادر مورد امر ثابت‌بود . اما جلسه‌ای هم صبح در خدمت برادرمان آقای افکاری بودیم، ایشان می‌فرمودند بحث امر ثابت‌بخاطر مطلبی بعنوان جاذبه ،

رابطه وتعین مطرح شده است . یعنی مفهوم امر ثابت در تبیین رابطه مطرح شده است .
پس نظر برادرمان این بود که اکنون باید رابطه ٔ بین امر ثابت و رابطه را ماتمام کنیم و ببینیم
این رابطه ٔ بین علت حرکت یعنی جاذبه ورابطه چیست . پس اکنون باید علت حرکت یا به
تعبیرحاج آقامرثابت و رابطه در تعین تبیین شود . یك سئوال حاشیه‌ای نیز باقی مانده و
آن این است که مفهوم تغییر درزمان قابل درك است . اما وجوه مختلف تغییر درمکان روشن
نیست . یعنی تغییر درمکان را اگر ما حرکت بدانیم وبخواهیم برای این حرکت علتی یابه تعبیری
امر ثابتی برای آن پیداکنیم مستلزم این است که ما زمان را لحاظ کنیم ، حتی در تغییر در
مکان . والا تغییری که زمان ازآن انتزاع شده باشد دیگر تغییر نیست . تغییر همواره در
زمان واقع میشود . تغییر درمکان اگر مراد تبدیل الف به ب است زمان شرط ضروری است .
ناگهانی که صورت نمی‌گیرد . تغییر یعنی حرکت ، حرکت یعنی گذر از مراحل وگذر از مراحل
یعنی شدن واین یکی ازابعاد تفسیرش در واقع ملاحظه کردن محور زمان است . پس سئوال
این است که تغییر درمکان به چه معناست . بالاخص اگر مامکان را ملاحظه تغییر بدانیم در
زمان صفر ، یعنی زمان را صفرکنیم وتغییر را ملاحظه کنیم،اگر مراد این است از تغییر در
مکان . اما اگر مراد از تغییر درمکان چیز دیگری است مثلاً یك اصطلاحی است که یك معنائی
ازآن مراد است باید تبیین شود که مراد ازآن چیست . اما اگر تغییر درمکان همان مطلب
است ، تغییر درمکان یعنی هماهنگی . یعنی تغییر وقتی زمان صفر است موضوع تغییر زیاد
روشن نیست . تاچه برسد به‌این که مابگوئیم این علتی دارد واز خصوصیت آن علت ثابت بودن
آن است . پس جمع بندی مطلب این است : اولاً در بحث برادران نظری بهمان نتیجه رسیدیم
که امر ثابت همان علت است . دوم مفهوم تغییر درمکان اگر به‌این اعتبار باشد که تغییر در
امری را ملاحظه کنیم وقتی زمان صفر است یعنی محور زمان را حذف کرده‌ایم . این زیاد روشن
نیست . مفهوم تغییر درمکان زیاد روشن نیست . و نکته سوم این است که مفهوم امر ثابت
برای روشن شدن رابطه مطرح شد . حالا که یك درك اجمالی از امر ثابت یا علت حرکت مطرح

شده است چه ربطی با مفهوم رابطه دارد ؟ پس این ۳ مطلبی است که از حضور جناب آقای حسینی استدعا می‌کنیم مطالبی در این مورد بفرمایند .

برادر افکاری : امر ثابت را که فرمودید علت حرکت , بنظر میرسد در آن جلسه روی این بحث شد که امر ثابت علت کیفیت خاص است , چون قبلاً تمام شد که علت حرکت جاذبه است . امر ثابت در حقیقت چیزی است که حافظ این است که یك کیفیت خاص به یك کیفیت خاص دیگری تبدیل میشود نه هر کیفیتی . می‌توان گفت امر ثابت علت کیفیت حرکت است نه علت حرکت .

برادر حجت الاسلام حسینی : ابتدا عرض می‌کنیم خدمت شما غرض از امر ثابت با علتی که در منطق و فلسفه بحثش میشود کاملاً فرق دارد . علت را گاهی درباره اصل هستی اشیاء و وجود اشیاء میگویند که از کلمه علت ایجاد کننده هستی حضرت حق جلت عظمته مراد هست . بنابراین ابداً مراد ما از کلمه امر ثابت , خداوند متعال بهیچ وجه نیست .

گاهی از کلمه علت , علت غائی , خداوند متعال برای چه ایجاد فرموده است او موجد است, ایجاد کننده است , چرا ایجاد فرموده ؟ آن غایت ونهایت را که برای رسیدن به آن یا در جهت غائی حرکت کردن عنوان میشود وبه این علت گفته میشود . این معنی از علت هم بالمره مورد نظر ما در امر ثابت نیست . پس علت فاعلی نیست , علت غائی نیز نیست . علتی را که می شمارند علت مادی وصوری نیز می شمارند که ما اصلاً چون در این دستگاه تقسیم نمی‌کنیم هیچ وقت جاذبه غائی را علت مادی تلقی نمی‌کنیم . ولی آن چه علت حرکت است جاذبه غائی است . یعنی وجود متعلق به غایت بدون حرکت نمیتواند باشد . علت حرکت جاذبه غائی است وجودی که متعلق به غایت است بدون حرکت نمیتواند باشد . حالا آن غایت چه کیفی است , کیفیتش میگوئیم متناسب با فعل است , نه اینکه بگوئیم غایت یعنی خداوند متعال . کیف غایت, چگونگی غایت تناسب با فعل دارد , فعل هم تناسب با اطلاق دارد , لذا خوبی تعریف میشود به کمال مطلق . معنای کمال ونقص روشن میشود . خوب برگردیم , اما علت صوری در آنجا در تقسیمشان باز صورت را امری جدای از ماده ذکر می‌کنند که میتواند درمرحله تحقق فاصله ای

برایش فرض شود • به زعم ما ، خیر • جریان جاذبه غائی بدون کیفیت ممکن نیست وجاذبه غائی بصرف اینکه فرمودید متعلق است یعنی بدون حرکت ممتنع است • بعبارت دیگر علت حرکت چه شد ؟ جاذبه غائی • علت که نمیتواند منفصل از معلول باشد • جاذبه غائی که نمیشود منفصل از معلول باشد ، جاذبه غائی که نمیشود بدون حرکت باشد • اگر بنا شد ، جاذبه غائی حرکت داشته باشد ، یعنی کیف دارد ، صورت دارد ، جریان جاذبه غائی بدون کیفیت ممکن نیست • نهایت این جریان تحت امر ثابت است یعنی امر ثابت حاکم بر این جریان است • تغییرات خاصی می نماید درجهت غائی • جاذبه غائی باید تغییرات خاصی بنماید • خصوصیت به کجا برمی گردد ؟ آیا به خود تغییر بازمی گردد ؟ خیر • خصوصیت باید حتماً پایش به ثبات برگردد هرچند تعین جریان است ، تعین حرکت است وتعین تجزیه شده وبریده شده از حرکت نیست • تعینی راکه درمنطق صوری باکلمه " تطابق ومطابقت بیانش می کنند وبرایش بیان میکنند که هم مطابقت در مرحله " نظر ممکن است یعنی ممکن است • شما دو مربع ، دومصداق ازمفهوم مربع را تصور بفرمائید مساوی ، منطبق بریکدیگر، دوتا هست ، دوئیت دارد ولکن مثل همدیگر است • کلیه خصوصیاتش منطبق برهمدیگر است ، این چنین چیزی درجریان جاذبه غائی ممتنع است • در منطق صوری مطابِق ومطابَق را ، دوچیزی راکه بهمدیگر انطباق دارند ، برابرند درخارج هم فرض می کنید مثل اضلاع یك مربع در خارج. در منطق اصالت ربط ممتنع است اضلاع یك مربع برابر بایکدیگر باشند • هرچیزی زمانش برابر باخودش هست • معنایش این است که شما نمیتوانید دوچیز را باحفظ دوئیت منطبق برهمدیگر پیدا کنید ، مطابق برهم پیدا کنید ، درمنطق صوری شیئ ای راکه درخارج می بینید تصور آنرا به عینه می توانید بکنید ، درمنطق اصالت ربط تصور به عینه آن ممکن نیست • خوب چه دوموضوع مختلف ذهنی باشد چه عینی باشد چه یکی ذهنی ویکی عینی باشد درمنطق صوری میتوانند منطبق بریکدیگر مطابِق ومطابَق باشند ولکن در منطق اصالت ربط دوئیت علت افتراق میشود • نمیتوانید برای آنها انطباقی ، تطابقی ، مطابقتی ملاحظه بفرمائید • لذا یقین در منطق اصالت ربط نسبت تقریب به جهت حرکت هستی است •

شیئ در نسبتش به غایت است که انحراف وعدم انحرافش ملاحظه میشود • درمرحله جزمیت هم آن جزمیتی که سزاوار است مرتباً اضافه شود نسبت تقریبی است که به جهت غائی پیدا میکنند • بهرنسبت که ادراك ما به جهت غائی نزدیکتر میشود • یقین قبلی تأثیر بیشتری پیدا میکند • بنابراین اصلاً تعین یقینی ، برابری یقینی ، مطابقت وکل این پیش‌فرضهای اولیه در دستگاهی که از آن صحبت می‌کنیم با منطق صوری یك اختلافهائی دارد • هکذا دربیان علت • علت که به معنای اصل هستی که درامر ثابت مورد نظر نیست • علت صوری هم صورت را متعین منفصل نمی‌شناسد • صورت یك جریان می‌داند • صورت یك جریان ، یعنی نسبت یك جریان به غایت. اصلاً با آن معنائی که در دستگاه اصالت شیئ یا تجزیه ، یا تجرید ملاحظه میشود اینجا معنائی که ازصورت دارد فرق می‌کند • بنابراین نمی‌توانیم امر ثابت را علت صوری بدانیم ، به‌آن معنائی که منطق صوری برای صورت می‌نماید. پس امر ثابت علت هستی و باصطلاح منطقی علت فاعلی نیست • امر ثابت علت غائی نیست • امر ثابت علت مادی نیست • امر ثابت علت صوری به معنائی که صورت را در منطق صوری بیان می‌کند نیست • علت مادی در اینجا جاذبه غائی است که آن جاذبه غائی هم باامر ثابت فرق دارد وهم باعلت مادی که درد ستگاه منطق صوری بیان میشود • نهایت این که جاذبه غائی درمقام تحقق جز در صورت جریان یافت نمیشود • یعنی با صورت است چون ماده بدون صورت راملاحظه نمی‌توانیم بکنیم • یعنی آن چیزی را که بیان کردند اجمالی میتوانیم بگوئیم جاذبه غائی و تفصیلی بگوئیم جریان جاذبه غائی • ولی نمی‌توانیم بگوئیم جاذبه غائی چیزی است بدون صورت مثل هیولای اولیه یا مادة‌المواد • این حرفها نیست ، نه • وارد آن بحثها هم نمی‌شویم • آنها حق است یاناحق ، درست است یا نادرست ، این حرفهای مانیست • آن یك حرفهای دیگر است • ازآن راه هم ممکن است بروند به جای درستی هم برسند ولی ازاین راه به‌جای دیگری می‌خواهند بروند ، میخواهند دنبال برنامه‌ریزی بروند ، ازاین راه دنبال تغییر وضعیت هستند • بنابراین جاذبه مرحله اجمال جریان جاذبه است • نه‌این که جاذبه غائی یك چیز جدا فرض‌بشود ، بعد بگوئیم

جریان جاذبه چیز دیگری است • همین که میگوئیم جاذبه غائی یعنی این مرتبه اجمال به نفس این که هستی اش متعلق به غایت است • بدون حرکت ممتنع است • وقتی بدون حرکت ممتنع شد حتماً دارای حرکت است • وقتی دارای حرکت شد , حرکت بدون کیف محال است و کیف بدون خصوصیت ممتنع است و خصوصیت بدون امر ثابت ممتنع است • پس اگر می گوئید علت حفظ خصوصیت جریان , بله امر ثابت علت حفظ خصوصیت جریان است • به این معنا علت بکار گرفته نشده است تا ما بتوانیم با کلمهٔ علت حرکت بیانش کنیم و تازه اگر بخواهیم , علت کیف حرکت میتوانیم بگوئیم • علت خصوصیت حرکت است • آن هم نه به این معنا که حرکت مجرد از کیف ممکن باشد • دومین خصوصیتی را که از امر ثابت می گوئیم این است که بسیط زمانی است ولی بسیط ذاتی نیست • دربارهٔ حضرت حق جلت عظمته می گوئیم خداوند بسیط ذاتی است • دربارهٔ امر ثابت می گوئیم بسیط زمانی است • یعنی زماناً تغییر نمی کند • تغییر شیئ برابر با قیاس می باشد • بگوئیم ابداً تغییر نمی کند حتماً فنا دارد , همانطورکه ایجاد داشته است • نهایت این که فنایش چه وقت است ؟ فنای نقشهٔ حرکت وقتی است که شیئ متحرکی در کار نباشد. اگر گفتید وجود هرگونه حرکتی بستگی به خصوصیت حرکت دارد وخصوصیت بستگی به ثبات , معنایش این استکه وقتی میگوئیم فنای امر ثابت آن وقت هیچ خصوصیتی برای حرکت نباشد یعنی هیچ حرکتی نباشد • پس هم ایجاد شده است هم معدوم میشود ومخلوق حضرت حق است • پس سنخیت آن در ذات با ممکنات مسانخ است • پس این سئوالی که شد • بود هم سنخ نبودن علت ومعلول با هم سنخ بودن , ذاتاً مسانخ وهم سنخ است • ذاتاً جزء ممکنات است • امر ثابت ذاتاً ممکن و مخلوق است • اما گفته اند نمیشود توصیفش کرد به وحدت یا کثرت , چرا ؟ امر ثابت نفس خودش ذاتاً ربط بین کثرت و وحدت است • یعنی قوانین متغایر بر یک نسبت است که منسوب به جهت واحد میشوند • یعنی نسبت حاکم بر هماهنگی کلیه قوانینی که منسوب به یک جهت ویک غایت اند ذات امر ثابت را مشخص می کند • توصیف می کند • وصف ذات امر ثابت رابطهٔ بین کثرت و وحدت است • لذا بساطت زمانی شرط آن است , در عین—

حالی که حکومت بر تغایر دارد . البته عرایض راکه کردیم ، هرچند که گروه نظری انصاف مطلب این است که خوب و مرتب ومنظم برادران سعی کرده اند و دارند تلاش می‌کنند ولی طبیعتاً تا یک سطح از مطلب یعنی اوائل امر ثابت خدمتشان عرض شده و با همدیگر مباحثه کرده ایم و از حضورشان استفاده کرده ایم . اوائل اشاره به جریان جاذبه واین صحبتها بوده است . اصلاً وارد این بحث ها نشدیم . در حالیکه فرض کنید در نظام فکری سال گذشته بحث را یک مقدار مفصل تر گفته ایم . در روش طراحی نیز بیشتر از نظام فکری در بعضی جاهای این بحث، بحث شده است ، چون در آنجا درباره تغییر وضعیت خاصاً می‌خواسته ایم بحث کنیم، نه درباره بحث نظام سازی . حالا در اینجا هم به اندازه ایکه برای رابطه بین جاذبه ، رابطه و تعین عرض کنیم، بهمین اندازه انشاءالله . مزاحم برادران هستیم واز اصلاحها وپیشنهاد های جدید آقایان وهم مبانی که ارائه کنند استفاده می‌کنیم . ودرخدمتشان هستیم .

بنابراین سئوالی که باقی می‌ماند این است که باز تغییر درزمان و تغییر درمکان ، مکان و زمان بعد هم هستند . یعنی بعد یک ربط هستند . بعبارت اخری شماجریان جاذبه غائی را که ملاحظه بفرمائید نمیتوانید جریان جاذبه غائی رامکانش راصفر کنید ، زمان تنها داشته باشید ممتنع است .

برادر درخشان : الان دارید وارد بحث جدیدی می شوید . نمی‌دانم برادران نظرشان این است که همین مفهوم امر ثابت دو جلسه ما روی آن بحث کرده ایم ومطالبی هم حضرتعالی فرمودید ، برادران جلسه هم اکنون حاضر الذهن هستند هم راجع به آن مطالب وفرمایشات حضرتعالی . اگر صلاح می‌دانید مدتی را برای تبیین سئوالات برادران درهمین قسمت امر ثابت بگذاریم بعد روی مفهوم زمان ومکان برویم .

ابتدا یک نکته کوچک من عرض می‌کنم . در هرحال خوب شد این مطلب را هم فرمودید چون قوت قلبی است برای برادران گروه اقتصادی چون بنظر می‌آید ماجلوتر از برادران گروه نظری هستیم. برادران گروه نظری دریک عمق بیشتری درمقدمات هستند ومادرنتائج دریک عمق بیشتری هستیم.

بنابراین شاید برادران این گروه برای تبیین مباحث به آن گروه بروند . آن چه من استفاده کردم در یک جمله عرض می‌کنم : فرمودید امر ثابت علت صوری وعلت هستی ، علت مادی و علت غائی نیست بلکه امر ثابت علت حفظ خصوصیت جریان است . یعنی اگر حرکت را یک جریان بدانید امر ثابت میشود علت حفظ خصوصیات آن جریان . یعنی اگر قند در آب حل میشود و همواره دیده‌ایم که چنین میشود در آنصورت می‌گوئیم یک علتی دارد . بقول برادران گروه نظری اگر آب روی چراغ به گنجشک تبدیل نمیشود میگوئیم آب علتی دارد که همواره بخار میشود . می‌فرمائید امر ثابت علت حفظ خصوصیت جریان است حالا میتوانیم به بیان دیگر بگوئیم در حرکتی مایک جریان تغییری را ملاحظه می‌کنیم . می‌توانیم بگوئیم این جریان تغییر قانون مند است . آن وقت این فرمایش حضرتعالی که امر ثابت علت حفظ خصوصیت جریان است ما می‌توانیم بدین نحو بیان کنیم که در تغییر همواره یک قانون مندی ملاحظه میشود . پس سئوال من این است که آیا این تعبیر به نظر حضرتعالی درست است ؟

برادر ذوالفقارزاده : آن جمله‌ای که استاد اشاره فرمودند امر ثابت علت حفظ خصوصیت جریان است یا فرمودند علت کیف هم میتوانیم بگوئیم سئوال اینجاست که آیا علت کیفیت که می‌گوئید امر ثابت است ، خود کیفیت چگونه تغییر میکند ؟ ما از یک علت یک معلول بیشتر نمیتوانیم اخذ کنیم ، اگر علت ثابت باشد معلول نیز باید ثابت باشد لذا کیفیت نیز باید ثابت باشد . پس چگونه کیف تغییر میکند ؟

برادر صدوق : سئوال درباره امر ثابت بود که آیا خود ش دارای خصوصیت هست و با تعبیری که فرمودید از نظر ذاتی هم سنخ با ممکنات است باید این چنین باشد چون ممکنات بالاخره خصوصیاتی دارند . بعد این مطلب با بسیط زمانی بودن و یا مخلوق بودنش یک مقدار نامفهوم است . بالطبع وقتی یک زمانی را برایش آغاز می‌دانیم و یک زمانی برایش تمام می‌کنیم تغییر و فانی شدن را به آن نسبت می‌دهیم ، بنظر می‌آید باز تحت زمان باشد نه حاکم برزمان . پس اگر برایش خصوصیت فرض شود ، این ثبوتش چون در جریان خصوصیتها ما تغییر و

تبدیل را می‌بینیم وتعدد برایش قائل میشویم به چه دلیل اینجا یك چنین خصوصیتی را برایش جریان وتغییر فرض بکنیم ؟ نکته دوم این است که بالاخره اگر فانی شود تحت زمان می‌آید نه حاکم بر زمـان ۰

برادر مقدم : سئوال اول من این است که حاج آقا می‌فرمایند علت حفظ خصوصیت امـر ثابت است آیا خود این امر ثابت جزء ممکنات است که نسبت به وجود وعدم ، وجودش مساوی خواهد بود. یعنی وقتی جزء ممکنات شد لااقتضائی میشود ؟ خوب این امر ثابت چگونه برمیگردد بعنوان حافظ خصوصیت قرار می‌گیرد ؟ اگر خصوصیت نباشد امر ثابتی وجود نخواهد داشت۰ وقتی که خصوصیتی باشد وبعد بدنبالش امر ثابت بیاید خوب علت این امر ثابت چیست ؟ آیـا علت این امر ثابت خود خصوصیت است ، برمی‌گردد به خصوصیت بعد دوباره خود آن امـر ثابت می‌آید حافظ این میشود ؟ وقتی که خصوصیت علت برای امر ثابت باشد دومرتبه خـود آن امر ثابتی که علتش خصوصیت است ، حافظ خصوصیت بشود ، این کانه به اصطلاح فلسفی توقف شیـئ علی نفسه است ۰ یعنی دور لازم می‌آید ۰

سئوال دوم ، فرمودید امر ثابت بسیط زمانی است نه بسیط ذاتی ۰ آن سئوال آقای صـدوق را من در یك جنبه دیگر عرض می‌کنم مگر غیر از بسیط ذاتی بسیط زمانی هم داریـم ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : درکدام منطق ؟ بله درمنطق صوری بسیط زمانی نداریم ولی در یك منطق دیگر است که داریم ۰ درمنطق ارسطوئی نداریم واین بحث ما اکنون درمنطـق اصالت ربط و مجموعه نگری است ، در منطق صوری که بحث نمی‌کنیم ۰

برادر مقدم : پس این سئوال خود بخود منتفی میشود ۰

برادر الهی : استاد فرمودند امر ثابت متکفل جریان کیفیتی خاص به کیفیت خاص دیگری شد ومسلم است از دیدگاه منطق اصالت ربط وقتی که دوئیت مطرح میشود دیگر نمیشود تطابـق خارجی وجود داشته باشد ، مطابِق ومطابَق خارجی در منطق اصالت ربط ممتنع است ۰ خوب ماپذیرفتیم که وقتی کیفیت میخواهد ازاین شیئ به شیئ دیگری تبدیل شود یك امر ثابتی متکفل

و حافظ جریانش است ، اما این چگونه میخواهد تعمیم پیدا کند به سایر حرکتها ؟ یعنی ما باید همه حرکتها را ملاحظه کنیم و هیچ وقت هم نمیتوانیم برنامه ریزی کنیم • مثلاً ما آب را روی آتش گذاشتیم دیدیم آب در نسبیت با آتش که قرار گرفت نسبتش بخار شدن شد • وقتی که ذاتی اش بخار شدن شد فهمیدیم این آب با این آتش بالاخره یک امر ثابتی برآن حاکم است ولی یک آب دیگر با یک آتش دیگری چون خصوصیتش فرق میکند معلوم نیست چه میشود و امر ثابتی که آنجا متکفل بخار شدن بود دراینجا هیچ نمیتواند دخالتی داشته باشد •

برادر حجت الاسلام حسینی : اولین سئوال را آقای درخشان فرمودند که آیا علت حفظ خصوصیت همان قانونمندی اشیاء است ؟ عرض میکنیم خیر ، اینجور نیست • بنابرا ین مجبور هستیم یک توضیح بسیار مختصر درباره ٔ قانون ، قانونمندی وحفظ خصوصیت بدهیم • نسبت اشیاء به یکدیگر یعنی نسبتی که بین جریان کیفیتها هست بهم ، این نسبت که قبلاً بنام جریان ترتیب ذکر شد ، هرچند جدای از جریان تبدیل هم نیست ولکن میدانیم که در هر مرحله از جریان ترتیب متناسب با همان مرحله وجود دارد • یعنی در یک مرحله از جریان ، یک دوره ازجریان ترتیب ونسبت جریانها متناسب است با حرکت دراین مرحله ودراین دوره ، آن وقت قانونمند است • یعنی جریانها به یکدیگر نسبت دارد ولی نسبتهائی متناسب با این مرحله از حرکت ، قانونمند است • جاذبه غائی به قوانینی که متناسب با این مرحله ازحرکت باشد ، این دوره واین مرحله گذشت ودوره ٔ دیگری آغاز شد دراینجا نیز جریانها منسوب به یکدیگر هستند ،کیفیات منسوب به یکدیگرند ، جریان ترتیبی دارند متناسب با این مرحله ، رابطه کیفیتهای هستی یعنی کیفیتهای جریان متناسب با این مرحله است • قانونمند است متناسب با این مرحله دوم • دیروز دارای قوانینی بودند متناسب با مرحله دوره ٔ اول معنایش این است که قانونمندی جاذبه غائی متناسب با جریان درتغییر است • قانون حافظ خصوصیت است ولی حفظ خصوصیت ترتیبی می نماید که جدا و منفك از خصوصیت تبدیلی نیست • هم عنان وهمراه با جریان تبدیل تغییر میکند • هزار سال پیش از این آب روی آتش بخار میشد حالا بخار نمیشود ؟

بله بخارمیشود • اول اینکه یك بحث داریم درفشارهای مختلف آب روی آتش فرق میکند • شما میتوانید تشریف ببرید قله یك کوه , اگر کوههای خیلی بلند راملاحظه کرده باشید • آنجا خود من امتحان کردم چراغی که پائین کوه خوب میسوزد خیلی خوب اشتعال دارد , کم شدن اکسیژن اثر می‌گذارد اثرش کاملاً قابل مشاهده است • بالای کوه که می‌برید هربلائی سر این می‌آورید آبی نمی‌سوزد , دوباره چراغ را پائین می‌آورید می‌بینید درست شد • بازچراغ را بالا می‌برید وبنامی‌گذارید اینکار را مکرر انجام دهید ببینید واقعاً اینقدر اثر دارد , می‌بینید بله اثر دارد • آب بخار شدن در فشارهای مختلف هواحتماً فرق دارد • فقط فشارهای مختلف , وجود اکسیژن وعدم اکسیژن نیست • شما فشردگی هوا را هم تراکمش رابالا ببر , یاپائین بیاور فرق میکند • اصلاً اگر عنایت به نسبیت نکنید محال است بتوانید یك چیزی را ۴۰ هزار پا , ۵۰ هزار پا ۹۰ هزار پا ۱۲۰ هزار پا بالا بفرستید وبتوانید محاسبه کنید آنجا چگونه کارمیکند. این جریان ترتیب آیا دوره های مختلف یك جورهست یا جریان ترتیب در دوره های مختلف, مختلف؟ طبیعتاً مختلف است ؟ یعنی قانونمند , نسبت بین جریانهاست بهم که متناسب با مراحل جاذبه غائی قانونمند است • قانون دارد به چه معنا ؟ به معنای اینکه نسبت ترتیب دارد • پس این قوانین که بنام نسبت بین کیفیات هستی است عوض شدنی است , حافظ خصوصیت نیست ؟ بله در مرحله نازل حافظ خصوصیت است اما خودش تحت حفظ چیز دیگری است • قانون ورای از قانونمند که میگوئید وجود ندارد • چطور وجود ندارد ؟ اگرماوجود را فقط وجود فیزیکی تجربی خاص در فلسفه می‌پذیرفتیم بازهم می‌گفتیم امر ثابت وجود دارد • یعنی من میخواهم بگویم کسی که اصل را ماده می‌داند اوهم نمیتواند امر ثابت راانکار کند •سرّش این است که گفته ایم در تغییر خصوصیت جریان لازم است • خصوصیت هم نه فقط خصوصیت نسبت جریان هابهم , خصوصیت تبدیلی لازم است , خصوصیت حاکم بر جریان تبدیل وجریان ترتیب • اگر این چنین باشد ممتنع است وجود داشته باشد مگر با حفظ امر ثابت حاکم برحرکت• این از جمله امور یست که با دقت برآن برای کسی قابلیت انکار دارد , انکارش مساوی با غفلت

از آن است . اصل امر ثابت را دوباره کمی توضیح می‌دهم: دو کیفیت متوالی یا منفصل هستند که در این صورت تغییر واقع نمیشود ، یا متصل به معنای وحدت داشتن هستند ، یکی بودن هستند ، باز هم تغییر واقع نمیشود و یا مربوط بهم هستند در صورتیکه مربوط بهم باشند ربط یا تحت خصوصیت است و منتقل میشود از کیفیت اول به کیفیت ثانی ، یعنی ربط دارای کیف است. رابطهٔ بین دو کیفیت اگر متکیف به کیف خاص است علت میخواهد تا بتواند به خصوصیت دوم — برساندش . بنابراین علت صوری نه آن صورتی راکه در دستگاه منطق صوری می‌گویند ، علت خصوصیت جریان ، البته هم جریان تبدیل هم جریان ترتیب . بعبارت دیگر گفتیم اگر بگوئید یك چیز تغییر کرد وشیئی دوم شد از الف به ب هیچ ضامنی نداشته باشد که از الف به ب انتقال پیدا کند الا قانون مندی آن ، قانون مندی هم که حتماً تغییر میکند . پس بیائیم در بارهٔ جریان تغییر قانونمندی صحبت کنیم بگوئیم باز از یك کیف به کیف دیگر باید برود . پس آنجا قانون میخواهد . این استقرار می‌پذیرد ، درعین حالی که پاسخ ندادیم که خصوصیت انتقال تغییر چه شد . فقط توانسته‌اید پاسخ را یك پله عقب تر بیاندازید تا نهایتاً من میپرسم ثبات چطور شد؟ یك پله باز سئوال را بالاتر ببرید ، می‌پرسم آنجا هم تغییر است قانونمند است؟ میگوئید بله . می‌گویم آن تغییراتش چطور میشود ؟ میگوئید آنهم تحت یك قانونی هست . آخر الامر شما مجبورید خصوصیت را منسوب کنید به ثبات . اگر خصوصیت ثبات نداشته باشد انتقال از یك چیز به چیز دوم ممتنع است . یعنی اختلاف پتانسیل برایش محال است . اختلاف فشارش وجه اول و وجه دوم ، میل به تبدیل شدن از شکل اول به شکل دوم ممتنع است . حذف خصوصیت برابر بودن همه اشیاء را می‌رساند . در برابری محض حرکت محال است . یعنی در تغییر ملزم هستید به اقرار به ثبات و در اقرار به ثبات ملزم هستید به اقرار به تغییر و ترتیب . خوب ، بهمین اندازه من اشاره کردم بحث مفصلش هم انشاءالله در حضور برادران هستیم . خوب سئوال آقای ذوالفقارزاده این است که علت خصوصیت اگر ثابت شد تغییر خصوصیت چگونه انجام می‌گیرد . اگر علت خصوصیت در دستگاه منطق صوری بود یعنی فیکس بود درست

بود , علت خصوصیت جریان است • اگر جریان است باید تغییر کند ولی تغییرات خاص متوالی صیتی چه ترتیبی وچه تبدیلی ؟ بنابراین خصوصیت اگر خصوصیت جریان ترتیب وتبدیل شد باخصو که توالی د وکیفیت متعین در دستگاه اصالت شیئ باشد کاملاً فرق دارد • خصوصیت جریان است • جریان ترتیب وتبدیل •

اما جناب آقای صدوق فرموده اند : زمان را اگر تجریدی ملاحظه کنید غیر از مفهوم زمان هرچیز برابر با تغییرات خود ش است , نیست , اگر زمان به معنای ظرفیت باشد زمان انتزاعی است • زمان به معنای زمان هرچیز برابر با تغییرات خود ش است حاکم نیست بر امر ثابت بلکه زمانش برابر خود ش است • خود ش را چرا میگوئیم زمان ندارد ؟ جریان تغییر است ؟ حدوث دفعی و فنای دفعی غیر از جریانی است یعنی کلمه تغییرات خود ش صادق نیست • هرگاه تفسیر شما از زمان وتعریف شما از زمان این شد که زمان هرچیز برابر با تغییرات خود وی است وگفتید یک چیز دقیقاً بوجود آمد • و دفعتاً ازبین رفته است , تغییری نکرده است , دفعتاً وقتی که نیست شده دیگر وجود ندارد که شمابتوانید چیزی رابه آن منسوب کنید • دفعتاً هست شده تدریجی هست نشده , ایجاد شده به امر کن وهم فنای آن دفعی است • اصلاً جریان تغییر در آن واقع نمیشود • این امر ثابت لازمه جریان تغییر است , علت خلقتش چیست ؟ لازمه جریان تغییر است , جریان تغییر ممتنع است مگر این که غایت باشد وغایت خواهی با جهت واحد داشتن یا نقشه تغییرات مکانی وزمانی راداشتن , این چه شما بگوئید غایت لازم است چه بگوئید نقشه وبرنامه لازم است , آن وقت نقشه وبرنامه رابگوئید مشیت بالغه حق جلت عظمته " نقشه عالم خلقت است • البته به تعبیر مشیت من هیچ وقت تعبیرنمی کنم چون این راکسانی که اهل معارف حقه الهی هستند باید بیان کنند که حالا مثلاً مشیت چه هست ؟ خلقت میشود یانمیشود؟آن حالا به مامربوط نیست • عالم امر است ؟ کتاب است ؟ به حضور تان عرض کنم احتمالات در مرتبه نازل که آقایان مفسرین می دهند میشود داد • میشود گفت مثلاً " کتاب مکنون لایمسه الا المطهرون " مثلاً کتاب مکنونی که در آن " لارطب ولا یابس " همه چیز

باید درش باشد • هیچ چیز نمیشود درآن نباشد ، ثابت است ، ام الکتاب است ، همان چیزی راکه معصومین علیهم السلام گاهی میگویند علمش و ال•• در نزد ماست ودرنزد احدی نیست • میشود این احتمالات رادارد • ولی این محتملات هیچ وقت بدون یك کار اصولی دقیق حساب شد • و متقن نمیشود به مکتب منسوبش کرد • ما آن بحثی راکه میکنیم درباره تعلق تغییرات به غایت است و اینکه برنامه هم اگر هماهنگ بااین تعلقات باشد یعنی برنامه تحقق وجریان حق باشد درآن حیطه جزئی که تحت اختیار ماهست به نسبتی که مامختاریم درباره اش — صحبت کنیم وکارکنیم ، این را ما صحبتش میکنیم ، نه صحبت دیگری • خوب سئوال برادر عزیزمان آقای مقدم که فرمودند امر ثابت جزء ممکنات است علت این امر چیست ؟ همانطور که خدمت ایشان عرض شد در دستگاه منطق صوری ملاحظه فرموده اند • علت امر ثابت ، غایت است ، خصوصیت در مرحله اجمال است • این دور وتسلسل نمیشود چون خودش معلول غایت و علت خصوصیات به نحو تفصیل است • یعنی ربط بین خصوصیت به غایت نحو اجمال به خصوصیت به نحو تفصیل است • شماوقتی میگوئید "نظام مخلوقات " میگوئید مخلوقات دارای یك نظام هستند این نظام نمیتواند منفك از " نظام خلقت " باشد • نظام مخلوقات همان قانونمندی است که جناب آقای درخشان اشاره کردند • جریان جاذبه غائی حتماً متکیف است ، نظام مخلوق است ، امر ثابت نظام خلقت است ، صفت فعل است • شما میگوئید هرچیز درجای خودش درهرزمان وهرمرحله وجود دارد • ببینید این کلمه ای که من میگویم کلمه خیلی بزرگی است " هرچیز درجای خودش در هر زمان متناسب با هرمرحله وجود دارد " یاایجاد میشود. این نظام خلقت صفت فعل است • این معنای عدل راکه " وضع کل شیی فی موضعه " عدل اگر انتساب به غایت وانتساب به فعل و انتساب به کمال مطلق باشد یعنی از این سیربگذرد ، مرحله اول عدل انتساب کیفیات به غایت ، برای رفتن در این راه این مراحل واین نظام و این اشیاء لازم است • خوب این راه برویم برای چه ؟ این صفت فعل اوست که به آن عدل میگوئید • صفت فعل برای چیست ؟ عدلی هست ، چه تناسب وخوبی دارد ؟ صفت فعل

تناسبش به صفت فاعل برمی‌گردد ، به کمال مطلق وهستی مطلق ، چون اگر هستی را مطلق کردید نمیتوانید از کمال مطلق مجردش کنید ، پس نقص مترادف با نقص در هستی است ، اگر هستی مطلق شد کمال هم مطلق میشود که حالا این بحث بماند ، بنابراین غایت علت امر ثابت است و امر ثابت علت جریان تغییر وجریان تبدیل است ، یعنی خصوصیات جزئیه که به نحو تفصیل هست بوسیله امر ثابت است ،

جناب آقای الهی فرموده اند امر ثابت تنها جریان در خصوصیت خاصی را بیان میکند در نظائرش که قانون هست چطور میشود ؟ این عرض را که کردیم که امر ثابت را میتوان موصوف کرد به رابطه بین وحدت وکثرت ، نه آن وحدت وکثرتی را که در دستگاه منطق صوری بحث میکنند ، تعدد چگونه میشود به جهت واحد ، این تعدد لازمه حرکت است ، اگر شما گفتید شیئ ای خلق شده است گفتم برای کجا ؟ گفتید برای این غایت ، برای این که سیر کند بسوی این غایت ، این سیر بدون اینکه این تغییر کند که محال است ، تغییر بدون جریان ترتیب وجریان تبدیل محال است. جریان ترتیب وجریان تبدیل هردو خصوصیت میخواهند ، پس خصوصیات جزئیه آنها کثرتی را نشان میدهد ، اینجا وحدتی نشان داده میشود پس امر ثابت رابط بین این تکثرها واین تغایرها به وحدت جهت است ، بنابراین آب اولی روی قانونمندی بخار میشود ، آب دومی هم روی قانونمندی ونسبت بین جریانها بخار میشود ولکن این امور متغایر وقانونمندیهای متفاوت ، هر کدامشان هم زمانشان برابر با خودش است وخصوصیات شخصیه اش هم متناسب با خودش هست و علاوه براین راحت ترش هم بکنید وبگوئید در این مرحله از تاریخ یک خبرهائی میشود و در آن مرحله دیگر یک خبرهای دیگری میشود ، در زمانی که کره زمین مذاب است معنا ندارد شما قانون ترانزیستور میکروفون را مطرح کنید ، معنا ندارد صحبت از جانداران وغیر ذلک کنید ، خوب خصوصیاتی است که در هر زمان در جریان تبدیل هست ، یا خصوصیاتی که در مراحل مختلف زمانی هست ، همه آنها تغایرشان منسوب به جهت واحد میشود از طریق امر ثابت ، امر ثابت حفظ خصوصیت میکند، یعنی حفظ نسبت به جریان واحد میکند ،

والسلام

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ جلسه مشترک ــ ۶۵/۲/۳

موضوع : مفهوم رابطه درمجموعه " جاذبه ، رابطه ، تعین" وارتباط آن با سیاست

فهرست

۱ــ توضیح ربط در تبدیل دو کیفیت براساس نفی اتصال وانفصال مطلق صفحه ۱ــ۴

۲ــ توضیح ربط در ترکیب صفحه ۴ــ۶

۳ــ توضیح مفهوم سیاست در تقسیم بندی" فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد " صفحه ۶ــ۱۰

۴ــ سئوالات تبیینی پیرامون مفهوم ربط و پاسخ به آنها صفحه ۱۱ــ۱۵

اذا آتاك ١٢ سهم مرتبط

اذا آتاك بخت زشت سیاست؟ انتظار - چاه سیاه زندان شوم (نامه تاریخ - تاریخ)

بسمه تعالی

برنامه ریزی ۶۵/۲/۳ ــ جلسه مشترک

موضوع : مفهوم رابطه و ارتباط آن با سیاست

برادر ساجدی : بسمه تعالی ، در هفته گذشته دوستان راجع به امر ثابت مقداری بحث و بررسی و دقت فرموده اند . امروز از حضور آقای حسینی استدعا می‌کنیم که در رابطه با مفهوم ربط توضیح بدهند . اگر یادتان باشد بحث ما راجع به " جاذبه ، رابطه ، تعین " بود . برای تبیین مفهوم رابطه ، بحث امر ثابت طرح شده که عملاً امروز فرمایشاتشان را تکمیل می‌فرمایند و همینطور مبحث تعین را . در صورتی که فرصت باشد از خدمتشان استفاده می‌کنیم کیفیت استفاده از این سه دسته کلی " جاذبه ، رابطه ، تعین " در دسته بندی سیستم اجتماعی و ارتباط این مفاهیم با سه دسته فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد را مشخص می‌فرمائید .

البته دوستان توجه دارند که این قسمت از بحث های ما ، بیشتر تبیینی است و سعی‌مان این است که متوجه بشویم آنچه را که در گروههای دیگر بحث شده یا جزء برنامه بحثی گروههای دیگر است . نه اینکه خود ما بخواهیم وارد این مباحث بشویم و دقیقاً جوانب مختلف آن برایمان روشن باشد . در حدی که آشنا باشیم و مطلع از ریشه بحثی که مربوط به بحث های خود ماست از حضور آقای حسینی استفاده می‌کنیم .

برادر حجت الاسلام حسینی : درباره اصالت ربط (هرچند سعی می‌کنیم خلاصه و ساده عرض کنیم) ابتدائاً در بدو امر می‌بینیم (۸) معنایی را که در ارتکاز وجود دارد و مرتکز در اذهان هست این است که چیزی که دو چیز را به یکدیگر متصل کند آنرا رابطه می‌گویند (۹) ربطی که گفته می‌شود صفت است برای آن چیزی که رابط قرار می‌گیرد بین دو چیز و آن دو چیز را مربوط به یکدیگر می‌کند) حال اگر ما گفتیم اصل خاصیت هاست نه اشیاء (که در جریان جلسات قبل گفته شده که جریان خاصیت ها اصلند) آیا این بدان معنی است که وقتی یک کیفیت تغییر میکند خواص نیز تغییر میکند ؟ یا خیر، جریان خاصیت هستند که باعث تغییر کیفیت ها میشوند ؟ و نهایتاً گفته ایم که اصلا کیفیت نداریم بلکه جریان خاصیت داریم . از اینجا هم یک درجه بالاتر

رفته ایم که نسبت خاصیت به هم ، حذف خاصیت ها را متعدد می کند • یعنی در حقیقت تا کید کردیم روی اموری که خود آن امر ، خاصیت ها را بصورت یک ربط ترتیبی مشخص کرده است •

این مفهوم ربط را باید اثبات کنیم •

سئوال می کنیم که آیا میتوان گفت یا اشیاء متصلند یا منفصل ؟ ربط چکاره است تا یک چنین وصفی پیدا کند که گفته شود تعین کاره ای نیست ؟ تعین یک انتساب است • تعین ها خود شان هویت ندارند بلکه هویت نسبت دارند ، هویت نسبت نیز یعنی هویت ربط • نهایت نسبت ، نسبت ذهنی نیست بلکه نسبت هستی است در مراتب مختلف • در یک مرتبه به فعله تبارک وتعالی و یک مرتبه نازل تر هم به غایت و در یک مرتبه نازلتر نسبتی که بین خود شان هست (نسبت تا تهرا)

برای اینکه تصوری از ربط بدست بیاید مقدمه ای عرض می کنیم

شما میگوئید آب تبدیل به بخار شد یعنی اگر بخواهید دو تا عکس بگیرید ، یکی آنوقتی که در شکل وکیفیت آب بودن هست وقانونمندی های خاص دارد ، یک عکس هم از یک تود • بخار بگیرید که آنهم دارای قانونمندی وخصلت های خاص است • بگوئیم آب معدوم میشود وبخار ایجاد میشود وآن آب در اینجا نیست که بخار شده است ، در اینصورت تبدیل وتغییر ممتنع میشود چون هیچ اتصالی بین کیفیت قبل وکیفیت بعد نیست • اگر قائل به انفصال مطلق یعنی جدائی مطلق باشیم نمیتوان گفت آب تبدیل به بخار شد • اصلاً کلمه تبدیل را نمیتوانید بیاورید • فقط نیست شدن و هست شدن مجزای از یکدیگره کیفیتهایی که تدریجاً پیدا میشوند • یعنی تدریجاً چیزهایی نیست میشوند نه تبدیل میشوند • آنها تغییر نمی کنند • مقیاس این را نیز همینطور میتوانید ریز کنید ، آب یک درجه حرارت با دو درجه حرارت نیز همینطور است • آنوقت معنایش این است که زمان اصلاً به معنای تغییرات ندارد • میگوئید خوب تغییر نکرده است ، چیزهایی مرتباً نیست میشوند و چیزهایی هم مرتباً هست میشوند • آنچه که هست است نسبتی به آنچه که نیست شده است ندارد • دیگر نمیتوانیم بگوئیم درخت نمو نمود ، چون درخت قبلی که نیست شده و یک درخت دیگری پیدا شده است • نسبت هیچ مزه ای را نمیتوانید به هیچ کیفیتی بدهید و

معنای چنین خلقتی که مرتباً خلق بشود ونیست بشود جز عبث بودن مخلوقات چیز دیگری نمیتواند باشد • درباره ٔ یك نفر نمیتوانید بگوئید خود آن نفر گناه کرد • از اول انجام فعل منهی که بخواهید ملاحظه کنید نهی به یکی شده مثلاً گفته اند لا تشرب الخمر(خمر نخور) ، نفس چنین ارتباطی یك تغییری ایجاد میکند که باید به یکی گفته باشند ودیگری خلق بشود در حال شنیدن ویکی بعدی هم که دارد خمر می‌خورد آن کسی نیست که این مطلب را شنیده است • و آن یکی هم که میخواهند عذاب کنند کس دیگری است که عذاب می‌کنند — اگر قائل به انفصال مطلق بشویم، به یکی گفته اند عبادت کن ، یکی دیگر عبادت کرده ویك نفر دیگرهم ثواب میبرد• بلکه بااین دید ، پیدایش لذت وطعم وهرگونه تغییری باز هم ممتنع میشود ، انفصال مطلق بالمره با ایجاد از ناحیه حکیم مطلق که سازگار نیست ، با محاسبه وادراك واثبات صانع وهرگونه رابطه‌ای که فرض بشود وهرگونه تصدیق ونسبت حکمیه‌ای ممتنع میشود • کسی که تصور کرده یك شخص است وکسی که نسبت حکمیه می‌دهد شخص دیگر• خصوصیات شخص قبلی هم در شخص بعدی بالمره نیست • اصلاً دو تا عکس هست ، از اولی که خلق شده اینجوری خلق شده است وبعد هم نیست میشود • این ضد حرکت ، ضد تغییر، ضد غایت ، ضد نسبت به خداوند متعال است • فرض دیگر اتصال مطلق است • یعنی بگوئیم وقتی که دو چیز ملاحظه می‌کنیم که تدریجاً واقع میشود اولین حالت با دومین حالت متصل است مطلقاً • یعنی حینی که اولی وجود دارد ، دومی نیز وجود دارد ، وحدت دارند ، یکی هستند ، دوجای از یك شیئی است ، دوئیت آن انتزاعی است • من یك بار اینطرف میز را می‌بینم چیزی را انتزاع می‌کنیم وبار دیگر طول میز را می‌بینم چیز دیگری را انتزاع می‌کنم ، درخارج طول وعرض با هم هستند • یك بار وزن را می‌بینم یك بار حجم را می‌بینم اما درخارج حجم و وزن با هم هستند • دوجای یك چیز وقتی میگوئید اتصال مطلق است ، معنایش این است که وحدت دارد ، یکی است ، دوئیت ذهنی است ، فرضی است ، انتزاعی است • اگر اتصال مطلق را هم بگوئید باز تغییر ممتنع است چون حینی که اولی بوده است ، دومی نیز می‌باشد • متصل است مطلقاً • ودر این حالت گفتن تدریجی غلط میشود

حرکت ممنوع میشود ، تغییر و تبدیل ممنوع میشود ۰ (قبول وپذیرش تغییر، تبدیل شدن به معنا ای این است که نه اتصال مطلق است ونه انفصال مطلق) ۰ آنچه که بین دو کیفیت واقع میشود در رتبه اول میگوئیم این ربط است ، در بیان اول میگوئیم این ربط است ۰ بعد میگوئیم مگر کیفیت قبلی آن چه گونه بوده است ؟ آن هم بین دو کیفیت واقع شده ۰ پس آنهم ربط است ۰ بعد برمی گردیم و میگوئیم آیا این فرق پیدا کرد ؟ چه بگوئیم کیفیت های متصل ، چه بگوئیم روابط متصل ۰ می گوئید برای روابط یك قیود دیگری ذکر می کنیم ۰

(۱ــ هویت رابطه ، هویت نسبت است وهرگونه تعینی که برای آن ذکر کنید آنرا از نسبت جدا نمی کند ۰ مستقل نمی کند) (۲ پس میخواهیم ربط را از طریق نسبت بشناسیم ۰ اول گفتیم نسبتی که بین کیفیت دوم وکیفیت اول است) (۳ حالا میتوانیم یك کمی صحبت را بالا تر ببریم ودقیق تر بگوئیم ۰ در حقیقت از اجمال به تبیین بیشتری سیر کند ۰ عرض می کنیم که اگر ترتیب وتبدیل به همدیگر منسوب باشند وهردوی اینها منسوب به غایت باشد آنوقت نسبت هستی را به غایت در تعدد ملاحظه کردن هست) برای روشن تر شدن عرض می کنیم اینکه اتصال وانفصال مطلق ممنوع میشود اما درعین حال هستی هست ، هستی منسوب وجود ربط را برای ما در مرتبه اول قابل تصور میکند ۰ اینکه بعد بگوئیم که خاصیت ها به شرط ارتباط است ۰ (حالا در ترتیب عرض کنم همانطورکه در تبدیل را عرض کردم) ۰

حرکت محال است مگر اینکه تغییر باشد وتغییر نیز محال است مگر اینکه ترکیب باشد ۰ اگر بسیط باشد که نمیتواند حرکت داشته باشد ۰ همانطورکه گفتیم انفصال واتصال مطلق نه ، بلکه ارتباط حالا نیز میگوئیم که حرکت در شیئ بسیط به معنای این است که تغییر را در شیئ بسیط فرض کنیم واین هم ممکن نیست ۰ تغییر اگر با ترکیب همراه هست ترکیب نمیتواند جدای از وحدت ترکیبی باشد ۰ وحدت ترکیبی نیز یعنی ربط ۰

در وحدت ترکیبی از یك طرف صحبت از وحدت می کنید واز یك طرف میگوئید نه " یکی " که واقعاً یکی باشد ۰ در تغییر می گفتید اتصال مطلق ، در اینجا هم میگوئید وحدت به معنای یکی شدن

مطلق که نیست ، وحدتی است که مال شیئی مرکب است • یعنی وحدت ترکیبی ، وحدتی است که قوام آن بر تعدد است • میگوئید خصلتی که برای مولکول آب هست ، مولکول آب یکی وحدتی دارد ، وحدت ترکیبی دارد که این محال است این خصلت بدست بیاید الا بوسیله وجود ربط بین اجزاء آن • اگر وحدت ترکیبی نداشته باشیم باز تغییر محال است اشیاء بسیطی را جدا جدا بگذارید بعد بگوئید تغییر بکنند • رابطه‌ای هم با هم ندارند ، عرض می‌کنم که اگر جایشان را عوض کنید یا عوض نکنید به فرض اینکه اینها مرکب نیستند تاثیری که برآنها پیدا نمیشود • اگر مرکب هم هستند وترکیب شدنی هستند و وحدت ترکیبی دارند ، آن وحدت ترکیبی است که باید تغییر کند • وحدت ترکیبی اگر بخواهد تغییر کند چه میشود ؟ (۴) وحدت ترکیبی چیزی جز خاصیت به شرط ربط نیست) ربط نه به معنای اتصال مطلق است تا بشود بسیط و نه به معنای انفصال مطلق است تا باز هم بشود بسیط • اگر اتصال مطلق شد ، یکی حقیقی شد ، یعنی اجزاء ندارد و در اینصورت بسیط میشود واگر هم متعدد شد باز دوئیت آن حقیقی شد (انفصال) شما هیدروژن واکسیژن دارید ، (۵) آب که ندارید ، آب وحدت ترکیبی است نه انفصال مطلق • تعدد مطلق هست و نه اتصال مطلق (وحدت مطلق) •

پس اگر خاصیت آب به شرط ارتباط پیدا شد ، اگر روی اکسیژن دست بگذارم و سئوال کنم که خود اکسیژن چه کاره است ؟ آن مرکب است یا نه ؟ آن هم وحدت ترکیبی است و به شرط ارتباط است که چنین خاصیتی دارد • اگر روی اجزاء آن هم دست بگذارم الی لانهایه تا مجمل شما عین همین جواب را به من می‌دهید •

در رابطه قرارگرفتن آن با چیزهای مختلف باز همینطور است • شما لامحاله نمیتوانید بیانی را بفرمائید الا اینکه تاکید کنید براینکه نه وحدت آن به معنای وحدت تجریدی است و نه دوئیت آن به معنای دوئیت تجریدی است • همانطوری که در آنجا می‌گفتید ، نه اتصالش ، اتصال مطلق است یعنی اتصال تجریدی و نه انفصال آن ، انفصال تجریدی است ، البته تجرید سرجای خودش برای حکمی که بصورت مطلق لازم دارد و وجود دارد و حاکم است برجهان به

صورت مطلق • سر جای خودش محفوظ است ، مطلب قاطی نشود • یعنی هستی عالم اینگونه نیست که نه هست باشد ونه نیست باشد • (در خود منسوب بودنش به تبارك وتعالی قطعاً باید بگوئید که نسبت آن مطلق است •)

ویا یکی بیاید وبگوید پس دیگر معلوم نیست که خدا هست یا خدا نیست ، وهیچ حکم یقینی دیگر نمیتوانیم بدهیم • جزمیت نسبی هم کافی است برای اینکه یك مرتبه ای از جزم را داشته باشد وبطریق اولی نسبیت در جزم •

(پس ملاحظه می فرمائید که هویت ربط غیر از هویتی است که در تعین ذکر می کنید ، بصورت تجریدی وانتزاعی • بلکه میخواهیم بگوئیم هویت عینیت ، تعینی هم که دارد تعین روابط است ، تعین آنهم از سنخی است که ساوگار با اصل بودن ربط است •)

بعد از این مقدمه میگوئیم در فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد ، فرهنگ یك دسته از ربط های اجتماعی است سیاست هم یك دسته واقتصاد نیز یك دسته • نهایتاً باید یك خصوصیتی برای سیاست ذکر بشود که اولی بشود ، که به سیاست نام ربط وجای ربط قرار بدهیم ، واین فرق داشته باشد با خصوصیتی که برای اقتصاد ذکر می کنیم ، هرچند جریان جاذبه در شکل فرهنگ هم محال است بدون رابطه تعین وکیفیتی پیدا کند • کیفیتهای آن ، کیفیتهای منسوب است ولکن چرا سیاست را اسمش رابطه گذاشته ایم ؟

طرح سوال : تکمیل است تا حل جامعه ...

(اگر اقتصاد تغییر در عینیت باشد در اشیائی که زمینه رشد انسان هستند در کیفیت های غیر انسانی امکانات مادی در این جهان ، آنوقت سلسله روابطی که روابط انسانی هستند یعنی واسطه آن مدل چیست تا پیاده بشود ؟ (البته گفته ایم که اختیار اول به انگیزه وبعد به ادراك برمیگردد) • در اجتماع یك پتانسیل وجود دارد ، یك بعد وجود دارد که آن بعد ، بعد انسانی است ، یك بعد دیگر در جامعه وجود دارد آن بعد ، بعد وضعیت کمیات مادی و زمینه مادی آن است • ربط بین اینها به چه وسیله برقرار میشود ؟ (حتماً لازم است انسانها به هم ارتباطی بگیرند ، ارتباطی داشته باشند تا جامعه ای بوجود بیاید • مرتبه پائین تر ، تا متی

بوجود بیاید) ۲(این نحوه ارتباط چه نحوی است ؟ روحیات مردم یعنی حالات روحی مردم به همدیگر مرتبط باشد ، منفصل نباشد ، افراد تك تك و جداجدا به گونه ای که هیچگونه ربطی ۳ نداشته باشند ، نباشد) ۴(وجود ارتکاز علت این میشود که پذیرفته شده ها ، وقت این میشود که اینها بتوانند مفاهیمی را بوسیله ابزاری (کلمات یا حالات یا علائم) به یکدیگر منتقل کنند) ۵(همینکه می گوئید " منتقل بکنند " یعنی وجود دارد ، یعنی این هم پذیرفته ، آن هم پذیرفته ، دو تا پذیرش عکس العمل و رفتار آن فرد را با دریافت های آن فرد مربوط میکند) یکی می گوید من تشنه ام هست دیگری که می شنود در یك قدر متیقن ارتکازی ، ملتفت میشود که این شخص چه مایعی را میخواهد ، اگر پذیرفته شده باشد کلمه تشنگی برای خواستن آب ، این وسیله وقتی که مورد استفاده قرار می گیرد ارتکاز موجب این میشود که فرد دوم حالت فرد اول را بتواند به یك نسبت خاص مورد التفات قرار دهد ۶(حالا اگر کلمات در کار داشته باشیم ولکن هیچگونه رابطه ای بین انسانها مورد پذیرش قرار نگرفته باشد ، در یك کار اجتماعی و یا زندگی اجتماعی مورد پذیرش قرار نگرفته باشد ، وضعیت و حالات درونی انسان در برابر رفتار اجتماعی خنثای محض عکس العمل نشان بدهد ، در اینصورت گسترش اطلاعات و گسترش خود حالات ضریب تنوعش ، ضریب رشدش از اطلاع گرفته تا حرکات عینی و حرکات قلبی محدود میشود) یادمان نرود که انسان بریده در دل یك مجموعه زندگی نمی کند ، هیچوقت نمیتوانید انسان مجرد از مجموعه بیاورید ، وقتی به او بگوئید زمینه انسانی هیچ ، مجبورید بگوئید پس ایشان یك جریانی است در زمینه وسیع طبیعی صرف ۷(اگر مهد پرورش انسان ، جامعه نباشد و طبیعت باشد ، رشد اطلاعات بسیار ضعیف میشود) رشد حالات باطنی نیز بسیار ضعیف میشود ، رشد حرکات نیز بسیار ضعیف میشود ، حالا از طبیعتی که در آن موجود جاندار هستند ، موجودات جاندار را نیز حذف کنید و در یك طبیعتی باشد که جز گیاه و انسان منفرد چیزی نباشد ، رشد و تحرك او کمتر میشود ، اگر طبیعت را نیز حذف کنید میگویم آنوقت زنده نمی ماند ، یعنی هیچگونه حیات ماده به عنوان زمینه او نباشد ، زندگی او بسیار سخت ممکن است فرض داشته باشد ، و رشد او نیز بسیار

محدود . ابتدا اقا به نظرمیرسد که زنده نمیماند . حالا بستر رشد ش را مجموعه ای قرار دهید که متناسب با رشد انسان باشد ، در جامعه اش نیز وسائل ربط درجهت صحیح بالا برود (که تا حدودی درجهت باطل بالا رفته) بصورتی که شما جامعه جهانی فرض کنید. آنوقت اختلاف انواعی که هست که لازمه مراتب مختلف جمع است موجب کمال رشد برای هریك از مراتب میشود. اختلاف مراتبی که دارند متناسب با جایگاههای خاص است که در یك سیستم ویك کیفیت دارند. رنگ سبز ، زرد ، قرمز و رنگهای مختلفی که می بینید اگر اختلاف جایگاههای انسان منشا اختلاف التفاتهائی بشود آنوقت کل انسانیت را روی کره زمین ملاحظه کنید وببینید چقدر التفاتهای مختلف ، چقدر احتمال های مختلف میتواند وجود داشته باشد . اینها را با هم هماهنگ کنید ببینید ضریب های رشد اطلاعات برای کل اینها چقدر سرعت پیدا میکند . عرض بنده این است که اگر وجود جامعه ضروری شد که به ارتکاز تنها تمام نمیشود . ارتکازی که منسوب به فرهنگ باشد ، ارتکازی که منسوب به هویت خود جمع باشد ، شما اعتمادی که به مراتب مختلف و به روابط مختلف جمع می کنید است که جامعه را می سازد وتا این نباشد نمیشود گفت که میتواند ذهان رشد کند . اعتماد اصل هست یعنی یك ارتکازی که شما نسبت به یك مناطبی پیدا می کنید و نهایتاً پشت سر آن یك شخصیت هایی پیدا میشود ولکن جوهره اش اعتماد به روابط بین انسانها است ، حتی وقتی شما میگوئید شخصیت ها را که پتانسیلی داشته اند کنار وحتی میگوئید روابط قبل هم کنار اما اصل رابطه را نمی گوئید کنار بزنید . اصل ربط داشتن را نمی گوئید کنار بزنید . جامعه نمی گوید اصل نظام داشتن ونسبت ربط ها به یکدیگر کنار . روابط بین انسانها را مطلقاً کنار نمی زند . میگوید حکومت طاغوت غلط ، همینکه در روابط جمعی ، چیزی نسبت به نظام طاغوت واقع شده تا بعد شاه مجبور به فرار میشود و اول باید نظام ارزشی و وضعیت روانی تغییر کند وبعد رفتار جمعی وبعد از آن مظهر آن . نظام ارزشی است که فعلاً جلو می آید ، پشت سر نظام ارزشی قبل هیچ پتانسیلی نیست هر وقت نسبت به کیفیت اول پتانسیل خنثی شده باشد به معنای خروج تدریجی از کیفیت اول وانتقال به کیفیت ثانی است . انتقالش

و ربط را سیاست خواندیم

هم از طریق ربط هست . پس مردم میگویند که نظام شاهنشاهی نمیخواهیم اما نمی گویند که نظام نمی خواهیم . نمی گویند رابطه نمی خواهیم (اصل پذیرش وجود ربط یعنی پذیرش اعتماد به انسان و روابط انسانی جوهره سیاست را درست میکند) (پس جوهره سیاست به اعتماد برمی گردد . نهایت "اعتماد" خود کیفیت ربطی است که روابط انسانی مختلف کیفیت های نازله او هست) (اعتماد را گاهی بصورت کیفیت ملاحظه می کنید وگاهی بصورت جریان . در اینصورت که بصورت یک ربط می بینید) سئوال این است که چه فرقی دارد با ربطی که در فرهنگ می گوئید ؟ آنجا هم ربط است . میگوئیم نه ، سیاست ربط است اما ربطی که قرار می گیرد بین پتانسیل انسانی و تغییر جریانهای مادی (که در حقیقت میشود پتانسیل عینی) . پس یک پتانسیل عینی داریم . یک جریان عینیت داریم ، یک جریان انسانی داریم . آن چیزی که ربط بین جریان انسانی و جریان عینیت (یعنی جریان امکانات) هست سیاست است . بنابراین ربطی که اینجا میگوئیم ، ربط درون یک ترتیب است . وقتی جریان ترتیب را ملاحظه کنید آنوقت می بینید نظام انسان به عنوان یک مغیر حاکم بر رابطه است که جریان پتانسیلش از یک ارتباط می گذرد تا برسد به عینیت و آن ارتباط نیز سیاست است که جامعه را میسازد (پس علت تغییر جامعه فرهنگ است ولی علت ربطش سیاست و جریان اعتماد است . جریان اعتماد وقتی متمرکز میشود جامعه را تحویل می دهد .)

منشاء تغییرات جامعه که در حقیقت میتوانید به آن بگوئید فلسفه تاریخ ، یک علت جوهری دارد (یعنی اصلی است) که جریان مشیت الهی است . جریان استحقاق یعنی جریان انتخاب خداوند متعال قرار داده است که انسان مختار باشد در عین حال جریان مشیت الهی بالغ و حاکم است بر رابطه اجتماعی . یعنی به هرمیزانی که شاءَ و در هرمحدوده ای که شاءَ . در مرتبه دوم اختیار انسان و جریان استحقاق هست و در مرتبه سوم جریان افاضه یعنی تازه استحقاق هم تمام بشود طلب کاری از خدا نمی آید . کیفیت افاضه ، ایجاب ممکن را لازم میکند . (یعنی مراتب افاضه هست که انسان را در چارت امر ثابت و جامعه را در چارت امر ثابت می برد .)

ماهیت یک تاریخ

یك مكانیزم فلسفه تاریخ داریم كه یك مقداری با این فرق پیدا میكند . این ساختار است نه علت و دینامیزم آن . ساختارش نیز مراتب ولایت یعنی سرپرستی اعم از ولایت الهی ، ولایت ائمه (نور و نار) و ولایت انسان . وقتی میگوئیم انسان حاكمیت بر رابطه دارد به معنای ولایت داشتن است یعنی شما می توانید انگور را سركه كنید ، میتوانید انگور را خمر كنید ، این یك مرتبه از ولایت است ، مرتبه دیگر (سخر لكم مافی السماوات ومافی الارض) مرتبه دانی ولایت هست . این جریان ترتیب كه ملاحظه می كنید در یك مراحل مختلفی هم هست كه متناسب با آن مرحله است ، یك مرحله اش مرحله آزمایش دنیاست ، یك مرحله اش ، مرحله آخر و دیگری مرحله ابتهاج است . دراین دنیا ائمه نار میتوانند بیایند ظلم كنند نسبت به وجود مبارك حضرت مولی وجسارت كنند ولی در مرحله بعدی تاریخ كه محال است چنین بتوانند بكنند . درآنجا ولایت ائمه نار نیست بلكه ولایت ائمه نور هست . در همین مرحله (دنیا) نیز زمان نبی اكرم (ص) و قبل از ایشان و یا بعد از ایشان ، زمان غیبت ، قرب ظهور ، بعد از ظهور ، همه اینها فرق پیدا می كند یك جا وظیفه اش دفاع از اسلام می شود و یك جا وظیفه ، وظیفه عیسی میشود . میخواهم بگویم كه وضعیت تابعی است از بیان ولایت و خود تابع مراحل كه آن مراحل مسیر و بستر تاریخ را مشخص می كند . آنوقت شما الان می توانید تغییر دهید ، حتماً هم میتوانید تغییر بدهید و وظیفه هم دارید كه تغییر بدهید ولی وضعیت تغییر دادنتان تا وضعیت قبل وبعد ومراحلش فرق پیدا میكند .

برادر فلك مسیر : بطوریكه استاد می فرمایند در روند ملاحظات جائی به شیئی برخورد نمی كنیم هرچه هست اجزاء است و تركیب .

برادر حجت الاسلام حسینی : اجزاء هم در كار نداریم همه اش ربط است . جاذبه هست كه در رابطه جریان پیدا كرده است .

میخواهم عرض كنم كه سئوال برخاسته از یك زمینه خاص است كه یك شروع متناسب با شیئی را می پذیرد ، شروع جریان را نمی پذیرد . یعنی گاهی ربط را بصورت یك جریان واصل نگاه می كنیم

گاهی کیفیت را ۰

برادر فلک مسیر : موضوع دیگر این است که اگر بنا شد که اتصال مطلق نباشد ۰۰۰

برادر حجت الاسلام حسینی : من یک پله بالاتر بودم، شما یک جا اگر بفرمائید همه امر ثابت را یک چیز می بینم و تعدد را به وحدت برسانید آنوقت دیگر شما این رابطه را بصورت متعدد نمیخواهید ببینید ۰ شیئ را نیز بصورت متعدد نمی توانید ببینید بلکه یک کیفیت دارد ۰ آنوقت در آنجا می گوئیم در یک مرتبه ۰ تجریدی و انتزاعی که نگاه کنیم امر ثابت فقط یک وحدت میشود نه کثرت و روابط مختلف ، جاذبه هم میشود هستی وقالب هستی وآن چیزی که برای آن خلق شد ۰ (غایت) ۰

برادر فلک مسیر : اگر بنا شد که اتصال مطلق نباشد باید در یک فرد بالغ تا میرد دوران کودکی بطور کامل ملاحظه نشود درحالی که علم ثابت کرده است تمام دوران کودکی شخص در هنگام بلوغ هم در او وجود دارد ۰

برادر حجت الاسلام حسینی : یعنی مثلاً سن پانزده سالگی یک آدم (اگر اتصال مطلق باشد) باید بشود به او گفت دو سال دارد (جواب : بله ، یعنی ۰۰۰) نه ، حالا پانزده سالش هست یا دو سال ؟ مثلاً وقتی در پانزده سالگی قدش را اندازه می گیرند مثلاً می گویند ۱۲۰ سانتیمتر است اگر دو سالگی را اندازه بگیرند میگویند شصت سانتیمتر است ، حالا مطلقاً شصت سانتیمتر است یا ۱۲۰ سانتیمتر است مطلقاً ؟

برادر فلک مسیر : در پانزده سالگی ۱۲۰ سانتیمتر هست ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : نه ، اگر اتصال مطلق است یعنی یک چیز است ، یک اندازه دارد ، یک حجم دارد ، دو تا حجم که ندارد ۰

برادر فلک مسیر : بله ، ولی وقتی قسمت مربوطه مغز او را تحریک میکنند درست به همان لهجه دوران کودکی مثلاً میگوید " من شوکولات میخوام " یعنی اگر بنا بود که اثرش تغییر کرده باشد باید این مفهوم از بین رفته باشد ۰

برادر حجت الاسلام حسینی : این معنای تبدیلی رامی فرمائید • معنایش این است که در عین اینکه قدش تبدیل به صد وبیست سانتیمتر شده وحجم او از جمیع جهات بزرگتر شده اینجوری است •

این مطلب یک مقدار التفات بیشتر میخواهد که خصوصیت جریانات یعنی نسبت هایشان، یعنی اگر بگوئیم جریان اوصاف و صف ها چیزی نیستند جز نسبت ها •

اگر اینجوری نباشد ربط بین کم وکیف رانمیتوانید برقرارکنید مگر اینکه جامع کم وکیف را پیدا کنید که نسبت باشد • وقتی که نسبت محقق میشود ، نسبیت رابیان می کند •

برادر افکاری : در جلسه قبل وقتی از استاد سئوال شدکه امر ثابت همان روابط بین کیفیات ویا قانون هست فرمودند خیر بلکه چیزی است که حافظ خصوصیت اینهاست • در توضیح رابطه سئوال من این است که آیا میشود گفت چیزی که کیفیات درآن قالب ها تعین پیدا میکند ، همان قوانین است •

برادر حجت الاسلام حسینی : بله ، قانون به معنای قانونمند که درآن جلسه گفته شد نسبت بین نفس جریانهاست ، نه نسبت های حاکم بر نسبت بین جریانها ، نسبت های حاکم بر نسبت بین جریانها همان امر ثابت است که ربط بین تعدد و وحدت نیز هست • اگر بخواهید اسم قانون هم برآن بگذارید بگوئید قانون حاکم ، نه قانونی که ماده به آن قانونمند است ولی جریانها حتماً نسبتی به همدیگر دارند • حتماً ماده قانونمند است ، یعنی جریان جاذبه بدون نسبت نمیشود •

برادر افکاری : بعد فرمودند که جاذبه اگر در رابطه قرار بگیرد تعین کیفیات را نتیجه می دهد •

برادر حجت الاسلام حسینی : (جاذبه در رابطه یعنی جاذبه در جریان) • میشود تحقق همان نسبت هایی که تحت قوانین حاکم هست • شما قانون بگوئید ، قانون عینی بگوئید ، اوصاف عینی بگوئید ، نسبت های عینی بگوئید ویا نسبیت ها ، هرسه تای آنها یکی است ولی قوانین حاکم

عینیت جریانی بالعرض ندارند • میخواهیم یک دسته ازقوانین را بسیط زمانی فرض کنیم که نسبت به زمان ومکان حافظ اند •

برادر افکاری : همان قوانین هستند که عینیت پیدا میکنند ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : نه ، آن قوانین حاکمند بر نسبت هائی که تحت آن جریان پیدا میکند • نفس امر ثابت هیچ وقت در آن چیزی وارد نمیشود ، تحت آن قرار میگیرد • یعنی او حفظ میکند • نمیگوید زمان به او نسبت پیدا کند از این نظر که خودش دارای زمان باشد و باید حتماً زمان و مکان نسبت پیدا کند از نظر حفظ خصوصیت زمانی • قوانین ثابت برای حفظ خصوصیت بود حفظ خصوصیت نسبت جریانها بوسیله همین صورت میگیرد •

برادر افکاری : پس صحیح نیست که بگوئیم امر ثابت ، صفحه قوانینی است که ...

برادر حجت الاسلام حسینی : صفحه حاکم است نه صفحه قوانین وقتی گفتید حاکم دیگر خودش محکوم به تغییرات نمیشود وخصلتش ، دوئیتش حفظ میکند • اگر گفتید که صفحه ای است که در او هستی وارد میشود در این کلمه وضعش را قاطی کرده اید با موضع چیزهایی که دارای تغییر وحرکت هستند • آنوقت باید خود او نیز تغییر کند •

برادر افکاری : سئوال بعدی این است که جاذبه ، همان چیزی است که فلاسفه بـــه عنوان ماده المواد میگیرند •

برادر حجت الاسلام حسینی : نه ، یک مقدار فاصله دارد • این (جاذبه) ذاتـــی اش حرکت است ، ذاتی اش منسوب بودن را میگیرد ، ذاتی اش جاری بودن و دارای کیفیت را میگیرد • اصلاً هویت شیئی را هویت منسوب میدانید • بلکه بهتر از این بگوئیم که هویتی ندارد الا نسبت • آنوقت این مطلب ظاهراً خیلی فرق پیدا میکند با آن بیان • بعد ذات ماده المواد را در اینجا که شما صحبت میکنید ، ذات هستی ای میگیرید که ممکن الوجود است • یعنی کلمه اوصاف هـــم به همین برمیگردد • شما در ماده المواد یک نسبت هایی میدهید که این نسبت ها را به صورت نمیدهید • به هرحال یک مقدار فاصله پیدا میکند • اگر به یک معنا بگوئید جوهر ، نزدیکتـــر

است • نهایت اینکه در جوهر حرکت تبدیلی ملاحظه شده • لذا همین بیان که میگوئیم اختلاف پتانسیل و ربطش، مثل اینکه آقایان شبیه‌اش را با یک مقدار اختلاف در مبدأ و مقصد و مسافت استدلال فرموده‌اند • با یک مقدار اختلاف، امکان خروج دفعی (انفصال مطلق) و اتصال مطلق را نفی کرده‌اند •

ولی بحث در ترتیب و نظام را که ثمره‌اش نظام‌سازی میشود ندیده‌ام که جائی بحث کرده باشند. شاید هم گفته باشد اما من ندیده باشم •

برادر ذوالفقارزاده : فرمودید که اگر دو جزء آب در کنار هم قرار بگیرند، ربطی بین اینها هست که وحدت ترکیبی را نتیجه می‌دهد • این مطلب تا اندازه‌ای روشن است یعنی اگر بگوئیم ربط درمکان یعنی همین • یعنی دو جزئی که وجود دارند • ولی ربط درزمان روشن نیست که آیا آنجا هم منظورتان وحدت ترکیبی است یعنی کیفیت اول که منهدم میشود وتبدیل به کیفیت دوم میشود این ربط چگونه است ؟ آنجا دیگر قابل مشاهده نیست • البته قبول داریم که نه اتصال مطلق است ونه انفصال مطلق، درمکان دو جزء و دو کیفیت را داریم ولی درزمان که دو کیفیت نداریم •

برادر حجت‌الاسلام حسینی : روی این مطلب که شما می‌فرمائید من چند سئوال می‌کنم تا مسئله روشن شود • اکسیژن وهیدروژن نیز که ربط هستند ؟ (جواب : بله) والی آخره چه متناوباً و چه متصاعداً، چه بخواهیم در درون آن وارد بشویم و چه بخواهیم به طرف کیهان و کهکشان وبالاتر از آن • سئوال من این است که آیا زمانهای مختلف است یا نه ؟ (جواب : بله) اگر زمانهای اینها مختلف است پس چگونه تحقق دارند ؟

برادر ذوالفقارزاده : سئوال نکنید بهتر است، شما لطف کنید توضیح بدهید •

برادر حجت‌الاسلام حسینی : کلیه مطالب فلسفی اثبات میشود واستنباطاتی است که شما دارید، نمیتوانید شما بگوئید من اینها را دارم می‌بینم • من عرض می‌کنم که آیا میشود پسری را در سن پانزده سالگی منسوب به دوسالگی ویا ده سالگی‌اش ندانست • میگوئید ممتنع است • من

این تمیز را می دهم که نسبت وجود دارد .

برادر ذوالفقارزاده : سئوال دیگرمن این است که آیا این همین ربط را میتوان گفت قانونمندی شیئی ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : ربطی راکه در اینجا گفتیم که نسبت بین جریانها هست (در مرتبه خودش) همان قانونمندی است (در مرتبه جامعه میتوانید بگوئید که ربط قانونمندی بین انسان و جهان است یعنی دو کیفیتی که داریم، کیفیت جامع آن ، ربط است (ربط جامع بین امکانات که بوسیله اجتماع حاصل میشود و انسان ، سیاست است .)

برادر حسینی : پس کلاً ربط را همان قانون می گیریم .

برادر حجت الاسلام حسینی : نسبت جریانها به همدیگر قانون است که همان ربط است ، لذا عرض می کردیم که جریان فکر ، جریان اقتصادی میتوانید بگوئید و رابطه فکر و اقتصاد ، سیاست است . اما اینکه چرا اسم این یکی (سیاست) را ربط گذاشته ایم ، چون در اینجا بین این دو تا وضعیت جمع و ربط و وحدت ترکیبی رابه عهده دارد . و به یک معنای دیگر ربط را نسبت نیز میتوانید بگوئید . یعنی نسبتش به کل اشیاء ایجاب می کند نسبتی را . تو این نسبت همان روابط است . هویت این نیز جز هویت نسبت نمیتواند باشد .

نکته ای قبلاً عرض کرده بودم که وصف چیزی نیست جز نسبت ، امر مهمی است . البته نسبت عینی مورد نظرمان است . نسبت عینی یا جریان نسبت یعنی جریان روابط یعنی جریان اوصاف اگر اینرا تمام نکنید عرض کردم که نمیتوانید نسبت بین کم و کیف را تمام کنید .

برادر ساجدی : ماوقتی از قانون اسم می بریم در دستگاه اصالت شیئی ، قانون ترکیب دوشیئی در نظر داریم که به نظر میرسد با قانونی که حاج آقا می فرمایند یک مقدار تفاوت داشته باشد .

والسلام

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ جلسه گروه ــ ۶۵/۲/۷

موضوع : تبیین مفهوم رابطه

فهرست

۱ــ توضیح بیانات جناب آقای حسینی در مفهوم رابطه صفحه ۱

۲ــ بحث جلسه پیرامون دو اشکال مطرح شده در جلسه صفحه ۸ــ۲

الف ــ اگر ربط بین دو کیفیت نیز خود یک کیفیت باشد ویا اگر دو کیفیت نیز خود ربط باشند لازمه چنین امری ، وجود ربط دومی بین ربط اول وکیفیت اول خواهد بود

ب ــ هیچکدام از دو کیفیت یک و دو نمی توانند خود ربط باشند زیرا در آنصورت وجود ربط ، بی معنی وبی مفهوم خواهد شد .

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ جلسه گروه ۶۵/۲/۷

عنوان : مفهوم رابطه

برادر پرور : بسمه تعالی ، درجلسه قبل ابتدا جناب آقای حسینی مقداری راجع به حرکت واینکه در حرکت نه اتصال مطلق است ونه انفصال مطلق صحبت فرمودند وسپس رابطه را در ابتدائی ترین مرحله اش به عنوان آنچه بین دو کیفیت واقع میشود تعریف کردند وچون کیفیتها هم ربط بین دو کیفیت هستند رابطه رابه عنوان نسبت جریانها به یکدیگر توضیح فرمودند .

درادامه بحث به جامعه و سیاست به عنوان رابطه بین فرهنگ و اقتصاد پرداختند .

برای تشکیل امت ، ارتباط بین انسانها ضروری است . اینکه انسانها بتوانند شناختی از حالات یکدیگر داشته باشند تابتوانند جمع تشکیل دهند . اساس رابطه بین انسانها ارتکاز است . مثلاً وقتی که کسی می‌گوید من تشنه ام دراجمالی ترین شکل انسان متوجه میشود که این شخص تشنه است واحتیاج به مایعی دارد تا رفع تشنگی کند . واگر در بین انسانها ارتباط نباشد اطلاعات وآگاهی انسان رشد نمی‌کند . همانطورکه اگر یك انسان رابه جائی ببریم که انسان وحتی حیوان وجود نداشته باشد ، درچنین جائی رشد انسان بسیار ضعیف میشود . زیرا درارتباط بابقیه انسانهاست که اطلاعات رد وبدل میشود وجمع بندی میشود واطلاعاتش رشد می‌کند زیرا امت است که مهد پرورش انسان است .

درهرصورت انسانها با هم که زندگی می‌کنند یك اعتمادی دربین آنها وجود دارد . این اعتماد درجوامع مختلف فرق میکند امادرهرجامعه وجود دارد زیرا اگر اعتماد وجود نداشته باشد جامعه هم وجود نخواهد داشت .

این اعتماد را به عنوان سیاست مطرح کردند .

برادر افکاری : همانطورکه فرمودند بین دو کیفیت متغایر متوالی اتصال مطلق وانفصال مطلق نمیتواند باشد چون حرکت ممتنع میشود وسپس نتیجه گرفته شد که پس بین دو کیفیت ربط وجود دارد . بعد فرمودند که درمرحله دوم میگوئیم که خود این دو کیفیت هم یك نوع ربط هستند .

سئوال من این است : اگر همه این کیفیتها ربط باشد به همین دلیلی که آنجا استدلال کردیم و گفتیم که بین کیفیت اول و دوم اتصال مطلق وانفصال مطلق نیست بلکه ربط است به همین دلیل هم میتوانیم بگوئیم که بین کیفیت اول که یك نوع ربط است و ربطی که بین دو کیفیت واقع میشود نیز باید یك نوع ربط باشد • اگر همینطور کیفیت ها را خرد کنیم آیا جائی میرسد که بین دو کیفیت ربط نباشد یا نه اینطور نیست ؟

در وهله اول به نظر میرسد که به تسلسل کشیده میشود زیرا هرچه که ربط قرار دهیم باز هم بین ربط آخری وکیفیت اول (که خود ربط است) باید یك ربطی باشد واین مطلب هیچ چیزی راحل نمی‌کند مگر اینکه بگوئیم سنخ ربط با سنخ کیفیت ها متفاوت است •

برادر رساجدی : برادران اشکال را متوجه شدند ؟ سئوال این است که اگر کیفیت شماره یك وکیفیت شماره دو را داشته باشیم بین آنها نه انفصال مطلق است ونه اتصال مطلق بلکه باید یك کیفیتی بین دو کیفیت دیگر به عنوان ربط قرار بگیرد (کیفیت اول) •

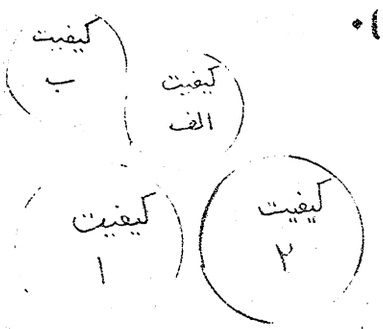

به همین دلیل نیز باید بین کیفیت یك وکیفیت الف ربط باشد •

مثلاً کیفیت دیگری (ب) باشد وهمینطور ادامه پیدا میکند وچیزی حل نمیشود •

برادر رصدوق : قبل از اینکه به این سئوال پرداخته شود به مفهوم خود ربط بپردازیم و اشکالات تبیینی مطرح شود وسپس به سئوالات پرداخته شود •

برادر رحسینی : این سئوال ناشی از این مطلب است که خود ربط را متوجه نشده‌اند •

برادر رساجدی : درست است که ممکن است به دلیل برداشت خاصی از مفهوم ربط این اشکال طرح شده باشد که در پاسخ باید مفهوم ربط را توضیح داد •

برادر رخشان : نظر من هم مانند نظر آقای صدوق است یعنی یك مقداری روی ربط تامل شود زیرا اشکالی که آقای افکاری مطرح کرده‌اند ناشی از یك تعریف خاصی است از مفهوم ربط • بنابراین اول من تعریفی راکه حاج آقا از مفهوم ربط داده‌اند عرض می‌کنم سپس اشکالی

هم به ذهنم می‌آید راجع به تعریف که عرض می‌کنم ۰

آنطور که من نوشته‌ام فرموده‌اند ملاحظه نسبت بین دو کیفیت ربط است اگر ما براساس این تعریف شروع به بحث کنیم در آنصورت به این نتیجه میرسیم که وجود حداقل دو کیفیت لازمه بیان و تصور مفهوم ربط است زیرا اگر ما در عالم یک کیفیت داشتیم ربط هم متصور نبود ۰ اما اگر ما بگوئیم دو کیفیت نیز چیزی جز مفهوم ربط نیست و از آن طرف بقاء ربط مستلزم وجود حداقل دو کیفیت است دیگر وجود ربط بی معنی و بی مفهوم خواهد شد و ربط قابل تصور نیست ۰ این یک تصرف ناصحیح در اصطلاحات است و یا بکار بردن ناصحیح آنها است که بگوئیم کیفیات همان ربط هستند.

حالا برگردیم به بیانات برادرمان آقای افکاری ۰ ایشان می فرمایند بین ربط و آن کیفیت هم باید یک ربطی باشد ۰ عرض می‌کنم که این برداشت خاصی از مفهوم ربط است که هماهنگ با تعریف اولیه که در جلسه ارائه شده نیست زیرا تعریف اولیه این بود که بین دو کیفیت که در ذهن متصور است نسبتی است که آنرا ربط مینامیم ۰ پس ربط به عنوان چیزی که بین دو کیفیت خصلت عقد قرار می‌گیرد تعریف شد شما نفرمائید که کیفیت ها هم ربط هستند ۰

پس بنابرعرض بنده هیچ کدام از دو شیئی (کیفیت) خصلتمند نمیتوانند ربط باشند و دوم اینکه بنابر همین تعریف دیگر نمی‌توانیم از ربط بین ربط ها صحبت کنیم ۰

برادر صدوق : برای اینکه این مفهوم بیان شود چند مرحله بحث ارائه شده است ۰ در یک مرتبه از بحث ربط را در تبدیل روشن کرده‌اند و در مرحله دیگر ربط را در ترتیب روشن کرده‌اند (که هر دوی اینها ذهنی است) ۰ گفتند که در رعینیت این دو منفک از هم نیستند و در رتبه‌ای دیگر مفهوم ربط را در جامع مشترک ترتیب و تبدیل بیان کرده‌اند (جریان جاذبه غائی) و در رتبه آخر باز بحث ربط شده در ربط بین جاذبه غائی و غایت. پس اگر بخواهیم مفهوم ربط را تصور کنیم نباید فقط یک قسمت آنرا گرفت بلکه مفهوم ربط در مراحل مختلفه‌اش توضیح داده شده است که اگر رو به طرف بالا بروید به مفهوم امر ثابت و مشیت و ۰۰۰ میرسید و اگر رو به پائین هم بروید مبهم است (که سئوال آقای افکاری است) ۰

اما هویت ربط , هویت نسبت است • چیزی است که مستقل نیست , دو پایه دارد که اگر آن دو نباشد تصور ندارد •

پس گاهی است مفهوم ربط را در ترتیب و یا گاهی در تبدیل و گاهی در جامع مشترک این دو بحث می‌کنیم • یعنی میگوئید زمان به مکان نسبتی دارد پس ربط دارد • اینجا وقتی ربط را تعریف می‌کنیم یعنی نسبت بین زمان و مکان • و این تعریف با تعریف اولیه ای که شما (آقای درخشان) فرمودید فرق دارد ولی همدیگر را نقض نمی‌کنند •

اما اگر بخواهیم ربط بین جاذبه ٔ ثانی وجهت را تعریف کنیم , میگوئیم نسبت هائی است که بین تبارك وتعالی منسوب باشد که در اینجا بحث امر ثابت طرح شده است و این شامل ترین ربط است • اما این اشکالی که طرح کردند بحث لفظی است یعنی میتوان همین اشکال را در جزء و کل تکرار کرد • مثلاً این اطاق یك کل است , این قند جزء این کل است , تعریف قند به این است که درون این اطاق قرار می‌گیرد یعنی شما نمی‌توانید از آن تعریف بدهید مگر نسبت به مجموعه شامل بدهید • اما خود قند کل است نسبت به اجزائی که دارد • اجزاء آنهم تعریف ندارد مگر اینکه نسبت آن با کلش (قند) تعریف شود • پس اگر بخواهیم اینگونه اشکال کنیم هیچ وقت , هیچ تعریفی را نمیشود داد •

برادر الهی : همانطورکه فرمودند همیشه نسبت , قائم به دوئیت هست ولی هیچ لزومی ندارد که بین متغایرین ربط باشد زیرا هرکدام از آن دو کیفیت هم بسیط نیست بلکه مرکب است و بین اجزاء آن ربط وجود دارد •

برادر درخشان : پس این اصل کلی است که همیشه باید دو کیفیت باشد تا ربط برقرار شود حال گاهی است در رتبه ٔ بالا وگاهی در رتبه ٔ پائین •

برادر الهی : چون همینطورکه پائین برویم هرکیفیت خود تبدیل به دو جزء و ربط بین آن دو میشود و این امر تا مبهم مرتبه ادامه دارد پس چیزی جز ربط وجود ندارد • این شیئی که می‌بینید برآیندی از مجموعه نیروهاست که برهمدیگر اثرگذاشته اند و این شیئی را تحویل داده اند •

برادر درخشان : آیا میشود گفت که این چیزی جز ربط نیست ؟ (جواب بله) ربط بین چه چیزهایی ؟

برادر الهی : بین دو نیروی دیگر .

برادر درخشان : این نقض تعریف اولیه است که گفتیم وجود ربط مستلزم وجود دو کیفیت متغایر است . اینکه تا سهم مرتبه پائین میرویم چیزی جز ربط نیست . عرض می‌کنم که شرط ابهام این است که هرگاه به مسئله مبهمی برخورد کردیم بتوانیم هرچه دلمان میخواهد بگوئیم .

برادر افکاری : جناب آقای حسینی فرمودند که این دو کیفیت نیز چیزی جز ربط نیستند . آقای درخشان چون تعریف دیگری برای ربط ارائه داده‌اند میفرمایند که این دو کیفیت نمیتوانند ربط باشند وبعد چون اینگونه نتیجه گرفته‌اند می‌فرمایند که اشکالی که بنده طرح می‌کنم براساس برداشت غلطی است که از مفهوم رابطه شده است .

پس اگر بپذیریم که کیفیتها نمیتوانند ربط باشند اشکال بنده به جا نیست یعنی از دو سنخ باشند مثلاً ربط قانون باشد و خود کیفیتها نیز تحت یک سری قوانین دیگر تعیین پیدا کرده باشند . اما اگر براساس صحبت حاج آقا بپذیریم که دو کیفیت نیز چیزی جز ربط نیستند به نظر می‌آید که پاسخ اشکال بنده داده نشده است .

برادر حسینی : آن چیزی که من متوجه شده‌ام فرق دارد با صحبت دوستان . یک صحبت در این است که حافظ زمان چیست ؟ و صحبت دیگر در این است که حافظ مکان چیست ؟ در انتهای جلسه قبل ، صحبت از قانون شد وبه نظر رسید که حاج آقا ربط را عین قانون می‌دانند واگر اینرا بپذیریم همه چیز حل میشود یعنی قانون که بسیط زمانی و مکانی است حافظ زمان ومکان است . مثل این در نظر بگیرید که اگر چیز روانی را در یک قالبی بریزید به شکل قالب تعین پیدا میکند . آن قالب در اینجا ربط گفته میشود . مثلاً شما یک گِلی را در نظر بگیرید با یک قالب خشت مالی که اگر گِل درون قالب ریخته شود به آن شکل درمی‌آید .

برادر افکاری : در اینصورت دیگر به آن گِل ، ربط گفته نمیشود .

برادر حسینی : درباره همین مطلب میخواهیم صحبت کنیم . پس اگر شکل یك در قالب قانون بشکل ۲ درآمد در اینجا یك قانون دارید امایك چیز دیگر هم میگوئیم که شکل یك قانونمند تحت قانون تبدیل به شکل دو قانونمند شده است . یعنی شکل یك خودش قانونمند است . یعنی اجزائی تحت یك قانون به این صورت متعین شده است . یعنی قبلاً می بایست حرکتی صورت گرفته شده باشد تا این متعین شده باشد و خود آن حرکت هم چیزی نیست جز اینکه یك شیئی تحت قانون به شیئی دو تبدیل شده است بنابراین آن ته که میرسید باید قانون رابیینید چون اصالت رابه قانون می دهید .

برادر ذوالفقارزاده : من اشکال برادرمان آقای افکاری رابه نحوه ای پاسخ میدهم شاید مطلب حل بشود :

اگر جاذبه راعلت وجودی و رابطه راعلت کیفی قرار دهیم ، تعین میشود جاذبه در رابطه . کیفیت دوم به ماهو خودش یك ربط نیست بلکه جاذبه ای در رابطه قرارگرفته است تا آن تعین را نتیجه داده است . پس ربط ، رابطه است بین جاذبه ای که اگر در رابطه قرار بگیرد ، تعین میدهد . پس هرکیفیت ، منتجه یك جاذبه است در ربط خاص دیگری . پس کیفیت را نمیتوانیم رابطه بگوئیم .

برادر افکاری : پس شما اشکال به صحبت حاج آقا می کنید نه اینکه پاسخ مرا میدهید زیرا حاج آقا فرموده اند که آن کیفیت ربط است .

برادر فلك سیر : در جلسه قبل از حاج آقا سئوال کردم که براساس صحبت شما همه چیز ربط است ولاغیر . آن به کجا ختم میشود ؟ گفتند که بالاخره به جائی میرسد که هستی ممکن داریم وغایت و ربط بینشان آنجا ختم میشود . پس بقیه چیزی جز ربط نیستند . شما کیفیت را ملاحظه نمی کنید هرچه هست ربط است که باز این سئوال پیش می آید که آیا هستی ممکن ربط است یا نه ؟ این هستی ممکن نمیتواند بسیط مطلق باشد وبه همین دلیل اجزائی دارد وربطی واین دور همیشه هست .

برادرپرور : همین سئوال در بحث جامعه هم مطرح میشود بدین معنی که حاج آقـــا فرمودند فرهنگ نیز چیزی نیست جز ربط بین ادراك واختیار واقتصاد نیز همینطور.

اما حاج آقا فرمودند که ماکیفیت نداریم بلکه جریان داریم . ونسبت بین جریانها راربط میگوئیم دیگرنمیتوانیم بگوئیم بین دو کیفیت زیرا آن دو کیفیت نیزکه درجریان ملاحظه کنیم هرمقطعی را که دست بگذاریم رابط بین مرحله قبلش هست و بعدش . بنابراین کیفیت یك چیز ساکن نیست بلکه جریان دارد . بنابراین نسبت بین جریان کیفیت ها وجریان خصلت هاست که به آن ربط میگوئیم . فرمودند که یك نیروئی ویك جریانی از ابتداء خلقت شروع شده وبه سوی غایت حرکت میکند . ربط اینها و تعددشان بخاطر اختلاف خصلت هایشان واختلاف نسبت هایی است که بین این جریانها وجود دارد وهرکدام زمان ومکان مخصوص به خودش دارد .

برادرساجدی : اگر تصویری که برادرمان آقای افکاری از ربط ارائه داده اند رابپذیریم به اشکالی نیزکه طرح کردند برخورد میکنیم . یعنی همه چیز را ربط می بینیم . همیشه این اشکال وجود خواهد داشت که بین ربط یك وسه نیز باید ربط چهارمی باشد وهمینطور بین ربط یك و چهار ، باید ربط پنجمی باشد . د راینصورت چه اسمش تسلسل باشد یاغیر تسلسل بجایی نخواهیم رسید . اما حاق مسئله به نظر من برمی گردد به مفهومی که ما از ربط می فهمیم .

روشن ترین کلمه ای که بکاربردند همان نسبت است . اینکه چه برداشتی از نسبت کنیم نیـــز خود مسئله است زیرا خود این کلمه نیز روشن نیست . یك چیزی به ذهن من رسید که شاید مسئله را حل کند :

نسبت ، یك چیز مشترك بین دو شیئی است یا یك چیز مشترك است . مثلاً ربط را شاید بتوان به شکل زیر بیان کرد یعنی باید یك خصلت به عنوان ربط طرح شود که هم در یك باشد وهم در دو .

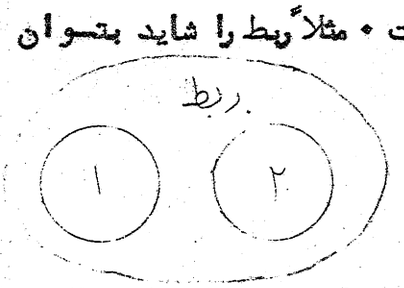

از بحث اتصال وانفصال اینگونه برداشت میشود که اگربگوئیم یك و دو ، این یعنی انفصال مطلق، یعنی خود این برداشت که بگوئیم یك داریم ودو داریم، احتیاج به یك سومی هم خواهیم داشت که

بین اینند و پیوند بدهد ۰ اما اگر دورا عیناً روی یك منطبق کنیم ، میشود اتصال مطلق که اینهم غلط است ۰ پس هر دوی اینها غلط است و بین یك و دو یك جریان مشترك است ۰

اگر کسی خوب متوجه نشده باشد ممکن است همینجا به فکرش برسد که همان حرکت جوهری ملا صدرا است که میگوید یك جریان داریم که در مقطع های گوناگون شکل های گوناگون می گیرد ۰ قبلاً خود شما یك مثالی می زدند حالا نمی دانم چقدر به آن معتقد باشند و آنرا صحیح بدانند :

می فرمودند که اگر روی زمین ، قالب هایی کشیده باشید و راههایی را باز کرده باشید سپس یك پارچ آب در ون آن بریزید ، خود ش میرود در قسمت های مختلف ، آنجائی که شما به شکل لیوان ساخته اید شکل لیوان به خود ش می گیرد و آنجائی که شما به شکل سینی ساخته اید شکل سینی به خود ش می گیرد و آنجائی که شکل خودکار است به شکل خودکار و ۰۰۰

خلاصه یك وجه مشترکی میان کیفیات است که باعث تبدیل وترکیب آنها میشود والا اگر دو جزء را مجزا از همدیگر تصور کنید و بگوئید برای ترکیبش نیاز به سومی است همان بحث انفصال است ۰ اما اگر ادعا این باشد که جز ربط چیزی نیست به نظر میرسد که هنوز این مسئله حل نشده است و احتیاج به بحث خیلی زیادی دارد ۰ اگر همه چیز نسبت و ربط شد یعنی گفته بشود که خصلتها ، خصوصیت ها ، همه اش ناشی از نسبت میان نسبت ها باشد میگوئیم که نسبت میان نسبت ها که چیزی نیست ۰ بعضی ها می گویند خاصیت ها ناشی از شکلها است ۰ اما بعضی دیگر گفته اند که خاصیت ها ناشی از محتواست (جوهره) ۰ اما جناب آقای حسینی می فرمایند ، خاصیتها ناشی از نسبت میان نسبت هاست ، که این نسبت را نه می فرمایند جوهره است و نه می فرمایند شکل است ۰ یك وجهی در ذهن خود شان است که زیاد هم روشن نیست ۰ بنابراین به نظر میرسد حداقل ما نمی توانیم از این نظریه دفاع کنیم مگر اینکه وظیفه مان بشود و بنشینیم و روی آن دقت کنیم ۰

والسلام

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ جلسه مشترک ۶۵/۲/۱۰

موضوع : تعیین کلی ترین دسته بندی های وضعیت مطلوب (مبحث سیاست)

فهرست

۱ــ طرح سئوالات پیرامون ربط در تئوری " جاذبه ، رابطه ، تعین " صفحه ۲ــ۱

۲ــ کیفیت تابعی از ربط است زیرا حرکت به طرف غایت اساس ربط است و کیفیت از عوارض ولازمه پیدایش حرکت است صفحه ۸ــ۲

۳ــ فرهنگ عبارت است از جریان ادراکات :

اعتماد وپذیرفتن نظام ارزشی سازنده سیاست است که رابط بین جریان ادراکات و جریان گستره امکانات مادی است محصول کیفیت برخورد انسان با طبیعت (جریان گستره امکانات) ، اقتصاد را شکل می دهد صفحه ۱۴ــ۹

۴ــ سئوالات تبیینی پیرامون موضوع بحث صفحه ۱۶ــ۱۵

بسمه تعالی

جلسه ۸۵ ۶۵/۲/۱۰

برنامه ریزی ــ تعیین کلی ترین دسته بندی های وضعیت مطلوب ــ مبحث سیاست

برادر ساجدی : بسم الله الرحمن الرحیم ، درمجموعهٔ بحثی که درطول هفته گذشته درخدمت دوستان داشتیم ، عمدتاً بحث پیرامون تبیین مفهوم ربط وبررسی اشکالاتی بود که اطراف این موضوع بنظر میرسید .

دو اشکال عمده وجود داشت که اگر حاج آقا صلاح می‌دانند ابتدا درپاسخ اینها اشاره‌ای بفرمایند وبعد در رابطه با سیاست وارتباطش با مفهوم ربط ، توضیحاتی بفرمایند .

یکی از اشکالها این بود که اگر ما ربط را به معنای نسبت میان دو کیفیت تعریف کنیم وبعد بگوئیم خود ربط نیز دارای کیفیتی است وبرای اینکه انفصال مطلق واتصال مطلق نباشد (زیرا نتیجه اینها دو ممتنع شدن حرکت است) لازم است میان دو کیفیت ربط وجود داشته باشد که آنهم کیفیتی است یا دارای کیفیتی است . در اینجا این اشکال بذهن میرسد که بهمان دلیلی که گفته شده است ، بین کیفیت شماره یك وکیفیت واسطه که ربط نامیده شده است همین اشکال وجود دارد که نیاز به کیفیت سومی هست و بین کیفیت اول وکیفیت سوم برای اینکه انفصال و اتصال مطلق نباشد نیاز به کیفیت چهارمی است . این اشکال برادرمان آقای افکاری است که دوستان اجمالاً درپاسخ آن مطالبی فرمودند .

پس خلاصه اشکال این است که اگر بگوئیم لازمهٔ حرکت یا تبدیل کیفیت یك به کیفیت دو وجود ربط است وبعد بگوئیم ربط خود کیفیتی است ویا دارای کیفیتی است می‌گویند پس لازمهٔ تبدیل کیفیت یك به این کیفیت واسطه یا شماره سه هم کیفیت دیگری است ولازمهٔ تبدیل کیفیت یك به کیفیت چهارم هم کیفیت و واسطه دیگری است وبحث همچنان ادامه پیدا میکند .

اشکال دیگر این بود که اگر بگوئیم ربط نسبت میان کیفیتهاست وهرکیفیت خود نیز ربط است عکس آن مسئله‌ای که عرض شد یعنی در اشکال اول میگوئیم ربط ، کیفیت است آن اشکال پیش می‌آید ولی اگر بگوئیم خیر برای تبدیل کیفیت یك به کیفیت دو نیاز به ربط است ، خود کیفیت یك و

کیفیت دو نیز ربط است • دقت بیشتر نشان میدهد همین مکانیزمی که اینجا گفتیم در کیفیت یک و دو نیز هست، تعریف هم از ربط داده باشیم که نسبت میان دو کیفیت، نتیجه این میشود که ربط نسبت میان نسبتهاست • حالا اگر بگوئیم اصالت ربط به این معناست که اصلاً جز ربط چیزی نیست نهایتاً معنایش این میشود که ما معتقدیم که این هستی واین جهان جز نسبت میان نسبتها چیزی نیست • همه این هستی نسبت میان نسبتهاست که این خواص مختلف را دارد • البته تذکر این مطلب به جلسه و به خودم بد نیست که ما در اینجا باید درحد تبیین سعی کنیم استفاده کنیم و نه در حدی که تحلیلاً به مسئله برسیم وهمه زوایای آن برایمان روشن شود • ما مطلع بودنمان براین بحثها مفید است چون میخواهیم در ادامه، بحثهائی که مبتنی بر اینها است داشته باشیم • اما اینکه خودمان هم به تمام زوایای بحث برسیم وهمه مطلب برایمان اثبات شود لازمه اش وارد شدن به بحثهای گروه نظری است که چندان لازم نیست •

برادر افکاری : من سئوالی داشتم : حاج آقا فرموده اند هویت ربط، هویت نسبت است و هرگونه تعینی که برای نسبت ذکر کنید، آن را از نسبت بودن نمی اندازد ویک چیز مستقل را نمیتوانید فرض کنید • یعنی غیر مستقل است • من متوجه نشدم این که فرمودند هرگونه تعینی برای آن ذکر کنید آنرا مستقل نمی کند، مستقل از چه نمی کند ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : بسم الله الرحمن الرحیم، بارالها کلمه حق رابر سراسر جهان بگستران ••• به حضور شما عرض کنم اول درباره سئوالی که آقای ساجدی فرمودند که ربط نسبت میان دو کیفیت بود، اصلاً قبول کردن ربط والتزام به وجود ربط برای این بود که انفصال و اتصال مطلق نباشد • حالا وقتی دو کیفیت هم ربط شدند ودو کیف داشتند و ربط بین آنها هم دارای کیف شد، عملاً با زسه کیفیت داریم • نهایت، قبلاً اول کیفیت را می گفتیم و مثلاً اول می گفتیم ربط دارای کیفیت یک، ربط دارای کیفیت دو، ربط دارای کیفیت سه در اینجا با زسه کیفیت داریم چون ربطها هم متکیف هستند •

در پاسخ عرض می کنیم یک وقت است ما تعین وتعدد را اصل قرار می دهیم، یکوقت وحدت را اصل

قرارمی دهیم • تاکید برجانب مقابل تعدد می‌کنیم • اگر گفتید هستی ذاتاً دارای حرکت است یعنی دقیقاً همانگونه که آقایان وقت بیان ماده المواد می‌گویند ممکن ، هستی ممکنات را نمیتوان بدون کیفیت فرض کرد وکیفیت هم ضرورتاً دارای ابعاد ۳ گانه است • بنابراین ماده المواد دارای ابعاد سه گانه است ، حالا کروی باشد هرمی باشد مثلثی باشد هرشکلی که میخواهد باشد • بعد دراشکالی که می‌کنند دراین جزء لایتجزی وجزء بسیط می‌گویند تاوقتی طرفین عقلی برایش فرض دارد یعنی اینطرف وآنطرف برایش میتوان فرض کرد وسط اینرا میتوان فرض کرد ونصف کرد ، عقلاً منعی نمیتوانید برایش اثبات کنید • امکان نصف شدن که می‌آید دیگر بسیط نیست • دیگر غیر قابل تجزیه نیست • عقلاً میشود قابل تجزیه باشد ، غیر بسیط میشود ، مرکب است و فرض قسمت شدن دارد • اکنون عرض می‌کنیم همانگونه که آنجا هستی ممکن بدون کیفیت محال است اگر بگوئید هستی ممکن نمیشود لغو خلق شده باشد ، ایجاب هستی ، تاایجاب نشود وجود پیدا نمی‌کند وجود پیدا کردن هستی ممکن ولغو بودنش محال است ، غایت خواهی قطعاً لازمه خلقت ممکن است ممکن برای واجب تبارك وتعالی که مطلوب بالذات نمیشود ، برای خدای غنی که میگوئید هیچ احتیاجی ندارد که نمیشود اصل خلقت ماده بدون غایت غرض بشود ، غایت که به خداوند متعال برنمی‌گردد خیری که از ماده به خدا نمیرسد تاشما بگوئید با لذات غرض است • پس باید غرض بشود برای غایتی ، برای اینکه یك کیفی در خود این ممکن حاصل بشود • بهجت کیف ممکن است وکیف حرکتی است • بهجت که در سکون محض ممتنع است ، بهجت کیف حرکتی است • آنوقت اگر گفتید جهت غائی ، جهتی که میتوان آن جهت را به غائی بودن نسبت داد ، حرکت آنگونه که مطلوب است درآخر داشته باشد حرکت در بهجت و درمراتب مختلف بهجت میشود •

خوب حالا ماده ممکن میخواهد از اینجا برود بطرف آن حرکت وبطرف آن کیفیت حرکت • اینجا مبداء ، آنجا وارد شدن درآن کیفیت از حرکت ، به آنگونه حرکت کردن ، حرکتی که آن حرکت مقصد است وقصد قابلیت بازگشت به خود ماده را دارد • ابتهاج برای خود مخلوق حاصل میشود

نعمت به مخلوق میرسد , افاضه ٔ فیض به مخلوق میشود ٠

عرض ما در یك كلمه خلاصه میشود كه (۱ــ مخلوقات مطلوب با لذات نمیتوانند باشند) ٠ ۲ــ (مخلوقات حركت و یا سكون آنها نمیشود لغو باشد) ۳ــ اگر بنا شد حركت برای غایتی باشد دیگر در آن سكون فرض ندارد ٠ چرا سكون در آن فرض ندارد ؟ چون مطلوب با لذات نیست ٠ در فرض اول مطلوب با لذات بودن آن رد شده است ٠ حركت آن نیز كه به طرف یك غایت باید باشد ٠ اگر خلقت لغو ممتنع است , مقصود با لذات هم محال است ماده باشد ٠ بنابراین باید حركتش بطرف جهت غائی باشد ٠ این شماره ۳ هم تمام شد ٠

حالا عرض می كنیم بنابرفرضهای قبل نمیشود حركت را از ذات ماده حذف كرد همانگونه كه می گفتید كیفیت را میشود از ماده المواد جدا كرد ٠ (ما میگوئیم حركت را نمیشود حذف كرد چون اگر حركت را حذف كنید یا باید ماده مقصود بالذات باشد یا باید خلقش لغو باشد ٠ باید حتماً حركت داشته باشد , حركت خاص هم داشته باشد , حركت بطرف غایت , بطرف بهجت , منحل در آن طرف بشود ٠ (۱)

۱ــ كفار و منافقین عمد كفر و ائمه نار , در بهجت منحل میشوند یعنی از سوختن آنها مؤمنین مبتهج میشوند واین مطلب را خود شان برسر خود شان چنین آوردند "وان الله لیس بظلام للعبید" "خدا اینكار را نكرده است ٠ خدا آزاد گذاشته بود كه بیایند معین ویاور مؤمنین بشوند ٠ هم خود شان لذت ببرند هم این مقدار كه مومنین الان از سوختن آنها لذت ببرند , مومنین بیشتر از یاری آنها لذت ببرند ٠ ده درجه مومنین بوسیله ایمان خود شان میتوانستند ببرند , ده درجه دیگر هم بوسیله همكاری اینها ولی حالا اینها آمدند كار را خراب كردند واكنون از سوختن آنها مؤمنین ده درجه بیشتر لذت می برند , ده درجه برای كار خود شان , ده درجه هم بخاطر سوختن آنها ٠ حتماً كسی كه محب حسین صلوات الله علیه وآله باشد , اگر یك دشمن دین راست مؤمنین علاقه مند به حضرت اباعبدالله (ع) علاقه مند حضرت صدیقه طاهره (س) بد هند وبگویند این را عذاب كن این مؤمن چكار میتوانند درباره او بكنند ؟ بنظرم آمد اگر بنا بود قوس الكتریكی از تمام بدن او رد بكنند بعد او را مشتعل بكنند , بعد هم وضو بگیرند نماز بخوانند بگویند خدایا به عزت خودت ما قدرت عذاب این خبیث را نداریم ٠ خودت او را عذاب كن ,

پس اکنون این مطلب تمام شود که اگر ماده خلقت بالذات نداشته باشد اگر خلقتش کنند و حرکت نداشته باشد چون با لذاته که آن را نمیخواهند هدفی هم که از آن ندارند پس خلقتش لغو می شود • خودش را که برای خودش نمیخواهند , خودش که نمیتواند مقصود ومطلوب حضرت حق جلت عظمته قرار بگیرد • اینکه ممتنع است • حضرت حق مقصود است • ماده ضعیف ممتنع است که برای واجب جلت عظمته مقصود قرار بگیرد , خوب حالا که مقصود نیست حرکت هم نداشته باشد یعنی چیزی هم به خود ماده نرسد خوب این اصل خلقتش لغو میشود • اگر بنا شد ممکن خلق بشود وبرای جهتی باشد وآن جهت ابتهاج نباشد , خیر رساندن به ماده نباشد , جهت ظلم باشد آنهم باز لغو است • ممتنع است • اگر جهت بطرف خیر و بهجت شد وجهت غائی اصل شد در خلقت ممکنات , آنوقت وجود ممکن را همانگونه که می گفتید بدون کیفیت نمیشود ملاحظه کرد باید بگوئید قبل از کیفیت بدون حرکت نمیشود ملاحظه کرد • کیفیت از عوارض حرکت است • اصل، سیر وحرکت میشود • کیفیت ظرف حرکت میشود • قالب حرکت میشود • چگونه کیفیت قالب حرکت میشود ؟ میگوئیم حرکت در بسیط ممتنع است , حرکت بدون تغییر که نمیشود , واگر هم بخواهد تغییر کند تا حرکت واقع شود , بدون ترکیب نمیشود , ترکیب هم بدون ترتیب وکیفیتهای لازم نمیشود , کیفیت میشود تابعی از ربط، چرا ؟ برای این که حرکت بطرف غایت , تعلق بطرف غایت , اساس ربط شد , تعلق به جهت غائی اساس ربط شد • یك وضعیت مبداء داریم , یك

دنباله پاورقی

ما هرچه فکر می کنیم در این که چطور عذابش کنیم قلبمان آسوده نمیشود تو را به الهیت عذاب کن • یعنی برموءمن مصائب اهل بیت شدید است • اگر شدید است , بهشت برایش آرامش ندارد مگر این که اشد عذاب را برظالمین به اهل بیت صلوات الله علیهم مشاهده کند •

اگر فرض کنید بنا بوده خیراتی هم نصیب آنها شود وهم نصیب موءمنین به این که آنها موءمنین را مدد کنند حالا آنها ضرر به خودشان زدند , ضرر به موءمنین که نزدند آنها می سوزند واز سوختن آنها باقیمانده بهجتی که بنا بوده به موءمنین برسد به موءمنین میرسد • پس در اینطرف منحل میشوند یعنی مستقل نیستند تا راهی را که خدا قرار داده بهم بزنند •

وضعیت مقصد داریم ، یك وضعیتی که درحال جریان می‌بینیم مبدأ که بنا شد درسکون ممتنع باشد وحرکت داشته باشد (مبدائی راکه دراینجا ذکر می‌کنیم به معنای مبدأ برای ماده است نه آن که هستی‌اش قبل از اشیاء هست گاهی مبدأ رابرای اثبات مبدأ که ذکر می‌کنند غرضشان اثبات صانع است ، مبدائی که مادراینجا ذکرمی‌کنیم غرضمان اولی است که برای ماده فرض بشود) این با سکون نیست با حرکت است • مثالی می‌زنم ومطلب را نازل می‌کنم تا روشن شود : شما اگر یك آهن ربا داشته باشید ، یك قطب نما هم دارید ، بین اینها جاذبه است • شما نمی‌توانید بگوئید اینجا کشش هست وربط نیست • می‌گوئید حتماً ربط اینجا هست تا کشش وجود دارد • فرض کنید شیشه‌ای راکه دارای پستی و بلندی است ومقداری براده آهن روی این شیشه می‌ریزید آهن ربا را زیر شیشه حرکت می‌دهید ، طبیعتاً همانگونه که آهن ربا را حرکت می‌دهید براده‌های آهن از روی این پستی وبلندیهای شیشه حرکت میکنند • لازمه این که براده‌های آهن از آهن ربا تبعیت کنند این است که از روی این پستی وبلندیها حرکت کنند • حالا عرض می‌کنیم ربط اول پیدا میشود یعنی هستی‌اش جدای از ربط نیست که جدای از حرکت نیست چون هستی‌اش متعلق است به جهت غائی • لذا در هیچ مرتبه هستی ممکن را نمیشود فرض کرد که ساکن باشد حتماً دارای حرکت است • سپس لازمه حرکت این است که تغییر داشته باشد ولازمه تغییر این است که تغایر داشته باشد • تغایر ترکیبی داشته باشد همانطورکه وحدت ترکیبی داشته باشد • (پس اولین ربطی که اصل قرارمی‌گیرد کیف واحد دارد) • (ربط بین مبدأ وجهت غائی ، این کیفش کیف متعدد نیست • او حاکم است بر پیدایش کیفهای مختلف) (پس تعلق کیف حقیقی‌اش کیف جهت واحد است) بعد شما میگوئید ربطهائی که درزمان ومکان تابع این فشار پیدا میشود آنها باید مختلف باشند چون لازمه سیر وحرکت است • در پاورقی این بحث عرض کنم این که میگوئید عشق فعلی معشوق فعلی میخواهد چون حرکت ، حرکت فعلی است اگر گفتید فعلیت ، جاذبه فعلیت ربط میخواهد • اگر فعلیت ربط نباشد که فعلیت جاذبه محقق نمیشود • (آنوقت میگوئیم پرستش فعلیت جذب وفعلیت ربط وفعلیت تعلق است) انسان اختیارش

میتواند مانع بشود و تخیلاتی را پیش‌بیاورد پرستش‌را بصورتهای مختلف قرار بدهد ومنحرف بکند پس‌اصل پرستش‌و جوهره‌ٔ پرستش‌نمیتواند به خیال برگردد ، به وهم برگردد ۰کیفیت‌آن‌میتواند به وهم برگردد نه اصل آن ۰ فرق است‌بین آنجائی که می‌گوئید کیفیت‌به تخیل برمی‌گردد با آنجا که می‌گوئید اصل پرستش‌به تخیل بازمی‌گردد ۰ کیفیت‌که به تخیل بازگشت‌ریگان ماده ۰ را می‌پرستد ، آن کسی هم‌که در روسیه هست‌ماده را می‌پرستد می‌روند درکیفیات ، آن — بت پرست هند وهم ماده را می‌پرستد درکیف و درچگونگی آن ممکن است‌گمراهی باشد ۰ (۱)

خوب اگر گفتیم زمان اصلش‌به تعلق بازمی‌گردد کیفیتهای مختلف زمان ، کیفیتهای مختلف یک جریان واحد است ، جریان اصل میشود وکیفها تبع جریان میشوند واین بسیار فرق پیدا می‌کند تا تعدد را تأکید کردن واصل قرار دادن کیفیتها وجریان راقالب کیفیتها دانستن ۰ به‌این‌بیان

۱ــ این حرف‌را کمونیستها وماتریالیستها نمی‌گویند بلکه‌آنها می‌گویند اصل پرستش به وهم و خیال بازمی‌گردد نه‌کیف‌آن ۰ می‌گویند خود پرستش‌مطلق سازی ذهن است‌انعکاس‌خواص ماده‌است ۰خود پرستش‌امریست خیالی ، کسروانکسار خواص‌ماده ، تأثیروتأثر خواص‌ماده علت حرکت شده ، اینکه می‌گویم می‌پرستم این خیال است ، اینکه موضوع‌کلام راپرستش‌قراربدهم این خیال است ، جواب این حرف‌این است‌که‌وجود حرکت " یسبح لله من فی‌السموات ومن فی الارض " حرکت‌بدون تعلق ممتنع‌است ۰ این حرف‌را مادرجلسات دیگرهم بصورت دیگر گفته‌ایم که‌حرکت‌بدون اختلاف پتانسیل محال است۰ اختلاف پتانسیل که ممتنع است‌اگر تعلق وجود نداشته‌باشد تعلق باید وجود داشته باشد تااختلاف پتانسیل امکان پذیر شود ۰البته اشاره‌ٔ به‌این معناراوجود مبارک حضرت نائب‌الامام امام خمینی در فرمایشاتشان فرمودند ۰البته بایک جمله : همان که عشق فعلی معشوق فعلی‌لازم‌دارد ، ختم فرمودند ، فکرمی‌کنم درتفسیر سوره‌ٔ حمد باشد ۰البته این را هم عرض‌کنم هرچند شرح این جمله رابا این بیانی که عرض‌می‌کنم‌خدمت شما و متناسب با مبنای اصالت‌ربط هست ، بااین بیان حضرت‌آقای جوادی آملی نفرمودند ولی شرح اولیه‌اش‌رابه همان زبان حکماء من از حضور مبارک ایشان استفاده‌کردم ۰ در سفری که برای اصفهان می‌رفتیم، صحبت ازاین جمله‌امام پیش‌آمد من از حضور ایشان استفاده‌کردم ولی نه به این‌بیان که درمنطق اصالت‌ربط بیان شد ۰

اشکال اول که فرمودید این فرق پیدا نکرد اینجا هم دو کیف داریم و کیفیت ربط داریم ، یک کیفیت ربط هم بینش هست ، فرقش واضح میشود که کیفها در اینجا مراد بالاصاله نیستند ، وسیله هستند و معنای کیف هم مطلقاً فرق میکند • کیف جریان میشود • برخلاف وقتی که کیفیت را اصل میگذاریم و جریان فرع قرار میگیرد • خصوصیت وتعدد اصل قرارمیگیرد • خصوصیت به معنای ثبات وسکون وضد حرکت اصل میشود •

اگر گفتید خاص بودن اصل است یا خاص بودن لاعلی تعین خاص خیلی فرق پیدا میکند • خاص بودنی که لازمهٔ جریان است • لازمهٔ جریان ، خصوصیت جریان غیر از خصوصیتی است که مستقل ازجریان است • برای خصوصیت جریان تعین خاص و فیکس نمیتوان قفل کرد وگفت اینجا بلکه میگوئید جریان اصل است خصوصیتهای مختلف پیدا میکند • [10]

اشکال دوم که فرمودند : ربط اول نسبت است ، ربط دوم هم نسبت است ، نسبت بین نسبتها عرض میکنیم خیر ، نسبت به غایت ، نه نسبت بین نسبتها • [11] نسبت به غایت حاکم میشود برجریان نسبتها • نسبتی که بهم دارند تابعی است ، انعکاسی است از لازمهٔ نسبتی که به غایت دارند • بنابراین نسبتها رامیتوانید ، نسبت به غایت تلقی کنید • مراتب مختلف نسبت به غایت ضروری است) برای چه ضروری است ؟ برای جریان به طرف جهت غائی • لازمه جریان جاذبه بطرف جهت غائی این است که از یک تغییراتی بگذرد • نسبیت راکه میگوئیم این مرحله است ، نسبیت این مرحله است که تحت قوانین نسبت جریانی انجام میگیرد کیفیتهای مختلفی پیدا میکند ، تعینهای مختلفی پیدا میکند هماهنگ •

هریکی راکه ملاحظه کنید نسبت بدیگران و درون خودش ثابت میشود • این نسبیت مال جریان جاذبه تحت نسبتهائی که منسوب به غایت است انجام میگیرد • بنابراین معنی ربط فرق پیدا کرد همانگونه که معنی کیفیت ومعنی نسبیت تا حدود زیادی فرق پیدا کرد • البته فرق پیدا کرد نه اینکه هویتش عوض شد • یک قیدهائی خورد ویک خصوصیتهائی به آن اضافه یا کم شد • سئوال جناب آقای افکاری هم که پرسیدند هرگونه تعینی که ذکر شود استقلال ربط را از بین

نمی‌برد ، ظاهراً در همان قسمت اول روشن شد که غرض ما چیست • یك وقت تأکید برخصوصیت است اعم از اینکه جریان باشد یا جریان نباشد میگوئیم خصوصیت و تعین اصل است • یکوقت بالعکس است تأکید برجریان ، ربط وتعلق است میگوئیم این اصل است چه در این تعین باشد چه در آن تعین • تعینهای یك جریان است واصلاً تعین اش تعینی نیست که بتوان آن را جدای از جریان یافت • بلکه چون جریان لازم هست تعینی پیدا میشود • هرگاه جریانی نباشد فرض وجود تعین نمیشود • پس در اینجا هیچ گونه رفت وآمد تعینی ضرری به اصل ربط نمی زند • یعنی نمی شود یك جا جریان را فرض نکنیم و تعین را فرض کنیم • اصل در پیدایش تعین ها وجود جریان است •

حالا برگردیم به این بحث که گفتیم در عین حالی که فرهنگ یك نحوه است ، سیاست یك نحوه ربط است ، اقتصاد هم یك نحوه ربط است ، چرا بین اینها سیاست را بعنوان ربط مشخص کردیم؟ چه خاصیتی دارد که جایگاهش را جایگاه ربط گذاشتیم ؟

برادر ساجدی : خود کلمه سیاست را هم معنا کنید که غرض کارهای سیاسی ، دیپلماسی و امثال اینهاست یا معنای دیگری ازاین لغت مراد است ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : (پایگاه سیاست به اعتماد بازمی گردد) (تا اعتماد نباشد ، هماهنگی در رفتار اجتماعی فرد یا رفتار جمعی بعنوان یك واحد یا رفتار سازمانی بعنوان یك محصول محال است پیدا شود) (سیاستی راکه بیشتر بذهن ها نزدیك است بخش سوم است که بنظر ما جایگاهش جایگاه محصول و تعین است • سیاستی که در سازمان محقق میشود و بصورت یك نظام خاص جلوه می کند این قسم از سیاست نازلترین مرحله از سیاست است) (سیاستی که در فلسفه سیاسی از آن بحث میشود که رفتار عمومی چگونه تغییر میکند ، بوئی ازاین می آید که آنجا توجه به وحدت ترکیبی میشود) • وضعیت مثلاً رفتار وجود مبارك حضرت نائب الامام امام خمینی موجب این شده که مردم ایران یك نحوه حرکت در آنها پیدا شود وانعکاس اینرا در رفتار بشری ملاحظه کنیم • یعنی اگر یك وحدت ترکیبی برای رفتار کل بشریت فرض کنیم ، می بینیم رفتار سازمانی

بشر که سازمان ملل باشد وسازمانهای وابسته به سازمانهائی که درکشورها بنام دولتها دارند آنها تغییری نکردند • آنها ایمانشان بطرف آخر نیامده ، آنها دنبال شهواتشان هستند • اگر در دستگاه این مسئولین حاکم در انگلستان و روسیه و آمریکا شرب خمر بوده حالا هم هست اگر در دستگاه آنها ظلم و فساد وفسق وفجور بوده حالا هم هست • یك وضعیت روانی آنها دارند • جوامع مسلمین اگر ملك خالد ، ملك حسن ، حسین اردنی وغیره عرق می خوردند حالا هم عرق می خورند • اگر فساد می کردند حالا هم می کنند ولی ملتهایشان چی ؟ وضعیت روحی ملتهایشان دارد تغییر میکند • یعنی اعتمادشان از دنیا دارد تبدیل محور پیدا میکند به اعتماد به آخرت • از هوس و هراس مادی دارند رنجه می شوند • می فهمند گول می خورده اند • مبتلای به غرور و تخیل می شده اند • ماده چیزی به آنها نمی دهد • فریب است ، حمالی برای مستکبرین می کنند • دارند اینها را می فهمند • این حالت روانی موجب دلسردی درخدمت کردن به کفر میشود • موجب آمادگی درخدمت به اسلام میشود • بهر درصدی که نسبت تحرکشان در گرایش به شهوات بعنوان مقصد وهدف آرامش کم بشود شدت سعی آنها برای مصرف به نسبیت کاهش پیدا می کند • شدت سعی ئی که یك دانشجو در مصر یا جای دیگر می کند تا نمره اش بالا بیاید و مدرك بگیرد ، بالا برود این شدت سعی کم میشود • وضعیت آن ممکن است در داخل بالعکس شده باشد • روی یك جهاتی در یك قشرها وطبقاتی وضعیت آن عکس شده باشد ولی الان من بحث آنرا کار ندارم • شما در رفتار اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی جهان ، می بینید نسبت سرعت آن یك تغییراتی پیدا میکند • این چه چیز را بوجود می آورد ؟ این رفتار سازمانی بشر را تحت تاثیر قرار می دهد • آنها را به دست پاچگی می اندازد • آنها را به هول و هراس می اندازد عملکرد وجود مبارك حضرت نائب الامام امام خمینی موجب این شده که جوانهای ایران بجای اینکه بطرف کاخ جوانان بروند ، بطرف جبهه وجنگ بروند • واین یك مبدایی شده که انگیزه های الهی که در کشورهای مختلف اسلامی وجود دارد ، این انگیزه ها تغییر وضعیت کند • از وضعیت انزوای درونی به عمل برونی کشیده شود • همین قدر که به نسبت کشیده میشود دلسردی آنها

در تلاش برای کفار بالا میرود ، ونسبت به اینطرف شدید میشود آنوقت یک امر مهمی واقع میشود
(یعنی قرارداد ها و عملیات عناصر تابع این مطلب هست) حالا من باب مثل آنروز که شاه پایش
روی پوست گردو بود ، مردم در خیابانها تظاهرات می کردند ومرگ بر شاه می گفتند ، آن موقع
ایشان خیلی ماهرانه وزیرکانه یک قرارداد ی رادست بگیرد و بخواهد مثلاً با یک دولت دیگر از
موضع قدرت واعتبار صحبت کند • کسی به چیزی نمی خرد • می گویند باباجان برای ما دیگر لاف
نزن • مردم که دیگر تو را نمیخواهند • شما به اعتبار ملت اینجا چه میتوانی بگوئی ؟ با چه
قدرتی میتوانی پرداخت کنی ؟ ببینید اعتبار سیاسی اگر پشتوانه تکنولوژی دیپلماسی نباشد که
تکنولوژی دیپلماسی نمیتواند کاری بکند • شیوه برخورد سیاسی از یک عنصر آن موقع پذیرفته
میشود که یک پتانسیل سیاسی متناسب پشت سرآن باشد • آن پتانسیل در رفتارجمعی مشخص
می شود • بنابراین نتیجه می گیریم سیاست را با تکنولوژی سیاسی عوض گرفتن ونشناختن این که
چه جوهره ای پشتوانه این هست) حالا اگر کسی بیاید ٦ تومانی چاپ کند وبعد بگوید واقعاً
چه مردم نادانی هستند ، چرا ؟ می گوید من ٦ تومانی چاپ کردم بردم جای پنج تومانی —
برنمی دارند • آخر کار مجبور شدم بگویم جای ۲ تومان بردار ، برنمیدارند ، من عرضم این است
وقتی شما میگوئید تکنولوژی برخورد یک سیاستمدار بسیار قوی منهای فشار متناسب آن شیوه برخورد
کارآئی ندارد • روابط سازماندهی یعنی مدیریت وشیوه برخورد این سازمان با سازمان دیگر
تابعی است از کیفیت فشاری که پشت سرآن است • اگر کیفیت فشار متناسب با حکومت مشروطه
نباشد ، هرقدرهم طرف خیلی مدیر خوبی باشد وقدرت سازمان دهی داشته باشد وخیلی هم
تکنیک سیاسی را بلد باشد و در برخورد با افراد جوری گول بزند که آنها را یک لحظه دچار
تخیل بکند ، گول بزند ولی با واقعیت فشاری که در جامعه است نمی سازد • وقتی نظام رفتار
اجتماعی عوض شد نظام سازمانی باید عوض شود • نظام دیپلماسی باید عوض شود • دیگر نمیتوانند
بایستند ، چیزی پشت سرآن نیست که بخواهد بایستد • پس سیاست را در روبنای محصول
تعین یک سیاست دیدن وجریان رفتارجامعه را پشت سرآن ملاحظه نکردن کمال غفلت است •

خوب حالا مابیائیم رفتارجامعه رابببینیم پشت سررفتارجامعه چیست ؟ نظام ارزشی واعتقادات مردم است • وضعیت روانی مردم است • وضعیت روحی پشتوانه اش چیست ؟ اختیار است • حالا با این تعریف اعتماد ، پذیرفتن ، نظام ارتکازات ، اولین پایگاه سیاست میشود • قبل ازآن کجا هست ؟ از ارتکاز که دیگر بالا تر رفتید ، بخش فرهنگ پیدا میشود • نظام ارزشی پذیرفته شده روابط پذیرفته شده ، وضعیت ارتباطی پذیرفته شده ، اینها مراتب نازله ایست که حاکم بر سیاست است وریشه وپایگاه سیاست است ولی از پذیرفتن وپذیرش بالا تر میرویم ، می گوئیم نظام فکری ، می گوئید پذیرفته شده ؟ میگویم خیر ، خود فکر را درحال جریان می بینم • واز اینجا پتانسیل ایجاد میشود می آید درارتکازات میگویم آن جریان ، جریان شاملی است نسبت به این • جریانها نسبت ترتیبی دارند بهمدیگر • همه جریانها هم عرض نیستند درعین حالی که در مجموعه و منتجه ازهم متاثرند ولی بعضی ازآنها نسبت به بعضی مغیر هستند • فرهنگ مغیر است • جریانی که درادراك وجود دارد ، حاکم بر جریان ارتکازات است • ولی آن را دیگر سیاست نباید نامید زیرا در قلمرو فرهنگ وارد شده اید • تغییرآن چطور است ؟ اختیار برآن حاکم است وغیره • این مطالب را فعلا گاردارم • میخواهیم فرق بین فرهنگ ، سیاست و اقتصاد رابیان کنیم • خوب حالا یك جریانی که ریشه اش ازارتکاز ، اعتماد و پذیرفتن ، پذیرفتن نظام ارزشی ، آموزشی فرهنگی در مرتبه پذیرش (نه در مرتبه رشد فرهنگ) درجریان پذیرفتن این جریان آیا این جریان حاکم است یا اقتصاد ؟ حتماً این حاکم است بر اقتصاد • اقتصاد جریانی است که بین کیفیتهای مادی وگستره ماده وگستره عینیت پیدا میشود • گستره عینیت محصول کیفیت برخورد انسان با طبیعت است که چگونه گستره را شکل دهد و جریان درست کند هرچند که خودش نیز در رتبه خودش جریان است ولی متاثر از وضعیت نظام است • پس ربط بین فکر و جریان ادراکات با جریان گستره امکانات مادی چیست ؟ جریان سیاست •

حالا یك پاورقی عرض کنم ، ظلمی راکه به بشریت شده درمسئله ولایت ، اینجا دریك مرتبه نازل میتوان مشاهده کرد • مسئولیت سیاسی نظام رانگذاشتند بدست معصومین باشد • ومعصومین هم

به دلیل شرائط خاص که اختیارات و ادراکات مردم ایجاب کرده بود، رفتار جمعی را هیچگاه تحریک نمی‌کردند. علی بن ابیطالب (ع) در اینکه مردم را بتواند برآشوباند، که قطعاً قادر بود یعنی خوب می‌دانست این مردم اختیار کرده‌اند اله شان را هوایشان. خوب اینها دیدند که خودش را پیغمبر اکرم (ص) سردست بلند کرد، فرمود "من کنت مولاه فهذا علی مولاه" این یک جمله را هم که تنها نفرمود، حدود ۳ ساعت مردم را در آن آفتاب نگهداشت و شرح داد و اصلاً منصب امامت ایشان را مفصلاً درباره‌اش صحبت کرد. حضرت خوب می‌دانست که اینها این مطلب برایشان واضح شده. بدلیل ضعف ادراکشان نیست که خوب حالا درک نکرده‌اند که اینرا خدا معین کرده، ضعف ایمانشان هم اینطور نبود که معجزه و حجج بالغه را ندیدند. نه اینکه بینه وبرهان و شهود را بالمعاینه ندیدند ولی اختیار کردند، دارودار اختیار است. حضرت اگر بخواهد اینها را تحریک کند باید از راه آن چیزی که اختیار کردند تحریک کند. محوری راکه اختیار کردند چه هست؟ "اتخذت الهه هوی" خوب میشود براساس هوای نفس اینها را خوب تحریک کرد. ولی هیهات ازاینکه علی بن ابیطالب (ع) مردم را براساس هوی برای بدست گرفتن نظام تحریک کند. خودشان می‌فرمایند "لولا التقی لکان ادهن الناس" اگر تقوی نبود حتماً من از همه مردم زیرک تر می‌توانستم با مطلب برخورد کنم. ولی تا زه آن موقع هم که قبول می‌کند میداند اینها برای وفا اهلش نیستند. نهایت حجیت ظاهریه را بر امام تمام کردند. حضرت نمی‌گوید حق من هست یا شما تسلیم حق هستید، می‌فرماید "لولا حضور الحاضر وقیام الحجه بوجود الناصر" اگر شما حاضر نشده بودید وتکلیف ظاهری برمن وارد نشده بود، افسار این امر را گردن همانهائی که اول کار گرفتند می‌گذاشتم. این نه به این دلیل است که علی بن ابیطالب (ع) برای اقامه حق وازبین بردن باطل می‌خواست کوتاهی کند. اینکه می‌فرماید می‌گذاشتم یعنی می‌بینم شما چطوری هستید. می‌فهمم که شما آنطورکه باید نیستید ولی خوب اظهارکرده‌اید ما می‌خواهیم اقامه حق کنیم. خوب من وظیفه‌ام میشود چشم. خوب عرض کنم امری که غصب شد وزمینه‌ای که برای اهل هوی فراهم شد هرچند جامعه اهل هوی

بودند ولی زمینه‌ای که ارکان وعمد کفر هم ایجاد کردند منشاء امید آنها شد • منشاء رسوخ آنها در باطل شد • این امر مهمی است که اگر ایمان بخواهد جاری در عینیت بشود مدنیت ومدنیت تمدن ، زندگی شهری وشهروندان ، کیفیت گردش معاش وآنها که اعاشه می‌کنند ، (19) اگر این بخواهد براساس حق بچرخد حتماً باید نظامی که روابطی را مامور اجرایش هست ، نظام حق باشد (20) • پس نمی‌توان فرهنگی را در عینیت جاری نمود مگر اینکه نظامی که آن روابط را دارد ، هماهنگ با آن فرهنگ باشد • نظام هم نمیتواند اینکار را انجام دهد مگر این که نظام دست علی بن ابیطالب (ع) باشد موفق نمیشود شریح را از سرکار بردارد •

(به نسبت مطلب فرق میکند) ولی مگر اینکه رفتار جمعی بپذیرد • یعنی سیاست درمرحله بالاتر بپذیرد تا مرتبه ارتکازات وپذیرش •

(21) برادرمختاری : فرهنگ را در یک جمله تعریف بفرمائید

برادرحجت الاسلام حسینی : جریان رشد ادراکات

برادر فلک مسیر : اصل استدلال استاد دراین موردکه اعتقاد به اصالت ربط به تسلسل نمی‌انجامد براین تکیه داشت که هستی ممکن دارای غایت است • • •

برادرحجت الاسلام حسینی : یعنی هستی مربوط ، اصل جوهره هستی اش چیزی جز ربط نیست •

برادر فلک مسیر : اگر هستی دارای حرکت نباشد که لغو هست واگر هم دارای حرکت باشد حرکت یعنی تغییر از یک چیزی به چیزی غیر از خودش • خوب تغییر هستی به چیزی غیر از خودش یعنی تغییر هستی به نیستی ، نهایتاً تغییر به چیزی غیر از خودش هست و تغییر از هستی به نیستی آیا لغو نیست ؟

برادرحجت الاسلام حسینی : مراتب مختلف برای هستی فرض کنید ، درکیف هستی اگرتغییر واقع شد ، یعنی اگر به هستی آن اضافه شود تغییر نکرده است ؟ ابتهاج ، اضافه شدنی است که انسان التفات برآن دارد ، یعنی علم به اضافه شدن ، علم به رهائی ازیک مرتبه رنج هست

ورها شدن ازیك مرتبه از رنج معنایش سرور است • رنج لازمه کیفیت وتعین مرتبه نازله است • هستی ابتهاج و بهجت دارد ، به اصطلاح اگر بگوئیم انبساط چیزی نیست به جز اضافه شدن در هستی • اضافه شدن درهستی است که وضعیت ترکیبی جدید را تا ایجاد می‌کند ، انبساط هست • یعنی از رنج گذشته خلاص میشوید • یك لحظه بهجت دارید ، دوباره اگر بایستید رنج است • یعنی لذات در حرکت است وبعبارت دیگر لذت چیزی جز حرکت در اضافه شدن هستی نمی‌باشد • شماوقتی یك لیوان آب میل می‌فرمائید تشنگی برطرف میشود ، یك مرتبه اضافه میشود نسبت به آن چیزی که نداشتید وآن حالتی بود که به آن عطش می‌گفتید یك مرتبه اضافه میشود می‌گوئید عطش برطرف شد انبساط برایتان حاصل میشود • حالا اگر مرتباً عطشهای مختلف هستی تان پشت سرهم لاینقطع برطرف شود شما حالتی که در این سیر پیدا میشود جز سرور چیزی هست ؟

برادر فلك مسیر : خیر ، ولی مطلقاً که هستی اضافه نمیشود به مطلق هستی که چیزی اضافه نمیشود •

برادر حجت الاسلام حسینی : مگر ما جزء خدا هستیم ؟ خدا خلق کرده مرتب اضافه هم خلق می‌کند روی آن می‌گذارد • یعنی خدا از نیستی ایجاد کرده نه این که یعنی خدا داخل چیزهائی که هست بازی کرده •

برادر فلك مسیر : پس هستی یك کمی دارد ومرتباً به آن اضافه میشود •

برادر حجت الاسلام حسینی : مرتباً از ناحیه حضرت حق جلت عظمته به آن اضافه میشود آنوقت این هستی هم اسمش هستی ممکن میشود • لقبش را هیچ وقت رها نکنید • هستی ممکن کمی دارد مرتباً به آن اضافه ، اضافه میشود ، البته این را هم عرض کنم " کلاً نمد هولاء " برای کفار هم در این دنیا نمد • آنها هم بهشان می‌دهند • نهایتاً آنها چون در راه بدی بکارش می‌گیرند آخر کار ناگهان ورشکست میشوند • ناگهان همه سرمایه شان مال باخته میشوند • مالشان بدست مسلمین میرسد • ثواب اعمال سنی ها که خیلی هم رنج می‌کشند ، در روایات بسیار

داریم ثواب اعمالشان در نامه عمل شیعیان می‌آید (خنده حضار) •

برادر حسینی : البته این به‌این معنانیست که مثلاً کره زمین سنگین تر میشود •

برادر حجت‌الاسلام حسینی : چرا ؟ چرا وجود را شما اضافه نمی‌گیرید ؟ این عالم نسبت به عالم برزخ مثل یك انگشتر است نسبت به یك صحرا • این انگشتر رااگر در یك هلیکوپتر درون صحرائی بیاندازند بعد به آقای دکتر حسینی بگویند این انگشتر را شما پیدا کنید ، شما یك مدتی جستجومی‌کنید بعد می‌گوئید محال است پیدا شود می‌گویند چرا ؟ می‌گوئید صحرا هست در پستی وبلندیهای صحرا یك انگشتر پیدا میشود ؟ عرض‌کنم همه کهکشانهای سیصد سال نوری نسبت به عالم برزخ " کحلقه فی فلات " مثل یك انگشتر است در دل صحرا وهمه عالم برزخ نسبت به عالم آخرت باز " کحلقه فی فلات " حالا من سئوال می‌کنم که مثلاً خداوند تبارك و تعالی قدرت ندارد مرتباً اضافه کند ؟ اصلاً عظم جثه وبزرگی جثه شما آنجا هم هستی تان اضافه میشود و یك وضع دیگر پیدا می‌کنید •

بانک اطلاعات
دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

بسمه تعالی

فهرست کلی جزوه

شماره	موضوع	تاریخ جلسات
۱	کیفیت تعیین کلی ترین دسته بندی های اجزاء یک وضعیت	۶۵/۲/۱۰ ۶۵/۲/۳۰ ۶۵/۳/۲۵ ۶۵/۴/۱
۲	توضیح پیرامون مفاهیم " فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد "	۶۵/۲/۱۷ ۶۵/۴/۱ ۶۵/۴/۴ ۶۵/۴/۸ ۶۵/۴/۱۱ ۶۵/۴/۲۲
۳	بحث پیرامون ادراکات به عنوان پایگاه فرهنگ و رابطه فرهنگ با نظام ارزشی	۶۵/۴/۸ ۶۵/۴/۱۱ ۶۵/۴/۱۸ ۶۵/۴/۲۲ ۶۵/۴/۲۵ ۶۵/۴/۲۹ ۶۵/۵/۱

بسمه تعالی

جزوه حاضر گزارش جلسات مباحثه گروه اقتصاد "اجرائی" دفتر مجامع میباشد که جهت استفاده کسانیکه در جریان تحقیق مزبور قرار دارند از نوار استخراج و با تغییرات جزئی لازم تصحیح و تدوین شده است لذا صرفا" ارزش تحقیقی داشته و جز در محدوده کار گروه قابلیت استناد ندارد. و تکثیر آن نیز مجاز نمیباشد.

گروه اقتصاد

دفتر مجامع مقدماتی فرهنگستان علوم اسلامی

بسمه تعالـــی

برنامه ریزی ــ جلسه مشترک ۶۵/۲/۱۷

عنوان ــ تعیین کلی ترین دسته بندی های وضعیت مطلوب (مبحث فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد)

فهرست مطالـــب :

۱ــ طرح سئوالات پیرامون " فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد " صفحه ۳ــ۱

۲ــ حاکمیت "جاذبه ، رابطه ، تعین" برکلیه حرکت ها حتی درجزئی ترین شکل صفحه ۶ــ۳

۳ــ رابطه تقسیمات " جاذبه ، رابطه ، تعین" با " فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد " صفحه ۱۵ــ۷

۴ــ توضیح پیرامون مفاهیم" فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد " صفحات ۱۱ــ۱۰

۱۵ــ۱۴

۵ــ رابطه " فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد " و" امت ، جامعه ، تمدن" صفحه ۱۳ــ۱۲

۶ــ توضیحی پیرامون مغیر بودن فرهنگ در همه جوامع صفحه ۱۶ــ۱۵

۹۵/۲/۱۷ جلسه ۶

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ تعیین کلی ترین دسته بندیهای وضعیت مطلوب ــ مبحث فرهنگ، سیاست، اقتصاد

برادر ساجدی : بسم الله الرحمن الرحیم، عمدتاً بحثها در هفته گذشته پیرامون مفهوم ربط بود و درباره مفهوم سیاست صحبتی نداشتیم. دیروز می خواستیم یک جمع بندی از مطلب داشته باشیم ولی عملاً دوستان برنکات مشترکی اتفاق نداشتند، به لحاظ سنگین بودن بحث و وسیع بودن دامنه آن هرکس برداشتی دارد که هماهنگ کردن این برداشتها به فرصت زیاد نیاز دارد. بهمین خاطر در ادامه پیدا کردن این بحث اختلاف بود : عده ای از دوستان نظرشان این بود که باید بحث فهمیده شود تا عبور کنیم، بعضی هم می گفتند در همین حدی که با این مفاهیم آشنا شدیم چون در محدوده بحثی ما نیست، کافی است. حالا از خدمت خود آقای حسینی تقاضا می کنم اگر بحث پیرامون جاذبه، رابطه وتعین و آشنائی با آن را در همین حد برای این گروه کافی می دانند، ادامه مباحث یعنی تبیین مفاهیم فرهنگ، سیاست، اقتصاد و ربطش با این معانی را از حضورشان استفاده کنیم.

برادر درخشان : علت مطرح شدن بحثهای جاذبه، رابطه وتعین برای گروه ما آشنا شدن با مفاهیمی است که آن مفاهیم لازمه حرکت ما در یک قلمرو دیگر است. ما نمی خواهیم تمرکز روی تحلیل آن مباحث بعنوان موضوع بحث خودمان داشته باشیم بلکه آنها کمکی است برای ما تا در یک قلمرو دیگر بهتر حرکت کنیم وآن قلمرو، قلمرو برنامه ریزی است و قلمرو آن مباحثی که در روش طراحی مطرح شد ودرنهایت الگوسازی است برای قسمت اقتصاد. مفاهیم جاذبه، رابطه وتعین در حدی که ما با موضوع و اشکالات و ابهامات آن آشنا شویم بنظر من و خیلی از برادران میرسد که مطرح شده وتبیین شده هرچند که علامت سئوالهای مختلفی وجود دارد ودر این شکی نیست اما همین سئوالات متعدد نشان دهنده این است که ابعاد قضیه بهتر روشن شده. طرح سئوال در ذهن نشان می دهد ما بروجوه مطلب مسلط شده ایم اما ورود در آنها و تحلیل عمیق از آنها نسبت به کار گروه ما فاصله زیادی دارد. ما باید در حدی پیش برویم که کفایت مطلب را در قلمرو کار خودمان تمام کند واین گروه به آن درجه

رسیده • اما کار گروه ما در مباحث فرهنگ ، سیاست و اقتصاد است که بعنوان شروع آن الگوی برنامه ریزی است • ما باید روی فرهنگ ، سیاست و اقتصاد فکر کنیم اگر در این بحث با مشکلاتی مواجه شدیم که این مشکلات به تبع روشن نشدن بعضی از قضایا در مباحث جاذبه ، رابطه و تعین باشد ، اشکال ندارد آن مباحث را در قالب فرهنگ ، سیاست و اقتصاد متبلور می کنیم و در این موضع روی آن مباحث تحقیق می کنیم • بنابراین بهتر است وارد تبیین این قسمت از فرهنگ ، سیاست و اقتصاد شویم و تعاریف آن را ملاحظه کنیم • حتی در جلسه واحد پیشنهاد شد برادران یک کار تتبعی هم بکنند • تعاریف مختلفی که از فرهنگ ، سیاست و اقتصاد در دائره المعارفهای مختلف وجود دارد ، جمع آوری کنند تا تعریف دیگران را مشاهده کنیم و ببینیم قدرت شمول و نقطه قوت این تعاریف در چه ابعادی است • پس اشکالاتی که در جاذبه ، رابطه وتعین وجود دارد در قالب این مباحث منعکس می کنیم و روی آنها بحث می کنیم و اگر چه بحثهای جاذبه ، رابطه وتعین مهم است ولی بهمین اندازه برای حرکت گروه ما کافی است • پس سئوالات این باشد که فرهنگ و سیاست و اقتصاد چیست ؟ اگر تقسیم بندی سه گانه نباشد چه آثاری خواهد داشت ؟ این تقسیم بندی سه گانه درجه شمولیتش تا کجاست ؟ اگر سیاست رابطه است ، فرهنگ رابطه است ، اقتصاد رابطه است تعین موضوعات در عینیت سازمانهای سیاسی ، سازمانهای اقتصادی به چه صورت خواهد بود ؟ روی این وجوه کار بردی مطلب اگر بیشتر توضیح بفرمائید متشکر می شویم •

برادر افکاری : یک سئوال آقای دکتر حسینی مطرح فرمودند که اصلاً چرا به جامعه بپردازیم ؟ بنظر میرسد جواب این سئوال مشخص است چون بحث ما برنامه ریزی وتغییر جامعه است • یک سئوال دیگر این بود که اگر جاذبه ، رابطه وتعین بعنوان مبنای تقسیم بندی ما باشد چرا در جامعه کلی ترین دسته بندیها را فرهنگ ، سیاست و اقتصاد گرفته ایم ؟ سئوال بعدی هم این است که ما وقتی میخواهیم اجزاء یک سیستم را بدست آوریم اول باید همه اجزائش را بشناسیم وبعد براساس آن الگو این اجزاء را دسته بندی کنیم یا لازم نیست ؟ یعنی

شما اول به جامعه نگاه می‌کنید می‌بینید چیزهائی درجامعه وجود دارد ، اینهارادسته بندی کردید وشده است فرهنگ ، سیاست و اقتصاد یا این که براساس جاذبه ، رابطه وتعین است که اول کلی ترین تقسیم بندی یعنی همان فرهنگ ، سیاست و اقتصاد بدست آمده است ، یعنی چه چیزی را دسته بندی کرده اند تا شده فرهنگ ، سیاست و اقتصاد ؟ چون ما درمرحله بعد احتیاج به دسته بندی اقتصاد داریم آنرا چگونه تقسیم بندی کنیم ؟ اجزاء رابیینیم و بعد دسته بندی کنیم یا به نحو دیگر؟

برادرحجت الاسلام حسینی : بسم الله الرحمن الرحیم، یك بیانی جناب آقای درخشان فرمودند که وجوه کاربردی مطلب را عرض کنیم، آن تقسیم به سه یعنی جاذبه ، رابطه وتعین ، و به عبارت دیگر اختلاف پتانسیل و ربط بینش وبعبارت دیگر مبداء، مقصد ومسافت . به عبارتهای مختلف دیگری می توان ازآن تعبیر کرد . این امر از درست شدن سبزه وگیاه تا درست شدن یك خودکار که یك شیئی مصنوعی است ، تا درست شدن کارخانه تولید خودکار، تادرست شدن روابط مدیریت کارخانه ، تادرست شدن آزمایشگاهی که کشف تکنولوژی و کشف روابط خودکار را بکند ، تادرست شدن روابط یك کارخانه بسیار بزرگ ماشین سازی یا یك کارخانه بزرگ مادر، یا یك پتروشیمی بزرگ یا یك کشور یا یك مجموعه رفتارانسانی ، ازکهکشان تا اتم، تا مبهم هم از اتم پائین بروید وازکهکشان بالا بروید . صحبت این نیست که متوقف بشوید . مادرمسئله تغییر نظریه تقسیم برسه را برایمان ثابت شده و اینگونه به‌آن‌معتقدیم تغییر را حتی اگر ازمن سئوال کنید درعالم ارواح و مجردات چگونه است همین پاسخ رامیدهم می‌گویم تاهرجا که میتوانید کلمه ممکن وتغایر وتغییر را بیاورید همانجوری که وقتی یك فیلسوف از نظر فلسفی بحث می‌کند ، واجب ، ممتنع و ممکن را ذکر می‌کند ، می‌پرسند جناب جبرئیل امین می‌گوید جزء ممکنات است ، جزء مخلوقات است . می‌گویند شماکه او را ندیده اید و او هم اهل این عالم که نیست ، می‌گوید حکم فلسفی به‌اینکه هر متغیری حادث است اثبات می‌کند حدوث رابرای جناب‌جبرئیل . اگر ازاو سئوال کنید ارواح اولیاء الهی ؟ می‌گوید برای آنها

ترقی بوده ، دراین عالم آمده اند ، رشد برایشان بوده ؟ سپس می‌گوید هرچه برایش رشد است محکوم به تغییر وتغایر و ممکن بودن است • ما هم اینجا عرض می‌کنیم وقتی فلسفه تغییر را ذکرمی‌کنیم اعم است مهم بودن و اساسی بودن وکلیدی بودن بحث هم این است که وقتی علت تغییر را تمام کنید میتوانید سراغ فلسفه تغییر بروید بگوئید تغییرات مختلف حالا چگونه واقع میشود • و تاریخ تغییر را بیائید بحث کنید ما نمی‌توانیم از فلسفه تاریخ سخن بگوئیم پیش از آنکه تغییر را شناخته باشیم ونمی‌توانیم سخن از تغییر وضعیت وشناخت جامعه بگوئیم • شما بدون فلسفه تاریخ محال است صحبت کنید که چگونه تغییر وضعیت دهید • اگر بگوئید درست معلوم نیست نظرتان چی هست یعنی پایه حرفتان معلوم نیست کجا قرار دارد • اینجوری نیست که بگوئید چون فلسفه تاریخ به شکل ماتریالیستی‌اش متعارف شده ، اسلام چنین چیزی ندارد • چطور ندارد ؟ حتماً جریان مشیت ، جریان استحقاق وجریان افاضه وحتماً فلسفه تاریخ دارد ، حتماً ساختار دارد ، مراحل دارد • ساختار وضعیت دارد ، ساختار ومکانیزم علت غیر از خود علت آن است • ابتدا باید علت روشن شود بعد مکانیزم علت را که میخواهیم بگوئیم براساس ساختار اصل علت و براساس تبیینی که نسبت به اصل علت داریم ساختار ومکانیزم اصل علت را بیان کنیم براساس مکانیزم علت آنگاه بگوئیم چه مراحلی باید داشته باشد • بعد براساس مراحل بگوئیم ساختارهای وضعیتش چگونه باشد والی آخر •

حالا من نکته‌ای را عرض کنم : پس یك جواب را نسبت به وجوه کاربردی عرض می‌کنیم در شناخت جامعه با همان ابزار وبا همان دستگاه ومنطق جامعه را می‌شناسیم که اقتصاد را وبا همان ابزار اقتصاد را در شکل عام شناسائی می‌کنیم که در شکل خاص آن تا به تبیین جزئیات برسد • نمی‌شود موتب ابزار منطقی خود را عوض کنیم • کیفیت ظاهری آن البته عوض می‌شود • ممکن است درشکل انسان فرضاً قلب ، ذهن و عین یعنی رفتار قلبی ، رفتار ذهنی ورفتارعینی انسان را ذکر کنیم ولی به جامعه که میرسیم دیگر صحبت از قلب نکنیم بگوئیم رفتار فرهنگی ، رفتارسیاسی و رفتار اقتصادی • به اقتصاد که برسیم یك اسم دیگر که متناسب با اقتصاد باشد قرار دهیم •

ولی ابزار همان ابزار است • دستگاه تجزیه وترکیب ما همان است •

بنابراین حتی موضع این جاذبه ، رابطه وتعین را درجزئیات اقتصاد تاکلیات آن میتوانید بیاورید • همچنانکه درجزئیات فرهنگ وسیاست وکلیات آنها می توانید • دریك ادراك که دست روی آن بگذارید حتماً سه وجه را ملاحظه می‌کنید ، خود یك رابطه بنام درك یك رابطه کمااینکه خود یك ربط هم دارای ۳ وجه هست واین سه وجه ترتیبی درست کنند • مکان و تغایر است و نمیشود این را منفك از سه وجه تبدیلی زمان فرض‌کرد • یك ترتیب داریم و یك تبدیل • اینها نسبتهائی بهم دارند تغایرهای ترتیبی دارند تاامکان می‌دهند تغایرهای تبدیلی را •

حالا این وجوه کاربردی آن بصورت‌کلی عرض‌شد ، اگر بخواهیم جزئی و دقیق عرض‌کنیم ، محصولات را به سه دسته کلی تقسیم کنید ، ابزارش‌را به سه دسته‌کلی تقسیم کنید ، ابزار آزمایشگاهی را به سه دسته کلی تقسیم کنید • بعد بگوئید محصولات فرهنگی ، محصولات سیاسی ومحصولات اقتصادی والی آخر • در خود اقتصاد میگوئیم محصولات اقتصادی که تخصیص به بخش‌فرهنگ یافته ، محصولات اقتصادی که تخصیص‌به بخش‌سیاست یافته و محصولات اقتصادی که تخصیص‌به بخش‌اقتصاد یافته است • بعد می‌گوئیم نسبت‌بین اینها چگونه است؟ نسبت‌اینها به همدیگر است‌که نشان میدهدآیا نظام ظرفیتهایش‌در یك شکل تعادلی‌حرکت می‌کند یانه • بعد جهت‌گیری وسمت‌گیری اصلش‌را ملاحظه می‌کنید • آیا محور مغیر در این سه تا اقتصاد قرار گرفته یا محور مغیر فرهنگ قرار گرفته است یا محورمغیر سیاست قرارگرفته است؟ اگر محور مغیر اقتصاد وپاسیاست قرار گرفته است معلوم میشود نظام مادی است ، اگر محور مغیر فرهنگ قرار گرفته باشد میگوئید نظام الهی است • اگر ارتکاز برای ارتکاز، پذیرش‌برای پذیرش‌اصل قرار بگیرد نه این که پذیرش‌برای ادراك ، خوب پیداست‌این نظام ارزشی‌اش نمی‌تواند اززادراك و از منطق برخوردارباشد ، از برهان برخوردار باشد ، یك تعصبات قومی میتواند باشد •

بهرحال اگر وجوه کاربردی تقسیم بر سه را نظر مبارکتان هست تا تقسیم اجزاء تشکیل دهنده این جاذبه، رابطه وتعین را سه بار که در خود ش ضرب کنید، میتوانید یک ربط، یک کیفیت یا یک کل را ملاحظه کنید و برای ملاحظه هرکلی تقسیم بندی تجزیه را می‌کنید • یعنی یک با ر ضرب می‌کنید میشود ۹ حالا چرا یکبار ضرب می‌کنید میشود ۹ و چه ۳ تائی هست ؟ عرض می‌کنیم جاذبه، رابطه وتعین را گاه در ترتیب می‌بینید که مکان را تشکیل می‌دهد، گاه در تبدیل می‌بینید گاه در نسبت بینشان می‌بینید • نتیجه ۹ میشود. آنوقت این ۹ برای این که ۹ رابطه داشته باشید تا بتوانید کل را مشخص کنید نمی‌توانید مگر این که ابتدا از عینیت ساکن عکس برداری کنید • یعنی شما میروید سئوال می‌کنید چند عدد خودکار امسال تولید شده است ؟ این معنای جریانی نمی‌دهد، سپس این تقسیم بر ۳ میشود تا این ادراک انتزاعی ایستا را ابتداءً تحویل می‌دهد ولی نسبتهای بین اینها را که می‌سنجیم برای سنجیدن نسبتهای اینها هم باز صحبتی هست که چگونه ما میتوانیم از یک چیزهای ثابتی جریان را ملاحظه کنیم تا بعد آن جریان را در یک کل ببینیم که انشاءالله • بعد عرض می‌کنیم •

حالا من نمی‌دانم نظر مبارک شما در وجوه کاربردی چیست ؟ مطلب را تا روی جزئیات پائین بیاوریم یعنی همان کاری که در روش طراحی بعد ها میرسیم میتوان همین الان روی تابلو آورد و گفت این کارها باید انجام شود تا یک کل، یک وضعیت ایران در اقتصاد سال ٦٥ را شناسائی کرد • غرضتان اینکار است • یعنی کاربرد ۳ را در عینیت و در عمل ملاحظه کنیم یا این که ما از همان جا تدریجاً بیائیم برای ساختن وضعیت مطلوب، وجود ومراحل انتقالی وتغییر وضعیت و استراتژی انتقال • این سیر را داشته باشیم که این یک وجه دیگر است •

برادر ساجدی : ظاهراً سئوال آقای افکاری یعنی بحثهای فلسفی جاذبه، رابطه و تعین وقتی در برنامه ریزی عملی اجتماعی بکارگرفته میشود چرا بصورت ۳ بردار فرهنگ، سیاست و اقتصاد تجلی می‌کند ؟ نظر بعضی از دوستان این است که ما اگر فکر کنیم میگوئیم مثلاً فرهنگ، سیاست، اقتصاد و دفاع چرا اینجوری تقسیم نشده ؟ یا چرا نگفتیم امت، تمدن وقانون یا یک

تقسیم دیگر می‌کردند مثلاً دولت ، ملت و قانون ؟ چطور از آنجا به این ۳ تا آمدیم وحالا در اقتصاد میشود تولید ، مصرف و فلان یا نه بفرمایش شما میشود اقتصاد فرهنگی ، اقتصاد سیاسی و اقتصاد اقتصادی ؟ در اقتصاد اقتصادی هم که آمدیم اقتصاد اقتصاد فرهنگی ، اقتصاد — اقتصاد سیاسی و اقتصاد اقتصاد اقتصادی است ؟

یک نکته دیگر عرض کنم ماوقتی در برنامه ریزی حرف می زنیم صرفاً در اقتصاد حرف نمی زنیم یعنی برنامه ریزی فراتر از اقتصاد است ، برنامه ریزی فرهنگی وسیاسی را هم شامل میشود ولی مدل در برنامه ریزی میخواهیم بدهیم • باید برای تغییرات فرهنگی وسیاسی هم بدهیم که در اینصورت به مدل کلی جاذبه ، رابطه وتعین نزدیک تر میشود •

برادر حسینی : جریان بحث در سیستم برنامه ریزی بوده است ، علت این سئوالها که برای آقای افکاری پیش آمده این است که در دستگاه برنامه ریزی که شما نظام را ملاحظه میکنید بنظر میرسد خود دستگاه برنامه ریزی در یک نظام یک جایگاه دارد که این تقسیم بندی شما باید جایگاه دستگاه برنامه ریزی در نظام را هم روشن کند • بعنوان مثال ما اگر وضعیت مطلوب را به امت و تمدن و ربط بینش تقسیم کنیم ، بعد درون امت نیز یک تقسیم بندی فرض کنیم دولت ، ملت و قانون درون تمدن نیز فرهنگ ، سیاست و اقتصاد را قرار دهیم • اینجا جایگاه دستگاه دولت مشخص است و درون دولت نیز یک دستگاه مخصوص برنامه ریزی است که به شکل خاصی عمل میکند • بحث جاذبه ، رابطه و تعین که الگوی مامیت و باصطلاح براساس آن می‌خواهیم بیریم وبدوزیم • اکنون میخواهیم وضعیت مطلوب را برای شناسائی بهتر تقسیم کنیم ، حالا در رابطه با نظام برنامه ریزی تقسیم بندیها فرق نمی‌کند ؟ مثلاً ما چه از دیدگاه جامعه — شناسی برخورد کنیم وچه از دیدگاه کسی که میخواهد از درون نظام برنامه ریزی کند تقسیم — بندیها تفاوت نمی‌کند ؟ ضمناً با اینکه قبلاً جامعه به امت ، تمدن وربط بینشان تقسیم شده بود ، چرا دوباره به فرهنگ ، سیاست و اقتصاد تقسیم شد ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : جامعه را اگر به فرهنگ ، سیاست و اقتصاد تقسیم می‌کنیم

به‌این معنانیست‌که این تقسیم شمول بر زیر بخشهایش‌نداشته باشد ، بلکه امت‌نیز تقسیم میشود به حرکات ورفتارفرهنگی‌که دربین امت‌وجود دارد • تمدن نیز به آثار عینی مادی که وجود دارد • وقتی در اقتصاد میگوئید مقداری ازآن تخصیص‌یافته بعد درتمدن نیز می‌گوئید آثار فرهنگی که روی این تمدن میتوان مشاهده کرد چه چیزهائیست ؟ فرضاً میگوئید کتابخانه های بزرگ و سطح تکنیك آنها را ملاحظه‌کنید ، مطالعه جامعه شناسی سطح تکنیك و ادراك یك ملت‌را که حالا هم نیستند غیر ازاین است‌که بروید ببینید روابط مدیریت‌آنها چگونه بوده‌است ، بروید ببینید روابط ارتکازی آنها چگونه بوده ، نه روابط ادراکی آنها • یك وقت میروید ببینید قدرت تاثیری که بجا گذاشته‌اند چگونه‌است • حالا تکنولوژی آنهایالا ولی آیا توانسته‌اند پیاده‌اش‌کنند یا نه ؟ فرض‌کنید فلسفه آنهادر فرهنگ خیلی عالی ، فرضاً ملت‌اسلامی را اگر در این قرون اخیر ملاحظه کنید انصافاً در فرهنگ آنها یك آشفتگی خاصی می‌بینید • چرا ؟ چون ادراکات‌آنها در بخش‌ادراکات تجریدی وانتزاعی خیلی کار کرده‌اند • تاالتزامات قلبی که بیاید خوب‌انصاف‌مطلب این است‌که این کتابخانه های‌آنها که پوك نیست • بروید کتابخانه های اهل تسنن را ببینید ازاین خبرها هست ؟ ببینید آن کتابخانه هائی که‌از اعتقادات‌سرچشمه می‌گیرد ، نه‌از تجارب ، مطلب قاطی نشود • ممکن است شمابفرمائید کتابخانه های اروپا یا انگلستان چندین کیلومتر کتاب‌است ، عرض‌می‌کنم چه بدرد میخورد ؟ مطلبی راکه من عرض‌می‌کنم عنایت‌کنید : ببینید آیا اروپا یاانگلستان در بخش و در دپارتمانی که مخصوص‌اعتقادات‌است ، البته نه اعتقادات‌سایر ملل بلکه اعتقادات خودشان یعنی فرض‌کنید آنهامعتقدند به‌پروتستان یا کاتولیك یا هرچه که هست در نفس آن بخش‌چقدر کار شده،آیا آنجا باندازه حوزه علمیه قم‌کار شده ؟ شمانمی‌توانید اینرا بیایید،آنجا اگر هم کار شده کارهای تجربی خیلی انجام شده ، اگر کارهای فلسفی بشود غیر از تجربی است ولکن متاسفانه موازنه دقیقاً برعکس‌است • نگاه کنید ببینید مسلمین در بخش‌تجربی این اعتقادات والتزامات قلبی را چقدر توانسته‌اند به‌عمل بکشانند • چقدر درباره

به عمل کشاندن آن فکر کرده اند ؟ • چقدر کتاب درباره ٔ به عمل کشاندنش نوشته اند ودراین باره چقدر ابداع احتمال کرده اند • می‌بینید خبری نیست • یعنی فرهنگ در مرحله اجرا و فرهنگ در مرحله ارائه عینی درجا زده است • می‌بینید دست مسلمین در این باره خالی است • حالا بالعکس آنطرف را نگاه می‌کنید ، می‌بینید فرهنگ آنها نسبت به عمل واجرا چقدر است ؟ می‌بینید خیلی خیلی زیاد حرکت داشته اند ، خوب ما در اینجا بخش فرهنگ را در تمدن دوتا جامعه ملاحظه می‌کردیم • در تمدن این جامعه یك چیزی را دیدیم ودر تمدن آن جامعه چیز دیگری را • در سیاست نیز ممکن است آنجا یك سری روابط را از آثار ببینیم واینجا یك سری دیگر روابط را از آثار مشاهده کنیم • در اقتصادش نیز ممکن است اینجا یك آثاری را ببینیم و آنجا یك آثار دیگری •

بنابراین تقسیم بر سه یعنی تقسیم به فرهنگ ، سیاست و اقتصاد حاکم بر جامعه است • حالا هویت خود جامعه چه کاره است ؟ وحدت ترکیبی یا ربط بین امت و تمدن هویت مستقله دارد؟ بله حتماً هویت مستقله دارد • همانطور که اقتصاد هویت مستقله دارد ، هویت مستقله ای که می‌گوئید ربط دارد • همیشه وقتی اختلاف پتانسیل و ربط بینش را می‌گوئید ربط حتماً ربط شمولی است • یعنی ربط ، ربط جریانی است از حاق اولی به حاق ثانوی • ربط وسیله ای است که در عین حالی که این یك رابطه است وآن هم یك رابطه ٔ شامل میتواند هرد و را در بربگیرد • رابطه ٔ شامل هرچند پتانسیلش هم عرض آنها طرح میشود زمان جدا دارد به عنوان یکی از عوامل ولکن معنایش این نیست که باید یك چیزی باشد که آن چیز هویتش به اندازه ای از آنها تجزیه بشود که به اصالت شیئی برگردد ویا خودش با اولی ودومی ربط لازم داشته باشد • یعنی اگر شما آنقدر منفکش کنید که از هویت ربطی خارج شود ، باید یك ربط هم بین او وطرفینش فرض کنید • ولی اگر آن را ربط شمولی دانستید ، درجریان ترتیب آنرا شامل بر اولی و دومی دانستید ، آنوقت اولی همیشه مغیر می‌شود •

حالا چرا شما فرهنگ ، سیاست واقتصاد را انتخاب کردید ؟ عرض می‌کنیم آنچه در دستگاه شما

محرز است جریان رفتار انسان تحت رابطه عین سایر اشیاء مادی نیست • یعنی چه ؟ یعنی انسان قدرت حاکمیت بر رابطه را داراست • یعنی انسان قدرت اختیار را داراست • این را بعنوان فرض تمام شده باید ملاحظه کنید ، اثر این قدرت حاکمیت بر رابطه که انسان دارد کجا ظهور می‌کند ؟ قدرت حاکمیت بر رابطه یعنی اطلاع • اطلاع حاکمیت بر رابطه است • اگر تابعیت نسبت به رابطه باشد اطلاع نتیجه نمیشود • (۱)

بنابراین شما معتقدید انسان دارای چیزی است که سایر اشیاء فاقد آن هستند • پس در برخورد انسان با جهان ، انسان را بعنوان عامل مغیر می‌شناسید • ماده هم یک چیزی به انسان میدهد یعنی زمینه عمل را میدهد • خوب عنایت کنید : انسان دارای چیزی است که ماده فاقد آن است ، حالا ماده را حذف کنیم یا آن هم جزء مجموعه است ؟ ماده هم زمینه فعالیت انسان را تأمین میکند ، تأمین این زمینه وگسترش‌یافتن این تابع است نسبت به چگونگی حرکت انسان • پس یک طرف انسان داریم ویک طرف جهان ویک ربط هم بین اینها داریم • اقتصاد راگسترش زمینه مادی تعریف کردیم • یعنی وضع جهان مادی متناسب با اهدافی که شما دارید تغییر کند • اقتصاد پایش روی ماده وعکس‌العملهای ماده بند شد • وقتی میگوئید گسترش زمینه بندگی ، گسترش زمینه مادی درجهت تقرب درتعاریفی که قبلاً عرض شده مادی بودن آن تأکید شده است • فرهنگ درست یک جنبه ضداین و مقابل این و یکطرف دیگر پتانسیل را برایش تأکید می‌کنیم • فرهنگ مبتنی بر قدرت اختیار انسان است • یک سری حرکات و رفتار دارید که مربوط به هویت انسانی میشود • به آنها فرهنگ میگوئیم •

۱ــ بنابراین انسانی که ماده پرست است خودش را بدست خودش تابع روابط مادی قرار می‌دهد • نتیجه‌اش این است که آگاهی یعنی قدرت حاکمیت بر رابطه تنازل پیدا می‌کند • ودستش به علم نمی‌رسد • یعنی واقعیت اشیاء را آنگونه که در رابطه با هستی هستند نمیتواند بدست آورد ولی لذتها رابه اندازه ارضاء میتواند بدست آورد • حاکمیت بررابطه یعنی شناختن واقعیت نسبی هرچیز •

یك سری مربوط میشود به هویت ماده • آنها را اقتصاد میگوئید • ارتباط بین اینها گفتیم به ارتکازات باز میگردد که رفتار جمعی شما را شکل میدهد • رفتار جمعی شما که شکل داده شد سپس عملیات جمعی برای نحوه برخورد با جهان انجام میشود • بنابراین سیاست ربط بین اینهاست • شما میگوئید کیفیت برخورد انسان با جهان تعیین کننده کیفیت رشد اقتصادی است • میگوییم کیفیت برخورد ش چگونه انجام میشود , به کیفیت درك است ؟ درك و ادراك و فرهنگ که غیر از ربطی است که بین انسانها پیدا میشود تا یك رفتار جمعی پیدا کنند • در بحثهای قبل عرض کردیم کیفیت اصطکاك تابع کیفیت مطلوبیت اجتماعی است و می‌گفتیم انسان در این اصل است , حالا همان مطلب را خیلی دقیقتر می‌گوئیم : ما یك کیفیت ادراك داریم ولی این کیفیت تا بخواهد بیاید و به ماده برخورد کند یعنی کیفیت اصطکاك را مشخص کند آن چیزی که واسطه است تا کیفیت ادراك را به کیفیت اصطکاك تبدیل کند همان سیاست است • زیربنای سیاست ارتکاز و پذیرفتن است که البته غیر از شناختن است • شناختن یك مرحله است که متعلق به فرهنگ است , پذیرفتن یك مرحله دیگر است که متعلق به سیاست است • پذیرفتن است که حرکت جمعی را شکل میدهد • حرکت فردی و سازمانی را شکل میدهد • حرکت اجتماعی فرد , حرکت جمعی فرد , حرکت سازمانی فرد باید در پذیرفته شده ها جایش را پیدا کنید • حتی یك فرد وقتی کار فکری میکند هنوز خود ش هم نپذیرفته است • چیزی را درك میکند ولی هنوز وارد پذیرش آن نشده است , در رفتارش اثر نمی‌گذارد • وقتی که خود ش بعنوان اولین شخص پذیرفت آنوقت باید در رفتارش اثر بگذارد • وقتی که صرف استدلالهای نظری و مفاهیم است ولی هنوز به پذیرش نرسیده است اثر عینیت که نمیتواند داشته باشد • ولی پذیرش غیر از ادراك و شناخت است • آن یك مرحله دیگر است • اگر کسی به اختیار قائل شود و اختیار را حاکم بر انگیزه بداند حتماً پذیرش پائین تر از ادراك قرار می‌گیرد • حالا در این مدل اختیار را حذف کنید مسئله تغییر پیدا میکند • یعنی اختیار را اگر بردارید زبان بر فکر مقدم میشود • پذیرش در زبان و ارتباط اجتماعی بوجود می‌آید نه اینکه زائیده فکر و زائیده اختیار بشود •

بنابراین جای نظام ارزشی کاملاً عوض میشود .

پس یکطرف پتانسیل جهان است . کیفیت تغییراتی که درماده پیدا میشود ، چگونگی که در گستره ماده و زمینه تسخیر خاصی که پیدا میشود تمدن شما قرار دارد . یکطرف دیگر یعنی امت . در رتبه اول جای فرهنگ است نسبت به تمدن وملت یا جامعه یا وحدت ترکیبی یا ربط بین ایند و خود نفس جامعه قرار می‌گیرد . یعنی شما دریک جا که ملاحظه کنید امت در طرف بالا قرار دارد وتمدن در طرف پائین . در نظر دوم دقت می‌کنید میگوئید ما اگر بخواهیم تقسیمات درونی امت و تمدن را ملاحظه کنیم وهم ربط بینشان . قبلاً جریان ترتیب و جریان تبدیل راعرض کرده ایم . اگر بگوئیم جریان تبدیل وضعیت امت چگونه تبدیل میکند ، وضعیت ملت و وضعیت تمدن چگونه تبدیل میشود تبدیل آنها راکه ملاحظه کنید هرسه در سه بردار زمانی ملاحظه میشوند در عین حالی که مکان و زمان بعد یك چیز هستند . درآنجا میگوئیم حتماً هم امت تقسیمات درونی اش فرهنگ ، سیاست واقتصاد است . هم تمدن تقسیمات درونی اش فرهنگ ، سیاست و اقتصاد است و هم جامعه که ربط بین ایند و است تقسیمات درونی اش چنین است . یك جریانهای مکانی و ترتیبی را ملاحظه کنید ویك جریان تبدیلی را ملاحظه کنید تا بتوانید حرکت را ببینید . آنوقت درآنجا میگوئید مجموعه پتانسیلهای فرهنگی ، مجموعه پتانسیلهای سیاسی ومجموعه پتانسیلهای اقتصادی حکم میکند تغییر وضعیت جامعه به این سو است یا به آن سو .

بنابراین فرهنگ ، سیاست واقتصاد چون یکطرفش انسانی است ویکطرفش امکان مادی است وارتباط بین ایند و تقسیم به فرهنگ ، سیاست و اقتصاد می شود . این وقتی است که شما بصورت یك جریان تبدیل بخواهید مرتباً رشد آن را ملاحظه کنید . یعنی رشد امت یا نکس امت ، رشد تمدن یا نکس تمدن ، رشد جامعه یا نکس جامعه را ملاحظه کنید . این تقسیم فرهنگ ، سیاست واقتصاد در زیر بخشها هم می‌آید . یعنی فرهنگِ فرهنگ . ادراك ، اندیشیدن در چگونه اندیشیدن ، در اندیشه هائی که خود نفس اندیشه را مورد بررسی قرار

د هید • شما ممکن است در تقسیم بندیهائی که میخورد فروع مختلفی پیدا کنید که فرضاً شناخت شناسی باشد وروان شناسی باشد • آنوقت در اقتصاد که میرسیم سئوال کردند چرا تقسیم به مصرف وتولید و توزیع دیده نمیشود • دقیقاً سئوال ما این است جایگاه الگوی تولیدی شما کجا سنجیده میشود که میگوئید الگوی تولیدی خوب است یا بد است ؟ الگوی تولیدی را با الگوی تغییرات وتبدیل است که میتوانید بسنجید وبگوئید وضعیت تولید بد است یا خوب است • مثلاً عرض می‌کنم میگوئید محصولات فرهنگی خیلی کم تولید میشود ومقدار امکاناتی که تخصیص به فرهنگ پیدا میکند خیلی کم است به نسبت میزان محصولاتی که تخصیص به اقتصاد و سیاست پیدا می‌کند • میگوئید الگوی تولیدی ما بد است یا میگوئید الگوی توزیعی ما بد است • یا می‌گوئید الگوی مصرفی ما بد است • بهرحال جریان از تولید به مصرف را وقتی میخواهید کنترل کنید وبگوئید خوب است یا بد است باید بتوانید بوسیله یك چیزی آن را بسنجید • لذا شاملترین چیز را باید اصل قرار دهید وما چیزی را به ذهنمان نیامد ، احتمالی را هم نیافتیم که در مسئله‌ای که یکطرفش انسان باشد ویکطرفش جهان باشد ویك کیفیت ربط ازاین بالاتر را پیدا نکردیم • شما اگر ازاین بالاتر در خاطر مبارکتان باشد بفرمائید • البته در کل تاریخ ، چرا ، ازاین بالاتر داریم، تحت اختیار ازاین بالاتر پیدا نکردیم • فوق اختیار جریان مشیت ، جریان استحقاق ، جریان افاضه هست یا مراتب ولایت است که بعدها انشاءالله عرض می‌کنیم • ولایت الهی ، ولایت ائمه و ولایت انسان ، مرحله دیگر است ودرمقابل ائمه نور هم که مقدم است ائمه نار قرار دارد و مؤخر است ، ولی تحت اختیار بحث می‌کنم، جامعه را هم که اینجا عرض می‌کنیم به نسبتی که تحت اختیار است مورد بحث ماست یعنی در حقیقت جریان استحقاق را در فلسفه تاریخ بررسی می‌کنیم • و فوق آن را فعلاً بحث نمی‌کنیم • در این قسمت که در عالم تکلیف تحت مقدورات انسان است و نسبت به آن وظیفه دارد دراین سطح نازله صحبت می‌کنیم •

اما مثلاً مسئله دفاع، دفاع را اگر درجامعه بشری ملاحظه کنید نه جامعه ایران، ببینیم

دفاع درباره همین کیفیت روابط انسانها بهم نیست ؟ یعنی دفاع اساساً چه در شکل جزئی آن که یك دزد ، دزدی می‌کند ودستگاه قضائی جلو او را می‌گیرد ودستگاه اجرائی او را زندان می‌کند ، چه در سطح بزرگ بین المللی که مثلاً صدام می‌آید ایران را اذیت می‌کند و ایران هم به حول الله وقوته او را ادب می‌کند . در رفتار بشری که ملاحظه کنیم دفاع جزء سیاست قرارمی‌گیرد ، دفاع را اگر در کنار سیاست قرار بدهید آنوقت باید درمعنای سیاست بیشتر دقت کرد که چه حیطه ای برایش قرارمی‌دهید . در اینجا فرمایشات آقای ساجدی مطرح می‌شود که در ارتکازات عام ، از کلمه سیاست تدبیر وهماهنگ کردن بنظر می‌آید . آنهم در سطحهای جزئی سازمانی یا درشکلهای فوق آن در رفتار جمعی دریك شکل نازل . در این سطحی از شمول که ما عرض می‌کنیم که دفاع را درون خود ش می‌گیرد ، قضا را درون خود ش می‌گیرد ، تقنین را درون خود ش می‌گیرد یعنی چه ؟ یعنی وقتی شما صحبت از ارتباط می‌کنید ارتباطها ارتباط منفی یعنی نفی غیر نیز دارد ، ارتباطات پذیرش غیر دارد . نفی غیر آن در شکل نظامی وشکلهای مختلف میشود ، تجاوزی که یکطرف به حریم و هویت وحیثیت یك عده می‌کند یعنی چه ؟ چه چیز واقع میشود ؟ اعتبار در اینجا جایش چیست ؟ اصلاً مبدأ اعتقاد آیا به ارتکازات برمی‌گردد یا خیر؟ نهایت این است که فرق این بیان ما با بیان بعض از آقایان که گاهی شنیده میشود این است که ما در اینجا اعتبارات را تحت ادراکات می‌دانیم . باید هرارتکازی تسلیم باشد ، صحت ارتکازات به صحت ادراك باز میگردد ولکن آنجاکه اعتباری محض می‌دانند ممکن است به ادراك باز نگردد . اینجا هم آثار واقعیه دارد وهم منشاء آن واقعی است . منشاء آن تحت قلمرو اختیار میرود . یعنی اختیار سوء ارتکازات سوء می‌آورد . اگر اختیار سوء باشد هم در شکل فلسفه اش مغالطه میشود و هم وقتی از فلسفه درون ارتکازات آمد ، میشود یك نظام ارزشی فاسد . روابط فاسد . این غیر از آن اعتباری است که بگوئیم پایش از واقعیات بریده است . خیر ما میگوئیم پایش به قدرت اختیارات انسان بند است از طریق فکر . بند باشد به واقعیات یا به واقعیات بند نباشد همانطورکه مغالطه پایش به

واقعیات بند نیست , میشود در نظام ارتکازات هم پایش بند نباشد • بنابراین سایر بخشها مثل دفاع و امثال این که گاهی بنظر میرسد ما اینها را جزء اجزاء سیاست می دانیم یعنی اجزائی که اینها را به یکدیگر ربط می دهد , درخود سیاست هم این سه تقسیم میشود همانطور که در فرهنگ واقتصاد •

برادر افکاری : فرمودید چون ما در اصول اعتقادات انسان را مختار می دانیم و همیشه این اختیار به انگیزه جهت میدهد وانگیزه حالات روحی را می سازد ومنتجه این حالات روحی در جامعه فرهنگ را تشکیل می دهد بهمین دلیل همیشه فرهنگ نسبت به سیاست واقتصاد عامل مغیر است ولی الان فرمودید ممکن است یك جائی اقتصاد اصل قرارگرفته باشد , عرض می کنم وقتی میگوئیم انسان دو جهت یعنی جهت تقوی یا جهت هوی را انتخاب می کند از آنجاست که اگر کسانی هوی را انتخاب بکنند اقتصاد زیر بنای فرهنگ آنها میشود •

برادر حجت الاسلام حسینی : احسنت , یعنی پرستش آنها وقتی هوی قرارگرفت طبیعی است که فرهنگ آنها جزبدنبال ارضاء مادی , دنبال چیز دیگری نباشد •

برادر افکاری : پس آنجا فرهنگ عامل مغیر نیست ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : چرا آنجا هم فرهنگ نسبت به قدرت تاثیر مادی آنها مغیر است ولکن مغیر بطرف رشد نیست , مغیر بطرف سقوط است • یعنی نسبت تاثیرخارجی آنها را که ملاحظه کنید تکنولوژی آنها به میزانی که رشد می کند رشد مادی شان جلو میرود ولی فرهنگ شان اقتصادی ومادی است • خصیصه فرهنگشان مادی بودن است نه انسانی بودن • یعنی قیدی راکه می زدند می گفتند فرهنگ فرهنگشان را ملاحظه کنید درآن قید می بینید شناخت شناسی آنها را اگر دقت کنید شناخت آنها زیر انگیزه مادی رفته است , دیگر درآن هویت اقتصادی اصل شده نه این که باز اقتصاد اصل باشد • بعنوان اینکه درواقعیت خارج اقتصاد علت رشد شده است , پرستش آنها اقتصاد را , رشد مادی شان را آورده است . پرستش صفت انسان است نه صفت امکان یعنی در شناخت شناسی آنها نگاه می کنید ببینید

شناخت شناسی یك اروپائی چگونه است ؟ می‌بینید اینها نسبت به ماده یك نظر عجیبی بیان می‌کنند یك بهای عظیمی می‌دهند • شما قند وچائی را می‌بینید وبرای این قند وچائی آنگونه وجنات قلبتان برایش تسلیم نمی‌شود • یك مومن هر قدر یك چیز مادی را دوست بدارد اینگونه نیست که برابر آن کن فیکون بشود وهومومن • ممکن است در یك حال پناه برخدا ایمان از بین برود ولو یك لمحه وضعیت روحی‌اش تغییر کند ولی دل باختن و غرق شدن در آنها عادت و ملکه همیشگی‌شان است برابر ماده • آنها کم میشود که یك صحنه را ببینند پایشان به سنگ بخورد ، دود درد لشان بپیچد بگویند یاالله ، برای آنها هم در تمام عمر پیدا میشود برای اینکه حجت بر آنها تمام شود برایشان پیدا میشود ولی کم میشود • برای مؤمن انشاءالله تعالی زیاد پیدا میشود • به حسب وضع طبیعی‌اش باید زیاد پیدا شود که بگوید یاالله کم باید پیدا شود که نسبت به ماده دلباخته وشیفته شود •

والسلام علیکم و رحمه الله وبرکاته

بسمه تعالی

برنامه ریزی ـ جلسه مشترک ۶۵/۲/۳۰

عنوان : مبحث " فرهنگ , سیاست , اقتصاد "

فهرست مطالب

۱ـ طرح سئوالات پیرامون بحث " فرهنگ , سیاست , اقتصاد " صفحه ۲ـ۱

۲ـ مقدمه : فلسفه تغییر اثبات می‌کند که تغییر وتغایر بدون تقسیم به سه امکان ندارد . صفحه ۳ ـ ۲

۳ـ مقسم تقسیمات " فرهنگ , سیاست , اقتصاد " و " امت , جامعه , تمدن " تاریخ است . صفحه ۶ ـ ۳

۴ـ تغییرات در مکان علت تغییرات در زمان است . صفحه ۹ ـ ۷

۵ـ برای شناسائی کل لزوماً باید آنرا به ۹ عامل تقسیم کرد . صفحه ۱۰ ـ ۹

۶ـ طرح سئوالاتی برای روشن‌تر شدن بحث . صفحه ۱۴ ـ ۱۱

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ جلسه مشترک ۶۵/۲/۳۰

عنوان : توضیح پیرامون فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد

برادر ساجدی : بسمه تعالی ، بحث زمان در فرهنگ ، سیاست و اقتصاد به عنوان روبناهای اجتماعی جاذبه ، رابطه ، تعیین بود . اجمالاً تعریف هایی را فرمودید که یک سری رفتارهایی مربوط به هویت انسانی است وجریان ادراکات را فرهنگ می گوئیم، و یا آنچه مربوط به شناختن میشود ، ویک سری رفتارهایی که مربوط به مادیات انسانی است و اصطکاک آنها با طبیعت میشود اقتصاد یا عمل کردن . و یک سری رفتارهایی که ناشی از ارتکازات به معنی پذیرفته شده هاکه شکل حرکت سازمانی را تعیین میکند راسیاست تعریف کرده بودید . بعد فرمودید که کیفیت ارتکازات یعنی پذیرش ها ، واسطه تبدیل کیفیت ادراکات است به کیفیت اصطکاک ، یعنی سیاست ربط است میان فرهنگ واقتصاد . یک توضیح هم فرمودید راجع به امت وتمدن وربط جامعی میان اینهاکه همان وحدت ترکیبی میان آنهاست وآنرا جامعه عنوان کرده بودید . و در ادامه این بحث گفته شده که تقسیم بندی فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد هم در امت وهم در تمدن ساری وجاری است . یعنی ما اگر امت را وحدت روحی انسانها یا روح جمعی (به معنای مصطلح آن) و یا ائتلاف روحی و روانی وفرهنگی بگیریم، هم این ائتلاف میتواند فرهنگی باشد هم اقتصادی وهم سیاسی . واگر تمدن رابه عنوان وحدت ترکیبی امکانات بگیریم، این امکانات هم میتواند فرهنگی باشد ، هم میتواند سیاسی باشد و هم میتواند اقتصادی باشد . مطلبی که مورد سئوال بود این است که :

ماچه چیزی راتقسیم کردیم به فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد ، یعنی مقسم در آنجا چیست ؟ آیا رفتارهاست ؟ به نظر میرسید که رفتارها بیان دقیق مسئله نیست بلکه مقوله‌ای فراتر از رفتارهای انسانی مورد نظر بوده است . یعنی ماغیراز رفتارهای انسانی ، طبیعت و امکانات طبیعی هم داریم . پس به نظر میرسد که یک چیزی فراتر از رفتارانسانی تقسیم شده است . این یک بحث است امادر عین حال هماهنگی این بحث بابحث امت وتمدن چیست ؟ براساس

بحثهای قبلی با ملاحظاتی که کرده‌ایم به نظر میرسید که درجامعه دوعامل اصلی وجود دارد، یک عامل، عامل انسانی یا وحدت روحی است که امت است، یک عامل هم مجموعهٔ امکاناتی است که زمینه تحقق وحرکت وحدت روحی است که اسمش را گذاشته‌ایم وحدت ترکیبی امکانات ویا تمدن. وگفته‌ایم همین نیز مانع اجرای احکام است.

البته این مطلب هست که دریک تقسیم بندی به دوجزء برخورد می‌کنیم چون بنا را بر سه گذاشته‌ایم، می‌گوئیم وربط بین آنها که مسئله روشنی نیست.

برادرحجت‌الاسلام حسینی: چون مادرمباحث مان تمام کرده‌ایم که بین دو وضعیت نه اتصال مطلق است ونه انفصال مطلق پس ربط هست، اگر هم دو وضعیت را شناختیم و ربط بین آنها را نتوانستیم پیدا کنیم میگوئیم وربط بین شان.

برادرساجدی: به هرحال براساس مباحث گذشته که باتوجه به آن نیز ثابت کرده‌ایم که برنامه‌ریزی ضرورت دارد، درآن بحث مان گفته‌ایم که جامعه منتجه ویاوحدت ترکیبی امت وتمدن است. یعنی براساس آن تئوری عملاً جامعه از دو قسمت امت و تمدن تشکیل می‌شد. چطور میشود که آن نظریه را با تقسیم بندی فرهنگ، سیاست، اقتصاد هماهنگ کرد؟

برادرحجت‌الاسلام حسینی: یک مقدمه‌ای رادربارهٔ دو سئوال عرض می‌کنم:

فلسفه تغییر اثبات می‌کند که تغییر ممتنع است بدون تقسیم بر سه، همانگونه که تغایر بدون تقسیم بر سه ممتنع است یعنی تغایر نمی‌شود مگر اینکه شیئی بسیط نباشد. شیئی غیر بسیط هم شیئی درحال تغییر است، تغییر نمیشود مگر شیئی مرکب باشد. تغییر وترکیب یعنی وحدتی که ناشی از تعدد است در ترکیب به سه مبتنی است. وتغییر نیز که ارتباطی است بین دومتغایر متوالی باز به سه تقسیم میشود. هرجا نمی‌توانیم تمیز دهیم یعنی بعضی را بتوانیم تمیز دهیم خود لفظ ربط رامی‌آوریم. یعنی اگر دو طرف اختلاف پتانسیل را شناختیم وطرف سوم را نشناختیم میگوئیم "ربط بینشان". دربارهٔ زن ومرد که صحبت شده بود،

خانواده واقعاً وحدت ترکیبی است وجریان خاص روحی است که ارتکازات زن و ارتکازات مرد را تحت تاثیر قرارمیدهد ، رفتار زن ورفتار مرد را تحت تاثیر قرارمی دهد ، آرامش زن و آرامش مرد را تحت تاثیر قرارمیدهد ، قوه غضبیه و قوه شهویه هردو را تحت تاثیر قرار می دهد • یك منتجه است ، یادمان نرود که منتجه یك میدان ویك رابطه‌ای است • همیشه ربط راکه ذکرمی‌کنیم ، خصلت ربط باید از حاق شیئی اول به حاق شیئی دوم برود بدون اینکه بین او و شیئی اول دیگر نشود ربط قرارداد • اگر گفتید رابطه بین این قندداندواین شیشه مثلاً این خودکار به عنوان ربط باشد اگر دست بگذارند آخر این خودکار وبگویند بین آخر این خودکار و قندداندچطور ؟ آیا رابطه‌ای هست ؟ نه ، ربط باید شمول بر هر دو داشته باشد ، حل آنهم در بحثهای مجموعه نگری، زمان رابطه ، زمان شامل است نه زمان تحت شمول ، نتیجه‌اش این میشود که هردو را در برمی‌گیرد • منتجه هست از یك طرف و زمانش جداست • زمان مستقل است وازطرف دیگر زمان رابطه ، زمان شامل است وزمان هریك از آن دو که تحت آن قرارگرفته‌اند متاثرند از زمان او و لذا میتواند رابطه باشد •

پس هرجا نتوانستید رابطه راپیداکنید باید بگوئید حتماً رابطه‌ای بین شان هست • و هرجا توانستید آنرا پیداکنید ، یعنی شناخت شما از یك موضوع از مرتبه اجمال وارد مرتبه تبیین شد باید بتوانید عنوان آنرا ذکر کنید •

پس یك مرتبه اجمالی برای علم دارید (شناختن دو اختلاف پتانسیل) ویك مرتبه تبیینی دارید یعنی مرتبه‌ای که خود ربط راهم پیداکرده باشید وآنرا بشناسید • پس اطلاع شما همیشه در بین اجمال وتبیین سیرمیکند • مقدمه تمام شد • حال وارد اصل بحث می شویم : مقسم در فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد چیست ؟ ومقسم در امت ، جامعه ، تمدن چیست ؟ درجلسه قبل عرض کردیم که فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد ، اختلاف پتانسیل زمانی رانشان می دهد (یعنی جریان تبدیل را) • وقتی درمکان نیز از وضعیت عکس می گیریم گاهی برای نظر کردن به وضع زمان است • وقتی می گوئیم وضعیت موجود چطور است معنایش این است که یك مکانی

داریم ، جریان ترتیبی داریم که جریان ترتیب مان غیر از جریان تبدیل وزمان است • یعنی این قند دان واین خودکار در این اطاق قرار دارد ، آهن سنگین تر از خودکار است • سنگین تر بودن ، سبك تر بودن راکه ذکر می‌کنیم جریان ترتیب است • درمکان می‌گوئید جایگاه خودکار با جایگاه آهن فرق دارد زیرا وزن مخصوص آنها مختلف است • واگر هردو را درمایعـــــی بیاندازید وآن مایع را دارای غلظت مختلف بکنید این خودکار درجائی با هم عرض خـــود ش می‌ایستد • آهن هم عرض خودکار نیست ، د ر غلظت های پائین تر می‌ایستد •برای خود ش جایگاه دارد ، وزن مخصوص وحجم مخصوص دارد • وزن در ارتباط با حجم وحجم درارتبـاط با وزن حکم می‌کند که ماامکانی داریم غیر از تغییر کردن • درجریان ترتیب میخواهیم همیشـه مکان راذکر کنیم، در جریان تبدیل میخواهیم زمان راذکر کنیم • مقسم هردو تاریخ اســت ، نهایت تاریخ یك جریان ترتیب دارد ، یك جریان تبدیل دارد یعنی تاریخ منهای کیفیـت و وضعیت ممتنع است باشد • روی هر مقطع تاریخ که دست بگذارید یك نظامی رامتناسب با آ ن مقطع می‌بینید که جریان ترتیبی دارد ودرعین اینکه مکان دارد زمان هم دارد • حالا نهایت امری که بین زمان ومکان هست نیز یك ربط است ، نمی‌تواند زمان ومکان بدون ربط باشد • باید سه عامل دیگر پیدا بشود که ربط بین زمان ومکان راتمام کند • درعین دوئیت ، مکان و زمان را که ذکر کردید فوراًربط بین شان راذکر کنید • همینکه گفتید این یك تعددی است در مکان غیر از تعددی که درزمان هست فوراً می‌گوئید این دو نمی‌توانند منفصل باشنـد ، مطلقاً ، زیرا ضد وجود تغایر وتغییر است وازطرف دیگر نمی‌توانید بگوئید که متحد نـــد ، مطلقاً • این نیز نمی‌تواند باشد • پس بین این دو باید ربط باشـد •

ممکن است بپرسید ، پس دراین مرحله اطلاع ما نسبت به مطلب تبیینی است ؟ می‌گویم خیر ، اما باید بصورت اجمالی ، خود اجمال را ذکر کنید یعنی زمان ومکان وربط بین شان • بعد که اجمال یك قدم روشنتر شد میگویم ربط بین زمان و مکان در اینجا چه چیز بود • پس بنابراین مقسم ما در هردوی اینها یعنی " فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد ، وهم در " امت ، تمدن ،

جامعه " تاریخ است • اگر تاریخ را درمقطع نگاه کنیم ، چیز بسیطی نیست ، وحدت ترکیبی دارد ، اجزاء دارد ، جریان ترتیب وجود دارد ، اجزاء ترتیبی دارند که امت و تمدن و ربط بین شان است ، میتوانید ربط بین آنها را جامعه نام گذاری کنید • ممکن است بگوئید خیر، جامعه نیست ، تمدن است یا امت و یا خود طبیعت است • ممکن است بگوئید کیفیت اصطکاك با طبیعت یك ثمراتی رابه نام اشیاء خاصی که انسان روی آنهاکار کرده وتمدن را تحویل داده • پس چرا ربط بین شان طبیعت نباشد ، یعنی امت ، طبیعت ، تمدن • می‌گویم این یك بحث دیگر است سرجای خودش باید بحث بشود • اگر بعداً اصلاح شد که طبیعت میتواند باشد نه جامعه ، می‌پذیریم ولی آنچه که مسلم است این است که حتماً تقسیم به سه داریم • البته شاید قول دقیقترش همان طبیعت باشد زیرا اگر بخواهید جامعه شناسی تان را از اختیار انسان خارج کنید وتاریخ شناسی تان رابخواهید از اختیار انسان خارج کنید واختیار خداوند جلت عظمته رابرتکوین (یعنی درمسئله فلسفه تاریخ تان)بگوئید جریان مشیت الهی ، جریان استحقاق عباد ، جریان افاضه ، طبیعت مقدم قرار می‌گیرد تا جامعه • یعنی باید امور حتمیه‌ای حاکم بشود بین این دو ارتباط • آنوقت طبیعتاً معنی تاریخی نیزکه تحویل می‌دهید فرق می‌کند • اگر فلسفه تاریخ تان یك طرفش مشیت بالغه حضرت حق باشد ویك طرفش استحقاق عباد ویك طرفش جریان افاضه ، افاضه غیر از مرحله مشیت است • اموری را خداوند قرار داده برای عالم انجام بگیرد ولی گاهی وضعیت استحقاق عباد به‌گونه‌ای است که خدا می‌بخشد ، خلاصه دست خدا بسته نیست • پس اصل مطلب دو قسمت داشت :

۱ــ تقسیم به سه در تقسیمات جاری است وکافی است که درمرحله اجمال فقط دو بخش را شما اطلاع داشته باشید •

۲ــ مقسم در امر فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد زمان هست که در تاریخ حل میشود ، یعنی میشود تاریخ .مکان نیز بدون تناسب با زمان ممتنع است ، آنهم در تاریخ حل میشود ، مقسم

نسبت به هردو (زمان ومکان) تاریخ است • تاریخ یك برش عرضی دارد ویك حرکت طولی • در برش عرضی آن ، امت ، تمدن و ربط بین آنهارا می بینید ، اما در برش طولی می بینید چگونه فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد منشاء رشد شده اند ، یعنی این سه بردار چگونه تحولاتی کرده اند • شما میگوئید رسیده ام به این وضعیت جامعه (بعد ازسیصد سال) • میگویم حالا وضعیت فرهنگی او چگونه است ؟ یعنی وضعیتی که نسبت به همین امت وهمین تمدن بود ، حالا وضعش چطور است ؟ حالا وضعیت سیاسی واقتصادی چگونه است ؟ مرتباً وضعیت ها تبدیل میشود و وقتی شما جمع بندی می کنید وملاحظه می کنید وشناسائی وضعیت می کنید از آثار عینی ، تناسبی که برقرار است بین سه نیروی موجود بدست می آورید • این تناسب ، تناسب صحیحی است یا تناسب غلطی است ؟ نسبت شان نسبت درستی است یا غلط ؟ این امر که تناسب فشارها ونیروها را مشخص می کند ، وضعیت حرکت رایعنی زمان را مشخص می کند ، تناسب فشار ، اختلاف پتانسیل وربط بین شان رابرای شما مشخص می کند • می گوئید فشار معتدل نیست ، می گویم وقتی معتدل نباشد جهت منحرف میشود • جهت زمانی منحرف میشود • ویا میگویم فشارمعتدل است به معنای این است که روی خطی که مستقیم می دانستیم حرکت می کنیم اما حرکت زمانی اش را •

برادر افکاری : فرمودید که زمان رابطه ، زمان اولی وزمان دومی رادربرمی گیرد یعنی از حاق اولی است به حاق دومی ، این به چه معناست ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : شما شنیدید درجوابی که من دادم سئوال می کنید ، آیا شما پاسخ سئوال اول را گرفته اید یا نه ؟ بعداً خودش میتواند موضوع بحث باشد که آیا زمانش مستقل است یا مستقل نیست ، مقدم است یا موخر ؟

برادر افکاری : میشود این سئوال را در بحث خودمان نیز مطرح کرد ، اگر بفرمائید که سیاست ربط شامل فرهنگ و اقتصاد است ، چطور میشود که فرهنگ علت تغییر سیاست واقتصاد شود ؟ یعنی می فرمائید خصلت ربط از حاق اولی است به حاق دومی ؟ چطور میشود چیزی که

تحت شمول سیاست است (یعنی فرهنگ) علت بوجود آمدن سیاست شود ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : علیت را در شکل منطق غیر مجموعه که صحبت کنید همینطور هم باید بیرون بیاید والا منتجه همیشه متاثر است از زمان اجزاء و زمان اجزاء متاثر است از زمان مجموعه .

برادر افکاری : سئوال دوم این است که فرمودید وقتی در تبدیل نگاه می‌کنیم فرهنگ ، سیاست، اقتصاد را ملاحظه می‌کنیم و در ترتیب که نگاه می‌کنیم امت ، تمدن وربط بین شان را اما ما تغییر یک کل را می‌بینیم که از یک وضعیتی به وضعیت دیگر تغییر می‌کند ، مثلا آب یک درجه به آب دو درجه تبدیل میشود . ازطرف دیگر اگر بپذیریم که آب تشکیل یافته از اکسیژن و هیدروژن است ، در وضعیت دوم آن نیز اکسیژن وهیدروژن و ربط بین شان ، کل تغییر می‌کند . اجزائش نیز تغییر می‌کند ، باید یک چنین چیزی درجامعه نیز داشته باشیم . مثلاً بگوئیم جامعه مرکبی است از امت ، تمدن وربط بین شان . جامعه تغییر می‌کند از وضعیت اول به وضعیت دوم . در جریان تبدیل ما تبدیل کل (جامعه) را باید ملاحظه کنیم نه یک تبدیل دیگر ویا حداقل همان چیزی که در جریان ترتیب می‌بینیم باید تغییرکند که به وضعیت دیگری تبدیل شود .

برادر حجت الاسلام حسینی : گاهی است که شما تغایر را اصل قرارمی‌دهید (درمکان همیشه ترتیب هست وتغایر) گاهی تغییر را ملاحظه می‌کنید ، وضعیت یک الان هست وضعیت دوم را نیز وضعیت دوسال آینده قرار می‌دهیم . یک وضعیت انتقال از الف به ب هم می‌نویسید . اما اصل علت تغییر را زیر سئوال می‌برید ، نه علت تغایر را چرا اینگونه تغییر کرده ؟ چرا بجای تبدیل شدن به ب ، به ج تبدیل نشده است ؟ می‌گوئید نسبت هایی که حاکم است بر فشاری که آن فشار اختلاف پتانسیل زمانی را ایجاد می‌کند این تاثیر را داشته است . می‌گویم آن چگونه است ؟ می‌گوئید عیبی ندارد امت را و تمدن را اندازه گیری می‌کنم ولی تمدن را اندازه گیری می‌کنید تا چه چیز بدست بیاورید ؟ وقتی وضعیت امت را بررسی

می‌کند میگوید نسبت این بخش با آن بخش، چه چیزی را میخواهد بدست بیاورد ؟ مرتبه تغایری را میخواهد نگاه کند یا مرتبه تغییری ؟ اگر مرتبه ترتیبی را نگاه کند مرتبه تغایر است و یا مرتبه‌ای را میخواهد ملاحظه کند که چرا اینگونه تغییر کرده است ؟ زمان مکان بعد امر واحدی هستند ولکن در عینی که بعد امر واحدی هستند باید برای تصرف کردن از نقطه‌ای شروع کنید • چگونه میتوانید علت یابی کنید ؟ به ذهن من می‌آید که مهم قضیه این است که آیا شما زمان را ملاحظه می‌کنید و مکان را نیز ملاحظه می‌کنید ، بعد اینکه تغییرات مکانی علت تغییرات زمانی شد یعنی چه ؟ آیا بالعکس آن نیز صادق است ؟ تغییرات زمانی علت تغییرات مکانی میشود یا نه ؟ وضعیت دوم، حاصل تغییراتی است که در زمان واقع شده یا بریده است از تغییرات قبلی ؟ بنابراین معلوم میشود تغییرات در زمان معلول تغییرات در مکان است • و به همان نسبتی که میتوانید مکان را به زمان ربط دهید ، میتوانید زمان را نیز به مکان ربط دهید ، نه بیشتر • البته دوئیت آنرا نیز قبول داریم • در زمان تغایری است متوالی و در مکان تغایری است مترتب• یک چیزهایی دارید هم عرض (البته هم عرض گفتن در مرحله‌ای که میگوئیم زمان هرچیز برابر خودش است غلط است) و یک چیزهایی داریم در طول • یک چیزهایی داریم با همدیگر و یک چیزهایی دارید پشت سر همدیگر • وقتی پشت سر هم‌ها را ملاحظه می‌کنید باید صحبت از فشار کنید • اختلاف پتانسیل و ربط بین شان و چگونگی تنظیم فشارهای مکانی موثر است در فشارهای زمانی •

فشارهای مکانی را چکارش کنیم ؟ می‌گویند برای چه کاری ؟ می‌گویم تا فشارهای زمانی آن عوض شود ، جهت گیری و نتیجه ها عوض شوند • هرچند ابتدا از مکان شروع می‌کنید ولی غرض شما صرفاً مکان که نیست • وقتی شما میگوئید این مقدار پول کمتر بفرست برای این بخش و مقدار بیشتری برای آن بخش بفرستید ، غرض ثمره‌ای است که حاصل میشود •

گاهی است شما میگوئید قند دان کم است ؟ کاری که ندارد شما پول بفرستید تا زیاد بسازند• می‌گویم نسبت تا تغیرهایش در چیزهای دیگر را نیز ملاحظه کرده اید ؟ می‌گوئید نه من به آن

کاری ندارم • فعلاً میخواهم قنددان زیاد شود • من میگویم نه ، شما نمیخواهید فعلاً قنددان زیاد شود ، میخواهید ازیك بحران درآیید • اگر ارزانی قنددان به قیمت این باشد که بحرانی تندتر در پی داشته باشد هیچگاه این کار را نمی‌کنید • میخواهید ببینید که چگونه کارکنید تا بحران کم شود و رشد بیشتر حاصل گردد •

برادر حسینی : پس میتوان نتیجه گرفت که جنابعالی می‌فرمائید هرکل سه عامل زمانی دارد وسه عامل مکانی وسه عامل نیز ربط بین این دو است • یعنی اولین تقسیم که برهرکل میشود کرد این است که نه قسمت دارد •

برادر حجت‌الاسلام حسینی : بله ، اولین تقسیم نه قسمت دارد ولذا اجزاء متحرکشان همیشه باید نه باشد • آنوقت شما برای بدست‌آوردن اجزاء متحرك یك نظام یعنی اجزاء زماندار اقدام میکنید ، زیرا اطلاعاتی که شما می‌گیرید خیلی مکانیکی می‌گیرید • مثلاً می‌گوئید ببینید چند تا قنددان درست میشود ، اوهم می‌آید ویك عددی به شما می‌دهد این عدد که درآن زمان نیست ، نه چرائی قبل درآن هست ونه چرائی بعد • فقط یك عدد است مثلاً ۲/۴۰۰/۰۰۰ قنددان درسال • هیچ چرائی درآن نیست • شما مجبور هستید ببینید که چگونه قنددان درست میشود ؟ می‌گویند نفت بعد تبدیل به پلاستیك وسپس تبدیل قنددان شده است • اینها زمان دارد وپشت سرهم قرار دارند • پس حجم نفتی که استخراج میشود ، پلاستیك درست میشود و قنددان درست میشود نسبت هایش را با همدیگر ملاحظه کنید ، آنوقت من خواهم گفت شمایك جریان را دارید اندازه می‌گیرید • البته گفتن قنددان در این رابطه صحیح نیست بلکه اگر گفته شود کلیه محصولات پلاستیکی ویا محصولات نفتی می‌تواند صحیح باشد • استخراج مواد اولیه ، مواد واسطه‌ای ، مواد مصرفی میتواند یك جریان را به شما بدهد •

اگر نسبت بین مواد اولیه و مواد واسطه‌ای ونیز نسبت بین مواد اولیه ومواد مصرفی گرفته شود دو نسبت $\frac{۱}{۶}$ و $\frac{۱}{۴}$ بدست می‌آید • اختلاف بین دو عدد ، نسبت حاکم بر جریان است • می‌گوئید چرا ؟ می‌گویم اگر یك صنعت دیگری آمده باشد که مجبور باشد این تکنیك

موجود را عقب بزند ، جریان زیاد میشود • یعنی از یکی زیاد داریم واز دیگری کم داریم • اگر بالعکس این یك صنعتی باشد که رایج باشد ، همیشه از آن بیشتر داریم • نسبت ها را با هم ملاحظه می‌کنیم تا ببینیم یك هست ، یا بیشتر است یا کمتر • آنوقت از آنها نه تا دانه داشته باشیم کافیست که بتوانیم یك کل را حدس بزنیم • آنوقت می‌گوئیم تغایری است که در عین حال تغییر را هم درون خودش دارد ، که انشاءالله • بعداً صریحتر صحبت خواهیم کرد •

برادر حسینی : چند واژه است که باید روی معانی آنها توافق کنیم • پس اگر یك سازمان داشته باشیم باید نه عامل داشته باشد • یك سئوال این است که این نه عامل را چگونه میخواهید جمع کنید ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : یادمان نرود که این نه عامل را اول باید به صورت سه عامل ببینید ، یعنی سه عامل ترتیبی وسه عامل تبدیلی وسه عاملی که نسبت بین اینها است را باید ملاحظه کنید •

یعنی وضعیت موجود سازمان تان ابتداءاً سه میشود ، وضعیت مطلوب سازمان تان نیز به سه قسمت تقسیم میشود • نهایت نسبت های بین اینها فرق میکند و وضعیت استراتژی نیز که شما را به وضعیت مطلوب می‌رساند باید سه باشد • آنوقت خود سازمان را که بخواهید تقسیم کنید باید به نه قسمت برسید • وضعیت استراتژی نیز باید به نه قسمت تقسیم شود •

برادر حسینی : در مباحث قبل جامعه را وحدت ترکیبی امت وتمدن گرفته اید ، اخیراً صحبتی که میشود اینگونه نیست •••

برادر حجت الاسلام حسینی : وحدت ترکیبی بدون وجود اینکه آثار به همدیگر منتقل شوند بوجود نمی‌آید • وحدت ترکیبی غیر از دوئیت قبل آن است • برای مثال میگوئید هیدروژن و اکسیژن و یك میدانی (یك امری) هست که این دو را به همدیگر متصل می‌کند • اگر چیزی را فرض می‌کنید که این دو را تبدیل به یك چیز کنند وضعیت آن امر قابل ملاحظه است •

برادر حسینی : پس جامعه در روند را تاریخ نامگذاری کنیم •

برادرحجت‌الاسلام حسینی : یعنی جامعه ضربدر زمان میشود تاریخ . البته نحوه ضرب‌کردن درزمان را نیز بعداً صحبت خواهیم کرد .

برادرحسینی : جامعه نیز وحدت ترکیبی امت وتمدن است ، چون احتمالاً " شما می‌فرمائید امت ، تمدن ، جامعه . اما اگر بگوئیم امت ، تمدن و ربط بین شان که میشود جامعه .

برادرحجت‌الاسلام حسینی : این حرف اشکالی ندارد . ببینید حرفتان‌رافهمیده‌ام ؟ ربط بین امت و تمدن راجامعه نامیده‌اید . وحدت ترکیبی یک عنوان است‌یا یک " مابه‌ازاء" دارد ؟ (جواب : دارد) . این مابه‌ازاء غیر ازامت و تمدن است ؟

برادرحسینی : غیر ازامت و تمدن ، یک ربط بین اینهاوجود داردکه‌این سه تا با هم میشوند جامعه .

برادرافکاری : یعنی شد چهار تا .

برادرساجدی : نه ، ایشان می‌فرمایند جامعه خود یک نقطه‌اثر است .

برادرحجت‌الاسلام حسینی : دقیقاً همین مطلب است‌که نقطه‌اثر خودش‌ربط است . آیا این نقطه اثر ربط بین یک کل با کل دیگر است ؟ وجود وحدت ترکیبی است‌که‌این ربط را ایجاد می‌کند یا نه ؟ یعنی نقطه اثر معلول علتی است‌که آن نقطه‌اثر را ایجاد کرده است . آن علت‌امر واحد است‌یا دو چیز است ؟ اگر علت ، امر واحد است تمام است . نقطه اثر اگر به معنای این است‌که اثر یک وحدت است نه‌اثر دو چیز (وحدت ترکیبی) اما خود وحدت ترکیبی میتواند موضوع سئوال قرار گیرد . آنوقت وقتی شما کلمه نقطه‌اثر را می‌آورید ، اگر جامعه رابخواهید نقطه‌اثر بگیرید ، آن نقطه اثر منحل در تاریخ است . شیئی مجزای از تاریخ نیست .

برادرحسینی : تاریخ در مقطع را جامعه می‌گوئیم .

برادرحجت‌الاسلام حسینی : این یعنی انتزاع از تاریخ . جامعه انتزاعی میشود . اما

اگر جامعه را آن وحدت ترکیبی گرفتید دیگر انتزاعی نیست بلکه حقیقی است • چون نقطه برشی که از تاریخ ندارید • تاریخ یک امتداد ویک خط است , انتخاب نقطه انتزاعی است •

برادر حسینی : بحث ما بحث برنامه ریزی است • در امتداد بحثی که داشتیم , دنبال شناسائی وضعیت مطلوب بودیم • چون وضعیت مطلو مقطعی از تاریخ است لذا بحث را از فرهنگ , سیاست , اقتصاد باید بهریم روی امت , تمدن وربط بین شان • بعد که وضعیت مطلوب را شناسائی کردیم وضعیت موجود نیز در این دستگاه که برای شناسائی وضعیت مطلوب بکار گرفته شد , شناسائی می‌کنیم • بعد میخواهیم بین این وضعیت وآن وضعیت رابطه برقرار کنیم, که درآن مرحله است که بحث فرهنگ , سیاست , اقتصاد را مطرح می‌کنیم • بنظر شما روند بحث نباید اینگونه باشد ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : یعنی وقتی بخواهید امت وتمدن را بشناسید مگرمیتوانید بدون ابزاری که زمانشان را و تغییراتشان (تغییرات امت و تمدن) را بیان کند (یعنی بدون فرهنگ , سیاست , اقتصاد) یکی از این دو و یا هردو را شناخت ؟

برادر حسینی : وضعیت مطلوب را که نمی خواهید از شناسائی وضعیت موجود تان بدست بیاورید , بلکه باید از داشته هایتان یعنی از مکتب بدست بیاورید • وضعیت مطلوب باید خارج از حرکت زمانی وضعیت موجود شناسائی شود • زمان وضع مطلوبتان رابابد شناسائی کنید اما اینکه بگوئید وضع مطلوب مابه واسطه حرکت وضعیت موجود باید شناسائی شود بنظر میرسد که صحیح نباشد •

برادر حجت الاسلام حسینی : این بحث را می‌گذاریم در موضع خود ش وارد بحث میشویم که نسبت های کمی یک ویک در وضعیت مطلوب را چگونه باید بدست بیاوریم •

برادر حسینی : الان این سئوال مطرح است که برای شناسائی وضعیت مطلوب ...

برادر حجت الاسلام حسینی : مطلوب از نظر مایعنی چه ؟

برادر حسینی : یک مقدار بحث کرده ایم که زمانش مطلوب باشد ...

برادر حجت الاسلام حسینی : زمانش مطلوب باشد را که از مکتب نگرفته ایم • این به فلسفه تغییرتان برمی‌گردد •

برادر حسینی : همین را عرض می‌کنم که اگر بخواهید وضعیت مطلوبتان را شناسائی کنید باید از فلسفه بگیرید •

برادر ساجدی : حداقل شما (آقای ذوالفقارزاده) سئوالتان را بفرمائید چون وقت نیست •

برادر ذوالفقارزاده : فرمول جاذبه ، رابطه ، تعین راکه فرمودید درتقسیمبندی اینجوری که معلوم شد ، در مکان یك خصوصیتی دارد و زمان نیز خصوصیتی دیگر • اینکه در مکان خصوصیاتش چیست ، حداقل قبلاً روشن نبود که مثلاً ما در مکان بدانیم که امت و تمدن و ربط بین شان میشود و در زمان نیز میشود فرهنگ و سیاست و اقتصاد. بالاخره خصوصیاتش در زمان چیست ؟ که اگر مراجعه بکنیم در زمان و مکان ، تقسیمات مکانی و زمانی را راحت پیدا کنیم •

در قسمت دیگر فرمودید که فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد درزمان است و امت و تمدن در مکان • سئوال این است که آیا مگر امت با طبیعت اصطکاك پیدا نمی‌کند که منتجه اش تمدن میشود ؟ این هم نوعی زمان را مطرح می‌کند وزمان را دربردارد • صرفاً در مکان ، نمی توانید امت و تمدن داشته باشید مگر اینکه امتی با طبیعت اصطکاك پیدا کند و تمدن بوجود بیاید.

سئوال دیگر این بود : امت و تمدن که درمکان طرح فرمودید چه چیز امت را ما می‌خواهیم مطالعه کنیم ؟ آیا باز برنمی‌گردیم به فرهنگ امت ، سیاست و اقتصاد امت ؟ امت " به ما هو " امت قابل مطالعه نیست مگر اینکه فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد امت را مطالعه کنیم • پس امت در مکان قابل مطالعه نیست •

اگر جامعه را درمکان نگاه کنیم ، فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد قابل مطالعه وملاحظه نیست • مثلاً در سال ٦٥ ، اگر بخواهیم جامعه را مطالعه کنیم همین سه تا را ملاحظه می‌کنیم و یا اینکه

نه ،حتماً در زمان و پشت سرهم هست که اینها را ملاحظه می کنیم •

برادر حجت الاسلام حسینی : فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد به عنوان نسبت حاکم ملاحظه می شود •

والسلام

بسمه تعالـــی

برنامه ریزی ــ جلسه مشترک ۶۵/۳/۲۵

عنوان ــ تعیین کلی ترین دسته بندی های وضعیت مطلـوب

فهرست مطالـب :

۱ــ تقسیم جریان تبدیل وترتیب وضعیت مطلوب صفحه ۳ــ۱

الف : فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد به عنوان جـریان تبدیلی

ب : امت ، جامعه ، تمدن به عنوان جریان تـرتیبـی

۲ــ تاثیر دسته بندی‌ها (جریان ترتیب وتبدیل) در حرکت به سمت وضعیت مطلوب

صفحه ۱۱ــ۴

۳ــ توضیح بیشتر پیرامون ضرورت تقسیم وضعیت مطلوب در جریان ترتیب وتبدیل

۱۳ــ۱۲
صفحه
۱۸ــ۱۷

۴ــ بیان تفاوت بین تقسیمات تبدیلی وترتیبی وضعیت مطلوب

صفحه ۱۶ــ۱۴

برنامه ریزی ــ تعیین کلی ترین دسته بندیهای وضعیت مطلوب ــ مبحث جریان ترتیب وتبدیل

برادرساجدی : بسم الله الرحمن الرحیم ، آخرین بحثهای ما در رابطه با دسته ــ بندیهای وضعیت به اینجارسید که فرهنگ ، سیاست واقتصاد ، دسته بندی است که در تبدیل جامعه مورد توجه قرارمی‌گیرد وامت ، تمدن و ربط بینشان دسته بندی است که در ترتیب مورد دقت قرارمی‌گیرد . بنظر میرسد تعدادی سئوال در رابطه باخود این معنامطرح است ، یعنی به چه دلیل میگوئیم یکی ترتیبی است ودیگری تبدیلی ؟ درحالیکه می‌توان فرضاً عکس این را نیز گفت وفرضاً بیان کرد همانطورکه ما میگوئیم فرهنگ جامعه ، سیاست جامعه و اقتصاد جامعه از بعد دیگری هم میتوان گفت جامعه دارای امتی است ، دارای تمدنی است وربط بین اینها که حالا هرچه باشد . بهرحال بعضی سئوالات در مورد خود این مسئله مطرح است وضمناً بنظر میرسد صحبتها در این قسمت کم کم تکراری می‌شود و صحبت تازه‌ای طرح نمیشود . یك راه ادامه بحث این است که مجدداً روی همین اشکالها دقت شود وهرکسی حرفش را تکرار کند ومثلاً بگوئیم می‌توان فرهنگ ، سیاست و اقتصاد را تقسیمات ترتیبی قرار داد وامت ، تمدن وربط آنها تقسیمات تبدیلی باشد . راه دیگری برای ادامه بحث پیشنهاد شد که فعلاً بنا رابرصحت این بحث بگذاریم و مطلب را جلو ببریم تا ببینیم ما میخواهیم ازاین بحث چه استفاده‌ای بکنیم . بحث ما در برنامه ریزی است ، یعنی ما بحث کرده‌ایم که وضعیت موجودی داریم و میخواهیم آنرا در جهت وضعیتی که برایمان مطلوب است سوق دهیم . برای اینکار ابتدا احتیاج به ترسیم وضعیت مطلوب داریم و بعد مثلاً باید کیفیت انتقال وضعیت موجود رابه‌آن وضعیت مطلوب شناسائی کنیم . یعنی شناسائی وضعیت مطلوب ، شناسائی وضعیت موجود وشناسائی کیفیت انتقال . حالا فرض‌کنید امت ، تمدن و ربط بینش‌یا فرهنگ ، سیاست و اقتصاد را داریم ولی اینها چه چیزی راحل می‌کند ؟ چه پاسخی در مشکل انتقال جامعه از وضع موجود به وضع مطلوب به ما خواهد داد ؟ ظاهراً چنین است که این تقسیمات ، تقسیم خاص وضعیت مطلوب نیست ، بلکه هرجامعه‌ای راکه شما

ملاحظه کنید به یک معنا از امت ، تمدن وربط بینش تشکیل شده و به یک معنا هم ازفرهنگ سیاست واقتصاد • یا به یک معنا می توان گفت تمدن ما تمدن فرهنگی ، سیاسی واقتصادی است ، یعنی امکانات فرهنگی داریم، امکانات سیاسی داریم وامکانات اقتصادی • یا امت مابُعد فرهنگی دارد ، بُعد سیاسی دارد وبُعد اقتصادی • امابهرحال اینکار با آن اصل مشخص که تاوضعیت مطلوب کاملاً روشن نشود نمی توان وضعیت موجود رابه سمت آن پیش برد چقدر میتواند برای ماوضعیت مطلوب را روشن کند ؟ ممکن است کسی بگوید وضعیت مطلوب رالازم نیست ترسیم کنیم که اینهم خود ش بحثی است •

حالا از جناب آقای حسینی استدعا می کنم خود شان مشخص بفرمایند بهتر است درکدام یک از این زمینه ها بحث کنیم واگر صلاح می دانند روی قسمت اول یعنی اینکه فرهنگ ، سیاست و اقتصاد نگرش تبدیلی است وامت ، تمدن وربط بینش نگرش ترکیبی است ، بحث نکنند وبحث را جلو ببرند تاببینیم درکجای بحث برنامه ریزی هستیم واین مطلب چقدر مشکل ما راحل میکند. بعد باز برگردیم روی این قسمت که مورد نظر شماست بیشتر دقت کنیم • در خدمتتان هستیم •

برادر حجت الاسلام حسینی : بسم الله الرحمن الرحیم، هرچند ابتدا ممکن است صحبت ما بنظر تکراری باشد بگوئیم چرا جریان فرهنگ ، سیاست واقتصاد جریان تبدیل است چرا نمیتواند امت ، تمدن و جامعه جریان تبدیل باشد ؟ اینرا ساده عرض کنم،شما تغییرات را وقتی میگوئید جامعه تغییر کرده است ، امت تغییر کرده است ، تمدن تغییر کرده است، اگر مغیر را روی اختیار می برید باید اوصافی راکه ذکر می کنید به ادراک وشناخت برگردد • اگر مغیر روی اختیار باشد ، امت نمیتواند تغییر کند مگر فرهنگ و شناخت تغییر کرده باشد ، منطق و روش وخصوصیات آن تغییر کرده باشد • یعنی بدلیل اینکه اختیار زیربنای مغیر در جامعه ، امت و تمدن است ، در تغییر اولین پله اش فکر قرار می گیرد • فکر هم در شکل عام همان فرهنگ است وهمین فرهنگ است که نهایتاً تغییراتی که درآن پیدا شود نظام سیاسی را عوض می کند ، که قبلاً می گفتیم روابط انسانی زیربنای اقتصاد است • روابط انسانی در

بخش مدیریت همان نظام سیاسی شماست • در یک بخش کوچک به آن دولت می توان گفت ، در رفتار جمعی هم به آن نگاه کنیم آنرا سیاست میگوئیم • هم در شکل سازمانی می توان به سیاست نگاه کرد هم در شکل جمعی وهم در شکل فردی ، همانطورکه نسبت به فرهنگ هم درشکل جمعی ، فردی وسازمانی میتوان نظر کرد •

بهرحال چون اختیار مغیر در تغییر جهت امت ، تمدن و ربط جامع اش می باشد ، پس فرهنگ ، سیاست واقتصاد تقسیمات تبدیلی هستند ، آنوقت اینجوری نیست که فرهنگ شامل برسیاست واقتصاد باشد یا اقتصاد حاکم بر فرهنگ وسیاست باشد یا سیاست شامل برفرهنگ واقتصاد باشد • تقدم رتبی داردکه اول مطلب در فکر می آید بعد در رابطه وبعد درحرکات عینی جمعی می آید • این تقدم رتبی وجود داردویک جریان است ولکن این تقدم رتبی را وقتی شما درحال جریان می بینید ، ۳ جریان رامی بینیدکه قابل محاسبه است نسبتها و وضعیتهای یشان به یکدیگر • پس عرض می کنیم وقتی شماسئوال می دهید ازامکانات و نیروهای انسانی و کیفیت ارتباط آنها ، اگر سئوالات شما برای مطالعه وضع فکری آنها باشد رجهت گیری فکری یا عینی آنها را بخواهد مطالعه کند ونسبت و رابطه اینها رابخواهد با هم بسنجد تابتواند تعریف برای وضعیت بدهد ، دارد چیزی راذکر می کندکه جریان وتغییر این وضعیت مرهون آن علت است • آنچه رادر تبدیل ذکر می کنید جدای از ترتیب بصورتی که منفک باشد وبگوئید زمان آن یکطرف و مکان و ترتیب آن نیز یکطرف محال است ، ولی میتوانید بگوئید آن چیزی را که برتقسیمات جوهره ، زمان حاکم است ، آن تقسیمات است که با ملاحظه نسبتشان بهمدیگر میتوان وضعیت راتغییر داد ، تغییر دادن وضعیت یعنی عوض کردن جریان تبدیل • چگونه می توانید جریان تبدیل راعوض کنید ؟ می گویم نسبتهائی راکه حاکم است بر اینها باید تغییر داد • نسبتی راکه بین فرهنگ ، سیاست واقتصاد هست عوض کنید آنوقت وضعیت درجهت گیری تبدیل میشود ، سمت گیری آن به جهت دیگری میشود • من بنظرم میرسد مهمترین قسمتی که قابل تامل است ودر ارتکازات ما هم دیر وارد میشود این جدا نبودن زمان و مکانش است

که در جای خود ش باید بحث شود • این که شما بگوئید زمان و مکان دوئیت دارند ، یك چیز نیستند ولی در عین حالی که دوئیت دارند ، منفصل از همدیگر نیستند یعنی ترتیب وتبدیل دوچیز است ، هویتش یك چیز نیست ، ولی در عین حال منفك هم نیست ، این بحث مفصلش مال اینجا نیست •

برادر ساجدی : سئوال بعدی ما این بود که بحث ما بحث برنامه ریزی وکیفیت تبدیل وضعیت موجود به وضعیت مطلوب بوده است ، شناسائی وبیان این دسته بندیهاکه ۳ یا ۹ قسمت است چه کمکی به شناسائی وضعیت مطلوب می کند چون بنظر میرسد اینها خصوصیت هر وضعیتی است ، نه فقط وضعیت مطلوب • بهرحال دانستن یا ندانستن این تقسیم بندیها چه تاثیری در رسیدن به وضع مطلوب دارد ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : سئوالاتی راکه شما از عینیت می کنید ، سئوالاتی است از اموری جدا جدا • یعنی در برنامه ریزی شما میخواهید ببینید وضعیت موجود چگونه است ، سئوال می کنید مثلاً حجم کالا های مصرفی چقدر است ؟ اگر بخواهید وزن آن را نگاه کنید میگوئید وزن آنها چند تن است ؟ سپس میگوئید حجم کالا های سرمایه ای چقدر است ؟ یعنی مقداری راکه دارید چه بگوئید چند تن وچه بگوئید چند تومان ، من به آن کار ندارم ، چه حجم تبدیل راسئوال کنید ، اول حجم سئوال کنید و وزن ، چه بپرسید چند تومان ، چند تومان جنس قابل مصرف دارید ، چند تومان ابزار دارید • فرض کنید چقدر مواد خام هست ؟ برای این شما شروع به سرشماری می کنید میگوئید چقدر خانه داریم ، چقدر لباس داریم و الی آخر • دسته بندی را شما میتوانید ساده اش کنید ، سئوالات را میتوانید کلی کنید • یعنی عوض اینکه بنویسید ۲۴۰ هزار قلم کالای مصرفی ، یك قلم میز ، یك قلم کاغذ یك قلم لباس ، یك قلم قند ، یك قلم استکان بجای ذکر ۲۴۰ هزار قلم کالا میتوان کلی اش کرد وگفت کالا های مصرفی • در این وسط نیز میتوان تقسیم بندیهای مختلف کرد ، مثلاً یکبار کلیه لوازم تحریر را گفت ولی این ساده کردن ، جواب تعادل درجریان رشد را نمی دهد • نمی تواند بگوید اینها

چه نحوه که باشند خوب است ، چه نحوه که باشند درجریان رشد قراردارند ، چه نسبتی که اینها بایکدیگر داشته باشند مناسب با جریان احکام است ، چه نسبتی که داشته باشند مناسب با جریان احکام نیست • این را نمیتواند بگوید • حالا کسی بگوید روند ۱۰ ساله این کالا ها را بگیرید ومنحنی اش را هم رسم کنید باز نمیشود گفت آیا این روند حجمش بیشتر باشد یا کمتر باشد ، این به نفع جریان احکام است یا خیر؟ به نفع جریان رشد است یا خیر؟ این را نمیتوان بیان کرد ، چون وقتی ساده می‌کنید ، در صرف ساده کردن وکلی کردن چیزی نیفتاده است • ابتدائاً به نظر بی جهت می‌نماید ولی محاسبه مادرست نیست که بی جهت می‌نماید • یعنی چه ؟ یعنی عینیت جهتی دارد وجلو میرود • بنابربحثهای وحدت ترکیبی امکانات درسابق اینها روی هم تاثیر دارند • شما به نسبتها التفات نکرده اید ، اگر بخواهیم التفات به نسبت کنیم باید چکار کنیم ؟ اگر بخواهیم التفات به نسبت بکنیم جریان خاصیتها وضعیتها را مشخص می‌کنند • یعنی جریان اوصاف معین می‌کند وضعیت چه کیفیتی دارد • نسبت اوصاف به یکدیگر است که معین میکند وضعیت چگونه است ، درحال رشد است یا درحال رشد نیست،نسبت اوصاف را عرض می‌کنیم یك چیز که بوسیله جامعه بوجود می‌آید هم فکر درش بکار رفته ، هم سیاست وهم اقتصاد • گاهی نسبت رشدی که بین اینها هست تعادل ندارد ، یعنی رشد کمی تولید خودکار خوب بوده ولکن رشد کیفی آن خوب نبوده است • معلوم میشود دراینجا کار فکری انجام نمی‌گیرد دراینجا میخواهم همان فرقی راکه بین رشد وتوسعه می‌گذارند خدمت شما عرض کنم • توسعه به معنی درجریان رشد قرار گرفتن است نه به معنی رشد کمی • شما اگر ثروتتان هم افزایش پیدا کند، درکوتاه مدت افزایش داشته باشد ولی رشدی در تکنیك خودکار پیدا نشود ، این رشد رارشد ناسالم ذکر می‌کنید • اما اگر بالعکس باشد یعنی رشد کمی ماخیلی زیاد نباشد ولی متعادل باشد بارشد کیفی که دارد اینجا نمی‌توانید بگوئید رشد فکر نیست • ممکن است شما از نظر اقتصادی وقتی حجم تولیدات را ملاحظه می‌کنید احیاناً کم شده باشد ولی رشد تکنولوژی شما خیلی بالا رفته باشد •

ممکن است بگوئید این رکودی که داریم یك رکود جزئی است بعداً برطرف میشود ، ما تکنولوژی بالا تر را پیدا کرده ایم بعدش سرعت پیدا می کنیم • ممکن است بگوئید که این متعادل نیست باید یك کاری بکنیم که متعادل حرکت کند • ما حالا فعلاً در مورد تعادل وغیر تعادل کاری نداریم • غرض از اینکه این تقسیمات را مطرح می کنیم این است که بتوانیم نسبتی راکه باید بین اوصاف کالا ها باشد ، بین نسبت تاثیر کالا ها باشد ، بین رابطه کالا ها ونسبت کالا ها بهم از موضع رشد باشد مطرح کنیم • از موضع رشد چه نسبتی باید به یکدیگر داشته باشند ؟ نسبت بین کالا ها را اول کار خیلی راحت میتوانیم بگیریم، بگوئیم تعداد میزی را که درست می کنند مثلاً از نظر قیمتی $\frac{1}{10}$ است ، قیمتی که برای فلان وسیله تحصیل وآموزش صرف میشود ۱۰ برابر قیمتی است که برای میزها پرداخته میشود • همینطور میتوان نسبت بین لباس وخانه را معین کرد وگفت قیمتی راکه پارچه به خودش جذب می کند چند برابر یا یك چندم قیمتی است که ساختمان به خودش جذب می کند • ولی این یك چندمی درش هیچ معنی نیفتاده است که شما بتوانید بگوئید این یك چندم که باشد خوب است ویك چندم که باشد بد است • نسبتی که بین اینها برقرار میشود را آنوقت میشود محاسبه اش کرد که ببینید وضعیت اوصاف اینها ، جریان خصلتهای اینها چیست ، وضعیت تبدیلی وحرکتی اینها چیست • اگر وضعیت تبدیلی و حرکتی آنها را بدست بیاورید بعد از آن می توانید سراغ این بیائید که تعادل ودرجهت حرکت قرار داشتن چیست • بنابه چیزی که عرض می کنم وتامل روی آن خوب است ، این است که چگونه سئوالاتی ما میتوانیم از عینیت بکنیم که بتواند وضعیت تبدیلی را نشان دهد • یعنی وقتی ما میگوئیم : وضعیت موجود چگونه است ؟ یك راه این است که به مردم رجوع کرد و پرسید وضع جنسها خوب است یا بد • میتوان این کار را کرد ، ولی این قاعدتاً برخوردی نیست که ما دنبال آن هستیم •

برادرساجدی : این معنا فرمایش صحیحی است که ما تا زمانی که دسته بندی نکنیم نمی توانیم نسبتها را بسنجیم، ونسبتی بدست ما نمی آید • اما خود این بدست آوردن نسبت

فرض کنید ما میخواهیم وضعیت موجود ایران را مطالعه کنیم، تقسیم می‌کنیم به سه قسمت فرهنگی ، سیاسی واقتصادی وسپس در این سه بردار میگوئیم بردار فرهنگ اینقدر به آن تخصیص پیدا کرده است که کیفیت معیار آن هم باید بعد روشن شود ، سیاست هم این سهم از امکانات را به خودش اختصاص داده است واقتصاد نیز این سهم از امکانات را به خودش اختصاص داده • ولی این چه ربطی دارد که ما مشخص کنیم حتماً امت ، تمدن وربط بینشان نگرش ترتیبی است و فرهنگ ، سیاست و اقتصاد نگرش تبدیلی است در شناخت وضعیت این سه بردار کلی ؟ یعنی بگوئیم شما هرچیزی را که بخواهید مطالعه کنید حتی امت و تمدن را باید ابتدا آنرا به این سه پارامتر تقسیم کنید واین سه را ملاحظه کنید اگر شما این سه را ملاحظه کردید آن مجموعه را میتوانید بشناسید •

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا بالعکس آن هم میتوان انجام داد ؟ یعنی بخواهید ببینید تمدنِ فرهنگ چیست ؟امتِ فرهنگ چیست ؟

برادر رساجدی : خیر نمی‌توان •

برادر حجت الاسلام حسینی : این چه چیزی را تمام می‌کند ، آیا یکی بردیگری جاری نیست ؟

برادر رساجدی : من نمی‌دانم غرض از جاری بودن چیست و بذهنم میرسد اصلاً این دو سنخ دسته بندی است •

برادر حجت الاسلام حسینی : اگر سه دایره متداخل را در نظر بگیریم، و از محور مرکز دایره داخلی هم سه شعاع به دایره بزرگ رسم کنیم ، اسم آن سه تا را بردار فرهنگ ، سیاست واقتصاد بگذاریم ، در هرسه دایره اینها عبور می‌کنند ولکن بالعکس آن نمی‌توانید دایره ها رابکشید •

برادر رساجدی : بله ، فرهنگ ، سیاست واقتصاد سه بخشی است که در هرمرکبی می توان دید ، تمدن اسم یک مرکب خاص است ، امت اسم یک مرکب خاص است ، یک صفت عمومی

نیست , لذا در بحث برنامه ریزی باید دید کدام یك از اینها ازحساسیت برخوردار است و ما باید روی آن دقت کنیم • بحث تمدن وامت در رابطه با نگرش ما از جامعه که تصور نکنیم این انسانها هستند که نمی‌خواهند وغیر ازاین انسانها مانعی است , آن بحث جای خود ش محترم است , اما اکنون که فهمیدیم برای تغییر اجتماع یا باید امت راتغییر داد یا تمدن را , منها ی ربط بینشان که حالا نمی‌دانم چیست , وقتی فهمیدیم یك چیزهائی هست که باید تغییرکند بعد درتغییر یك قاعده کلی بدست می‌آید که برای اینکه تغییر شما تغییر مطلوبی باشد باید درشناخت به سه بردار فرهنگ , سیاست واقتصاد تقسیم کنیم • حالا شما همین درنظر مبارکتان هست یا غیر ازاین است ؟

برادرحجت الاسلام حسینی : چه مرحله‌ای از شناخت میخواهید باشد , یك مرحله ازآن همینقدر که می‌فرمائید کافی است , یك مرحله اش این است که مثلاً در عینیت این نسبتهائی که میخواهید بدست آورید آیا بهرحال این جامعه تمام ظرفیتهائی راکه دارد در جهت رشد استفاده می‌کند یا خیر؟ ظرفیتهای آن در کدام جهت و چگونه رشدی صرف میشود رشد کاذب که اسم آن را فرهنگ مادی , سیاست مادی واقتصاد مادی می‌گذارید یادرجهت رشد صادق وحقیقی ؟ بهرحال این مطلب تمام شده است که هم میخواهید ازتمام ظرفیتها استفاده بشود یعنی اگر از چیزی استفاده نشود هدر رفته است وهم میخواهید درعین حال درجهت صحیح اسلامی باشد برای اینکار است که این تقسیمات رامی‌کنید برای اینکه ببینید از تمام ظرفیتها استفاده میشود یا خیر ودرکدام جهت استفاده میشود •

برادرساجدی : این بحث متفاوت است با آن که می‌گفتیم یك وضعیت مطلوب داریم , برنامه ریزی وضعیت موجود رابه آن وضعیت مطلوب میرساند ؟

برادرحجت الاسلام حسینی : اگر جامعه شما جامعه اسلامی باشد یعنی جهت‌گیری جامعه ما صادق است , جامعه مال دوران طاغوت نباشد , هرچیزی که داریم اسلامی باشد در اینصورت هم که نمی‌گوئیم برنامه ریزی را تعطیل کنیم • نمی‌گوئیم وقتی آسیب هست انجام

د هید وقتی برای رشد هست تعطیل کنید ، برای رشد هم می‌گوئیم برنامه ریزی کنید ، معنی این که برای رشد هم برنامه ریزی کنیم این است که در عین حال که تغییر جهت الان لازم نیست ، الحمد ... جهت خوب است ولی مطلوب را باید معین کرد تا ببینیم از تمام ظرفیت چه نحوه باید استفاده کرد ، زیرا اگر از تمام ظرفیت استفاده شود سرعتش برابر با رشد است، یعنی رشد چیزی نیست جز استفاده کامل از همه ظرفیتها ، آنوقت حتماً می‌گوئید برنامه یعنی تعیین چگونگی استفاده از تمام ظرفیتها . میگویم چرا ؟ می‌گوئید اگر از همه ظرفیتها استفاده کنم جهتش هم که جهت خوبی است به وضعیت مطلوب خواهم رسید . اما یک وقت است وضعیت ، وضعیت خوبی نیست ، وارث جامعه طاغوت هستید ، می‌دانید جهتش بد است ، حالا که می‌دانید جهتش بد است وضعیت مطلوب را که درست می‌کنید اول کار در جهتی غیر از جهت الان معین می‌کنید . یک جهت دیگری را معین می‌کنید و سپس شروع می‌کنید به تغییر نسبت ظرفیتها به یکدیگر، چون همینکه جهت آنرا عوض کردید نسبتهائی که ارتباط بین سیاست ، فرهنگ و اقتصاد هست در جامعه الان ایران یک چیز جزئی آن الهی است . حالا من یک مثال می‌زنم شاید روشن شود : الان در قسمت فرهنگ درسهای حوزه در جامعه خودمان اسمیت چندانی ندارد درعین حالی که از نظر ظاهر می‌گویند حکومت دست آخوند ها است، می‌گویند درکشور حکومت ملاهاست ، شما ملاحظه کنید اگر اجتهاد را به دکترا تعریف بکنید رسمیت دانشگاهی پیدا می‌کند اگر به لیسانس تعریفش بکنند رسمیت دانشگاهی پیدا می‌کند . اگر تعریفش نکنند یک لغتی بنام اجتهاد جز در قانون اساسی در هیچ جای دیگر این نظام یافت نمیشود. یعنی برای بعضی از مناصبی که در قانون اساسی معین شده اجتهاد یک مدرکی است از نظر علمی ، فکری ، ذهنی و یک مرتبه‌ای از دانش است حالا منهای آن تعاریفی که در قانون اساسی شده دیگر درهمه جا باید به مدارج دانشگاهی برابری بشود والا در نظام مدیریت جامعه جائی برایش مشخص نیست . مثلاً این یک قضیه‌اش .

خوب حالا می‌گویند خیلی طلبه به قم آمده است و حوزه مطمع گروه ها وجمعیتهای مختلف

شده برای اینکه می‌بینند حالا باید رخنه کرد واز پشت لباس روحانیت سرنوشت حکومت را بدست گرفت : سیاسی ایدئولوژیها آخوند هستند ، امام جمعه ها آخوند هستند ، این مطالب را می‌گویند • حالا ما می‌پرسیم اکنون که بازار طلبگی داغ است مقداری که برای آن می‌آیند چند نفر هست ؟ می‌گویند برای قم مثلاً ۱۵ هزار نفر ، جماعتی که شیراز است قریب ۱۰۰۰ نفر است ، جماعتی که برای اصفهان است قریب ۳ هزار نفر است والی آخر • جماعتی که برای دانشگاه واینهاست چقدر است ؟ یعنی اگر مایك حجم تبدیلی بالای سر شهرها بگذاریم ونسبت گیری کنیم می‌بینیم که نسبتی که دارند شبانه روز معارف حقه الهی می‌خوانند بانسبتی که شبانه روز علوم دانشگاهی می‌خوانند بفرض محال اگر یك روزی ثابت شد درسهای دانشگاه جهت دار است آنوقت اطلاعات جهت دار در جهت اسلام چقدر واقع شده ، به چه نسبتی ؟ ودرجهت غیر اسلامی چقدر واقع شده ؟

اگر کسی گفت فیزیك ، شیمی وکارخانه هم که دارند می‌خوانند ، این کارخانه با روابط اجتماعی اش رابطه دارد وخواه وناخواه درجهت روابط انسانی شرق یا غرب و نظام متمرکز قرارمی‌گیرد ، آنوقت شما ببینید چه حجمی از ذهنیت ایران مشغول به آن جهت است ، اصلاً محاسبه آن برای انسان سخت است ، چرا ؟ چون یك حجمی از آنرا در دانشگاه می‌بیند ، یك حجمی از آنرا در دبیرستان می‌بینند ، یك حجمی اش در مدرسه می‌بیند ، یك حجمی اش را در تراشکاری هاودرآنجاها که کارگرهای فنی تربیت می‌کنند می‌بینند • بهرحال این حجم و خصلت خاصی که فرهنگ درجهت خاصی دارد ، اگر شما بخواهید آنرا تغییر دهید وجهت آنرا عوض کنید تانسبتش نسبت الهی شود گاهی می‌گوئید دردرون این جامعه چه نسبتی بین فرهنگ ، سیاست واقتصاد درجهت الهی آن است ، آنوقت خود آنرا هم می‌توان تقسیم بندی کرد وملاحظه کرد • در مجموع عدم تعادل رادرجاهای مختلف آن ملاحظه می‌کنید • حالا مثلاً سیاست نوعاً این چنین نیست • رفتارجمعی در اعتماد وارتباط ، بعداز انقلاب الحمدلله ... تایك نسبت زیادی اعتماد ش بازگشت به اسلام می‌کند ، هرچند سازماندهی

و آرایش آن مال ماشین اسلامی نیست ولکن اعتماد دربین مردم روزهای اول انقلاب خیلی زیاد و حالا هم به نسبت به دین برمی‌گردد • شاهدش هم همین شهدای گرانقدر هستند وپشتوانه‌ای که مردم در تظاهرات نشان می‌دهند • خوب شما ببینید الان نسبت سیاست یک رشد مهمی دارد ولی در فرهنگ هم چنین رشدی را نداریم • بعد شما میگوئید درسیاست یک بن‌بستهائی پیدا شده است • می‌گویم چون تعادل فرهنگی آن را هیچ بها ندادید ، ۷ سال گذشته هر وقت گفتند بیائید فکر کنید درباره مشکلات ونیازمندیهای مسلمین ، گفتند حالا فکر کنیم که تاکی نتیجه بدهد ؟ اورژانسی وسریع یک چیزی را درجاهای مختلف عمل کردند • در حالیکه شما با یک عده بسیار قلیل دورهم جمع شده‌اید والحمدالله • درپنج سال به نسبت این عده قلیل قابل قیاس نیست خیلی از مفاهیمی راکه می‌بایست تعمیق ببخشید ، تعمیق بخشیده‌اید از یک دیدگاههائی به مشکلات نگاه می‌کنید که انسان وقتی به جاهای دیگر برود بنشیند و صحبتهای آنها را گوش کند وکمتر حرف بزند می‌بیند بسیار ساده وسطحی مشکلات را نگاه می‌کنند • جز طیف کارشناسی کشور، بقیه آنها که مدیریت دارند وکارشناسی ندارند ، حزب الهی هائی هستند که با دلسوزی می‌خواهند مسائل را حل کنند ، خیلی ساده به مسائل نگاه می‌کنند • حتی گاهی افرادی که از آنها انتظار نیست • حالا چرا اینجور است ؟ چون اینقدری که به عمل وکارکردن می‌پردازند بهمان نسبت به فکر کردن نمی‌پردازند • بهمان نسبت حالا ما نمی‌گوئیم صد هزار نفر مشغول کارکردن باشند وصد هزار نفر مشغول فکر کردن، گرچه این به جای خود ش حرف بدی نیست که ما بگوئیم اگر صد هزار نفر مشغول کار عینی هستند ، صد هزار نفر هم مشغول کار فکری باشند ، صد هزار نفر هم مشغول کار ارتباطی باشند یعنی روی $\frac{۱}{۳}$ باشد • معلوم نیست نتیجه آن بد باشد ولی ما هیچوقت جرئت نکرده‌ایم همچنین حرفی بزنیم • بلکه ما می‌گوئیم یک نسبت اندکی مشغول فکر کردن شوند • بنابراین این اوصاف همان حرفی است که قبلاً می‌گفتیم وضعیت مطلوب را باید تعریف بکنیم، جهت‌گیری مطلوب را بیان کنیم وبعد فاصله‌اش را با وضع موجود مشخص کنیم •

برادرافکاری : بنظر میرسد آنچه در برنامه ریزی برای تغییر جامعه مطرح است ، اگر فرهنگ ، سیاست و اقتصاد بعنوان نسبتهای حاکم چه در وضعیت مطلوب شناسائی بشود و چه در وضعیت موجود ، چه درجریان تغییر وضعیت موجود به وضعیت مطلوب کفایت میکند برای شناسائی وضعیتها • یعنی اگر ما نسبت بین فرهنگ ، سیاست واقتصاد رادروضعیت مطلوب شناختیم برای جهت گیری کلی تغییر کفایت می‌کند • بنظر میرسد دیگر ضرورتی برای شناسائی امت تمدن و ربط بینش‌وجود ندارد • همینکه نسبت بین فرهنگ ، سیاست واقتصاد را در ابعاد مختلف شناختیم کفایت می‌کند •

برادرحجت الاسلام حسینی : این کلمه ابعاد مختلف یعنی چه ؟

برادرافکاری : یعنی وقتی در بعد امکانات می‌آئیم جلسه قبل فرمودید برای شناسائی وضعیت،۳ عامل ترتیبی ، ۳ عامل تبدیلی و ۳ عامل رابط بین اینها را شناسائی کنیم تا خود وضعیت شناسائی شود •

برادر حجت الاسلام حسینی : وضعیت لقبِ چیست ؟ (جواب : لقب جامعه) جامعه راکه می‌خواهیم شناسائی کنیم تقسیماتی دارد که این خصلت را میخواهیم دنبالش برویم و ببینیم این خصلت درجامعه چگونه است ؟ امکانات را میخواهید بررسی کنید ، این امکانات یك لقبی داشته که از قدیم به آن تمدن می‌گفته‌ایم، اگر نخواهید به آن همان امکانات می‌گوئیم • انسانها هم یك لقبی داشته‌اند که به آن امت می‌گفتیه ایم، می‌گوئیم انسانها ، امکانات وربط بینشان •

برادرافکاری : اگر امت را بعنوان یك وحدت ترکیبی ملاحظه بکنید نمی‌توانید به انسانها بگوئید اینها وحدت ترکیبی دارند •

برادرحجت الاسلام حسینی : به امکانات هم نمی‌توانید بگوئید اینها امت هستند •

برادرافکاری : تمدن را وحدت ترکیبی امکانات می‌گفتیم، امت را اگر بگوئیم وحدت ترکیبی انسانها که نفی اختیار است •

برادر حجت الاسلام حسینی : چرا ؟ اگر من گفتم ارتکازات من وشما یک منتجه ای می دهد که رفتارمن وشما رابه یک نسبتی محدود می کند همانطورکه امکانات ، میز وصندلی روی هم یک نسبت تاثیری داشت ، وضعیت ارتکاز شما و بنده یا نظام ارزشی مورد اتفاق من وشما هم یک منتجه ای داردکه وضعیت رفتارمن وشما را نشان می دهد . یعنی اگر گفتم مناصب اجتماعی و روابط انسانی واقعاً یک اثری دارد ، یک نفر الان اسمش وزیر است اسمش استاندار است ، الان که به او برخورد می کنیم رفتارش رفتار یک وزیر است ، خودش را مسئول می داند به اینکه به یک قسمت از امور نیندیشد ، خودش را مسئول می داند که به پاره ای از امور بیندیشد . متخلق به اخلاق حسنه اسلامی هم هست : گزارشهای جزئی را حاضر نیست برایش وقت بگذارد ، آن را اهتمام به حل مشکلات مسلمین نمی داند . وزیر نفت هست ، وزیر جنگ است وزیر بازرگانی است ، وظیفه خودش می داند فکرش را در این مصرف کند که مشکل بین المللی نظام اسلامی راچگونه به بهترین نحو با آن برخورد کند تاموضع قدرت اسلام باشد نه موضع قدرت کفر . همین آقارا مجلس از وزارت عزل می کند . بعد که عزل شد بلافاصله وظیفه خودش می داند سئوالهائی راکه دیروز معذرت می خواست ازاین که به آنها رسیدگی کند برای خدا می گفت تزاحم بین امر اقامه اسلام ، اقامه حدود ، اقامه احکام ورسیدن به حاجت صاحب حاجتی که حقش است فقهاء امر می کنند ومی گویند اقامه اسلام را اگر به تو رسید ومتعین در تو هست مبادا روبرگردانی ، همین آقا وقتی عزل شد فقط از منصب خاص اجتماعی برحسب ارتکازاتی که واقع شده ونظام ارزشی که دارد ونظامی که برای مردم محترم است ، جایش عوض شده است . اول که قدرت دیروزی راندارد ، یعنی می گوید ازطرف من به آقای فلان درخارج پیغام بدهید ، تلکس بزنید که من در فلان کنفرانس شرکت نمی کنم می گویند لطفاً تشریف هم نیاورید . قبلاً برای این کنفرانس مثلاً برای نفت دعوتش کرده اند صحبت کند ، امروزمی گوید من نتیجه جمع بندی افکارم این شدکه به این کنفرانس نیایم . می گویند دعوت از وزیر نفت شده نه از شما ، وزیر نفت جدید باید برود . می گوید من که هویتم همان هویت است علم من تقوایم ،

زهدم ، رابطه‌ام باخدای خودم همان است • می‌گویند بسیار خوب ولی در موضع رفتار سازمانی قدرت شما تغییر کرده است • اگر او را وزیر چیز دیگری کرده باشند عزل هم نشده ، از وزیر نفت به وزیر پست وتلگراف منتقل شده خوب حالا باید راجع به پست وتلگراف صحبت کند ، نمی‌تواند درباره‌ٔ نفت صحبت کند • بهرحال آنچه مسلم است شما وحدت ترکیبی در شکل نظام رابه خوبی حس می‌کنید • در شکل رفتار سازمانی و توزیع قدرت هم به خوبی حس می‌کنید ، که بله آنجا هم قدرتها ونیروها توزیع میشود ، منتجه دارد ، حرکت دارد • آیا رفتار جمعی که شامل برنظام هست وحرکت وتغییری هم که دارد دربرمی‌گیرد؟امت یك حرکت دارد ، اگر بخواهیم فلسفه‌ای در رابطه باحرکت جمع بگوئیم که مردم اینگونه حرکت می‌کند یا آنگونه حرکت می‌کند درآنجا چطور؟ آنجا وحدت ترکیبی نمی‌تواند داشته باشد ؟ وقتی شکل نظام به خود ش گرفت وحدت ترکیبی دارد وقتی شکل سازمانی ود ولتی گرفت وحدت ترکیبی دارد ، ولی سخن جنابعالی وبنده وسخن دو نفر دیگر وسخن کل این مردم این وحدت ترکیبی پیدا نمی‌کند ؟

برادرافکاری : رفتارجمعی وحدت ترکیبی دارد ولی رفتارجمعی که امت نیست •

برادرحجت‌الاسلام حسینی : یعنی انسانهاروی هم اثری دارندیاخیر و به آثارآنها هم که می‌گفتید تمدن پس‌یا باید امتی درکارنباشد یا اگر امت هست چطور است ؟

برادرساجدی : درکلی قضیه همانطورکه آنجامی‌گفتیم وحدت ترکیبی امکانات تمدن است ، وحدت ترکیبی روحیات انسانی ، ذوقها ، سلیقه هاوارتکازات •

برادرافکاری : وحدت ترکیبی روحها ، افکاروادراکات فرهنگ است •

برادرحجت‌الاسلام حسینی : این را زود نمی‌شود گفت • ارتکاز به معنی پذیرفته شده پایگاهی است که درآن فرهنگ ، سیاست واقتصاد وارد درامت میشود • ارتکازات عام خود ش دارای یك شکلی است • یعنی خیال نکنید آنجا شکل ندارد • شمازندگی اجتماعی که میخواهید بکنید ، در دل مردم که میخواهید باشید ، توی امت که هستید جائی دارید • از درون امت

بیرون بیائید تشریف ببرید در یك مردم دیگری ، آنها هم ضد شیعه هستند شما در آنجا خود تان را دارای قدرت اجتماعی حس نمی‌کنید الا با یك تکنیك دیگر به آن جامعه بخواهید آسیب بزنید • ملت آنجا با شما هماهنگ نیستند •

برادر افکاری : وقتی که امت ، تمدن و ربط بینش را از فرهنگ ، سیاست و اقتصاد جدا می‌کنید ، وقتی می‌گوئید تمدن آثار مادی انسانهاست ، یعنی اثر امت روی جهان آثار مادی است آنوقت در اقتصاد چیزی از این نداریم چون عمل انسانها را بخاطر داشتن اختیار جدا می‌کنیم ، اصطکاك آنها با طبیعت یك آثاری دارد ، حالا اینجاکه می‌فرمائید اقتصاد با آنجا که می‌فرمائید تمدن فرق دارد ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : بله کیفیت آنرا اقتصاد می‌نامید ، به خلاف اینکه خود آن آثار را تمدن می‌گوئید • در هفته های اقتصاد هم براین تاکید شد که کیفیت برخوردار — می‌گوئیم مبنای اقتصاد • رشد مادی و اقتصاد اینها چه جوری است ؟ می‌گوئید کیفیت برخورد و اصطکاك آنها چه جوری است ، این غیر از کیف تکنولوژی از نظر توسعه است • کیف تابع روابط کیفی انسان است •

برادر ساجدی :آنچه من از بحث دستگیرم میشود این است که تقسیم بندی فرهنگ ، سیاست و اقتصاد یك تقسیم بندی فراگیر و عامی است راجع بهر مجموعه مرکبی • درحالیکه فرضاً امت ، تمدن و ربط بینشان یك تقسیم بندی خاص است راجع به یك تعین خارجی بنام جامعه • همینطور راجع به خود امت میتوان آنرا به فرهنگ ، سیاست و اقتصاد تقسیمش کرد ولی نمی‌توان آنرا به امت ، تمدن و ربط بینش تقسیم کرد • آن خودش یك تعین دیگری است واگر در ترتیب نگاه کنید یك تقسیم بندی دیگری میخورد • همینطور فرض کنید راجع به انسان حرف می‌زنید ، انسان مثلا از بعد ترتیبی به جسم ، روح و ربط بینشان تقسیم میشود اما همین انسان هم اثر فرهنگی دارد ، هم اثر سیاسی دارد و هم اثر اقتصادی • یا یك امکان اجتماعی را اگر از نظر ترتیبی بعنوان یك تعین ملاحظه کنید یك تقسیم بندی دارد و

از نظر جریان وتبدیل که نگاه می‌کنیم یك خصلت فرهنگی دارد ، یك خصلت سیاسی دارد ، یك خصلت اقتصادی • درحالیکه قبلاً ماخود پدیده جامعه رابنظرمان میرسید تقسیم‌بندی فرهنگ ، سیاست واقتصاد با امت ، تمدن وربط بینشان دو تقسیم بندی برای یك چیز است ، درحالیکه فرهنگ ، سیاست و اقتصاد جریانی است راجع به همه پدیده ها •

برادر فلك مسیر : من برداشتی داشتم راجع به صحبتهای حاج آقا تصحیح بفرمائید : در هرمرحله ازسیر تاریخی بطور فیزیکی ما بایك عده انسان روبروهستیم که مقداری امکانات در اختیارشان هست و ربطی بین این انسانها وامکانات وجود دارد • اگر مابخواهیم اینها را شناسائی کنیم یا تغییری دراین مجموعه بدهیم باید تغییر را ازسه جنبه فرهنگی ، سیاسی واقتصادی مورد مطالعه قراربدهیم • بعبارت دیگر ، مثل این که فرهنگ موتوری برای حرکت دادن این مجموعه است •

برادر حجت‌الاسلام حسینی : درست است •

برادرحسینی : این ۳ عامل ترتیبی وتبدیلی که فرمودید آن ۳ عامل که ربط بین اینها هستند چه خاصیتی دارند ؟

برادرحجت‌الاسلام حسینی : برای وقتی که میخواهید جمع بندی کنید ، چون شما یکبار بایستی قدرت تجزیه داشته باشید یکبارقدرت ترکیب ، حالا وقتی میخواهید آن رابصورت یك مرکب ببینید ، مرکب متحرك می‌بینید نه مرکبی که ساکن باشد. سه تاعکس رانبینید که کنار یکدیگر است ، جریان اینها را ببینید • بعبارت دیگر اگر یکجا بخواهیم حجم مخصوص رابببینیم ، یکجا هم بخواهیم سرعت وزمان را ببینیم ، یکجا هم باید حجم تبدیل را ، حجم تبدیل رااگر بگوئیم آن چیزی که مرکب است حجم دارد ولی حجم تبدیل است • حجم دارای جریان است • من مثالی میزنم ، گاهی ما میگوئیم حجم ربطی به وزن ندارد ، گاهی حجم را مربوط به وزن می‌بینیم ، وزن راهم مربوط به حجم می‌بینیم ، می‌گوئیم حجم مخصوص ولی زمان را توجه نمی‌کنیم ، حجم مخصوص و وزن مخصوص را میگوئیم ولی کار به زمان نداریم • گاهی

است میگوئید حجم تبدیل ، حجم تبدیل،یعنی شمایک تعداد رود خانه رابیبنید درد ست من باشد وجای اینها مرتباً عوض شود ، رشد و وضع آنهادرجریان که هست عوض شود ، آنوقت کلمه حجم تبدیل راکه بیاورید هم نسبت اینهادارد عوض میشود وهم وضعیت تبدیلی آنها عوض میشود •

برادرذوالفقارزاده : استاد فرمودند برای ساده کردن جامعه ما باید سئوالاتی راکه بتواند وضعیت موجود راتبیین کند از عینیت بکنیم، سئوالی که مثلاً در مورد امت ، تمدن و ربط بینشان هست چگونه در عینیت از آن سئوال می‌کنیم ؟ یعنی وقتی یك کارشناس میخواهد برود یك جامعه را بشناسد ، سئوالاتی که درمورد امت وتمدن مطرح میشود چیست ؟ آیا غیر از همان فرهنگ ، سیاست واقتصاد است ؟ اگر همان فرهنگ ، سیاست واقتصاد است امت ، تمدن وربط بینشان به چه درد میخورد ؟

برادرحجت الاسلام حسینی : فرهنگ ، اقتصاد چه چیز ؟ آن چیزی که موضوع قرار می‌گیرد برای اینکه این پرسشها درمورد ش مطرح شود آنرا وضعیت می نامیم • وضعیت را هم گاهی دریك مجموعه کوچك ملاحظه می‌کنیم مثلاً امکانات تنها ، گاهی هم میشود یك مجموعه کوچك دیگر مثلاً وضعیت انسانها تنها ، گاهی هم میتوان گفت که مجموعه اینهادوتا و ربطی که بینشان هست • بعبارت دیگر موضوع میخواهد که مثلاً بگوئید فرهنگ ، سیاست و اقتصاد نسبت به خودکار • می‌بینید فرهنگ ، سیاست واقتصاد را نمیتوان بدون موضوع بررسی کرد ، موضوع وضعیت را نشان میدهد • حالا اگر موضوع شما جامعه شد می‌پرسم چگونه میخواهید از جامعه سئوال کنید ؟ می‌گوئید مثلاً از انسانهایا امکانات سئوال می‌کنم • میگویم پس وارد تقسیم بندی شده اید ، تقسیمات درونی جامعه رادارید میگوئید •

برادرذوالفقارزاده : وقتی که فرهنگ یك جامعه رامیخواهید ملاحظه کنید باید سراغ مردم یاامتی که آن فرهنگ رادارا هستند ، بروید •

برادرحجت الاسلام حسینی : بسیارخوب حالا شمایا می‌گوئید جامعه وکلمه جامعه

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ جلسه مشترک ــ ۶۵/۴/۱

عنوان : کیفیت تعیین کلی ترین دسته بندی های اجزاء یک وضعیت

فهرست مطالب

۱ــ شناخت یک وضعیت خاص با توجه به تقسیمات " فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد " و " امت و تمدن و جامعه " صفحات ۴ ــ ۱

۲ــ توضیح پیرامون چگونگی اثر پذیری امکانات از فرهنگ جامعه صفحات ۱۰ ــ ۵

صفحات ۱۴ ــ ۱۲

۳ــ فرهنگ ، وحدت ترکیبی ادراکات پذیرفته شده است صفحات ۱۲ ــ ۱۱

۴ــ بدون داشتن فلسفه تغییر وفلسفه تاریخ ، نمی‌توان جامعه را درجهتی خاص تغییر داد . صفحات ۱۵ ــ ۱۴

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ ۱ / ٤ / ٦٥

موضوع : کیفیت تعیین کلی ترین دسته بندی های اجزاء یك جامعه

برادر ساجدی : بسمه تعالی. عمدتاً مباحث چند روز اخیر ازسه نکته تشکیل می شد : یکی اینکه توضیح داده شده بود که فرهنگ، سیاست، اقتصاد کلی ترین دسته بندهایی است که دررابطه با کلیت اشیائی که متعین هستند ویابه عبارتی دیگر هر پدیده ای که بخواهیم دسته بندی کنیم صادق است ، حالا یاخود لفظ فرهنگ، سیاست، اقتصاد یاآنچه که مترادف بااین لفظ هاست و متناسب باآن تعین خاص . ازآن طرف هرتعین نیزیك وضعیت ترتیبی خاص دارد که درجامعه ، امت ، تمدن وربط میان آن هاست . مطلب دیگر دررابطه بااین بوده که ضرورت این دسته بندی وتقسیمات برای شناسائی است . وباتوجه به شناختی که ازاجزاء درعالم خارج داریم که متفرقند وازهم جدا هستند وما اطلاعاتی رادرمورد آنها بدست میآوریم ، وقتی که میخواهیم راجع به وحدت ترکیبی آن اجزاء نظر بدهیم لازم است که آن اطلاعات راجع به اجزاء رادردسته هائی جمع بندی کنیم . لذا ضرورت دارد دسته بندی کردن این اطلاعات برای شناخت وحدت ترکیبی تعین آن اجزاء. دراین رابطه این نکته (سوم) تذکر داده شده بود که دسته بندی کردن به معنای تعیین تعادل یاعدم تعادل نیست ، این مطلب مربوط به رابطه بین نسبتی که میان این دسته ها وجود دارد ونسبت مطلوب میشود که مابابد پس ازاینکه دسته بندی کردیم آن وضعی راکه میخواهیم بشناسیم ، رابطه بین نسبتی که بین آن دسته هاست بدست بیاوریم و بعد مقایسه کنیم آنرا بانسبیت مطلوب وببینیم به چه میزان نسبت به وضعیت مطلوب دور یانزدیکیم و بگوئیم که جامعه درچه وضعیتی قرار دارد . لذا بااین تعبیر غرض ازتقسیمات درك نسبت میان خصلت تعین ها بود وربط دادن دسته ها و سنجش آن بانسبت مطلوب میتوانست تعادل یاعدم تعادل وضع رابه مانشان بدهد اجمالا در رابطه باقسمت اول و دوم ، یعنی فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد به عنوان کلی ترین

دسته بندی هائی که برای تبیین وتحلیل تغییرات اشیاء مختلف ضرورت دارد مقداری بحث شد • بحثی که صبح خدمت دوستان داشتیم بیشتر در رابطه بااین معنابود که آیا وقتی ما می‌خواهیم یك وحدت ترکیبی خاص (مثلا جامعه) رابشناسیم، اجزاء راتقسیم به فرهنگ، سیاست اقتصاد میکنیم یااینکه آن شیئ کلی راباتوجه به اطلاعاتی که ازوضعیت موجود جزءها بدست آورده ایم به عنوان پدیده های اقتصادی یاسیاسی یافرهنگی دسته بندی می‌کنیم ودر مجموع یکی ازنظرات مدعی بود که مااگربخواهیم جامعه رابشناسیم باید تقسیم کنیم به امت وتمدن و ربط بینشان و نظر دیگر طرح می‌کرد که بهرحال درنهایت باید تقسیم به فرهنگ ، سیاست و اقتصاد بشود، به این معناکه اگر مامستقیماً سراغ جامعه برویم اثرات فرهنگی یااثرات سیاسی یا اثرات اقتصادی رامیتوانیم دراین سه دسته تقسیم کنیم واحیاناً دررابطه باتقسیمات امت ، تمدن و ربط بینشان بازهم اگرادامه پیدا کند باید تمدن راتقسیم به امکانات فرهنگی وامکانات اقتصادی کنیم که به نظر می‌رسد درنهایت به همین تقسیم بندی فرهنگ، سیاست، اقتصاد برمی‌گردد •

البته یك نکته هم آقای درخشان فرمودند که برای بعد می‌ماند • بدین معنی که ایشان می‌فرمودند برای تعادل یاعدم تعادل نسبت میان عوامل راحساب نمی‌کنیم بلکه نسبت ارتباط هریك ازعوامل بامبنا راباید درسیستم حساب کنیم •

برادر افکاری : گاهی است که مابرای شناسائی یك مرکب کلیه اجزائش رادسته بندی می‌کنیم ومی‌گوئیم که باید سه دسته بندی داشته باشد وکلی ترین دسته بندی هائی را که اجزاء را دربر می‌گیرد پیدا می‌کنیم • دربحث سیستم اسم آنراعوامل گذاشتیم وخصلتی نیز که برای عوامل قائل بودیم این بود که یك جزء نمی‌تواند در دوعامل یك سیستم وجود داشته باشد،یعنی اگر مجموعه اجزاء یك سیستم نُه تاباشد اینهاباید سه تا، سه تادریك دسته بندی قرار بگیرند که سازنده سه عامل درکلی ترین شکل باشند.اگرهمین بحث رابه بحث جامعه

منتقل کنیم می بینیم که وقتی ما می خواهیم اجزاء جامعه را دسته بندی کنیم وکلی ترین دسته-
بندی را پیدا کنیم نمی توانیم بگوئیم فرهنگ، سیاست، اقتصاد ، زیرا این دسته بندی بـــرای
ملاحظه تغییر یك پدیده است ، چه این پدیده یك جزء کوچك باشد وچه درکلی ترین شکل
وحدت ترکیبی امکانات ویا وحدت ترکیبی انسانها (امت) باشد . پس ماگاهی اجزاء جامعـــه
را دسته بندی می کنیم می شود امت ، تمدن و ربط بین شان . در اینصورت یك جزء مانـــد
خودکار که جزء وحدت ترکیبی امکانات است نمی توانیم بگوئیم جزء امت هم هست . اما وقتـی
می خواهیم تغییر را ملاحظه کنیم ، بدین معنی که امت رشد کرده یا افول کرده ، وضـــع
وحدت ترکیبی امکانات ما چگونه است می بایست نسبت حاکم برآن که فرهنگ ، سیاست ،
اقتصاد است را ملاحظه کنیم . یعنی یك پدیده را از ابعاد مختلف ملاحظه میکنیم . یعنی
تحقیق می کنیم در رابطه با فرهنگ جامعه ، سیاســت جامعه و اقتصاد جامعه چگونه عمل
کرده است . پس وقتی دنبال کلی ترین دسته بندی جامعه هستیم نمی توانیم فرهنگ، سیاست
اقتصاد را عنوان کنیم . مثل این خود کار ممکن است از بعد فرهنگی ، سیاسی و اقتصـــادی
ملاحظه اش کنیم ، ولی خود ش به عنوان یك جزء در وحدت ترکیبی امکانات (در کلی تریـــن
شکلش) قرار دارد . ولی وقتی می خواهیم چگونگی اینرا در رابطه با جامعه نگاه کنیم که در
آن انسان مطرح است و بخواهیم بگوئیم که در رابطه با انسان این خود کار چه جائی دارد،
چه فرق کرده است سال باسال قبل ، باید نسبت حاکم برآن که فرهنگ، سیاست ، اقتصاد
است را ملاحظه کنیم ، واین نسبت حاکم برهر جزئی خواهد بود.

برادر فلك مسیر: وقتی بصورت کلی می گوئیم امت ، تمدن و ربط بین شان ، همینطـور
که درجلسات قبل اشاره کردیم ، چیزهائی هستند که فضا راگرفته . امت تشکیل شـــده
است از انسانها ، تمدن از امکانات ، اگر بخواهیم تغییرات این ها را مورد مطالعه قرار دهیم
آنوقت است که بُعد فرهنگی ، سیاسی و اقتصادی مطرح می شود . براین اساس این پیـــچ

میکرفون جزئی از تمدن است ولی موقعی که می خواهیم حرکت آنرا مطالعه کنیم می گوئیم این بعد فرهنگی ، سیاسی ، اقتصادی دارد • و بطور کلی هرشئ را به عنوان یك متحرك نگاه کنیم یك اختلاف پتانسیلی است و ربط بین آنها ولی موقعی که در اجتماع مطرح میشود وحرکت آن در روند تاریخ ، آنوقت است که بعد فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد مطرح میشود •

برادر ذوالفقارزاده : منظور ازامت ، تمدن و ربط بین شان براساس بحث هائی که در قسمت سیستم داشتیم همان اجزاء سیستم است . اینکه می گوئیم اینها در ترتیب هستند براساس همان بحث هاست. یك مقدار نیز بیشتر توضیح بفرمائید که مرادتان از ترتیب چیست؟ آیا اگر ما بخواهیم خود کار را شناسائی کنیم ترتیب آن این است که خودش را از نظر مادی تقسیم کنیم که مثلاً یك بدنه دارد و یك قسمت داخلی ومثلاً یك نوك ؟

برادر ساجدی : چیزی که باید تقریر بشود این است که آیا ما اجزاء هرچیز را تقسیم به فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد می کنیم ، مثلاً می گوئیم این خود کار از فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد تشکیل شده است ، و یا جامعه از فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد تشکیل شده است ، یا اینکه خیر؟ اینها یك نسبت های حاکم است و برای اینکه بتوانیم درمورد رشد یا نکس این سخن بگوئیم بایستی مجموع آثار خصلت ها یا نسبت های حاکم براین را در سه دسته تقسیم کنیم : فرهنگی ، سیاسی ، اقتصادی • و به این ترتیب یك ترکیب خواهد داشت از اجزائش که مثلاً خودکار تشکیل شده است از پوسته ، میله و جوهر • و یا جامعه تشکیل شده است از امت ، تمدن و ربط بینشان • اما همه اینها را وقتی بخواهیم از بعد رشد و تغییر ملاحظه کنیم باید از ابعاد سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی مورد دقت قرارگیرد • اگر این درك ناقص است تکمیل بفرمائید • پس از روشن شدن مطلب باید یك مقدار راجع به خود این سه واژه فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد توضیح داده شود • البته نکته ای هم صبح آقای درخشان می فرمودند که براساس مباحث قبل هرگاه سه بردار مطرح می شد به لحاظ فرض اختیار

در انسان بود وهرجا پدیده در رابطه با انسان قرار می‌گرفت که باز پای اختیار پیش می‌آمد ، می شد تقسیم به سه کنیم ، امابه نظر می‌رسد روی شئ بدون ربط با انسان که دقت میکنیم به دو دسته بندی کلی تقسیم می شود •

برادر حجت الاسلام حسینی : مقدمه ای راعرض می‌کنم هرچند مکان این بحث بطور مبسوط در بحث های آینده است • ولی چون صحبت پیش آمده که چگونه شئ میتواند بعد فرهنگی داشته باشد تعریف میکنیم به عالم تصور خودمان یعنی یك مقدار ذهن آشنا بشود که قابل تصور هست ، تصدیق آن به محل بحث آن موکول می شود و با توجه به اینکه آقایانی که در منطق صحبت می‌فرمایند که فرض محال رامیشود کرد واگرنشود محال را فرض کرد حکم به محال بودنش نمی شود کرد ، باید اول قابلیت فرض داشته باشد • بعد آنم حکم کند که این فرض قابلیت تحقق ندارد • این یك خیال وتوهم است • مشتبه شده است • این مطلب رالازم می‌دانیم که آقایان مطلب راتصور بفرمایند بعد بگویند رابطه هایی که دراینجا ملاحظه شده ، رابطه های برهانی نمی‌تواند باشد وبعدش هم قبول نکنند •

کارخانه یك ابزاری است که باآن کالا تولید می‌کنند • فرضا کارخانه میکروفون سازی ، کارخانه تلفن سازی ، کارخانه نساجی •

کالا های قابل مصرف رادر کارخانه تولید می‌کنند ، ابزاری هست ولی این ابزار دارای خصوصیاتی است • اینکه کارخانه چه خصوصیاتی دارد یك مقدار توضیح می‌دهم تابینیم که در خودکارخانه یك فرهنگ پیدا می شود ، سیاست هم درآن پیدا می شود یااینکه پلاستیك آلیاژ مخصوص به خودش هست • واگر درآزمایشگاه آنالیز کنند از درون آن سیاست بیرون نمی‌آید • یااینکه ببینیم بیرون میآید •

ابتدا که وارد کارخانه بشوید به یك چیزهائی برخورد می‌کنید ، مکانی است و این مکان دارای تاسیساتی است برای آنکه درآنجا کارکنند • آنجا لوله آب هست برای مایحتاجشان

گاهی یك مصرفی هم آب درخود کارخانه دارد که به آن کارند اریم • یك تاسیساتی هم برای برق رسانی برای قسمت های مختلف دارند • یك تاسیساتی هم برای تهویه هوا هست که در کارخانه های مختلف به نحوه های مختلف است • پس کارخانه تاسیساتی دارد اعم از ساختمانی که خودش نگهداری می‌خواهد تا برق وآب وغیره , یك عمارتهایی به‌عنوان انبار درکارخانه هست برای مواد خام وغیره • ونیز ابزارهایی متناسب با ترتیبی که داده می‌شود به کیفیت این کالا ها • خود اینها یك جریان دارند که هرکالا چه به سرش بیاید وچه تغییرات کیفی بکند وبعدا مجموعه اینها چه ترکیبی پیدا بکند تا یك میکروفون شود • یعنی اگر یك نخ پنبه‌ای درآن بکار رفته باشد باید جای آنرا درانبار ببینید در خودکار هم موادی که برای جوهر آن بکاررفته وهمه موادی که درخود کارمصرف میشود باید جاهایش رادر کارخانه ببینید ولی نسبت همه اینها با همدیگر فرق می‌کند • یعنی انباری که برای نگهداری برنز نوك خودکار هست معنا ندارد که به بزرگی انباری بسازید که برای نگهداری پلاستیك هست , اگرمهندس فنی باشد وطرحی دهد که حجم انبارها یکی باشد باید نمره‌اش راخیلی کم داد زیرا مصرف سالانه برنز نوك خودکار را باید حساب کند , بعد گفته بشود که گنجایش انباری که برای پلاستیك می‌سازید باید این مقدار باشد • اگر حجم انبار برای نگهداری مواد اولیه این دو (برنز و پلاستیك) یکی باشد , اگر یك تغییری درتکنولوژی داده شود یك مقدار زیادی ازبرنز روی دستمان می‌ماند • یعنی اگر ماژیك ساخته شود که نوك برنزی ندارد باید ناراحت باشیم برای برنزهای اضافی پس باید یك تناسبی بین انبارها باشد و این تناسب فقط بین انبارها نباید باشد بلکه برای نیروهای انسانی نیز که استخدام می‌کنید باید یك تناسبی داشته باشد • مثلاً نمی‌توان تعداد کارگران مخصوص رفتگری که ده نفر کافی است گفته شود که پانصد نفر را استخدام کنید • این کارخانه برای تاسیسات آب رسانی تنها به یك مهندس آب و یك تکنیسین باید اکتفا

کند • نمی‌شود گفت دویست نفر بیاورید • وقتی وارد کارخانه می‌شود تخصص‌های مختلف برای ظرفیت‌های مختلف جذب وجود دارد • یعنی اگر مهندس آنالیز می‌خواهد , چند تا می‌خواهد ؟ ظرفیتش پیدا است • اگر مهندس برق هم می‌خواهد , چند تا می‌خواهد , ظرفیتش پیدا است • پس نسبت افرادی که می‌خواهیم استخدام کنیم برای گرداندن این کارخانه , متناسب است با ظرفیت کاری آن کارخانه • یعنی کارخانه به من می‌گوید چند نفر مهندس متالوژی لازم دارم , چند مهندس مکانیک لازم دارم , مهندس فنی چند تا لازم هست , یعنی کسی که بنشیند وهرروز کارکند , دقت کند وازمانریال این چقدر می‌شود کم کرد , درعین حال مرغوبیت کالا رابالا ببریم • تااینجاکه گفته شد مسئله خیلی مهم نیست , مقدمه حرف است • مقدمه حرف این بود که کارهای مختلفی درظرفیت‌های مختلفی می‌بایست هماهنگ عمل کند • هماهنگی اینها لازم می‌آورد که تصمیم گیرنده‌ای نسبت به هماهنگی اینها به نام مدیرعامل وجود داشته باشد • پس کارخانه تمرکز عملکرد مجموعه‌ای را در شکل سازمانی به مانشان میدهد • یک سازمان سیاسی چگونه هماهنگ عمل می‌کند ؟ زیرا اگر هماهنگ عمل نکند شکسته می‌شود • یک سازمان اقتصادی کوچک هم درشکل کارخانه اگر هماهنگ عمل نکند شکسته میشود • یعنی همانطور که می‌گفتیم ظرفیت هاکم و زیاد باشد , کارخانه نمی‌گردد • همینطور اگر ناهماهنگ عمل کنند, یعنی بنده هیچ کاری دراین کارخانه ندارم جزاینکه قطعه که به دست من می‌رسد آب کاری کنم , کارمن منوط به این است که کار قبلی هر روز منظما انجام گیرد , درغیراینصورت اگرکار قبلی یک روز ۱٪ ظرفیت کارکنند که یک عده که درقسمت آب کاری هستند بیکار شوند ویک زمان با همه ظرفیت کار کنند که تعداد نفراتی که درقسمت آب کاری هستند به همه کارشان نرسند اشکال پیش میآید • بلکه باید هماهنگ عمل کنند • کارخانه ابزاری است که مدیریت متمرکز سازمانی لازم دارد ولی کار به همینجا ختم نمی‌شود • این کارخانه بدون اینکه اعتبارات متمرکز بشود قدرت

عملکرد ندارد . یا باید بازار سهام درست کنید و به مردم بفروشید یا باید قدرت خرید مردم را بصورت سپرده و پس انداز در بانک بگذارند و بانک به من اعتبار بدهد . هم اعتبار بدهد برای تولیدش، هم برای توزیعش، هم اعتبارات مصرفی را متناسب با آن فراهم کند . اگر بناست که این چرخ کارخانه بچرخد، روابط اجتماعی باید متناسب با آن باشد . گاهی یک بعد نکته‌ای قطعاً غلط هست ولی در مغالطه اینطور نیست که همه مطلب غلط باشد ، باید یک حرف راستی یک گوشه‌اش باشد، اما ناهماهنگ درست کرده باشیم . اینکه کارخانه مدیریت هماهنگ کننده می‌خواهد شکی ندارد اما ما به این حرفی که کمونیست‌ها میگویند صحبت داریم . آنها می‌گویند ابزار به ما جاکم است، ما میگوئیم این حرف درست نیست . ما می‌گوئیم شما مهندس تکنولوژی دارید، مهندس تکنولوژیتان می‌گوید چگونه تولید کردن خوب است، یعنی سرجای خودش علوم انسانی دارید که می‌گوید تقلیل درمقیاس خوب است. مهندس تکنولوژی می‌گوید خوب، حالا که باید تقلیل درمقیاس دهیم، چه باید بکنیم ؟ تکنولوژی باید چه جهتی داشته باشد ؟ بعد مهندس مکانیک دارید که می‌گوید حالا که مهندس تکنولوژی می‌گوید باید فلان دیگ را درست کرد، چگونه باید درست کنیم؟ و مهندس فنی مشخص میکند که چه نوع آلیاژی برای ساختن این دیگ لازم است . و آیا فرم دادن این آلیاژها میسور است یا نه ؟ پس از مطالعه می‌گوید این مواد قدرت کشش و مقاومت در برابر این شکل را ندارد . آنوقت می‌آیند سراغ مهندس متالوژی تا آلیاژی درست کند که بسازد با درست کردن چنین ابزاری . سیری که عرض می‌کنم برای این است که آن آزمایش‌کننده‌ای که دنبال سئوال هست که چه نوع آلیاژی برای بدنه فلان کشتی یا هواپیما مورد نیاز است سئوالی است که در درون جامعه طرح شده، سئوالی است که در فرهنگ طرح شده است، سئوالی است که اختیار و انگیزه بشر آنرا طرح کرده است . یکوقت من با یک نفر بحث می‌کردم، گفت حالا شما می‌گوئید که کارخانه نباشد . گفتم اگر نباشد چطور

میشود ؟ گفت می‌خواهید به عقب برگردید ؟ گفتم نه ، خیلی هم سریع ترجلو می‌رویم، گفت نه ، فقط همین یك راه هست • گفتم ، اگر بگوئید همین یك راه هست معنایش تردید در هستی شناسی است • اگر فقط همین دسته از قوانین بر همین محور هست پس خدا نیست ، زیرا تو که می‌گوئی عبادت خدا ممتنع است ، خدا هم می‌گوید ابزار پرورش قلوب وعبادت من همین راه هست که من پیامبر فرستادم • تو می‌گوئی دنیا می‌گوید خدارا نپرست ، دنیا میگوید امکان پرستش خدا در اینجا نیست • اختیار محدود به رفتار باطنی است آنهم مادام که این خط ادامه پیدا نکند • اگراین خط ادامه پیدا کند نظام جامعه و پرورش وهمه چیز تغییر می‌کند درجهت باطل • واین ممتنع است وقتی که در مجموعه نگاه کنید • من قطع دارم به همان برهان مجموعه نگری که درعالم دو دسته قانون برد ومحور وجود دارد که هر دوهم قدرت رشد وحرکت را دارد ، شدت الهی اش نیز بیشتر است • افراد ضعیف النفس وقتی تکنولوژی روز را می‌بینند مثل افراد زمان ابراهیم (ع) همه کافر بودند ویك نفر می‌گفت خدا هست ، می‌گفتند نمی‌شود که یك نفر راست بگوید وهمه دروغ بگویند : " وکان ابراهیم امه واحده " وَهُم بشر رابر می‌داشت که مگرمی‌شود جلو همه بشر ایستاد ، اگرتکلیف بر یك نفر وارد شد چون یك نفر است زیر چشمی رد کند ؟

این میکروفون که مال کارخانه ژاپن است سنگ نیست وکارخانه اش نیزازاجتماع وروابط اجتماعی اش جدا نیست • مدیریت و دستگاه آن که ازبازار بورس ونظام پولی اش جدا نمی‌تواند باشد • این مطلب قابل توجه هست که تکنولوژی ، حاصل فرهنگ است •غرب به پرستش ماوراء ماده مشخص نمی‌شود ، یعنی زندگی غربی به حسب ظاهرامر حرکتی نیست که به طرف خداوند تبارك وتعالی باشد •

دستگاه پرورشی آقایان مسیحی ها ، مثل کاردکترهای روانشناس رامیکند • صحبت این نیست که اگر گفتید چهار نفر تارك دنیا هستند ، یك مرتبه خیال کنید که ازآثاراجتماعی

آنها توانسته جهتی درست کند ومطلبی راحل کند • من کم کم به اصل مطلب بازگردم که محال است که شما نسبت تاثیری رابرای این قلم درحیات اجتماعی داشته باشید وبگوئید این نسبت تاثیرآثار فرهنگی ، سیاسی ، اقتصادی ندارد •

محال است این قلم مجزای ازنسبت تاثیر اجتماعی اش بوجود آمده باشد ، یعنی در جریان تبدیل بیخودی قلم نشده است • صبح احیاناً بچه ها نرفته اند تو رودخانه بازی کنند ببینند که یك چیزهائی ، سبز وقرمز لای سنگهاست ، بعد بردارند وببینند قلم است و می شود باآن نوشت • بلکه این خود کار دریك جریان تبدیل نسبت تاثیرها بوجود آمده و شکل گرفته است • ودرجریان نسبت تاثیرها جایگاه دارد • مگرمی شود تمدن وسیاست را از فرهنگش جدا کرد ؟ مگر اینکه شما بنا داشته باشید که شئ را مطالعه کنید بادید اصالت شئ • یعنی بریدن این ازسیری که دخالت دربوجود آمدنش داشته است • نه فقط برای آنالیزاین ، وترکیباتش ودرست کردنش و مهندس و طراحی اش فکر بکار رفته بلکه یك طرز فکر خاص جامعه رانیازمند به چنین خودکاری کرده است ، یك جهت گیری خاص او راآورده به طرف این خودکار • آیا واقعاً اگرمهندسی اسلامی بود می گفت اینراجوری درست کنید که شکست نور داشته باشد وقشنگ باشد وآدم دوستش داشته باشد ؟ هنرراد رباره این خود کار چه نحوی بکار می گرفت وچه سئوالاتی با هنر اسلامی طرح می شد برای متالورژی که آنها راکشف کند تابتواند آن هنر راپاسخ دهد ؟

پس درجریان تبدیل جامعه ، فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد قابل ملاحظه است چون جریان ترتیب جامعه ، امت ، تمدن و ربط بین آنهاست • معنای جریان ترتیب راعرض کرده ایم به عنوان مجموعه اجزاء هم عرض ، مجموعه موجودات هم عرض ، مجموعه ای که یك کل رامی سازد • کلمه هم عرض در رتبه اول می گوئیم اماوقتی گفتیم که هرچیز زمان متناسب باخودش رادارد دیگر کلمه هم عرض غلط است ولی مجموعه ای که یك کل رامی سازد صحیح

است • حال سئوال می‌کنیم که آیا می‌شود درجامعه نسبت فرهنگ، سیاست، اقتصاد را ملاحظه کرد ؟ آیا درتمدن نمی‌توان نسبت فرهنگ، سیاست، اقتصادرا ملاحظه‌کرد یا نه ؟ آنچه ازبیانات آقایان استفاده کردم این است‌که این نسبت هارامی‌توان درامت ملاحظه کرد • یعنی امت دارای یك فرهنگی است، دارای یك سیاستی است‌ودارای یك اقتصادی •

قبلاً گفته‌ایم درباب فرد، قلب، ذهن، عین است‌امابه جمع که رسید یك وحدت ترکیبی پیدا میکند • یعنی به ارتکازات‌جمعی وبه رفتار جمعی که رسید دیگر نمی‌گوئیم رفتار قلبی بلکه می‌گوئیم فرهنگ • پس‌مادون وحدت ترکیبی که ازرفتارانسانها حاصل می‌شود هیچ وقت‌به آن لقب فرهنگ، سیاست، اقتصاد نمی‌دهید • ازآنجائی که وحدت ترکیبی ازتاءثیر رفتارانسانها برهم پیدا می‌شود ولقب امت‌رامی‌توانید به آن بدهید، از آنجا دیگر کلمه ایمان واختیار رانمی‌شود آورد ولی کلمه فرهنگ رامیشود بکاربرد • البته‌این درخاطر مبارکتان هست که برخورد اختیارها به هم نتیجه می‌دادیك وحدت ترکیبی خاصی را • یعنی اینجوری شود که ارتکازات جدای ازاختیارهابحث بشود • آنوقت هم ارتکازات سیاسی داشتیم، هم ارتکازات‌فرهنگی وهم ارتکازات‌اقتصادی • یعنی وضعیت‌روانی‌بنده نسبت‌به اینکه چه کسانی مالك چه جاهائی هستند وتلقی من ازمالکیت‌بازمی‌گردد به ارتکازات‌من • این ارتکازات نمی‌تواند ازفرهنگ وسیاست‌واقتصاد جدا باشد • خودآن ارتکازات‌نیز دراصل پیدایش‌آن یك بحث فردی دارد که در موضع آن نیستیم امامابحث اختیار است • دراینجا ازجائی که وحدت ترکیبی‌پیدا می‌شود سخن می‌گوئیم، ازآنجائی که تك تك انسانها نیستند، پتانسیل جمعی است • ازآنجائی که آرایش‌رفتارجمع می‌شود وامکان تحرك جمعی پیدا می‌شود وتوزیع قدرت‌جمعی می‌شود مورد بحث‌است •

مقدورات‌فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اعم ازانسانی وغیرانسانی که درجامعه

توزیع شده ازآنجائی است که وحدت ترکیبی شکل می‌گیرد • پس سئوال ماد ون نسبت به وحدت ترکیبی جائی ندارد ، الا ارتکازی که همین وحدت ترکیبی باشد ، ارتکاز ازوضع جامعه باشد • والا اگرارتکازات فردی هم باشد ویك انسان اختیاری علیه جامعه کند وروی اختیارش فکر کند وبعد مطلبی رابپذیرد وبخواهد روی آن مقاومت کند ، درابنجا هیچوقت نمیگوئیم ارتکازات جمعی ، می‌گوئیم این ارتکازی نسبت به جمع پیداکرده است • اگر حرفهایی که در فرهنگستان زده میشود وخلاف حرفهائی باشد که بصورت متعارف درجامعه زده می‌شود درباره دانش وارزش وعلم ممکن است برای ماپذیرفته شده باشد وارتکازی هم شده باشد حتی برای یك نفر ، بدون اینکه درذهن جامعه مطرح شده باشد وجامعه آنرا پذیرفته باشد •

پس درابنجا قسمت کارفردی راکنار می‌گذاریم ، فقط درباب وحدت ترکیبی تاثیرات انسانها باهم که لقب امت به آن داده‌ایم ووحدت ترکیبی اشیاء ، نه تك تك شیء ها ، رابه عنوان یك مهندس متالورژی بخواهیم مطالعه وآنالیز کنیم که نقطه مقاومت ونقطه ذوبش چیست ، کشش وتنش آن چگونه است ؟ آنجائی که نسبت تاثیرش منسوب به انسان است وتحت اختیارانسان است ماصحبت داریم که می‌توانیم بگوئیم تمدن اسلامی وتمدن غیر اسلامی (کفر) • آنجا همانطور که می‌گوئید این خودکار محصول کارخانه بیك است می‌گوئیم محصول کدام فرهنگ است ؟ یعنی اینجوری نیست که رابطه‌اش قطع باشد وتکنولوژی اش یك تکنولوژی بریده ازانسانهاباشد • یعنی یك تکنولوژی تولیدی داشته باشیم بریده از روابط اجتماعی انسانها وبریده ازاختیار انسانها • بنابراین عرض می‌کنیم خدمتتان ، تمدن منسوب به انسان است ، کیفیتی است انسانی. مستقیماً دارای اختیار نیست ولی حتماً درجهت گیری رشدش ودرجهت گیری تبدیلش اگراختیار صحیح باشد، نمی‌تواند تمدن ازجهت گیری اختیار فارغ باشد ، همانطور که امت نمی‌تواند فارغ باشد ، والا اختیار نباید پا بگذارد در

رفتار. نه در رفتار قلبی ونه در رفتار ذهنی ونه در رفتارعینی . اما اگر اختیار در آنجا قلمروی دارد باید دستش باز باشد وبتواند فکر کند درجهت , بتواند باطنش را در این جهت پرورش دهد وبتواند در این جهت عملکرد خارجی داشته باشد . عملکرد خارجی اش در شکل اجتماعی مگر میتواند فارغ باشد ازعملیات فرهنگی , سیاسی یا اقتصادی ؟ پس تمدن که اشیاء هستند بصورت وحدت ترکیبی , آنوقت محال است نسبت تاثیری که موجب پیدایش این شده است وجایگاهی که در نسبت تاثیر آینده این دارد بشود ندیده گرفت . البته آنالیز این قسمت ابتدائاً به نظر می‌رسد در آزمایشگاه فیزیك نباشد ولی نهایتاً آخر کار عرض می‌کنیم که چرا , آزمایشگاه فیزیك نیز انشاءالله , اگر نسبیت اسلامی برآن حاکم شد باید بگوید که این متناسب با جامعه هست یا نه ؟ یعنی می شود ترکیب کند وبرنامه ریزی تحقیقاتی بریزد ویك چیزی را به دست بیاورد ولی بعد بگوید که به درد به کار گرفتن نمی‌خورد ؟ می‌گوید سئوال را پیدا کرده‌ایم اما شبیه آن هست وبه در نمی‌خورد , زیرا در دستگاه اسلامی جای ندارد , زیرا نسبت بین کیفیت ما تریال باکیفیت اجتماعی و روانی ما هماهنگ نیست . این ممکن است برای ما و تصورات فعلی ما بعید باشد اما قابل تصور هست.

برای شما این مطلب که زمان منتجه مستقل اززمان اجزاء است به معنای اینکه زمان دیگری است غیر اززمان اجزاء تمام شده است . ولی آیا مگر می‌تواند مستقل باشد به معنای منفك مطلق ؟ یا اینکه خیر, قوام آن به زمان اجزائش می‌باشد . مجموعه یك زمان جدید دارد . حرف صحیحی است ولکن منفك و مستقل و بریده شده ومنفصل به‌گونه‌ای که چه تغییراتی پیدا بشود درزمان اجزاء وچه نشود , زمان سیستم کلی به هیچ نحو تغییر پیدا نکند , چنین حرفی نیز محال است که زده شود . همانطور که بالعکس آنهم نمی‌توانید بفرمائید , یعنی زمان اجزاء را نیز نمی‌توانید بگوئید مستقل است ومنفك وهیچ رابطه‌ای با زمان کل ندارد . بلکه شما نمی‌توانید ربط میان زمان اجزاء وزمان مجموعه را

پس فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد درمراحل کلی وجزئی قابل ملاحظه هستند.در مجموعه هائی که درشکل بسیارکلی اش مطرح است وزیر مجموعه هائی که دارد ، تقسیم که بخواهد در ترتیب بشود که بگوئیم شامل چندعضو هست ، جامعه تبدیل می شود به تمدن وامت ولی اگر بگوئیم چه جریان تاثیری تغییرات اینها راعوض می‌کند ، می‌گوید هم در کل آن فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد داریم وهم درتك تك آن فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد داریم و هم در مسیر تاریخی اش ۰ والسلام

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ جلسه مشترک ٦٥/٤/٤

عنوان ــ توضیح پیرامون مفاهیم" فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد "

فهرست :

١ــ امت ، وحدت ترکیبی آثار وحرکت انسانها است صفحه ٢

٢ــ به دلیل وجود اختیار در انسانها ، درهمه جوامع فرهنگ عامل مغیر است .
صفحات ٢ــ٥ ، ٧ــ٨

٣ــ فرهنگ جامعه ، کیفیت امکانات ومقدورات (اعم از انسانی و غیرانسانی) را شکل می دهد . صفحه ٦ــ٧

٤ــ میزان تاثیر سیاست واقتصاد در فرهنگ صفحه ٨ــ٩

٥ــ رابطه فرهنگ باجریان ادراکات جامعه ومنشاءهای درک صفحه ١٠ــ١٤

بسمه تعالی

برنامه ریزی — ۶۵/۴/۴

فرهنگ چیست و ادراکات قلبی چگونه است

برادر ساجدی : بسم ... الرحمن الرحیم ، بحث ما درباره فرهنگ بود ، صبح یك سئوال داشتیم که آیا فرهنگ ازاثر فرهنگی ، بار فرهنگی ، بعد فرهنگی جداست ؟ رابطه‌ها ایندو چگونه است ؟ یعنی وقتی می‌گوئیم این خودکار بارفرهنگی دارد ، بعد فرهنگی دارد ، این غیرازفرهنگ است یا همان فرهنگ است ؟ صبح اجمالا ازمطالب دوستان چنین بدست می‌آمد که فرهنگ به معنای کلی که طرح میشود نه به آن معنای جدائی که مطرح میشود ، ازبعد فرهنگی و بارفرهنگی جداست . نه اینکه هردو یکی باشند ، رابطه‌ای که بین این دو هست رامیتوان به این شکل مطرح کرد که فرهنگ جامعه مجموعه‌ایست ازادراکات و آگاهیها که دربعد فردی حاصل اختیارات انسان ومنتجه آگاهیهای فردی است که در نهایت فرهنگ اجتماعی راتشکیل داده است . ودرمقابل وقتی فرهنگ یك تعین خاص رامطرح می‌کنیم که تعینی اجتماعی است ، رابطه‌ها ایندو چنین است که فرهنگ این تعین بُعدی ازآن فرهنگ است . یعنی فرهنگِ یك امکان جزئی درجامعه یك فرهنگ است ، آن فرهنگ کلی اجتماعی نیزیك فرهنگ است اما آن فرهنگ کل حاکم است براین فرهنگ که مثلاً فرهنگ یك جزء است و به تعبیری دیگر نه هردو برهم منطبق هستند و نه ازیکدیگر جدایند . یعنی فرهنگ خودکار، فرهنگ جامعه نیست امابعدی ازفرهنگ جامعه است . فرهنگ جامعه حاکم بر فرهنگ خود کاراست . ربط بین آنها ، نسبتی است که بهمدیگردارند . من بذهنم رسید چند جمله‌ای در مورد اصلاح مطالبی که عرض شد بگویند و سپس پیرامون سیاست مقداری توضیح بفرمایند تانسبت به واژه سیاست اطلاعاتی بدست آوریم .

برادر حجت‌الاسلام حسینی : ابتدا درمورد فرهنگ مطالبی رابرای شما عرض کنم و بعد درباره سیاست . آنچه دربحثهای قبل اشاره شد واضحترش شاید این باشد که

چون اختیار مغیر اصلی است لذا فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد مطرح می‌شود وقسمت فرهنگی آن بعنوان عضو مغیر تلقی می‌شود • یعنی در فرد قبلاً گفتیم ۳ منشاء ادراك است ادراکات قلبی ، نظری ، حسی (عینی) که این سه تا تحت انگیزه کار می‌کند • یعنی فشاری که بالای اینهاست ، انگیزه علت حرکتهای آنهاست • حتی حرکات قلبی که نزدیکترین به انگیزه است • انگیزه فرم که پیدا کرد قابل درك می‌شود • خود انگیزه تحت اختیاراست، سابق براختیار نیست بلکه لاحق براختیار است • بعد ازاینکه اختیار یکی از دوراه را اختیار کرد آنوقت درانسان باعث و زاجر درونی پیدا می‌شود یعنی بحث کننده ، برانگیزاننده و بازدارنده پیدا میشود • یعنی اگر بازدارنده‌ای باشد که حاکم براختیار باشد ، دیگر اختیاری درکار نیست •

بهر نسبتی که دایره اختیار شمول براوداشته باشد ، درآن نسبت انگیزه قبل از اختیار وجود ندارد • یعنی اختیار به معنی تابعیت از روابط نازله نیست ، حاکمیت بر روابط نازله است • بعد عرض کردیم آنچه که در فرد هست هرگاه به این رسید که در یك وحدت ترکیبی دیگری حل شد که دیگر برای او اختیار قابل فرض نیست ، بلکه او در حقیقت از اصطکاك اختیارها پیدا می‌شود هویت جدیدی ، منتجه جدیدی پیدا شد ، اسم آنرا امت می‌گذاریم • یعنی آن چیزی که از وحدت ترکیبی این انسانها بوجود می‌آید • حرکت این انسانها یك اثری دارد که همدیگر راقید می‌زند • آن وحدت ترکیبی که مسلماً دارای نظام هم هست ، به آن وحدت ترکیبی که زمانش از زمان حرکت افراد مستقل است یعنی دارای زمان دیگری است ، مربوط است به زمان افراد همانگونه که هرمنتجه‌ای مربوط به زمان اجزائش است • یعنی بدون اجزاء نمی‌تواند هویت داشته باشد ولی بمعنای این نیست که خودش هویت مستقل نداشته باشد • تك یاخته های سلولی که در بدن من وشما هست خودشان حرکت دارند ، ازمجموعه آنها یك موجود زنده جدیدی بوجود

آمده است که محال است خصلتهای هیچکدام از تك یاخته ها رابرای آن مجموعه که بنام یك فرد انسان است ذکر کنید • اینها یك نحوه گردش وارتباط و ربط مجموعه‌ای در یك ارگانیزم و در یك مجموعه خاص حی پیدا کرده اند که آن مجموعه حی برای خودش یك قواعدی دارد که برای هیچکدام از تك سلولها صادق نیست • زمان متناسب و عمر متناسب باخودش هم دارد • اجزاء داخل می‌شوند وخارج می‌شوند ، باز آن هیکل سرجای خودش است • البته اینجوری نیست که هیچ اثر نپذیرد ، یعنی مجموعه هم باز کهولت پیدا می‌کند ، یعنی مجموعه دارای زمان است • وقتی سلولها عوض می‌شوند ، اگر بنا بود برای مجموعه هیچ زمانی نباشد باید آدم همیشه در همان یك سن باقی بماند ، اما این سلولهای دومی که میآیند وضع دیگری دارند ، مرتباً خود آن هویت جدید ، منتجه دارای هویت مستقل و دارای زمان است • و شرایط سن چهل سالگی قطعاً شرایط پذیرش سن چهارماهگی را ندارد • سلولهای مغزی در سن چهارماهگی یا یك سالگی اصلاً فاقد یك سری از تمیزها هستند و در آن مجموعه نمی‌توانند کارکنند • سلولهای متناسب باخودش را می‌پذیرد • منتجه روی اجزاء تاثیر می‌گذارد و از اجزاء تاثیر می‌پذیرد • یعنی اصل در آن ربط است • زمان هر دو بهم مربوط است ولی غیر از هم هستند متغایر وقابل تمیز هستند •

حالا فرهنگ ، سیاست و اقتصاد از آنجاست که دیگر صحبت از اختیار نباشد در مجموعه • در مرحله دوم نگاه می‌کنیم ، نه در مرحله‌ای که فرد هست ، مرحله‌ای که بصورت منتجه هست • می‌بینیم عضو مغیر درون خصلتهای مختلفی که دارد چیست ؟ می‌بینیم جریانی که نسبت تاثیر فرهنگی دارند ، اینها مغیر هستند • اگر فرهنگ بشود فرهنگی مادی یا فرهنگی اقتصادی قابل اشتباه هست در آنجائی که اقتصاد زیربناست ، ولی واقعاً که زیربنا نیست • فرهنگ آنها اقتصادی شده است که نسبت تاثیر اقتصاد را زیاد می‌بینند • یعنی باز هم فرهنگ مغیر است • در جوامع اروپائی و غربی اقتصاد و نیازهای مادی زیربنای مدیریت

استونه خیال کنید یعنی انسان بر فطرتش آن چیزی که علت تغییراست اقتصاد است چون دارای این اختیار شده واختیار کرده پرستش ماده راآثارش مانند کسی است که اقتصاد دراو مغیر بوده • ولی هرگاه هم که اختیار رابرهم بزنید این قضیه برطرف می شود • لذا باز درجوامع اروپائی وآمریکائی نمی توان گفت اقتصاد مغیر کارشان است • باید گفت فرهنگ آنها اقتصادی است , فرهنگ آنها موصوف به ماده است • بازهم درآنجا فرهنگ درتغییر اصل است ولی موصوف به ماده است • صفتی که برای فرهنگستان ذکر می کنید می گوئیم فرهنگ آنهاالهی است ؟ می گوئید خیر بلکه مادی است • پس این که گاهی اشتباه میشود و بنظر می آید در دستگاههای دیگر اقتصاد زیربناست , در دستگاه کفر هم اقتصاد زیربنا نیست, فرهنگ مادی زیربناست , بازدرآنجا فرهنگ زیربناست نهایت فرهنگ متصف به صفت ماده وماده پرستی است •

اهمیت این قضیه رایکطرف که می آئید بنظر می آید هیچگونه فرقی ندارد • بالعکس آن که می آئید فرق ظاهر می شود • یعنی چه ؟ یعنی وقتی می آئید ببینید آثار کسی که ماده رامی پرستد و شیفته ماده است مثل کسی است که ماده زیربنای تغییراتش باشد و می گوئید چه فرقی میکند ؟ میگویم خصلتی راکه منسوب به آثار رفتارش میکنید غیرازخصلتی است که منسوب به خودش می کنید • تفکیک کنید خصلتی راکه منسوب به خوداانسان میشود وخصلتی که منسوب بهآثار رفتارانسان میشود • چه فرقی دارد ؟ گاهی است شما میگوئید شخصی دستش رادرون آب زد , این فعل اثر مستقل از شخص دارد : دستش تر می شود • این آثار فعل است • این فعل دراثراتش هم طبیعتاً مستقل است • اگرکسی فعلش اینگونه باشد که ماده رااصل قرار دهد , اختیارش اینگونه باشد که ماده رااصل قرار دهد•طبیعتاً درآثار کارهایش ماده اصل قرارمی گیرد • در بخش فرهنگ هم , فرهنگش موصوف به ماده

میشود • حالا اگر می‌گفتیم مغیر آنها ماده است ,نه اینکه فرهنگ آنها مادی باشد , مطلب چه فرقی پیدا می‌کرد ؟ فرقش این بود که اینها خود شان محکوم ماده می‌شدند واختیار از آنها سلب می‌شد • اگر اختیار ازآنها سلب شد تکلیف هم ازآنها سلب می‌شود • یعنی اگر زیربنای رشد آنها اقتصاد باشد , دیگر نمی‌شود ازآنها تکلیف خواست چون انسانها محکوم میشوند • یعنی خود قوهٔ اختیار محکوم میشود • یعنی قوانین ماده برآنها حاکم میشود • آنها دیگر قابلیت تکلیف ندارند • آنوقت دیگر در دستگاه منطقی شما قابلیت تبیین نخواهند داشت , چون شما می‌گوئید اینها انسانی مجرم وباغی هستند • رفتارشان ناهماهنگ باخلقت است • رفتار ناهماهنگ هم که محال است داشته باشیم الا ازطریق قوه اختیار • رفتار ناهماهنگ با هستی مستقل ازقوه اختیارکه شما نمی‌توانید پیدا کنید • عالم براساس حق حرکت می‌کند • یعنی عالم هماهنگ حرکت میکند بارسیدن به غایت• این ناهماهنگی که مجبور است بالاخره غیرمستقیم حل شود باید به اختیاربرگردد , و به اختیار نمیتواند برگردد مگراین که شما چیزی راحاکم براختیارقرار ندهید • درشکل اجتماعی هم چیزی رابصورت اصلی حاکم بر فرهنگ قرار ندهید • صفت برای فرهنگ میتوان بیان کرد وگفت این فرهنگ فرهنگی مادی است یافرهنگی الهی است,یعنی اصل ذات وجوهره‌اش فرهنگ است ولکن موصوف به مادی بودن است , معنایش این است که مغیر بازفکر و ادراکات قلبی است • مغیر بازادراك ونهایتاً اختیاراست • لکن این اختیار, اختیاری مادی است • (بسیار فرق میکند که بگوئیم اختیار, اختیاری مادی شود یعنی اختیارکرده است ماده را , بااین که بگوئیم این اختیار, اختیاری است که تحت قوانین ماده قرار دارد و ماده حاکم برآن است) • ((اختیارکرده است جهت سوء را)) غیرازاین است که بگوئید ((قوه اختیارش ذاتاً بد است)) چون معنای این یعنی اصلاً اختیارندارد • اختیاری که ذاتاً بد باشد غیرازاین است که فعل وحرکتش بد باشد •

پس چون فرهنگ ، سیاست و اقتصاد راجریانهائی میدانید که هم درامت هستند و هم درتمدن وهم درمجموعه حاکم برایند و، باید بپرسیم که خودکار بار فرهنگی دارد ، یابُعد فرهنگی دارد • من تاحالا اینجوری بذهن خودم می‌آمد که نسبت تاءثیر رااگربکار ببریم بد نباشد • یعنی بگوئیم جریان نسبت تاءثیر فرهنگی ، جریان نسبت تاءثیر سیاسی و جریان نسبت تاءثیر اقتصادی • یعنی بعبارتی جریان آثار اصل باشد • اگرجریان آثار اصل باشد واضحتر ازبعد یابارفرهنگی است • سرّش این است که بارفرهنگی پتانسیل رامیرساند ولی معلوم نمی‌کند در پتانسیلی که این شیء دارد خود شئ اصل است یاجریان آثار اصل است، همچنین دربُعد •

خوب اگر شد نسبت تاءثیر فرهنگی ، جریان نسبت تاءثیر فرهنگی،این خودکار بوسیله یك جریان نسبت تاءثیری بوجود آمده و دارای یك پتانسیل وفشار یعنی یك وضعیت جریانی نیز می باشد • خودش محصول یك جریان است و وضعیتش نیز توصیف میشود به یك جریان • موجب پیدایش یك جریان سومی نیز هست • درحقیقت خوداین خود کار رابط بین دو وضعیت قرار می‌گیردکه هرسه هم کلمه جریان برآنها صادق است • اگر این خود کار را درون یك شیشه بگذارید ، هوای آن شیشه راتخلیه کنید ، سرشیشه رابببندید وآنرا دفن کنید ، الان این مطلب راصحیح می‌دانید که اگر جامعه شناسهائی درهزارسال ، ده هزارسال دیگر بیایند ، آن شیشه رابازکنند می توانند مطالعاتی نسبت به وضعیت فرهنگی ، سیاسی واقتصادی شما انجام دهند • چرا ؟ بگویند این یك نمونه تمدن آنهاست بااینهامی‌نوشته‌اند ، ظاهراً این قلم آنها بوده است • حالا ممکن است سئوال بذهن برادران برسد که مگر می‌شود خودکار نحوه دیگر هم باشد ؟ البته طبیعتاً جورهای مختلف قلم می‌تواند وجود داشته باشد •

همه مطلب این است که تمدن ، امکانات ، مقدورات آیا فرم می‌گیرد یانه ؟ مقدورات اعم

از انسانی وغیرانسانی (امکانات غیرانسانی حتماً فرم دارد) حتماً درآنها جریان وجود دارد. جریانش هم نسبت تاثیر دارد. نسبت تاثیر فرهنگی اش رامیتوان ملاحظه کرد، نسبت تاثیر سیاسی و اقتصادی اش رانیز میتوان ملاحظه کرد تا وضعیت راتبیین کرد که چگونه است.

خوب حالا وارد سیاست شویم، یك بارهم ظاهراً سیاست راعرض کرده ایم.

برادرمحمد زاده: درآن قسمت که فرمودید اگراختیارحاکم برانگیزه نباشد، درحقیقت هماهنگی رفتار وفعل باکل نظام خلقت امکان پذیر نیست، طرف مقابل برعکس این رااستدلال میکند، برای همین نتیجه گیری.

برادر حجت الاسلام حسینی: نه، ناهماهنگی رفتار انسان توجیهی ندارد، عمل کفار وجهی پیدا نمی‌کند. مامی‌گوئیم عمل کفار غلط و ناهماهنگ است، اگراختیاری در کار نباشد آنوقت یعنی چه که عمل کفار ناهماهنگ است؟ اعمال که تحت انگیزه انجام می‌گیرد انگیزه هم که حاکم براختیاراست. یعنی انگیزه هماهنگ باجهان خلقت است. پس این اختیار باعث می‌شود که ناهماهنگی توجیه شود. هماهنگی از ناهماهنگی در رفتارانسانی قابلیت وقوع پیدا کند. ناهماهنگی معنا پیدا کند. البته بعد هم که ناهماهنگی معنا پیدا کرد به این معنا نیست که بصورت مطلق ناهماهنگ باشد. ناهماهنگ قهراً منحل است، ولی منحل است غیراز این است که وجود پیدا نکند. امروز وجود پیدا میکند ولکن "لن تبور"، باقی نمی‌ماند. محال است باقی بماند. باطل زهوق است. ذاتی اش است چون بعد از خداوند تبارك وتعالی دارد، معنا ندارد که مستقل باشد در بودن.

برادر محمد زاده: آنها هم همین هماهنگی رانتیجه می‌گیرند، می‌گویند چون کل نظام خلقت وماده در هماهنگی است بنابراین اگراختیارانسان تبعیت کند ازآن هماهنگی وقوانین ماده براختیار انسان حاکمیت داشته باشد واختیار انسان دراین هماهنگی حل باشد،

بنا چار رفتارش هماهنگ خواهد شد .

برادر حجت‌الاسلام حسینی : این رفتار هماهنگ را که شما توصیف می‌فرمائید در یک جای دیگرش اشکال پیدا می‌شود وآن اشکال این است که بدون اختیار علم تحقق پیدا نخواهد کرد ، چون علم حاکمیت بر رابطه است نه تابعیت . اگر تابعیت باشد وعلم رابطه تبعیت تفسیر کنید همه اشیاء عالم هستند چون همه اشیاء درون رابطه حرکت می‌کنند ، اگر علم ممتنع شد ، آنوقت اشراف به حال خود هم ممتنع است که پیدا شود . یعنی اشراف بر خود هم نمی‌توان داشت . اگر اشراف برخود پیدا نشد لذت محال میشود . اشراف بر خود اگر پیدا شود ولی باز ضعف قدرت اشراف را نفهمد مبتلای به غرور میشود . وجود عالم آزمایش اشراف بر خود قوه اختیار را می‌آورد. یعنی احساس عجز و سجود وآن شهودی که نسبت به عجز خودش پیدا میکند ، امکان علم واتکاء به تبارك وتعالی را می‌دهد یعنی قابلیتی برای قبول فیض پیدا می‌کند .

برادر فلك مسیر : آیا سیاست و اقتصاد هم تاثیری در تغییرات فرهنگ دارند ؟

برادر حجت‌الاسلام حسینی : یعنی اعضاء دیگر مجموعه تاثیر دارند ؟ بله حتماً تأثیر دارند ولکن آیا مغیر حساب می‌شوند ، بصورت اصلی ؟ تاثیر را گاهی می‌گوئید گسترش یا عدم گسترش و تضییق حتماً اقتصاد وسیاست در آن موثر است ، ولی گاهی می‌گوئید تبدیل جهت . می‌گوییم در تبدیل جهت یك مغیر اصلی لازم داریم . نه ، آنها دخالتی ندارند ولی وقتی صحبت از گسترش می‌کنید بله ، آنها اثر دارند.

فاصله بین گسترش و تبدیل جهت گسترش و فرق ایند و بایکدیگر که درخاطر مبارکتان هست، گسترش ، شما هرچه قدرتتان وسرعت و شدت قدرتتان بالا رود ، اینجا کلمه گسترش را می‌گوئیم ، تاآنجا که درحالات روحی شما تغییر حاصل شود اینها همه گسترش است ولی حول یك محور می‌چرخد یاایمان یاکفر . مراحلی که حول یك محور باشد چه سوسیالیستی باشد

چه کاپیتالیستی و حول یک محور ویک میناست.این کاملاً فرق دارد باآنجا که اصل محور عوض شود • درعوض‌شدن اصل محور واصل جهت فقط فرهنگ موثراست وبقیه بی تاثیر هستند , ولکن درجریان رشد حتماً آنهادارای اثر هستند • یعنی دارای نسبت تاثیر هستند • یعنی مجموعه فرهنگ , سیاست واقتصاد درجریان رشد موثراست •

برادر فلك مسیر: نظر مادرجلسه براین شده که عامل تغییر همان فرهنگ است •اکنون آیا عامل تغییر فرهنگ چیست یعنی فرهنگ چگونه تغییر می‌کند ؟

برادر حجت‌الاسلام حسینی : آن اختیارات جامعه است , اختیارات یعنی درحقیقت مجبور هستید از شکل منتجه‌ای آن‌راروی زمان افراد بیاورید • آنوقت اساس‌کار افراد به اعتقاداتشان باز می‌گردد واعتقاداتشان به اختیار باز می‌گردد • درحقیقت صحیح است بگوئیم منتجه اختیارات وضعیت فرهنگی یک جامعه رامشخص می‌کند •

برادر صدوق : درمرتبه‌اجتماعی که فرهنگ را تعریف میکردید , بعضی از عبارات مترادف و هم عرض بیان فرموده‌اید که آنها درمورد انسان و فرد استعمال میشود • مثلاً فرموده‌اید مغیر اصلی فرهنگ است , اختیار است , فکر است • تاکنون بحث فرهنگ بوده است و تخریف جریان رشد ادراکات یا منتجه حالات روحی افراد رانیز فرهنگ کرده‌اید • خلاصه سئوال ما فرق بین فرهنگ و اقتصاد , فرق بین اقتصاد وتمدن وفرق بین سیاست و ربط بین امت و تمدن است • درمورد فرهنگ , چون برای انسان قلب , ذهن و عین رامطرح فرمودید , بنظر می‌رسد ذهن در رابطه با ادراك است و فکر حاصل تلاش ذهن است • این شبهه باعث شده ربط بین عین و قلب در فرد با فرهنگ درجامعه خیلی مشخص نباشد • حالا در مورد فرهنگ و ربطش باجریان ادراکات مطالبی بفرمائید •

برادر حجت‌الاسلام حسینی : گاهی من در بحثها اموری راکه مخصوص فرد است در غیر جایگاه خودش بکار می‌برم • یعنی آنجا که منتجه راتوصیف می‌کنم , اوصاف فرد رابرایش

امور حسی رابنظر می‌رسد توصیف عقلی نمیشود کرد ، اگرمنشاء درک آنها نباشد • یعنی شما حالات یک انسانی‌راکه فرض کنید ادراکات درونی ندارد • فرض این محال نیست‌که انسانی پیدا شود ، ادراك عقلی داشته باشد ادراکات‌باطنی و حسی نداشته باشد •این انسان حتماً نمی‌تواند داغی و سردی راوصف‌کند • چه درکی از داغی و سردی دارد ؟ حتماً نمی‌تواند افسردگی و نشاط راوصف‌کند • چه درکی ازافسردگی و نشاط دارد ؟ عقل در محاسبه هم که این چیزها رامیآورد وجمع و دخل وتفریق میکند بخاطر این قدرت‌است‌که یافته است • نتائج یافته راملاحظه کرده ، تفاوتهارا ملاحظه کرده ، بعدازین‌محاسبات راانجام داده • اینکه می‌گوئید افسرده‌ام ، یافته‌اید که افسرده‌اید ، یاافسردگی را از جای دیگر درك می‌کنید ؟ افسردگی را یافته‌اید یعنی آنرا عقلانی توصیف نمی‌کنید • عین اینکه می‌گوئید داغ‌است ، سرد است •

برادر الهی : علم حضوری رامی‌گوئید ؟

برادر حجت‌اسلام حسینی : به یك معناعلم حضوری ، حالا اگر چه لقب علم حضوری را فقط به یکدسته ازادراکات دادن ، قابل بحث‌است‌که آیا تمام‌است‌یاباید روی آن صحبت‌کرد ؟ یعنی آیا واقعاً خارج در نزد ما حاضر نیست واین که خارج راانکارنمی‌کنند ؟ این اگر واسطه می‌خورد تاعلم حضوری بشود ، پس خارج درنزد شما حاضر نیست • فقط علم حضوری در نزد شما حاضر است • چگونه اعلام می‌کنید که خارج وجود دارد ؟ البته علم حضوری در ادراکات قلبی صادق است • قبول • ولی ((علم حضوری منحصر به حالات قلبی است)) این مورد سئوال است • اینکه اعلام می‌کنید خارج وجود دارد ، اگر کسی بگوید خارج وجود ندارد ، شما اگر نهایتاً به علم حضوری اتکاء بکنید می‌گویم من علم حضوری را قبول دارم که هست ولی علم حضوری چه ربطی به خارج دارد ؟ اگر هم علم حصولی است که می‌گوئید خارج وجود دارد ، این علم حصولی متکی به چیست ؟ مگر بازگشت به علم

حضوری نمی‌کند ؟ بازگشت هرعلم حصولی مگر به علم حضوری نمی‌شود ؟

برادر الهی : درنهایت صورت هرچیز نزد من حاضرمیشود , اگر منظورتان این‌است؟

برادر حجت‌الاسلام حسینی : نه بازگشت‌یعنی اینکه شما قدرت‌دارید اعلام‌بکنید , قدرت‌اعلام شما درکجا تمام میشود ؟ (جواب : صورت) آخر کاراین صورت می‌رود حضور عندالعقل واز حضور عندالعقل هم برود حضورعندالنفس‌و برود تا آخر کار, ما آخر کار می‌گوئیم شمااگر تصدیق و حکمی راکه می‌کنید بازگشت‌کند فقط به علم حضوری قلبی باطنی و دیگر خارج درکار نباشد,آنوقت بلافاصله این اشکال مطرح میشود که وجود خارج چگونه تمام میشود ؟ راه به حقیقت‌دارید ولی حقیقتهای حاضر عندالنفس, حقیقتهای باطنی • آنوقت‌آنچه راکه ماایندجا بعنوان یك طرح درنظام فکری حضور مبارك شماعرض‌می‌کنیم این است‌که هماهنگی ادراکات‌است‌که تمام می‌کند • آنوقت هماهنگی ادراکات‌یعنی کلیه ادراکات حضور دارند , نهایت درمرتبه خود شان‌ودر هماهنگی تمام میشود •

برادر صدوق : فرهنگ راجریان رشد ادراکات تعریف‌کردید و مغیر اصلی رادر انسان حرکات قلبی فرمودید • چرا وحدت ترکیبی این رابعنوان فرهنگ معرفی نکردید ؟

برادر حجت‌الاسلام حسینی : هم ادراکات درونی , هم ادراکات نظری وهم ادراکات حسی پس‌از مرتبه درك شدن درمرحله ارتکاز فرد میآید • یعنی پذیرفته میشود • بعد پذیرفته شده ها منعکس میشوند وباهمدیگر برخورد پیدا می‌کنند , پذیرش‌اجتماعی پیدا میشود • پس‌یك پذیرش‌فردی‌داریم یك پذیرش‌اجتماعی • در پذیرش‌اجتماعی ۳ خصلت‌اصل است , خصلت‌فرهنگی , سیاسی و اقتصادی • این پذیرشهای ۳گانه است‌که زیربنای پیدایش امت , تمدن و جامعه میشود • بنابراین فرهنگ جزء پذیرفته شده هاست‌ولکن یك پذیرفته شده هایی داریم مال فرد است , یك پذیرفته شده هائی داریم درباره این که ریشه مطلب رادرحق و باطل میخواهد براساس‌اختیار تمام کند • ولی اختیار

نمی‌تواند قبل از قلب ناظر به فکر شود . می‌خواهد بگوید چنین چیزی حق است . ادراکات قلبی است که انگیزه ابتدا برآن ظهور میکند ، یعنی ظهور اولیه انگیزه برقلب است ، ظهور ثانی اش برفکر است و ظهور مرتبه ثالثش درعمل است . اگراین راملاحظه بکنید ، فکر بعنوان ربط بین قلب و عمل قرار می‌گیرد .

والسلام علیکم ورحمه ا ... وبرکاته

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ جلسه مشترک ۶۵/۴/۸

عنوان ــ رابطه فرهنگ با نظام ارزشی

فهرست مطالب

۱ــ کلیه حرکات اجتماعی (من جمله ادراکات اجتماعی) تحت پوشش فرهنگ است بنابراین نمیتوان فرهنگ رابه عنوان ادراکات اجتماعی تعریف کرد • صفحه ۳ــ۱

۲ــ الف : اگر ارزش ها (فرهنگ) حاکم بر ادراکات انسانهاباشد دراینصورت ارزش ها در خارج مستقلاً وجود نخواهند داشت و نتیجتاً نسبی بودن ارزش ها اثبات میشود (یك بینش ماتریالیستی)

ب : اگر ارزش ها مستقل از انسانها ودرك آنها در خارج وجود داشته باشند آنگاه انسانها ادراك باطنی از ارزش ها خواهند داشت که حاکم بر استدلالهاست • صفحه ۵ــ۳

۳ــ اگر ارزش ها قابلیت استدلال داشته باشند می بایست جزء مدرکات باشند که در اینصورت حجیت ارزش ها به درك باز میگردد • صفحه ۸ــ۵

۴ــ مجموعه ادراکات ما ازنظام ارزشی سازنده فرهنگ است اما ادراکات تجربی ما تبعیت از نظام ارزشی (فرهنگ) می کند صفحه ۱۰ــ۸

۵ــ اگر برای پی بردن به حقایق عالم راهی وجود نداشته باشد هیچ فرقی بین کافر و مسلم نخواهد بود • صفحه ۱۳ــ۱۱

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ جلسه مشترک ۶۵/۴/۸

موضوع : رابطه فرهنگ با ارزش

برادر ساجدی : بسمه تعالی : درجلسه صبح مطالب مختلفی پیرامون فرهنگ طرح شد و سپس قرار بر این شدکه اول پیرامون مفهوم فرهنگ صحبت کنیم که مفهوم مشترکی رابدست بیاوریم و سپس به سئوالات جانبی در این مورد بپردازیم •

اولین بحثی که در این رابطه مطرح میشد قدرمتیقنی بودکه از مجموعه بحث ها بدست می آمد : یعنی فرهنگ را نوعی ادراك معنی کرده بودند حال یا وحدت ترکیبی ادراکات ارتکازی یا وحدت ترکیبی ادراکات و یا منتجه افکار امت یا فرهنگ برابر شناخته شده ها وامثال این صحبت ها •

اولین بحثی که در این رابطه طرح می شد این بودکه چنین طرحی از مسئله وچنین بیانی صحیح و قابل قبول است یا نه ؟ برادرمان آقای درخشان مطلبی رادراین رابطه فرمودند • همینطور سایر برادران از جمله مطالبی که گفته شد این‌بود که فرهنگ به معنای مجموعه ادراکاتی است که مربوط به فکر و قلب وحس میشود که به نظر میرسد باید بعداً به آن بپردازیم که غرض از ادراك ، ادراك در هر سه مورد است یا اینکه نه ، ادراك اقتصادی جزء اقتصاد است و ادراك سیاسی جزء سیاست است وادراك فرهنگی جزء فرهنگ است برای شروع بحث آقا - درخشان اشکالشان رامطرح کنند •

برادر درخشان : درجلسه صبح یکی ازبرادران می‌فرمودند که فرهنگ به معنای مجموعه ادراکات جامعه است ولذا با استنتاجات عقلی ودریك کلمه با معارف سروکار دارد • عرض من این بودکه مانمی‌توانیم فرهنگ را مساوی مجموعه معارف انسانی در وجوه مختلف اقتصادی سیاسی ویا حتی فرهنگی بدانیم• الان برادرمان آقای ساجدی فرمودندکه آیا ادراکات فرهنگی را فرهنگ میگوئیم وادراکات اقتصادی میشود اقتصاد ؟ عرض من این است که شاید نتوانیم این را

بگوئیم • حتی مجموعه استدلالهای عقلی در زمینه مسائل فرهنگی هم‌هنوز فرهنگ نیست بلکه حتی این هم متأثر است از فرهنگ تا چه رسد به مجموعه معارف اقتصادی ما و یا مجموعه معارف در زمینه مسائل سیاسی یك جامعه ، اینها فرهنگ نیستند بلکه مجموعه ای است از وابسته ها و اطلاعات مدون یك انسان یا یك جامعه در امور معین تااینجا که تعریف است • یعنی یك کس یك تعریف کرده ودیگری میگوید نه اینطور نیست • اما اگر بخواهیم وارد بحث بشویم این است که اگر چنین تعریفی را از فرهنگ بپذیریم، یعنی قبول کنیم فرهنگ مساوی است با مجموعه ادراکات ما، در اینصورت زمینه ٔ فرهنگ میشود استدلالات عقلی ، چرا که با تغییر در استدلالهای عقلی ، ادراك ما متحول میشود • ولذا فرهنگ ما باید تغییر کند • این ثمره استدلال آن دسته از برادرانی است که معتقدند فرهنگ یعنی مجموعه ٔ ادراکات • با رشد استدلال عقلی ویا با مباحثات عقلی در مقولات نظری ، فرهنگ ما دچار تحول و نوسان میشود • یعنی زمانی که یك مجموعه ای از ادراکات را تحت عنوان فرهنگ اسلامی می دانستیم، حالا دیگر نباید بدانیم • فرهنگ اسلامی ما تابعی میشود از استدلالهای عقلی ومسلماً استدلال‌های عقلی قلمرو وسیعی دارد • همیشه میشود برضد یك مطلبی استدلال کرد • این فرهنگ است که میگوید چگونه و در چه جهتی استدلال کن • تعریف فرهنگ نمیتواند محدود بشود به مجموعه ای از ادراکات که پایش به عقل و استدلالات عقلی بند است •

اما در مقابل عرض می‌کنیم که فرهنگ کیفیت ادراکات ما راتشکیل میدهد • ودر یك کلمه میتوان گفت مجموعه ارزشهای حاکم بر تحولات و حرکات اجتماعی است • حرکات اجتماعی یك مفهوم وسیعی است ولذا فرهنگ به معنای مجموعه ارزشهای حاکم بر حرکات اجتماعی نیز یك مفهوم وسیعی میشود • معارف وعلوم ما وحتی کیفیت استدلال ما را نیز شامل میشود ولذا کیفیت تنظیم امور در بعد اقتصادی و کیفیت سیاست گذاریهای دولتی در بعد مدیریت اجتماعی را تحت پوشش خود ش میبرد • ولذا فرهنگ حاکم میشود بر جهت ها وکیفیت ها وحرکتها • ودر یك کلمه حرکات اجتماعی که حرکات فکری اجتماعی یعنی ادراکات اجتماعی را هم می‌پوشاند • پس فرهنگ را

نمیشود مساوی با ادراکات اجتماعی گرفت بلکه شامل میشود بر کیفیت و جهت ادراکات • ازاینجا است که وجه تمایز فرهنگ اسلامی با غیر اسلامی مشخص میشود •

برادر فلك مسیر : تعریفی که جناب آقای درخشان از فرهنگ می‌فرمایند هرچند متین و خوب است منتهی با زمینه ٔ قبلی بحث که قرار شد در فرد حرکات قلبی ، ذهنی ، عینی را در نظر بگیریم و درجامعه نیز فرهنگ را بعنوان مغیر در نظر بگیریم تطابق ندارد • یعنی این تلقی شماست از فرهنگ (مجموعه ارزش‌های جامعه) ولی ما در دنباله بحث هفته قبل هستیم که فرهنگ رابه عنوان مغیر پذیرفته بودیم• پس باید روی تعریفی که از فرهنگ شده یعنی جریان رشد ادراکات صحبت بفرمائید •

برادر درخشان : قسمت اول عرض من هم همین بود که چرا نمی‌توان جریان رشد ادراکات را بعنوان فرهنگ گرفت •

برادر حجت الاسلام حسینی : جناب آقای فلك مسیر گفتند که تعریف آقای درخشان یك تعریف جدیدی است • من میخواهم عرض کنم که هرگاه برهان جناب آقای درخشان تمام باشد اینطوری نیست که چون آن خواص که ما درآن سراغ نداریم و ولو سخن ما استدلالش کمتر باشد پذیرفته بشود نه ، اینطور نیست •

و به همین دلیل میخواهم عرض کنم که فرهنگ استدلالی است • یعنی همینکه تعریف فرهنگ ، مورد استدلال قرار می‌گیرد استدلالی بودن فرهنگ تمام میشود • پس دو تعریف از فرهنگ شده ، در یك تعریف پایگاه رشد فرهنگ ، پایگاه فرهنگ به درك انسان باز می‌گردد ولو منتجه باشد ، ریشه منتجه به چه چیز هست ؟ به فهم تك تك انسانها •

و یك تعریف دیگر اینکه ، ارزش‌هایی حاکم هستند بر ادراکات انسان • این ارزش‌های حاکم چند رقم میشود برآن فکر کرد وچند احتمال پیرامون آن طرح کرد •

اگر گفته شود که فرهنگ مساوی است با ارزشهای حاکم ، یعنی ارزش‌ها استدلالی نیستند ، یعنی در خارج وجودی ندارند که بتوان از آن درکی داشت • حالاتی هستند که برای انسان

در مراتب رشد پیدا میشود • ارزش، مطلوب وآنچیزی که مورد پسند است چیزی است که با تغییراتی که در انسان حاصل میشود تغییر میکند • مادام که تغییر در او پیدا نشده است ، انسان دارای یك نظام ارزشی است • مثلاً هزار سال یا پنج هزار سال پیش، ارزشهای الهی بر درون انسان حاکم بود • نظام انسان دارای یك نحوه ترتیب و روابطی بود که منتجه ٔ آنها بصورت مقبولیت وپذیرفتن وارزش‌نهادن بتسلیم شدن به مطلق حاصل میشد • مطلق گرائی در پنج هزار سال در جوهره ٔ نهاد شناخت آدمی راه داشت ، یعنی حاکم بود • ارزشهای انسان در طول یك مدت بسیار بسیار زیاد تغییر میکند • ارزشها از جوهری ترین اموری هستند که در نهاد و یافت باطن انسان می‌باشند ، مثل خصلت سیلیس که در تاریخ باید خیلی طول بکشد ، که جوهره ٔ آن عوض شود • تغییراتش، تغییرات بسیار اندکی است • مثل معادن • پس تغییر میکند اما دیر تغییر میکند • دین هم تغییر میکند • مثلاً از چند خدائی به یك خدائی ، ازدین ابراهیم به دین عیسی وبه موسی وبه دین محمد (ص) برمی‌گردد • این یك تفسیر از اینکه پایگاه ارزش و پسند ودوست داشتن به جوهری ترین امر باطنی ارگانیزم باز میگردد وآن حاکم است بر جهت اندیشه وحتی منطق •

بنابراین تعبیر ، درباره فرهنگ اسلامی میتوان گفت تا مدتی که مسلمین دارای این فرهنگ هستند ، مثلاً هزار یا دو هزار سال ، آن یك امر ثابتی است • و یا خصلت حاکمی است بر روند فکر کردن ها تا روند کلی حاصل بشود وزیر و رو شود تا تبدیل به چیز دیگری شود بسیار طول می‌کشد •

احتمال دوم این است که بگوئیم خیر، ارزشها درخارج هستند مستقل ، حقایق بصورت مستقل در خارج وجود دارند ، ادراك باطنی ما از آنها نیز وجود دارد و این ادراك حاکم است بر استدلالها • یعنی حقیقتی است که فطرت باطل نیست وامر حقی است • ولی مستدل نیست • فطرت یا سرشت یا یافت جهت دهنده است • آن قانون حاکم بر حرکت و یا جریان جاذبه غایی ارتباط دارد با انسان ، ارتباط دارد با فطرت انسان واین یافتی است و یافت آن یافت

صحیحی است وجهت دهنده • این مطلب دقیقاً نقیض استدلال اول بود که راهی برای رسیدن انسان به حقایق نبود و قطع بود وپیدا بود که مطلق سازی کار جریان ارگانیزم انسان است ، خصلتی است مادی وهمراه با رشد این دستگاه •

اما در ابداع احتمال دوم میگوید نه ، ارتباطی است باطنی ولکن حاکم بر استدلال کاملاً شکل عرفانی دارد وشاید تا حدودی قدرت عرفانی نیز داشته باشد ولی این احتمال تنها ضرری که میکند این است که شناخت را هماهنگ با این جریان نمی‌بیند ، یعنی کار عقلی واستدلال هماهنگ با این ادراك نیست • این ادراك ورای استدلال است ، بالاتر از استدلال است • به عبارتی دیگر اگر بخواهیم بصورت ساده عرض کنم ، هرچند عرفانی است ولی معنایش این است که اسلام مستدل نیست وقدرت اسکات غیر را ندارد • نمیتوان استدلالی ، اسلام را تمام کرد ، نمیتوان هماهنگ با یافت قلبی ویافت ذهنی ویافت عینی ادراکی از حقیقت عالم پیدا کرد • این همان مطلب است که قبلاً در جلسات در امر شناسائی وشناخت پیش آمد • درآنجا مختصراً عرض کردم که :

اشکالی که به شناخت میشود که هرچیز که بخواهد شناخت را تثبیت کند خودش از شناخت سربرمی آورد معلوم نیست که واقعیت شناخت را بتواند بیان کند • علاوه بر این ، بهرحال هرچه درباره شناسائی بگوئید خواهند گفت که این ادراك شماست • عرض میشود که نفی کل آن یعنی به این دلیل نفی نمودن شناسائی نیز خود اعلام شناسائی است • یعنی گفتن اینکه نمی‌توان به حقایق مستقل از انسان راه یافت ، این یك اعلام شناختی است وخودش دعوی یك واقعیت می‌کند • نه دعوی یك واقعیت نسبت به خارج ، بلکه نسبت به خود شناسائی واین مطلب به معنای این است که شناسائی را میتوان شناخت واین باطرف اثبات آن هیچ فرق ندارد مگر یك چیز که اگر جهت اثباتش بود هماهنگ با خود قول بود • اینکه نمیتوان شناخت به معنای نفی همین شناسائی است • اگر گفته شود که من نمی‌توانم این رابشناسم ، این نفی که من می‌آورم خودش اشراف به قدرت شناسائی و فهم پیدا کرده ام ، واینرا حقیقت می دانم درباره شناخت •

یعنی من قدرت فهم انسان را شناختم که نمیتواند • به عبارت دیگر امری است که جهت نفی و اثباتش جزء امور غیر قابل انکار است • قبلاً هم گفته ام که سنجش فی الجمله غیر قابل انکار است زیرا اقرار وانکارش برابر است • یعنی شناسائی فی الجمله اینکه بگوییم حداقل شناسائی نیست ، این خود یك شناسائی است • این تسلیم شدن به قول طرف است •

بعد از جواب به شبهه شناخت ، میگوئیم اگر بتوانیم برای انسان اختیار فرض کنیم و قانون ماده بر انسان حاکم باشد آنوقت دعوی اعلام جهل است ، نه اینکه قدرت انکار نفی شناخت • مایك حقیقتی در عالم داریم، معتقدیم که خدا هست ، پیامبر هست ، وحی است ، ولی این نه به این معناست که قابل استدلال نیستند • ونیز به بهاین معناست که خدا را همانگونه که هست میتوانم بشناسم • ویا احکام همانگونه که هستند ما آنها را می شناسیم • یعنی ما ادراکاتی از احکام الهی داریم، تحریر الوسیله ادراکات انسان است ازوحی ، نه خود وحی •

درست است که فقیه دقت میکند که قیاس نشود ، استحسان نشود ، دینامیزم قرآن نشود ، اصالت تجربه حاکم نشود ، ادراکات تجربی اش ، ادراکات فلسفی اش دخالت نکند ، و نتیجتاً تنها عقل و قدرت فهم را درخدمت کلمات قرار میدهد که ببیند ازاین کلمات چه فهمیده میشود ، ولی بهرحال مدرکات اوست ، بهرحال تحریر الوسیله ادراك شده یك فقیه است ازاسلام و وحی کسی نمیتواند بگوید این با آنچه که در لوح محفوظ هست ، واحدی جز خدا و نبی او ومعصومین نمیتوانند بر او آگاه شوند با علم های استدلالی وعلم های تدریجی الحصول ، یکی است • پس ما ادراك هایی داریم از آنها مثل ادراکاتی که از خورشید ، زمین و آسمان داریم • نهایت خواهید گفت ادراك از خورشید ، ادراکی است تجربی و ادراك از کلمات ادراکی است ارتکازی • استدلال عقلی است از ارتکازاتی که میتواند واسطه بشود برای امر ونهی • ولذا می گویند باید معلوم باشد که کلمات در زمان نزول وحی در نزد مسلمین چه معنایی داشته است • بعد ببینید که شارع که درآن زمان بکار برده ، وقتی تشریع کننده این اینها را بکار برده آیا باقرائنی بکار برده که معنای لغوی آن تغییر کند یا نه •

ثبات فرهنگ و اتقان آن باز نمی‌گردد به اینکه قابل استدلال نباشد سئوال میشود : پس به کجا بازمی‌گردد ؟ اگر جریان رشد ادراك شد ، ثباتش به چه چیز برمی‌گردد ؟ ویااین مطلب رابگذاریم برای بعد ، فعلاً در قسمت اول عرض می‌کنیم که فرهنگ مسلمین حتماً فرهنگی است اسلامی و منسوب به اسلام ، نه اینکه فرهنگ اسلام است • درجریان رشد ادراکات حتماً دارای رشد است • استدلال فلاسفه ، استدلال اصولیین ، استدلال فقها حتماً تغییر میکند • کتابهای اصولیین که در باب اصول استنابط نوشته شده خیلی گسترش‌یافته • یك روزی یك جزوه ای — بوده در اول کتابهای فقهی ، اما الان کتابخانه هایی را اشغال کرده از علم اصول ، یعنی از استدلال هایی که براحکام شده است • واینگونه نیز نیست که یك رساله که نوشته شود منهای مسائل مستحدثه هیچ فرقی درآن راه پیدانکند ، ولو به یك احتیاط واقوی باشد ، بهرحال جریان رشد ادراکات ملاحظه میشود ولذا نمیتوان گفت تقلید از مجتهد اعلم ، ولو میت باشد ، جلالت قدر شیخ مفید به قدری است که معصوم (ع) درباره اش مرثیه می‌گویند ، توقیع می‌فرستند وتشکر میکنند ومی‌فرمایند که خدا امر فرموده که من از تو تشکر کنم• یك چنین فقیه این رقمی است اما نمیتوان گفت که حداقل انسان ، در نماز و روزه اش به فتوای شیخ مفید کند • ظاهراً به فتوای فقها نمیشود •

پس بااین بیان ، فرهنگ شد جریان رشد ادراکات مسلمین ، وجریان رشد کفار میشود فرهنگ کفار، فرقی که پیداکرد این است که اگر در تعریف فرهنگ به استدلال بپردازیم، استدلالی بودن آن واضح است • و دوم اینکه اگر بخواهیم ارزش‌را حاکم بر فرهنگ بگیریم، خود ارزش قابل استدلال است یا نه ؟ اگر قابل استدلال‌است که جزء مدرکات است ، یعنی حجیت ارزش ما برمی‌گردد به استدلال • واگر قابل استدلال نیست ، کدامیك از دو نمونه را مورد استدلال قرار می‌دهید ؟ رابطه ای که انسان دارد با حقایق عالم وآن رابطه جهت حاکم براد راکات را میرساند ودوم اینکه نه ، حالاتی که انسان دارد • پایگاه ارزش به خود انسان برمی‌گردد ، نه به رابطه اش با جهان وحقایق • یك حقیقت درونی خود فرد است ، حقیقت روانی است ،

در اینصورت در جریان رشد ، ارزش عوض میشود • نهایت تغییری که میکند هیچ دلیلی نیست بر حقانیت آنچه که بوده ، بلکه نسبی بودنش را تمام میکند •

اما اگر بگوئید ارزش رابطه ای با حقایق عالم دارد ولی مستدل نیست ، قدرت احتجاج از آن گرفته می شود •

برادر ساجدی : زیاد وارد شدن به بحث های نظام ارزشی و التزامات قلبی ونزدیک شدن به مذاق های عرفانی به ذهن میرسد که یک مقدار از بحث های ما فاصله دارد •

برادر حجت الاسلام حسینی : آقای درخشان فرمودند که فرهنگ یعنی ارزشهای حاکم پس مابه دلیل بحث کردن در فرهنگ ، در ارزش های حاکم بحث می کنیم نه چیز دیگر، میخواهیم ببینیم که آیا ارزشهای حاکم میتوانند فرهنگ محسوب شوند یا لااقل پایگاهی برای فرهنگ محسوب شوند یا نه ؟

برادر ساجدی : به نظرمی رسید که اشکال عمده آقای درخشان به این برمی گشت که می فرمودند فرهنگ ثبات نمی یابد چون تابع استدلالات عقلی است ، که عملاً شما در قسمت دوم بحث تان در آینده میخواهید طرح کنید ، یعنی پایگاه ثابت فرهنگ و یا عدم ثبات آن • بهرحال خودشان در این مورد نظر بدهند •

برادر درخشان : جناب آقای حسینی در تحلیل این مسئله که آیا فرهنگ مساوی است با ارزشهای حاکم بر تحولات اجتماعی یا خیر روی مفهوم ارزش تأمل فرمودند • بدین صورت که فرمودند آیا این ارزش استدلالی نیست و درعالم خارج وجود ندارد ؟ حالت دوم این بود که آیا این ارزش استدلالی است ودر عالم خارج وجود دارد ؟ ایشان از قسمت اول شروع فرمودند ، بدین صورت که اگر این فرهنگ استدلالی نباشد و درعالم خارج وجود نداشته باشد پس نظام ارزشی یک جامعه به تحول تغییرات جبری تاریخ باید واقع شود • یعنی یک تغییر دقیقاً ماتریالیستی که دقیقاً تغییر نیز از زاویه دیالکتیک تحلیل میکند ، یک تحلیل دیالکتیک ماتریالیستی و بعد فرمودند که این باطل است • ما هم قبول میکنیم• مایک جمله ای عرض کرده ایم ودرآن جمله

یك كلمه ارزش بود • حاج آقا كلمه ارزش را از آن جمله بیرون آوردند ، فرمودند كه این ارزش به این معناست ؟ اگر به این معناست پس باطل است • ما هم قبول می كنیم• بگذریم از اینكه خود همین نیز یك نظام ارزشی است • یعنی كسانی كه معتقد به آن هستند (ماتریالیست ها) پیرو این نظام ارزشی هستند • والا آنهابی خودی كه اینطور استدلال نمی كنند • متاثر از یك نظام ارزشی است كه اینگونه استدلال میكنند • پایگاه استدلال رابرنمی گردانند به واقعیت عینی كه درخارج وجود دارد بلكه چون همه چیز را دریك تحول دیالكتیكی می بینند ارزش راهم می بینند • خود همین نشان دهنده این است كه متاثرند ازیك فرهنگ خاص • اماچون ما معتقد به ارزشهای الهی هستیم با حاج آقا همراهیم• پس این فرمایشی كه حاج آقافرمودند كه اگر معنای ارزش این باشد پس این نتیجه رامیدهد ، مانیز قبول می كنیم بخاطر تعبد به یك فرهنگ الهی • امافراموش نكنیم كه آنها به سبب یك ارزش خاص صحبت میكنند در قسمت دیگری فرمودند كه ارزش درخارج وجود دارد واستدلالی است • پس ما ادراكی از این ارزش داریم كه به اعتبار آن حركت می كنیم ؟ عرض می كنم بله ، همینطور است • بعد می فرمایند پس نتیجه میگیریم كه فرهنگ مجموعه ٔ ادراكات ماست زیرا اگر ارزش درجهان وجود داشته باشد باید ما ادراكی از آن داشته باشیم• اگر هم ماعرض كنیم كه فرهنگ عبارت است از نظام ارزشی حاكم بر تحولات اجتماعی ، حاج آقا می فرمایند ما باید ادراكی از نظام ارزشی داشته باشیم• من عرض می كنم بله می فرمایند پس فرهنگ مامیشود مجموعه ای از ادراكات • عرض من این است كه قبول می كنیم ، اما مجموعه ای از ادراكات ما از ارزش • مسلم است كه اگر مامیگوئیم فرهنگ عبارت است از نظام ارزشی حاكم بر تحولات اجتماعی ، باید دركی از ارزش حاصل بشود والا ماچیزی را تعریف نمی كنیم كه دركی از آن نداشته باشیم• اما درك ما از ارزش به معنای این نیست كه فرهنگ مساوی است با مجموعه ٔ ادراكات ما • ما نسبت به خیلی مسائل ادراكاتی داریم : راجع به تجزیه وتحلیل مواد شیمیایی هم ادراكاتی داریم همانگونه كه راجع به ارزش ادراكات داریم اما این فرهنگ ماست كه شكل میدهد به ادراكات ما در عالم شیمی ، شكل میدهد به ادراكات

ما حتی درعلم ریاضی • پس ادراکات ما درعلم ریاضی وعلم نجوم وعلم فیزیك ، فرهنگ ما را تشکیل نمی دهد • فرهنگ ما همان نظام ارزشی ماست که قطعاً هم یك ادراکی از آن داریم • حالا می‌فرمایند که آیا این نظام ارزشی استدلالی است ؟ عرض می‌کنم خیر، خیلی از موازین ارزشی ما اصلاً استدلالی نیستند • مثال فقیه را فرمودند که فقیه به کمك استدلال است که نظام ارزشی را استنباط میکند عرض می‌کنم درست است ، نظام ارزشی را استنباط میکند که ثابت است • مسلم مکانیزم درك از نظام ارزشی ، خودش متحول است به اعتبار اینکه عقلی است • اگر مکانیزم ادراك ما از نظام ارزشی ثابت،عقلی است ولذا متحول ، این مطلب به این معنا نمیشود که فرهنگ ما مساوی ادراکات ماست • بله فرهنگ مسلمین متحول است ، نه فرهنگ اسلامی • فرهنگ یك جامعه مجموعه ای است از ادراکات نظام ارزشی که آن جامعه پذیرفته • یعنی نظام ارزشی اسلام • نه نظام ارزشی مسلمین • اگر اصل پذیرش نظام ارزشی مسلمین باشد که این اشکالی بوجود می‌آورد به خود بینشی که از فرهنگ اسلامی داریم • ما نمی‌توانیم نظام ارزشی مسلمین را اصل قرار دهیم و کوشش درتحول آن بکنیم • ما نظام ارزشی اسلام را اصل قرار می دهیم و کوشش درتحول نظام ارزشی مسلمین می‌کنیم • مسلم مکانیزم عمل یك کاوش عقلی است ، مثل استنباط احکام الهی توسط آقایان فقها که علم اصول متحول است • خیلی از موازین ارزشی ما اصلاً استدلالی نیستند • خیلی از احکام رساله قابل استدلال عقلی نیستند • صحت استنباط را عرض نمی‌کنم، صحت خود موازین ارزشی را عرض می‌کنم • خیلی از احکام هستند که ما نمی‌توانیم عقلاً ثابت کنیم که اینها صحیح هستند و باید اینطور باشند • اما البته بحث ما درمکانیزم استنباط آن نیست • مکانیزم استدلال عقلی است • در اینجا حاج آقا به اعتبار اینکه مکانیزم استنباط موازین ارزشی ما عقلی است پس موازین ارزشی رااستدلالی می دانند • نه خیر، موازین ارزشی استدلالی نیستند هرچند منطق رسیدن به آن موازین ودرك ما از آن موازین استدلالی است •

پس نظام ارزشی اصل است در فرهنگ نه ادراکات ما ، بالاخص اینکه ادراکات ما و استدلالهای

عقلی ما در استنباط موازین ارزشی است ، نه در اثبات خود آن موازین •

برادر حجت الاسلام حسینی : همانطورکه آقای درخشان فرمودند من از موضع تفکرات یك ماتریالیست دیالکتیك نسبت به ارزش صحبت کردم، در رد آن جناب آقای درخشان یك اشکالی می فرمایند امابصورت حاشیه ای و پاورقی در صورتی که درمتن بحث جای دارد و سرنوشت بحث در همین یك قسمت است که مشخص میشود نه درجای دیگر• می فرمایند آنها (ماتریالیست ها) هم این سخن راکه می گویند اثبات کننده این است که بهرحال به چیزهایی احترام می گذارند و یك چیزهایی را قبول دارند ویك چیزهایی را پذیرفته اند ویك چیزهایی هم ملاك است در ارزشهای یشان این سخن آنها پایگاهی دارد ، همین قدر که عده ای از مردم می گویند مابنا راگذاشته ایم بر کفر، معنایش این است که کفر در نزد عده ای مورد پذیرش است ، شیوه استدلال خاصی را دارند • میگویند حقایق عالم این است • کفار نسبت به عالم نظر دارند • دارای نظام ارزشی هستند • اینکه بگوئیم ما آنها را قبول نداریم دقیقاً ماگفته ایم که قبول نداریم• آنهاکه نگفته اند عرض می کنم که یا ورای انسان حقایقی وجود دارد یا ندارد • قسمت دوم این است که راه بردن به این حقایق ممکن است یا ممکن نیست ؟ اگر راه نداشته باشد ویاحقیقتی نباشد فرقی بین ما و کفار وجود ندارد • مامیگوئیم با گز خودمان گز می کنیم آنها هم میگویند باگز خودمان گز می کنیم • حرف آنها برای خودشان درست است ، حرف ما نیز برای خودمان درست است • ما چون متعبدیم به ارزشهای اسلامی اینگونه می سنجیم ، آنها هم که متعبد نیستند اینگونه گزمیکنند • این دقیقاً اشکال شناخت شناسی بودکه عرض شد وبه پاسخ حقیر متعرض نشدند •آقای درخشان یك قسمت از صحبت های بنده رابدون قبل و بعد آن گرفتند وجلسه رابه قضاوت کشاندند و بحث شان رادرهمان قسمت اول که بنده راجع به یك جهت بحث که به بینش ماتریالیست ها برگشت می کرد ادامه دادند ونتیجه گرفتند •

اما برگردیم به استدلال :

مایك مکانیزم استدلال فقهی داریم که کار آقایان فقهاست برای بدست آوردن احکام• می فرمایند

خیلی از اصول تحریر الوسیله قابل استدلال عقلی نیست زیرا قیاس وتجربه گرائی میشود • بنابراین فقط راه فهمیدن حکم ، نه فهمیدن ملاکات حکم ، عقلی است • اینکه چه ارزش دارد که نماز صبح دو رکعت باشد ؟ چه میدانم• مکانیزم فهمیدن اینکه نماز صبح دو رکعت است و راه اینکه از ادله بدست بیاوریم که نماز صبح دو رکعت است عقلی است • اما اینکه چرا نماز صبح دو رکعت است را عقل نمیتواند به آن دستیابی پیدا کند •

عرض می‌کنم که یك مکانیزم استدلال درکنار این مطالب هست که مورد غفلت قرار گرفته و آن هم مکانیزم استدلالی پذیرش دستورات وحی است • به عبارت دیگر در بعضی از امور، علم تعلق می‌گیرد به خود موضوعشان ، اما بعضی از امور تعلق به موضوعشان نمی‌گیرد • موضوعش برما معلوم نیست ، ولی علمی است ، مستند است به موضوعاتی که علماً برای ما تمام شده است • به عبارت دیگر گاهی علم داریم به خود شیئی وگاهی آن شیئی برای ما از راه علمی تمام شده است ، اثبات شده است و مستدل است • همه صحبت برمی‌گردد به این قسمت که ما در معارفمان در هستی‌شناسی مان ، در شناخت اینکه کلمات قرآن و احادیث وحی است وحامل ارزش است وحاکم بر تاریخ است این نظام ارزشی جاری است ، همه این مطالب استدلالی است • پس دو مکانیزم استدلال شد •

۱ــ مکانیزم استدلال فقها

۲ــ مکانیزم استدلالی که میگوید این ارزش‌ها صحیح است

صحبت صحت ارزش به استدلال های عقلی بازگشت میکند • حجیت اینکه چرا از پیامبر (ص) تبعیت کنم نه اینکه تك تك سخن پیامبر (ص) را من می‌فهمم که علت این کلمات چیست ، ولی اینکه چرا پیامبر لازم است استدلالی است ، واین امر بسیار مهمی است • درضمن فرمایشات نیز یك نکته حساسی را بیان کردند : ما ازنظام ارزشی مان درك داریم• سئوال من این است که درك شما مولود نظام ارزشی است (بر مبنایتان)؟اگر پای نظام ارزشی‌تان جایی بند نباشد درکتان از نظام ارزشی که پایش‌جائی بند نیست • مثل این است که بگوییم بنا به قول پیامبر اکرم خدا

هست • سئوال می‌کنند که پیامبر اکرم چه کسی بود ؟ میگویم پیامبر اکرم فرستاده خداست و راست گفته که خدا هست • میگویند اگر خدائی نباشد و دروغ گفته باشد چطور میشود ؟ گفتید که من خدا را قبول دارم چون پیامبر گفته ، خدائی که شما هیچ ادراکی در اثباتش ندارید اینکه پیامبر گفته حرف شد ؟ عرض‌بنده این است : کلیه ادراکاتی که از نظام ارزشی است هرگاه ارزش‌استدلالی نباشد به گونه ای نه به جزئیاتش، به طرز کلی ، عقل درکلیات حکم میکند که جهان مخلوق است وخالق جهان برای جهان باید پیامبر بفرستد • علامت پیامبر ، داشتن معجزه است ، باید معصوم باشد • اگر پایگاه این کلیات به عقل برنگردد ، پای ارزش در هوا رها میشود • در قسمت اول سخنم اضافه عرض‌کردم که در فرمایشات عرفا که می‌گویند حقیقتی وجود دارد وهمه حقایق به او بازمی‌گردد وحقیقت استدلال نیز به او بازمی‌گردد ، این قبول شدنی است و غیر قابل نقض‌است ، اگرهماهنگی‌اش‌با ادراکات نظری وعینی تمام شود •یعنی هماهنگی عمومی ملاك راه یافتن به حقیقت است • اگر هماهنگی عمومی‌اش‌اثبات نشود قدرت به سکوت کشاندن خصم راندارد ، او در زورخانه خودش‌شروع میکند به ورزش‌کردن و شما هم در زورخانه خودتان • میخواهم عرض‌کنم ما نباید در زورخانه خودمان بایستیم وبرای خودمان شعار دهیم وخصم هم در میدان خودش • بلکه قدرت احاطه بر میدان او را داشته باشیم و در موضعی بایستیم که غیر قابل انکار برای طرفین باشد • دراینجا نکته دیگری راعرض‌میکنم : در احتمال دوم از استنباط از صحبت های آقای درخشان که گفتم نزدیك به صحبت های عرفا می‌شود ، که بر خلاف نظر ماتریالیست هاخیلی هم توحیدی بود ، اصلاً متعرض‌نشدند • آنرا توضیح می‌دهیم :

اگر شما دنبال پایگاه ثابت باشید وفرق بین اینکه چگونه ثبات را اثبات کنید وجریان رشد را و نسبت بین اینها ، همان بحث جوهری واساسی که در بحث‌فرهنگ اشاره شد وجناب آقای ساجدی آنرا موکول به بعد کردند ، اگر وارد این قسمت نخواهیم بشویم ، عرض‌می‌کنیم که : حجیت به عقل برمی‌گردد ، سندیت به وحی برمی‌گردد • اگر ملاك در حجیت به ارزش‌برگشت

خیلی کار خراب میشود ، هرکسی باگز خودش مسی سنجد • اگر کسی گفت من به عقاید احترام می‌گذارم، چه آن کسی که میگوید خدا هست عقیده اش در نزد من محترم است چه آن کسی که می‌گوید خدا نیست عقیده اش در نزد من محترم است ، این فرد خود مفهوم احترام را زیر سئوال برده است • یعنی احترام واقعیت ندارد • احترام ابزار زندگی است ، اگر شما می‌بینید روی آزادی عقیده صحبت میکنند در غرب و حقوق و ارتقاء حقوق بشری وغیره ، معنایش این است که وجدان بشری وسیله زندگی و تمتع است • یعنی لذت جوئی محترم است در شکل افزایش طلبی آن احترام یعنی کشش به طرف لذت وتداوم آن نیز یعنی تداوم کشش •

البته این نکته را عرض کنم که هیچوقت احتمالاتی که پیرامون صحبت های برادران عرض می‌کنم اینگونه نیست که قصد آنها از صحبت همان باشد • بلکه هرکسی باید لوازم کلام را ببیند که از کجا سر بیرون می‌آورد • آیا میشود آنرا پذیرفت یا نپذیرفت ؟ ممکن است ما هم مطالبی رابگوئیم و لوازمش را التفات نداشته باشیم •

والسلام

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ جلسه مشترک ــ ۶۵/۴/۱۱

عنوان : رابطه فرهنگ وارزش

فهرست مطالب

۱ــ طرح سئوالات و مباحثات پیرامون شناخت مفهوم فرهنگ

صفحه ۲ ــ ۱

۲ــ اساس ادراک در تعبد ، درشناسائی کلمات وحی ودرجاری ساختن احکام

درافعال عینی مصداقی ، فهم است که رشد آن درهماهنگی ادراکات و

مغیر جهت آن نیز اختیار خواهد بود ۰ صفحه ۸ ــ ۳

۳ــ پایگاه فرهنگ به درک بازمی گردد اما کیفیت درک بوسیله اختیار

شکل می گیرد ۰ صفحه ۱۶ ــ ۹

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ جلسه مشترک ــ ۶۵/۴/۱۱

عنوان : رابطه فرهنگ و ارزش

برادر ساجدی : بسمه تعالی ، در دنباله بحثی که خدمت جناب آقای حسینی داشتیم که راجع به مفهوم ارزش و ادراک بود ، اولین سئوالی که طرح شد این بود که آیا میتوانیم فرهنگ را نوعی ادراک بدانیم یا خیر؟ در این رابطه یک نظر طرح شده بود که اگرما بخواهیم فرهنگ را نوعی ادراک بدانیم عملاً پذیرفته ایم که فرهنگ ما تابع استدلالات عقلی است وچون استدلالات عقلی تغییر می کند پس فرهنگ ما هم تغییر میکند ، یعنی عملاً فرهنگ ما میشود تابع برداشت ها و استنباطات ، ولذا نباید چنین باشد ، بلکه فرهنگ باید تبعیت کند از نظام ارزشی تا بحث جهت دار بودن فرهنگ و تبعیت همه چیز از فرهنگ تمام شود ، در پاسخ ، جناب آقای حسینی اجمالاً فرمودند هیچکدام از چیزهایی که مابه آن فهم میگوئیم و مجموعاً اطلاعاتی است که ما را به دنیای خارج متصل میکند از دایره ادراک خارج نیست . خود نظام ارزشی هم ادراکی است از آنچه بوسیله حضرت حق ارسال شده است و ما برای هدایتمان تبعیت از آنرا لازم می دانیم . این معنا مورد اتفاق دوستان قرار گرفته بود . یعنی تا اینجا بحث جلو آمده بود که فرهنگ نوعی ادراک است بحث این دو جلسه‌ای که داشتیم در رابطه بااین بوده که فرهنگ چگونه ادراکی است ؟ در اینجا چند سئوال مطرح شده که سئوالها را طرح می کنم ویکی از آنها که مورد بحث قرار گرفته مورد دقت بیشتری قرارمی دهیم.

۱ــ آیا فرهنگ صرفاً ادراک از نظام ارزشی است یا ادراک از همه چیز است ؟ که به یک معنا همان بحث تابعیت ادراک از فرهنگ یا عکس آنرا باید داشته باشیم.

۲ــ آیا فرهنگ اعم از ادراک فردی واجتماعی است ؟ واعم از این است که پذیرفته شده باشد یا اینکه پذیرفته نشده باشد.

۳ــ آیا فرهنگ شامل است بر همه ادراکات اقتصادی، سیاسی وفرهنگی یا فقط ادراکات فرهنگی

را فرهنگ میگوئیـــم ؟

٤ــ آیا فرهنگ جریان رشد ادراکات است یا جریان رشد صفتی است هم مربوط به ادراکـــات و هم مربوط به فرهنگ •

اگر ما مجموعه ٔ آنچه که درباره اش بحث می کنیم از همان سه قسمت اصلی فرهنگ ، سیاست و اقتصاد خارج ندانیم، بحث ما الان در مورد فرهنگ است و رابطه آن با ادراکات •

مطابق آنچه که گفته شده ، فرهنگ ، یا ادراك از نظام ارزشی است یا سایر ادراکات •یعنـی یك ادراك از نظام ارزشی داریم ویك ادراك از غیر نظام ارزشـــی •

حالا بحث در این رابطه است که اگر ما فرهنگ را شامل برتمام ادراکات بدانیم یعنی هم ادراك از نظام ارزشی وهم ادراکات فرهنگی ، سیاسی ، اقتصادی •

الف : مشخص است که سیاست واقتصاد تابع فرهنگ است •

ب : سایر ادراکات تابع چه چیزی است ؟

اگر گفتیم که همه چیز باید تابع فرهنگمان باشد بعد برای اینکه همه ادراکات تابع فرهنگ باشد لازم است که فرهنگمان را مترادف با ادراك از نظام ارزشی بگیریم• یعنی بگوئیم اقتصـــــاد در سیاست و تمامی ادراکاتمان اعم از فرهنگی وسیاسی واقتصادی تابعی است از فرهنگ ما که همان درك از نظام ارزشی است •

اما اگر بخواهیم فرهنگ را شامل بگیریم برادراك از نظام ارزشی وسایر ادراکاتمان دیگرنمیتوانیـــم این قاعده کلی را بگوئیم که همه چیز تابع فرهنگ است ، چون ادراکات فرهنگی ، سیاســـــی ، اقتصادی تابع فرهنگ نیست بلکه تابع بخشی از فرهنگ یعنی نظام ارزشی است این سئوال طرح میشود که نظام ارزشی را فرهنگ می دانیم یا سیاست و اقتصاد ؟

برادرها پاسخ می فرمودند که درست است د راینجا اقتصاد وسیاست تابع فرهنگ است اما ایـــن به این معناست که در درون خود فرهنگ ، ادراکات دسته بندی میشوند • لذا درخارج از فرهنگ ، اقتصاد و سیاست هست که تابع فرهنگ است • در اینجا بخشی از ادراك تابع بخشی

دیگر است • یعنی فرهنگ تابع فرهنگ که به نظر میرسد لازم است بیشتر توضیح داده شود •

برادر حجت الاسلام حسینی : یك اصل قبل از ورود به بحث پذیرفته شده است بدین معنی که اساس حجیت فهم است یعنی فرهنگ بازگشت میکند به فهم اعم از اینکه فهم از نظام ارزشی باشد یا فهم از نظام ارزشی نباشد • یعنی ما وقتی بخواهیم ببینیم خداوند متعال چه چیزی را حلال وچه چیزی را حرام قرار داده قدرت فهم وتمیز است که میتواند از کلمات حکم را بفهمد • برای فهمیدن آن هم یك منطقی به نام علم اصول دارد ومنطق آن هم سازگار باکلمات است سرجای خودش • وقتی میخواهد ببیند که آیا باید تسلیم به وحی شود یانه ، اساس ادراك در تعبد فهم است ، یعنی در فهمیدن اینکه جهان مخلوق است و در اعتقاد به حضرت حق جلت عظمته ، فهم درآن اصل است •

چون به انسان قدرت شناختن حقایق عالم را داده اند که راه پیدا کند و میتواند راه را نیز برخودش ببندد آنوقت صحیح است که به او تکلیف کنند • به عقل معاقبه میشود وبه عقل ثواب داده میشود ، شاید حیوانات وسایر اشیائی که تکلیف ندارند وتسبیحاتشان از نوع تسبیحات آدمیزاد نیست راه را بدینگونه که از کانال اختیار بگذرد ندارند • به عبارت دیگر درون رابطه هستند ، نه حاکم بر رابطه • اگر اساس حجیت فهم است چه در تعبد وپرستش خدای متعال وچه در شناسائی کیفیت پرستش از کلمات وحی وکیفیت تعبد از کلمات وحی وچه درجاری ساختن احکام در افعال عینی مصداقی ما درشرائط خاص ، هرسه بازگشت آن به فهم است ودرآن حجت فهم است • د راینصورت مغیر اختیار میشود از طریق فهم • مغیر اگر بخواهد تغییر محور بدهد که بفهمد آنکه نمی فهمیده است ، این اختیار است که این کار رامیکند • اختیارمیتواند هرلحظه تغییر جهت بدهد ، ولی اگر رشدش را میگوئید ، رشدآن به رشد قدرت فهم است که در هماهنگی حاصل میشود • در صورت مفروض که بگوئیم هماهنگی ، رشد را مشخص میکند دیگر اصلاً این تقسیمی راکه کرده ایم یعنی ادراك از نظام ارزشی ، ادراك از احکام ومعارف حقه الهی ، این ادراك بگوئیم حاکم است بر فهم چگونه زندگی کردن وچگونه آموزش دادن وچگونه

ارتباط اجتماعی یا سیاسی برقرار کردن وچگونه ارتباط اقتصادی برقرار کردن، عرض می‌کنم در این موضع معنا ندارد که بگوئیم حاکم است، بلکه باید بگوئیم هماهنگ است. یعنی شما سئوال می‌کنید از اینکه آیا ادراك از نظام ارزشی حاکم است بر ادراك از اقتصاد، البته نه صحت درك، بلکه نفس ادراك؟ میگویم در ادراکات اقتصادی نیز قوه درك رشد می‌کند، همانگونه که در ادراکات نظری یعنی ادراکات تجربی زمینه رشد ادراکات نظری است وهر دو زمینه رشد ادراکات قلبی است. اینجوری نیست که نفس درك یعنی خود قوی‌تر شدن قدرت درك کردن، توانائی شناختن، این توان درهماهنگی رشد کند. اگر جدا بکنید نمیتواند رشد کند. به عبارت دیگر منطقی که امور تجربی وارتکازی وانتزاعی را دارد درهماهنگی باهم رشد میکند. اما اگر بخواهید بگوئید که نه، ما دراین صحبت نداریم که خود قوه درك چگونه رشد میکند، صحبت مان این است که چه طبقه بندی بین ادراکات دارید؟ چیزهایی که درك میشوند کدامشان نسبت به دیگری اصلند وکدامشان فرع است؟ آنوقت دیگر نمی‌گویم نظام ارزشی اصل است، حتماً میگویم فلسفه اصل است. معارفی که درباره جهان دارید باید اصل باشد و بعد از آن باید نظام ارزشی اصل باشد. اول اصول دین است، اصول دین نظام ارزشی نیست بلکه اصول است که بعداً تعبد به نظام ارزشی را نتیجه میدهد. اینکه گفته بشود اصول دین پنج تاست خود یك درکی است، باید اینگونه گفت که اول توحید، دوم بازگشت و در بازگشت نیز گفت علت غائی، آنوقت در توضیح علت غائی مراحلی را شمرد از بهجت تا قیامت و برزخ و موت وغیره وگفته شود که کدام قسمت هایش عقلی است که نباید نباشد. نمیشود علت فاعلی باشد وعلت غائی نباشد. بعد از اینکه این دوتا تمام شد آنوقت بگوئید که حتماً باید نبوت باشد (به عنوان اصل سوم). یا اینکه اصل اول بگوئیم توحید، دوم غایت، سوم، عدل، و اصل چهارم بگوئیم نبوت و اصل پنجم امامت. یا اینکه عدل را ببریم جلوتر از غایت چگونه باید باشد؟ بهرحال یك ادراکی است، اینگونه نیست این مطلب را که میگویند:

اصول دین بدان اول که پنج است ترا دانستن آن به ز گنج است

جزء روایات باشد ، یا جزء آیات باشد یااینکه جزء استنباطهائی باشدکه از کلمات شده است ؟ نه ، اینگونه نیست • کلینی رضوان الله تعالی علیه ، درکتابش‌از بابی که شروع میکند بحث عقل و جهل و کفر و ایمان دارد • نظام معارف ماچه چیز است ؟ اصول دین ماچگونه است ؟ آیا میگوئیم آنچه که گفته میشود غلط است ؟ اعوذ بالله • از اینکه کسی بگوید غلط است ، معاذ الله اما آنچه که گفته میشود ادراکی است که باید رشد کند ؟ میگوئیم حتماً ، این ادراك بشری است ، ادراك ماهست از حقایق • خود حقایق که به کسی وحی نشده است جز نبی اکرم (ص) و اوصیاء مبارك او که تراجم وحی هستند وانبیاء سلف که برآنها وحی شده است • چه نحوه باید وارد و خارج شد بعد از اینکه چگونه نظامی دارد ؟ آموزش‌آن باید به چه نحوی باشد ؟ آیا باید صحبت از این کردکه خدا دنیا را خلق کرده ، آخرت را باید بعد خلق کند برای پاداش دادن یا اینکه این مطلب که جواب غایت نمیشود ؟ سئوال که در جامعه مطرح‌میشود روی این است که چرا اصلاً خلق کرده است نه اینکه بعد! ز دنیا چرا آخرتی هست ؟ تا پاسخ شما این باشدکه آخرت برای کیفر دادن گنهکار و پاداش‌دادن به صواب کار است • و اگر به سئوال‌اینکه چرا اصلاً دنیا را خلق کرده است اینگونه پاسخ دهید که برای اینکه آزمایش‌کند وعده ای را بسوزاند و عده ای را پاداش‌دهد میگوید آن‌بیچاره ای که بایدبسوزد چرا باید بسوزد ؟ اگرهم استدلال کنی برای اینکه اختیار سوء کرده است میگوید چرا او را خلق کرده وچنین اختیاری به او داده اند ؟ ولی اگر پاسخ اینگونه داده شدکه تناسب به جلت عظمته ، خلقت است و افاضه فیض‌است و افاضه رشد و بهجت است وتناسب با کمال دارد ، وبحث از این کردید که خداوند میخواهد دمادم احسان کند واحسان تناسب دارد با تفضل وکرم و رحمت ، اگر شما آنطور بحث‌کردید ، بحث‌تان میشود مال بعد از قیامت • اگر اول بعد از قیامت را گفتید و بعد برای آن مطلب بحث از قیامت کردید وبعد برزخ و مرگ و عالم دنیا وآزمایش‌والی آخر وضع فرق میکند •

پس‌ادراك اصول اعتقادات حقه الهی عقلی است ، نمیشود آنها رابخشی از نظام ارزشی دانست•

پایه ها و بنیان‌های ارزش است نه اینکه آن جزء نظام ارزشی باشد • درطبقه بندی بعد ازاصول اعتقادات میتوانید نظام ارزشی را قرار دهید وسپس بخش‌های دیگر• البته خود نظام ارزشی نیز اینگونه نیست که در یك طبقه تمام شود • شما به تناسب ارزش نسبت به ادراك دارید • روایاتی که درباره ٔ تفکر هست که گاهی ثواب تفکر یك ساعت از هفتاد سال عبادت بیشتر است ، این روایت فرق دارد با روایاتی که درباب بیع هست • اگر بخواهند تقسیم بندی کنند آنرا باید دربخش فرهنگی بنویسند ، ولو درك درباب خود بحث بیع باشد • مثلاً فقیهی یکساعت فکر میکند درباره اینکه دلالت این آیه ویا روایت در (احل الله البیع وحرم الربا) چیست ؟ یا اینکه یك فیلسوف درباب معرفت فکر کند و یا یك کسی باشدکه درباب تهذیب خودش و یا تهذیب جامعه اش فکر کند ، ویا در امر سیاست و تدبیر مسلمین فکر کند • این در بخش تفکر است در نظام ارزشی نیز جایگاهش در بخش تفکر است • در نظام ارزشی ، فرهنگ موضوعیت دارد ، همانگونه که سیاست و اقتصاد موضوعیت دارد • در نظام ارزشی بحث درباره ٔ ولایت است و همینطور درباب اقتصاد ومعیشت نیز هست • در نظام ارزشی بحث عبادات نیز هست ، باب عقود وایقاعات نیز هست • در این تقسیم بندی که شما می‌کنید اینهاکجا قرارمی‌گیرد ؟ اینها مباحثی است که انشاءالله سرجای خودش باید درمباحث آینده طرح شود • ولی آنچه راکه در اینجا میخواهم عرض کنم اینست که نفس رشد درك درهماهنگی حاصل میشود ومغیر جهت آن اختیار است • البته ظهور اولیه جهت اختیار در پایه های اعتقادات (فلسفه) پیدا میشود و در بنیان های نظام ارزشی • یعنی وقتی شما جهت گیری را عوض کنید نحوه ٔ فکر کردن عوض میشود و ثمره اش پایه های اولیه ٔ درك از فلسفه اسلامی است • پس پایه های نظام ارزشی ثمره تغییر جهت در نحوه فکر کردن است • اصل فکر کردن ، اصل است در امر سیاست واقتصاد • یعنی خود نفس درك کردن ورشد این قوه است که نسبت به ارتباط برقرار کردن ، موضع ارتباط سیاسی ، موضع برتر است • اگر میگوئیم فرهنگ مغیر است در امت ، یعنی نحوه فکر کردن مغیر است نسبت به نحوه رابطه داشتن ، و نحوه ارتباطات انسانی مغیر است نسبت به اقتصاد

یعنی وضعیت امکانات ، جریانی که امکانات دارند ، نحوه ارتباطی که دارند ، وحدت ترکیبی و ساختاری که دارند تابع نحوه ارتباطات است و نحوه ارتباطات نیز تابع نحوه ادراکات است نحوه ادراکات را بگوئیم اصل است نسبت به نحوه ارتباطات غیر ازاین است که وقتی بخواهیم خود فرهنگ را بیان کنیم بگوئیم فرهنگ نسبت سیاست و اقتصاد نسبت به اصل درک .

ما هم ادراک تجربی داریم، هم ادراک ارتباطی داریم وهم ادراک در نسبت به اصل خود فهمیدن ادراک تجربی ما بخشی از فرهنگ است ، ادراک سیاسی ما (وقتی کلمه درک به آن اطلاق میشود نه کلمه رابطه) بخشی از فرهنگ است ، وادراکات اساسی مانیز که خود فرهنگ و خود شناخت ما و معارف ماست (معارف کلی ما) نیز یک بخش است . بعید نیست در بررسی های آینده جایگاه نظام ارزشی در موضع سیاست قرار بگیرد ، نه در موضع فرهنگ . مگرنظام ارزشی چیزی جز تشریع و فرمان نسبت به نحوه ارتباطات (اعم از فردی،قلبی ، نظری ، عینی و یانحوه ارتباطاتی که با سایر عباد داریم (اعم از خانوادگی و اجتماعی)) است ؟ مگر تعبد به اوامر مولی و دستورات خدای متعال جز به روابط برمی‌گردد ومبنای آن نیز میشود ایمان به خداوند تبارک وتعالی و یوم الاخر؟ چرا نظام ارزشی را در دسته ادراکات ارتکازی نیاوریم ؟ فهم از آن حتماً در قسمت ادراکات ارتکازی است ، اما خودش نیز او امر مولوی است . شما چه فرمان خداوند تبارک وتعالی در مرحله ولایت عالیه الهیه ، چه فرمان یک مدیر در مرحله ذاتی اش و چه ولایت یک پدر نسبت به فرزندش در مرحله ذاتی آن ، بعید نیست که در آینده نظام ارزشی از نظر طبقه بندی در بخش سیاست گفته بشود . اما اینکه آیا در بخش سیاست است یانه ، در اینجا مطلب را تمام نمی‌کنیم، آن باید درجای خودش بحث بشود . فرهنگ (ادراک در کلیات) مغیر است نسبت به ادراکات دیگر ولی اینکه مغیر است آیا در تغییرات خودش چه چیز اصل است ؟ رشد قوه درک یعنی در رشد آن چه چیز موثر است در رشد قوه درک ؟ و اگر سئوال شود در رشد آن چه چیز موثر است میگوئیم هماهنگی هرسه منشاء ادراک . آیا تغییر محوری نیز میتواند بکند ؟ می‌گوئیم آن تحت اختیار است . میتواند فاسد بشود ویا استقامت کند درجهت

صحیح • بنابراین در چنین صورتی ، ازیك موضع که نگاه کنید ، قوه ٔ درك رشد میکند به اینکه هماهنگ باشند ادراکات کلی (تجریدی) ، ارتکازی ، اقتصادی • چگونه این هماهنگی حاصل میشود ؟ باید منطق‌هایشان هماهنگ باشند تابتوانند ضعف های هم را اصلاح کنند • منطقها بر یك مبنا باشد ، فکرشان نظام داشته باشد ، تحت یك دستگاه شامل ادراك حرکت کنند • هرگونه درکی در تجربه نیز تغییر میدهد ، رشد میدهد ادراکات انتزاعی را ، همانگونه که هرگونه دقت نظری رشد میدهد ادراکات تجربی را • یعنی استنباطات کاربردی تغذیه میکند از استنباطات نظری وبالعکس ، وابداً خوف نداشته باشید از اینکه بگوئید تجربه اصل قرار گرفت نسبت به منطق نظری • نه ، هیچ طوری نمیشود • مگر شما چیز ساختگی درست کرده اید که می‌ترسید خراب بشود ؟ بلکه راه به یك حقیقت برده اید واین راه کامل تر میشود • عرفان شما کامل تر میشود • کسی باید خوف پیدا کند که اصالت به تجربه بدهد • اما شما که اصالت رابه تجربه نمی‌دهید • یعنی اینگونه نیست که اصل در امور تجریدی واصل در امورنظری ، امور حسی باشد واگر چیزی حس‌نشود مورد تردید باشد • شما که اینرا نمی‌گوئید ، شما میگوئید اصالت ادراك ، نه یك بخش‌از درك ، هیچکدام از آنها را مطلق نمی‌کنید • میگوئید اساس حجیت درك است ودر ضمن میگوئید ادراکات ما ، ادراکاتی است نسبت به حقایق عالم • باطل شدنی که نیست • هرچه جلوتر بروید مطلب روشن تر میشود • پس متاٴثر میشود ادراکات نظری ما از ادراکات حسی ما و ادراکات حسی ما از ادراکات نظری ماودرهماهنگی آنها ، قدرتشان شدت پیدا میکند • و همینطور منطق شان و روش‌فهمیدنشان • چگونه اگر کسی بخواهد در علم منطق فیلسوف بشود و مسائل منطقی دقت کند شما ترس‌که پیدا نمی‌کنید که اگر در مسائل اختلافی به جائی رسیدید اعتقاد به خدا به خطر بیافتد • این حرف را که کسی نمی‌زند ، زیرا هیچوقت اعتقاد به خدا را که کسی ساخته بشر و ذهنیت بشر نمی‌داند • مصنوع ذهن خود را که نمیشود پرستید • تخیلات که قابل پرستش‌نیست اگر راه به حقایق هست که مسلماً اینطور است ، • دیگر هیچگونه واهمه ای نیز ندارد که بگوئیم رشد نظام‌ادراکات

درهماهنگی است و اساس حجیت آن نیز به خود درک برمی‌گردد و ادراک از اینکه میتواند بفهمد نیز دارد • این توانستن (فهمیدن) را نیز میتواند توصیف کند • آنوقت میگوئیم فرهنگ ، این ادراکات ما و این نظام ادراکات ما درشکل اجتماعی اش یعنی ادراکات نظری ، ادراکات ارتکازی وادراکات حسی وارد جامعه میشود • یك رشد ادراکی را درشکل جمع ، شکل می دهد • پس فرهنگ عبارت اخرای درك شد وقتی منسوب به جمع میشود • فرهنگ وقتی فردی اش می کنید ، فهم است • شناخت است اما شناخت من تابع چه فرهنگی است ؟ می‌گوئید چنین چیزی نداشتیم ، شناخت من است که محور فرهنگ است به نسبت ، نه اینکه تابع چه فرهنگی است • ادراك من درکلیات درباره ٔ هستی ، خود ادراك است که میگوید هستی چنین است نه اینکه نظامی بیابید و فرهنگی اجتماعی به من بگوید بله ، خدایی درکار است و من هم قبول کنم که بله ، خدائی هست یا فهمیدن به موجود مختار بازمی‌گردد نه به منتجه ٔ اختیارات که گستره و تضییق رشد فهم را نتیجه میدهد • وحدت ترکیبی اختیارات (در بحث امت و تمدن) که نمی‌تواند مکلف باشد • اگر گفتید فرهنگ اسلامی و بعد آنرا اصل قرار دادید درپیدایش معرفت من ، درپیدایش معرفت فردی ، در اینصورت طبیعتاً من در یك گستره باز یا ضیقی قرارمی‌گیرم که اگر آن اصل باشد مطلقاً اختیار من حذف میشود • ولی اگر گفتید آن درگستردگی وسعه و ضیق است ولی اصل فهم فرد باشد ، اختیار فرد باشد (به جامعه که نمی‌توان گفت اختیار دارد) فرهنگ جمع چه خوب باشد وچه بد باشد لغت اختیار روی آن صادق نیست ، بلکه منسوب به اختیار است • یعنی پایه اش برمی‌گردد روی ادراکات فردی ، فهم فردی و پایه فهم فردی نیز به اختیار فرد برمی‌گردد • حالا اگر ما بیائیم و ادراك (نه ادراکات اسلامی) را اصل قرار دهیم، آنوقت براساس درك تازه قبول کنیم اسلام را وتازه تسلیم باشیم به حقایقی که در این عالم هست ، پس فهم حقایق را می‌فهمد ، ادراك میکند و کفران نمی‌ورزد ، قوه اختیار سراغ کفران نرفته است • در اینصورت همانگونه که حقایق هستی را میتواند بفهمد وقتی به کتاب رجوع میکند میتواند احکام را بفهمد • و وقتی نیز که به خارج وبه عینیت رجوع میکند میتواند

تکلیف نسبت به این برگ کاغذ را بفهمد • اینها به هم ارتباط دارند • بعضی بربعض شامل ، بعضی نسبت به بعضی اصل است • حتماً نظام احکام برای نظام شناختن وضعیت اصل مید هد• اصول می دهد • ولی اینگونه نیست که تجربه راحذف کند وبگوید شناخت ذهنی کافی است• در اینجا میخواهم یك نتیجه ای بگیـــرم :

همانگونه که عینیت این شیئی قابل انکار نیست معارف حقه الهی (یعنی اینکه دنیا مخلوق است) نیز مثل این است که این شیئی هست • واحکام چنین است نیز همینطور است • وآیات و روایات مانند این شیئی قابل انکار نیست • تسلیم بودن یعنی فرهنگ انسان اسلامی بشود • یعنـــی تسلیم به حقایق که در کلیات ، معارف حقه میشود ودر باب احکام ، اعتراف به احکام کند کـه حکم خدا این است • ودر باب اشیاء بگوید رابطه باید اینگونه باشد و عمل کند • میخواهـــم عرض کنم که ادراك از کیفیات مختلف تکوینی ، یك حالت تسلیم بودن دارد ویك حالت کفران کردن اعم از اینکه این کیفیات ، کیفیات کلی شامل باشد یا کیفیات جزئی مشمول • چه کیفیت این قلم باشد به عنوان یك جزء مشمول ، چه کیفیت یك معرفت باشد به عنوان یك کیفیت شامل ، شناخت یك امر شامل باشد درباره ء مسیر خلقت ، چه مسیر خلقت را بشناسم و چه این شیئی مشمـول جزئی را بشناسم ، من تسلیم نسبت به آنچه که فهم می‌فهمد شده ام • اما اگر انکار کنم که در باب های مختلف میشود انکار کرد ، البته این هست که نسبت شامل و مشمول همیشه بدین‌گونه است که اگر شامل را انکار کنید درمشمول به خطا خواهید افتاد • ولی اگر مشمول را انکار کنید میشود درشامل اقرار داشته باشید • میشود اقرار به توحید کرد ولی فسق کرد (درست است که فسق نیز یك مرتبه ء از طغیان است ولی اینجوری نیست که وضعیت آن ، وضعیت شامـــل باشد) • ادراك مشمول تابع است نسبت به ادراك شامل • از چه جهت ؟ از جهت اصل درك ؟ از جهت اصل حجیت ؟ یا نه ؟ از جهت کیفیتی که نهایت کار شما استنتاج و ادراك می‌کنید ؟ بنابراین آن چیزی که به نظر خود من مهم است این است که فرهنگ به معنای ادراك وقتـــی صفت جمع به خودش بگیرد وبه معنای فهم ، وقتی صفت جمع به خودش بگیرد نمیتواند اســاس

قرار بگیرد برای حجیت ، بلکه اساس حجیت فهم فردی است نه فهم جمع • البته گستره رشد فرهنگ با همکاری (درجمع) حاصل میشود • شکی نیست مثلاً اگر در باب معارف حقه الهی مردم به همدیگر کمك کنند وهمینطور در سایر ادراکات • حتماً میتوانند معاون هم بشوند وهمینطور میتوانند مزاحم هم بشوند • ومیشود فرهنگ دریك حالت انحطاطی مثل زمان طاغوت قرار بگیرد که رشد چندانی برای مسلمین نباشد • مثلاً در زمان طاغوت واقعش این است که رشد برای مسلمین درجهات مختلف اداره ٔ حکومت مشکل بود که پیدا بشود • اگر کسی راجع به حکومت اسلام در جزئیات صحبت می کرد مانع می شدند ونمی گذاشتند • اما یك وقت است که الحمدالله رب العالمین امکان اینکه شما بنشینید ودرباره ٔ این امور باهمدیگرهمکاری کنید هست •

برادر درخشان : فرمودید که فرهنگ یعنی مجموعه ٔ ادراکات ، سئوال من این است که ادراکات نسبت به همه امور را می فرمائید •؟

برادرحجت الاسلام حسینی : ادراکات جمعی یا ادراکات مجموعه ؟

برادر درخشان : ادراکات جمعی را عرض می کنم• یعنی اینکه جامعه ادراکش چیست • جو غالب • الان درجامعه مابینش نسبت به مسائل حکومتی مشخص است ، بینش نسبت به مسائل اقتصادی درجو غالب آن مشخص است • پس بحث ما ادراك جمعی است وتعریفی را که از فرهنگ کرده بودیم (نظام ارزشی که حاکم بر تحولات اجتماعی است) مسلم تحولات اجتماعی بصورت صد در صد هیچوقت واقع نمیشود •

بهرحال نکته این است که آیا ادراکات نسبت به همه مسائل فرهنگ است ؟ یا ادراکات نسبت به نظام ارزشی یك جامعه ؟ به نظر می آید که حضرتعالی پاسخ فرمودید که ادراکات نسبت به همه ٔ امور، یعنی مجموعه ٔ معارف یك جامعه را می فرمائید فرهنگ آن جامعه • بعد یك سئوالی نیز خود حضرتعالی مطرح فرمودید که اگر کسی بگوید پایگاه ادراك به کجا برمی گردد ، پاسخ فرمودید که سئوال ، سئوال صحیحی نیست ، چون همین ادراکات محور اصلی وپایگاه آن به خودش برمی گردد • و بعد مسئله حجیت عقل را مطرح کردید که این بحث دیگری است •

اما در پاسخ به این سئوال حضرتعالی فرمودید که پایگاه ادراك به خودش برمی‌گردد • و اگر کسی این سئوال را مطرح کند که چرا این پاسخ را میدهید که پایگاه ادراك به خودش برمیگردد می‌فرمائید چون تعریف کرده ایم که فرهنگ مساوی است با ادراکات اجتماعی • پس استدلال شما برگشت به تعریف شما، که چون نباید به تعریف صدمه وارد شود این نتیجه حاصل شد • پس اثباتی نشده مطلبی مطرح شد هماهنگ با تعریف • اگر ما در آن تعریف تردید کنیم که فرهنگ را مترادف با همه ادراکات ندانیم در آنجا هیچ اشکال ندارد که سئوال کنیم : پایگاه ادراکات به کجا بازمی‌گردد ؟ شما با آن تعریفتان چیزی را باقی نگذاشتید که پایگاه ادراك به آن باز گردد • همه چیز را بردید در درون فرهنگ • بنابراین پایگاه ادراکات به هیچ جابرنمی‌گردد الا به خودش • پس این نتیجه ای که حضرتعالی گرفتید به اعتبار آن تعریفی است که کرده اید اگر ما براساس روش حضرتعالی جلو بیائیم نتیجه این میشود که مانتوانیم بگوئیم کیفیت این ادراکات پایگاهش درکجاست • میفرمائید به خودش برمی‌گردد • یعنی ماآنوقت قادرنیستیم بین ادراکات و کیفیت ادراکات نظر بدهیم و لذا قادر نیستیم راجع به صحت ادراکات نظر بدهیم، درآنصورت قادر نیستیم که ادراکات را تصحیح کنیم، درآنصورت قادر نیستیم که برنامه ریزی کنیم • یعنی اختیار خودمان را با آن تعریف نفی کرده ایم •

برادر حجت الاسلام حسینی : میفرمائید فرهنگ یعنی ادراکات جمعی ، یعنی ادراکات جامعه • اینرا با درك که کار فرد است ویا ادراکات فردی (اگر بگوئیم منشاء فهم در فرد سه منشاء است ، یعنی همانطوری که میگوئیم یك جنس بینائی داریم، یك حس ذائقه و••• و کسی که یکی از آنها را از دست بدهد به معنای این نیست که دومی را نیز از دست داده باشد منشاء درك فرد میتواند سه تا باشد و کلمه ادراکات فردی صحیح باشد که به کار برده شود یعنی ادراك قلبی ، ذهنی ، عینی) و با ادراکات جامعه چه فرقی دارد ؟ پایگاه ادراکات جامعه ، ادراك فرد است • کیفیت ادراك را کیفیت اختیار مشخص میکند • صحت ادراکات فرد نه ادراکات جامعه (ادراك قلبی ، نظری ، عینی) به هماهنگی شان تمام میشود و هرمنشاء دیگری

را ذکر بفرمائید برای درک ، دوباره به خود درک بازمی‌گردد الا هماهنگی ، که هماهنگی به هستی و نظام هستی برمی‌گردد ، چون نسبت حاکم و ربط آنرا با نسبت حاکم تمام می‌کنید • پس پایگاه ادراکات جمعی ، ادراک فرد است ، وپایگاه درک فرد ، اختیار است و مجبور است به اختیار برگردد • اگر اختیار تحت قانون باشد که دیگر اختیار نیست • اگر صحت آنرابگوئید میگویم به نظام هستی واگر بگوئید چرا اختیار کرده است غیر از اینکه چرا صحیح است • میگوئم چون اختیار دارد •

برادر درخشان : نتیجه گیری کردید که پایگاه ادراک جامعه به ادراک فرد برمیگردد من میخواهم عرض‌کنم (براساس همین روالی که حضرتعالی مطرح فرمودید) که این جمله را من بدینگونه تغییر می دهم : یعنی پایگاه ادراک جامعه نه به درک فرد بلکه به درک افراد برمی‌گردد ، چون درک فرد که واحد نیست • درک من با درک دیگری از یک مسئله خاص فرق میکند ، چرا که این در قلمرو استدلال عقلی من است • درک من از یک مسئله دقیقاً با درک دیگری از آن مسئله فرق میکند چون یک کارعقلی است • من یک جور مطلب را تحلیل میکنم و یک نفر دیگر جور دیگری • البته اگر هر دو براساس ارزش‌های اسلامی تحلیل کنیم کم و بیش در یک مسیر هستیم • اما حضرتعالی ارزش‌ها را حذف کردید و پیش‌بینی فرمودید که ممکن است در بخش سیاست قرار گیرد • من به عنوان یک جمله معترضه عرض‌میکنم که اگر بگوئیم من و دیگری براساس ارزشهای اسلامی فکر میکنیم کم وبیش در یک راستا خواهیم بود با کمی اختلاف • اما اگر بحث ارزش‌ها را نیاوریم و مطلق درک را مطرح کنیم قاعدتاً درک من از یک مطلب با درک دیگری که در شوروی روی آن مطلب فکر میکند فرق میکند • و یا حتی در یک جامعه نیز افراد مختلف وجود دارند • در همین مملکت خودمان ، درک بنده از یک مسئله با درک یک شخص دیگر که گرایش‌به توده ای ها دارد فرق میکند • اگر بفرمائید خیر ، درجامعه مسلمین صحبت می‌کنیم پس دارید از ارزشهای اسلامی صحبت میکنید • اما اگر بخواهید بالاستقلال از مفهوم ارزش صحبت کنید درآنصورت جامعه یک مجموعه ای است از همه افراد • و اگر پایگاه درک جامعه را

برمی‌گردانید به درك فرد ، ما افراد داریم ودرك ها داریم پس‌پایگاهها داریم، پس‌بفرمائیـــد پایگاههای درك جامعه برمی‌گردد به درك های افراد • آنوقت من عرض‌می‌کنم این چه پایگاهی است ؟ مابه تعداد افراد پایگاه داریم •

برادر حجت الاسلام حسینی : گاهی میگوئید کیفیت فرهنگ به کجا برمی‌گردد وگاهـــی میگوئید حقیقت آن به کجا برمی‌گردد • اما محال است حقیقت فرهنگ به جائی بازگردد الافرد • یعنی آخر حق بودن برمی‌گردد از درك به اختیار واز اختیار به هماهنگی باهستی • به عبـــارت دیگر اینکه ما بگوئیم مایك نحوه درك داریم، کفار هم یك نحوه درك دارند پس‌ارزش‌را اصـــل قرار دهید اولا اشکال متحد الورود است وثانیاً اشکال برماوارد نیست •

فرمایش‌جناب آقای درخشان این است که بیائید بگوئیم ادراك افراد • بعضـی از این افـرا د درکشان به اینجا رسیده است که کفر حق است و برخی درکشان به اینجا رسیده که اســـلام حق است ، و چون اینجوری کار درست نمیشود پس‌بیائید ارزشها را داخل کنیم• میگویم بر ایـــن نحوه ورود خیلی اشکال است : اول اینکه میگوئید یك عده ای فهمیده اند خدا هست میگوییـم یك عده ای که فهمیده اند خدا نیست غلط است ، یك عده ای انکار کرده اند خدا را • قضیه ما به الاختلاف نمیتواند باشد • میتواند مدارج مختلف فهم باشد دریك راستا • مطلب ساختـــه ذهن بشر نیست تا مابه الاختلاف بشود • مطلب یك حقیقتی است که غیر قابل تردیـــد است • تردید نیست جز از کفران • همانطوری که میگوئید انکار عینیت محال است انکار حقایق نیز محا ل است • حالا نسبت به عینیت کسی نمی‌تواند مکابره کند ؟ چرا میتواند • خیلی ها هستند که یك مطلبی رامی‌بینند اما برخلاف آنرا شهادت می‌دهند آدم در حین قتل حضور داشته بعد آمده در دادگاه محکم گفته است که نه ، او نکشته اســـت • یعنی انسان میتواند انکار کنـــد ، نه اینکه حقایق را نمی‌فهمد • حقایق رامی‌فهمد و انکار میکند (کفر یعنی ستر) • سئوال : چرا انکار میکند ؟ جواب : چون مختار است • اختیار فاسد کدام است ؟ آن که هماهنگ با هستـــی نیست ونظام ادراکاتی او نیز نمیتواند هماهنگ باشد ومرتب نیز ناهماهنگی‌اش‌را ملاحظه میکند •

هیچوقت پاسخ اینکه چرا انکار میکند به (نمی‌فهمد) برنمی‌گردد به ((اینگونه می‌فهمد)) برنمی‌گردد ، اگر برگردد به ((اینگونه می‌فهمد)) اصلاً تکلیف رویش نمی‌آید • دیگر نمیشود به او لقب کافر را داد • کافر یعنی ساتر ، کفر یعنی ستر • یعنی می‌پوشاند • یعنی می‌فهمد و می‌پوشاند • انسان شاك متفحص داریم ، کسی که دارای شك است و تفحص میکند ولی کافر نداریم که بگوئیم حجت بر او تمام نیست • در یك مرتبه باید حجت تمام بشود • ما نمی‌خواهیم بگوئیم حتی درباره ٔ آب خوردن، نگاه کردن، نکاح کردن، عقود و ایقاعات باید اطلاع از ارزش و حقایق داشته باشند • در نظر ما که ارزش جز حقیقت تفسیر دیگری که ندارد • پس جهل نسبت به احکام را می‌پذیریم• یعنی اینکه درجهل باشد از اینکه چگونه عبادت کند : زنا کند با محارم خودش به قصد عبادت خدا، مشروب بخورد به قصد تطهیر و طهارت • میشود چنین چیزی فرض کرد که یك ذره حکم ارزشی به کسی نرسیده باشد ودرهمه اینها دچار ضلالت باشد نه غضب • ولی نمیشود گفت نسبت به ادراکات کلی معارف ، از اینکه خدا عالم را خلق کرده و باید پیامبر بفرستد هیچگونه درکی نداشته باشد •

برادر درخشان : در پاسخ به آن سئوال که پایگاه ادراك جامعه به کجا برمی‌گردد فرمودید به درك فرد • من عرض کردم کدام فرد ، فرمودید فردی که صحیح می‌فهمد ، فردی که حقیقت را می‌بیند ، نه کسی که کفر می‌ورزد • پس این فرد یك فرد تصوری میشود • فردی که صحیح می‌فهمد مدارجی دارد • الان درزمان ماکه نمی‌توانیم یك فردی را پیدا کنیم که بگوئیم او دقیقاً همه چیز را می‌فهمد و حقیقت را آنگونه که هست می‌بیند ، پس این فرد که شما میفرمائید یك فرد ذهنی است • پس دو اشکال وارد است •

۱ــ پایگاه درك جامعه که یك امر عینی است را برگرداندید به یك مفهوم ذهنی که ما به اذائی ندارد •

۲ــ مثلاً برگردیم به زمان طاغوت ، ادراك جامعه مایك کیفیت خاصی داشت ومنحط بود ، سئوال می‌کنم به چه برمی‌گشت ؟ می‌فرمائید به فردی که درست می‌فهمد ، در صورتی که اصلاً ربطی

نداشت آن ادراکات جامعه زمان طاغوت که پایگاهش کسی باشد که درست می فهمد • مثـــلاً حضرت امام کسی بود که درست می فهمید ودر نجف تشریف داشتند• پس پایگاه درك منحـــط جامعه در زمان طاغوت به حضرت امام برمی گشت ؟ ماچه جور میتوانیم بین این دو ربط برقـرا ر کنیـم؟

برادر حجت الاسلام حسینی : من یك اشاره خیلی کوتاه می کنـم :

بهرحال جریان ادراکات مستقل از انسانها یك ارتباطی به حقیقت هستی دارد وادراك از آنرا آنهائی که فرهنگشان منحط بود نمی کردند • اما امام خمینـی ادراك می کرد و می گفتند " کا ری نکن که وقت رفتنت مردم جشن بگیرند • " معنایش این است که درك در مرحله ای که درك است، نه تصور از درك و نه تخیل نسبت به درك ، بازگشت میکرد به درك ایشـــان •

والســـــلام

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ جلسه مشترک ــ ۶۵/۴/۱۸

عنوان : پایگاه فرهنگ

فهرست مطالب

۱ــ مقدمه : تعریف ، توصیفی بی جهت و کاملاً عقلی نیست بلکه ثمره استنباطها است . صفحه ۲ ــ ۱

۲ــ در دستگاه اسلامی ، پایگاه فرهنگ در عین داشتن رشد نسبت به جهت ثابت است . صفحه ۳ ــ ۲

۳ــ اگر پایگاه فرهنگ به چیزی غیر از فهم بازگردد ، به معنای بیرون بردن آن از ملاک سنجش است . صفحه ۵ ــ ۳

۴ــ نظام متیقن تابعی است از ادراکات انسان که تحت اختیار شکل پیدا کرده است . صفحه ۹ ــ ۶

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ تعیین کلی ترین دسته بندی‌های وضعیت مطلوب ــ مبحث کیفیت تعاریف ــ

پایگاه فرهنگ ــ جلسه مورخ ۶۵/۴/۱۸

برادر حجت الاسلام حسینی : بسمه تعالی، یك مقدمه ای را خارج ازبحث و ناظر بر این بحث و سایر بحثها عرض می‌کنم و پس از آن وارد خود بحث میشوم. عرض می‌کنم تعاریفی که نسبت بهر مفهوم از مفاهیم میشود مهمترین جای سخن است. یعنی اگر در تعریف تحوه ای سخن گفتید که آن تعریف با دستگاهی که محاسبه اش را غلط میدانید سازگار بود، ورودی بحث شما یك تعریف ساده نیست، با تسلیم شدن به دستگاهی که آنرا غلط میدانید. اینجورنیست که تعاریف بی جهت باشند. تعاریف ثمره ٔ استنتاجها هستند. تعاریف توصیفی بی جهت و کاملاً عقلی، بگونه ای که کافر و مسلم هردو به یك نحو به آن برسند، نیست. تعاریف در دستگاه مغالطی حتماً باید دارای یك قید و وصف و خصوصیتی شود که اگر با همان قید وخصوصیت مسلم بعنوان مواد اولیه در دستگاهش وارد کند، او را به همان جا باید برساند که دستگاه مغالطی میرساند. یعنی در به غلط افتادن فاصله ای نیست بین اینکه مواد آن غلط باشد یا صورت و نسبتی که بین تعاریف برقرارمیشود، غلط باشد. بنابراین وقتی یك تعریف را دست می‌گیرید باید بلافاصله جای تعریف را درنظام ادراکات خودتان نسبت به منطق صحیح ومعیاری که صحت رابراساس آن می‌بینید ونسبت به مغالطه و بخش راکه غلط میدانید بسنجید. ببینید این تعریف اگر یك مادی بخواهد این مفهوم راتعریف کند چه میگوید واگر یك مسلم بخواهد تعریف کند چه میگوید. نگوئید تعریف بین ما وآنها مشترك است. تعاریف حتماً به تعاریف اولیه بازگشت می‌کند. ابتدای کار در کل عملیات ذهنی، البته از غیر قابل انکارها آغازمی‌کنید، یعنی از اجمال آغاز میشود. مرتبه ٔ اجمالی مرتبه ٔ مشترك بین مسلم و کافر است. ولی مرتبه اجمالی هیچوقت تعریف نیست. مرتبه ٔ اجمالی درکی است که نسبت به تعداد معدودی از اطلاعات در مرحله ٔ غیر قابل انکار قرار دارد. یعنی من باب مثل تغایر را غیر قابل انکاردانستن

کاملاً فرق دارد تا مفهوم منطق • مفهوم منطق در وجه تغایری‌اش یعنی کمال اجمالش، شما میتوانید بگوئید فرهنگ آنچه که من از فرهنگ میدانم با سیاست متغایر است • چه هستند که فرق دارند ؟ میگوئید اگر یکی بود یك اسم روی آن می‌گذاشتند (در این حد)• چه هست توصیف کن • توصیف برمیگردد به دستگاهی که با آن دستگاه شما استنتاج کرده اید وبه نتیجه رسیده اید • این مقدمه تمام شد • بر همین اساس وقتی به یك مفهوم میرسیم وبرادران میگویند غرض شما از این مفهوم چیست ، بنده بعنوان یکی از افراد جلسه وظیفه خودم میدانم ملاحظه کنم این در دستگاه غیر اسلامی چه میشود • اگر اصل بدانیم جز ماده هیچ چیز نیست و ماده هم مستقل با لذات است ، با لذاته لذاته هست ، هیچ چیز دیگری نیست • یعنی تعریف شئی به ضد آن به نقیض آن • ابتدا ملاحظه می‌کنم نقیض آن چیست ، ضد آن چیست • آنوقت مواظبت می‌کنم در تعریفی که میخواهم بدهم جای پائی در شباهت با او باشد • بنابراین در فرهنگ اساساً دو ویژگی مهم که بعد بازگشت هردو هم باید به یکی باشد مطرح است : ثبات و رشد • در دستگاه مادی می‌گویند فرهنگ معنایش معنائی است که با رشد بسازد • آنچه مسلمین و متألهین میگویند با رشد نمی‌سازد ، این را مادیها به ما نسبت میدهند • مستمسك آنها این است که هرگاه بخواهید ثبات را ملاحظه کنید و مطلق گرابشوید ، بگوئید حق است مستقل از ماکه خدا وجود دارد ، حقانیت این ادراك تغییر نمی‌کند ، این ثبات است رشد نیست • آنچه راکه درباره سخن در تفسیر فرهنگ بنده تأکید شدید داشتم که نسبت هماهنگی بین جریان ادراکات با نظام هستی ، نسبتی یقینی است ، این نسبت در هماهنگی مرتباً رو به افزایش است ، این نسبت تغییر نمی‌کند برای این بود که بگویم پایگاه یقین و رشد میتواند با یکدیگر جمع شود • یعنی دستگاه اسلامی میتواند به دستگاه مادی پاسخ بگوید وبگوید خیر پایگاه فرهنگ در عین رشد داشتن نسبت به جهت ثابت است و چون در جهت ثابت است مرتباً یقین افزایش پیدا میکند • یقین نقض نمی‌شود • امروز نمی‌گوید خدا هست بعد که فرهنگش بالا رفت بگوید خدا نیست ، بلکه بعد که فرهنگش بالا رفت بهتر ، دقیقتر معرفتش بالا میرود و نسبت به اینکه خدا هست تسلیم میشود • خدا

هست مفهومی ساخته شده بدست بشر نیست لذا اصرار براین داشتم که بگویم اگر حقیقت مستقل هست دیگر فرق ندارد که من در این موضع فرهنگی باشم یا در موضع فرهنگی آینده • هرچه بالاتر بیایم نسبت تقریب من بیشتر میشود ، نه اصل این مطلب عوض شود • معرفت من بالا میرود • بنابراین هم رشد درمعرفت هست وهم هم‌جهتی با نظام هستی رابطه ای است حقیقی • نسبتی است واقعی که در رشد دگرگون نمیشود بلکه هم جهتی ثابت است • ثبات درهم‌جهتی با حرکت سازگار است • میشود چیزی تغییر کند ولی درجهت واحد ؟ این معنی ثبات توأم با معنی رشد شد • رشد میکند چون تغییر پذیر است ، ثبات دارد چون درجهت واحد است • جهتش جهت حقیقی است چون هماهنگی اطلاعات هرسه آنرا تائید میکند • راه برای واقع یا وجود دارد یا یك نسبت تقریب یا بالمره راه وجود ندارد • اگر کسی بگوید راه وجود ندارد خود شناخت شناسی و ادعای این حرف زیر سئوال میرود • اگر بگوید راه به واقع وجود دارد آن وقت راه به واقع محال است در هماهنگی وجود نداشته باشد • حالا درخود مفهوم فرهنگ می آئیم (۱)

۱ــ پس یادداشتی که برادرمان آقای ساجدی فرستادند که مفهوم جاذبه ، رابطه ، تعین ، امر ثابت چه ربطی به این بحث داشت ، بقول یکی ازدوستان می‌گفت بعضی ازحرفها خیلی هم خوب باشد مثل سوره عیس خیلی خوب است ولی چه ربطی بااین دارد که وسط بحث شروع کنید بگوئید • حالا می خواستم عرض کنم برادران درتعاریف درظاهرحرف نباشید • فوراً اجمالی ترین مفهومی که بدست می آید ببینید کجاها جایش هست وچه جوری میشود • حالا من دقیقاً دقت کنم قیدیا وضعی راکه جناب آقای صدوق یا آقای درخشان گفته اند چی هست • غایت امر اگر متوجه مراد ایشان بشوم یعنی هرچه هم من دقت کنم ممکن است ایشان بگوید من این خصوصیت شخصیه ای راکه درخاطرم بود ، و با این حرکت کوتاهی که روی این قسمت از حرکت آمد قرینه حالیه شد ، من قصدم چیز دیگری بود • در اینصورت دیگر من نمیتوانم کار بکنم بلکه مجبور هستم به لوازمه ملاحظه کنم که چند نحوه میشود در مورد این مطلب فکر کرد و کجای دستگاه ذهنی قرار می گیرد •

اگر پایگاه فرهنگ به چیزی غیر از فهم قرار گیرد ، معنایش این است که برحالتهای مختلف متغیر قرار گرفته است • خیال نکنید آنجا تغییر نیست • تغییری خارج از سنجش است • اگر به هر چیزی غیر از فهم قرار دهید ، چیزی پیدا نمیشود که بگوئید اگر آنجا را پایگاه قرار دادم دیگر نشکن میشود • خیر ، تازه آن اول شکستن فرهنگ است • به هرچیزی غیر از فهم قرار دهید ، در آن چیز تغییر هست • حالا نظام ارزشی بگذارید یا چیز دیگری ، اگر اینها را گذاشتید معنایش این است که ایمان را اصل قرار داده اید • ایمان که اصل قرار گرفت یعنی کافر سنگ خودش را به سینه می‌زند ، مسلم هم سنگ خودش را به سینه می‌زند • معلوم نیست کدامش هم درست می‌گوید ، چون شما از ملاك سنجش آنرا بیرون بردید ، موضوعاً آنرا تحت سنجش قرار ندادید • ببینید یك دایره ای برای سنجش قرار میدهید ، مثلاً زیر این شئی ، شما اگرتوانستید پایگاه فرهنگ را از زیر این بیرون بیاورید دیگر حق ندارید درباره اش اظهارنظر کنید • دیگر کافر برای خودش اینجا حرف میزند مسلم هم برای خودش اینجا حرف میزند ، هرچند خود این ادراك خودش یك نحوه فهم است ، و بالفاصله مانقض می‌کنیم• نمیشود کسی این حرف را طرح کند • خوب شما اگر پایگاه را در غیر فهم قرار دادید در طول تاریخ من اولین پاسخی را که در مورد بیانات آقای درخشان عرض کردم یك تحلیل مادی نسبت به این مطلب بود • درست برای همین جهت بود که اگر پایگاه را اینجا قرار دهید این لازمه ها رادارد • اگر این رانمی خواهی بسیارخوب ، پس این تحلیل را کنار بگذار• لوازم کلام را باید ملاحظه کرد • اگر گفتید پایگاه فهم است فکر نکنید قضیه تمام شد • اگر گفتید فهم است ، مسئله رادر سنجش آورده اید • او دوباره سعی میکند رشد در ادراك را در دستگاه مادی ملاك قرار دهد •(۲)

۲ــ
یك مطلب را تذکر بدهم : برای حرف خاصیتی مستقل از حرف زننده قائل باشید • حرف زننده میتواند یك مرجع صالح باشد ، لوازم حرفش کفر باشد و التفات به آن نداشته باشد • برای حرف بعنوان یك کیفیت درعالم هستی یك حساب باز کنید ، این حرف آب به آسیاب کی می‌ریزد ؟ حالا

بحث راکه درمورد فرهنگ داشتیم ببینیم اگر بنا باشد پایگاه فرهنگ به غیر از خودش باز گردد که راست بودن و دروغ بودنش به هیچ چیز بند نیست • هرکسی با گز خودش گزمی کند • درتاریخ هم گز همه تغییر می کند • یعنی دقیقاً هرگاه ارزش را پایگاه فرهنگ قرار دهید معنایش این است که ارزش را از ارزش انداخته اید • یعنی ارزش را از دایره تمیز بیرون برده اید • هرگاه ارزش را ازحیطه تمیز خارج کردید ، گفتید پایگاه فرهنگ تمیز و فهم نیست ، ارزش است ، پس ارزش فهمیدنی نیست • اگر فهمیدنی بود فهم برآن مقدم می شد • اگر ارزش فهمیدنی است فهم مقدم بر آن می باشد ، یا فهم مستقیم یا فهم بالواسطه • گاهی است شما می گوئید من خاصیت اینکه نماز صبح دو رکعت است را نمی فهمم، من می گویم این را که باید از پیغمبر اطاعت کرد ، می توانی بفهمی یا نه ؟ لازم نیست خود موضوع مورد تعلق فهم قرار گیرد • ممکن است این حبه قند مورد تمیز من قرار نگیرد ولی این در یك مجموعه قرار گیرد که کل آن مجموعه دربست زیرچتر فهم قرار گیرد • نظام ارزشی کلاً زیر چتر فهم می آید • فهم کیفیت نظام متیقن است • یقین، ایمان مهم است ، اصل وریشه است ولی نظام دارد ، متکیف است ، بدون کیفیت نیست و فهم نظام متیقن را دارد • نظام متیقن یعنی نظام یقینی • قدر متیقن از هر مفهومی را که بگیرید فهم است که درمی یابد این اندازه آن یقینی است • هر چند که حدش از خودش جدا نیست ولی حدش

دنباله پاورقی ازصفحه قبل ———————————

واقعاً کسی که می گوید حکومت اسلامی در دوران غیبت نداریم خوب معنایش این است که هجوم آمریکا، روس و هجوم فرهنگهای بیگانه را پذیرفته است • این لازمه دومش این است که الان اسلام نداریم • نهایت این است قطعاً آنها که می گویند حکومت نداریم معنایش این نیست که اسلام نداریم • شکی در این نیست ، در بین آنها هم آدمهای خوب ، نمازشب خوان حتماً جزء شهود طلاق میتوانند باشند ، حالا نماز جماعت پشت سر آنها درست نباشد! ...

قسمت دوم که می خواستم عرض کنم این بود که به قدرمتیقن دلالت میتوان اکتفاکرد وآنرا ملاحظه کرد که در دستگاههای مختلف چه معنادارد ، چه لوازمی دارد • حتماً سعی نکنید حالا تمام خصوصیات حرف را تمام کنید •

موضوع فهم است • وهماهنگی میتواند درآن اصل باشد • هرچند خود نفس یقین ربط بین فهم و نظام هستی است ولی نظامش که مرز و کیفیت و خصوصیتش هست واین یقین را از یقین دیگری جدا میکند این حتماً زیر بلیط فهم می آید • موضوع فهم است ولذا با تغییر ادراکات نظام متیقن عوض میشود ، رشد پیدا میکند • حالا بحث درباره ٔ خود یقین ، انگیزه و حاکمیت اختیار بر انگیزه : البته انگیزه به معنای جهت است نه به معنای یقین • انگیزه جهت کلی را نشان میدهد ، کیف ندارد • آنچه راکه مادر اینجا از معنی انگیزه بکار میبریم کیف مال متیقن هاست که دارای نظام است ، کیفیت دارد وکیفیت آنهم کیفیت مدرك است • درك شده است • آنوقت اختیار در اینجا حاکم است • مسلم یك جهت را انتخاب میکند ، کافر یك جهت دیگر • کافر می پوشاند این جهت را ، یعنی کافر رابطه ٔ خودش را با نظام هستی بدلیل اختیار قدرت پوشاندن دارد • ممکن است بگوئید درجزئیات ارزشی واقعاً این آدم مغرض نیست • بسیار خوب ، ممکن است قاصر باشد • دین به او نرسیده است ولکن درکلیات ادراك ، درکلیات مدرکاتی که بشر دارد ، آنجا را بگوئید قاصر است • خیر قاصر نیست ، در اصل ایمان به اینکه عالم بدون خالق وبدون خدا نمیشود ، ولو در مرحله نازله اش علی فرض اینکه کسی پیدا شد که گفتید درکلیات هم ایشان درست است که مکلف است میتوانسته بفهمد دین هست ، خدا هست، ولی از اول تحت بمباران تبلیغاتی خاصی قرار گرفته است که درجمیع شئون او را تحت پوشش قرار داده است • اخلاق فردی ، جمعی ،خوراکش وهمه چیزها • اینقدر برای من بشمارید تا من فرض کنم که این در نفس اعتقاد به خدا قاصر است • این را دیگر مکلف نمی گویم، می گویم مثل یك آدمی را که یك ظالم میتواند مسموم کند ، میتواند بکشد ، این بیچاره راازبین برده ، از موضع انسانیت او را خارج کرده است • ولی ابتدائاً خیال نکنید از این فرضها زیاد میتوان کرد ، هرچند امتحان این فرد هم جای دیگر است که حالا موضع بحث نیست • ولکن باید توجه داشت خداوند تبارك وتعالی حجت را برهمه افراد درمرتبه نازله اش تمام میکند و از امثالی هم که در قرآن ذکر شده برای موعظه وتوجه است برای صرف مثل نیست • مثلاً اینکه اصحاب کهف

در دستگاه یك ظالم باشند ومومن باشند وفرار کنند ، این که کسی مومن آل فرعون باشد وچه باشد • اینجوری نیست که راه بسته باشد که دیگر هیچگونه حرکت تکلیفی نتوان کرد • باز هم آدم مکلف باشد وبازهم بگویند چرا ؟ یك نسبت اختیار باید باشد ، یك نسبت بسیار کم طبیعتاً تکلیف هم متناسب با همان مرحله اختیار هست نه بیشتر• من باب مثال ممکن است برای ما هـا خیلی کارمان مشکلتر باشد • خیلی نمیخواهد بقول معروف سبیل مان راتاب دهیم که حالا مطالب صحیحی در این باب از مسائل اجتماعی بدست ما هست • ممکن است معاذا• • استحقاق مـا برای نار به مراتب شدیدتر باشد از استحقاق آن کسی که غرق در هرسه مرتبه شهوت است • ممکن است ظاهر عمل کسی راکه می بیند منهای کفر به خدا ، منهای مفاهیم کلی که اشاره شد ، ولکن نمیشود گفت ما از آن کسی که کافر است استحقاق برای نار کمتر داریم• اگر خدا حفظ نکند به چه دلیل میتوانید بگوئید مابراساس کفران مبتلای به کفر نمی شویم ؟ باید درخانه خدا و ائمه معصومین صلوات الله علیهم التماس کرد • سرش این است که برما حججی تمام شد که برآنها نشد ، برمامطالبی نشان داده شدکه برآنها نشد • واینجور نیست که خداوند متعال با مـا خویشاوندی داشته باشد • این امر، امر بسیار مهمی است • مبادا خیال کنید آنها غرق در ریاست طلبی وشهوت جنسی وشهوت شکم هستند ومال به باطل بسیار می خورند وآمیزش به باطل بسیار دارند وریاست و حکمرانی به باطل بسیار دارند • این سه شهوت اگر مراتب نازله اش بسراغ ما بیاید و علت بشود که مایك جائی باید یك حرفی را محکم می زدیم، سست زدیم ، بنا بود کـه به یك کاری بپردازیم ، از آن باز بمانیم و به یك کار دیگری بپردازیم• درست است مال مال حلال است ولی به چه دلیل الان وقت اشتهایش باشد ، غذا هم مال منزل آدم صالحی است ، مـال هم حلال است ، شما هم مهمانید ، یقین به حلیت آن دارید ، ولی کی گفت توجه به لذت آن کنی ویك لقمه بیشتر تناول کنی ؟ ولو خود این کار حرام نیست ولی در ارتباط با آن باز مانـدن از کار دوم ، کارت مشکل میشود یانه ، الان وقتش بودکه خدا حافظی کنی و بروی ، ایشان اصرار کردند وشما دیدی زشت میشود وآبرویتان پهلوی این آدم محترم کم میشود ، یکوقت برای احتـرام

به مؤمن است • یکوقت زشت میشود را ملاحظه گردید ولازمه این زشت میشود این شد که آن کاری راکه باید آنجا انجام می دادید نرسیدید • بنظرتان نیاید اینها چیزی نیست • مگر تا خیرهائی راکه درانجام وظائف ماپیدا میشود ازکجاست ؟ از همینهاست ، همینهاامروز یك ذره ، فردا یك ذره ، پس فردا یك ذره جمع میشود سرسال می بینید مثل این که جای ٤ مطلب ، ۲ مطلب را رسیده ایم بررسی کنیم• جمع میشود ظرف چند سال بعد می بینیم مثل اینکه بنا بود ما چند تا کار بکنیم نشد • حالا آیا زمینه کار را خدای متعال فراهم نکرده بود ، یاشما یامن شدت اهل هوی راداشتم ؟ اگر مفاهیمی داده میشود شدت متناسب با اهل توجه لازمه اش هست • غفلت و پرداختن به چیز دیگر سرجای خودش حساب دارد • شما برادران که شانتان اجل است و فعالیت می کنید • من برای خودم عرض می کنم گرچه ، بدون تعارف ، شما هم باید بیشتر توجه کنید • آنچه از کار کم گذاشته میشود ، چه کیفی چه کمی ، گاهی آدم کمیت کار را منظم انجام داده ولی میداند کیفیت کارش خوب نبوده ، ودر خانه خدا نمی نالد • این را درد نمی داند و می گوید قدرت من همین قدر بود • ومیداند قدرتش در امر دنیا اگر برایش مشکلی پیش آمده بود بیشتر از اینها ابراز می داشت • ما برایمان یك امر ساده دنیائی که پیدا میشود ، درحین ادعا قوی هستیم• چند روز پیش یکی از برادران برای قضیه ای رجوع کرده می گفت ما نمی توانیم فکرکنیم من ابتدائاً برای یك لحظه ذهنم تضعیف شدکه چرا این فکر را میکند ؟ خوب خدای متعال که هست توکل براو که هست • اول اصل اینکه به انسان خیر برسد رویش ننوشته درچه کاری باشد • دوم هم مافرض می کنیم مصوبه برخلاف خیر است ، این فرض را می کنیم• خوب حالا مگرقرص مجلس و قرص دولت وقرص نظام جمهوری اسلامی وقرص تمام اهل دنیا در مقابل قرص خدا چیزی است ؟ صدام بهرحال اگر با ایران جنگ می کند قرص اش مربوط به قرص اهل این عالم است ، شدت او مربوط به شدت اهل این عالم است • گفتم حالا مگر کدام یك از اینها شدیدتر ازخدای متعال هستند ؟ به چه عروه ای میشود دست زد که قرصتر از عروه الوثقی باشد ؟ شاید هم این مطالب را برای آنها تذکر دادم که هیچ چیز قرص و سفتی ، قابلیت اینرا که آدم بر آن

استقرار پیدا کند بیشتر از ایمان با ... تبارك وتعالی ندارد . خوب چرا دیگر ناراختید ؟ بعد از آن دقت کردم دورانی که خودم این قضیه را در رژیم طاغوت داشتم. من وضع حال خودم چگونه بود ؟ در اینجا نفس فوراً می آید می گوید نه شما شاءنتان اجل است . آنوقت کمك به دستگاه ظلم بود . ولی نمیشود که حرف نفس را گوش داد که آیا واقعاً فقط به این دلیل که تبعیت از نظام طاغوت بود ناراحت بودی ؟ چه ناراحتی ، مگر آن قدرت جائر بیش از صدام قدرت داشت ؟ توهرجا هستی تکلیفت راعمل می کنی . وقتی انسان بخواهد بررسی کند می بیند ماشد تمان درامر دنیا خیلی زیاد است . البته نه دروقت حرف زدن . حرف زدن والسنه شداد وغلاظ داشتن آسان است . تازه در وقت عمل هم ولو شدیدتر ازلسان است ، بازآسان است . آنجاکه سخت است این است که کسی بخواهد با اخلاص مطلب را به آخر برساند . خالصاً لوجه تبارك و تعالی باشد . عمل خوب یك مقدار شدتش بیشتر از سخن است ، ولی بهرحال کار قلب نیست کار جسم است . دل میتواند درگرو دنیا باشد و شدت عمل هم داشته باشد . آنجاکه بخواهد لوجه باشد از این شدت خبری نیست ، الا اینکه افاضات خود حضرت حق جلت عظمته باشد و عنایات خود معصومین صلوات الله علیهم ، که البته به عنایات آنها واقع میشود . بهرحال اینجاکه صحبت از تقصیر وقصور میشود جائی است که برای نفس لغزشگاه است ، که الحمدالله ما جزء مقصرین نیستیم . ماوضعمان خوب است . در وقتی که در این موارد بررسی می کنند جای نفس باز است . التفات داشته باشید و همه هم به یکدیگر تذکر دهیم. امیدواریم انشاءالله برادران در مقدمه دقت بکنید و از این که بحث مقداری از وضع رسمی خودش منحرف شد ، معذرت می خواهیم .

والسلام علیکم و رحمه الله وبرکاته

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ جلسه مشترک ــ ۶۵/۴/۲۲

موضوع : رابطه فرهنگ و ادراک

فهرست مطالب

۱ــ اگر پایگاه فرهنگ به درک بازگشت نکند به معنای جبری بودن پذیرش فرهنگ های مختلف (مثلاً اعتقاد به خدا) خواهد بود . صفحه ۴ ــ ۱

۲ــ نفی مطلق ادراک با پذیرفتن وجود درک وشناخت وقوه معرفت سازگار نیست . صفحه ۶ ــ ۴

۳ــ فرهنگ ، ادراکات پذیرفته شده جامعه است . صفحه ۸ ــ ۶

۴ــ تفاوت مفاهیم " فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد " صفحه ۹ ــ ۸

اشکال

۵ــ پایگاه ثبات درک به هماهنگی درک ونظام هستی که چیزی جزنظام ارزشی نیست برمی‌گردد . صفحه ۱۱ــ ۹

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ جلسه مشترک ــ ۶۵/۴/۲۲

موضوع : رابطه فرهنگ وادراك

برادر حجت الاسلام حسینی : بسمه تعالی ، بحثی راکه درجلسه قبل داشتیم درباره این بود که پایگاه فرهنگ به چه چیزی بازگردد ؟ به چیزی غیر از فهم میتواند برگردد یا آنکه پایگاه فرهنگ فهم است ؟ در این بحث یك مقدار دقت بیشتری می کنیم•

هرگاه پایگاه فرهنگ به چیزی غیر از ادراك باز گردد آن چیز ثابت نیست بلکه متغیر است ، یعنی هیچیك از اوصاف انسان نمیتواند وصف ثابتی باشد که بگوئید هیچگونه تغییری در آن واقع نمیشود • هریك از درك های انسانی رامن مثال میزنم که بدانید درآن تغییرواقع میشود • اگر دوران مختلف سن یك طفل را در نظر بگیرید نمیتوانید بگوئید ذائقه اش تغییر نمی کند • یعنی چیزهایی را در یك سنینی دوست نمی دارد ودریك سنین دوست میدارد • یعنی حس چشائی او نمیتواند درباره مزه ها از دوران تولد تا مرگ و در انسانهای مختلف یك گونه حکم کند • من یك انسان در سن بزرگی که میتواند خودش را کنترل کند مثال میزنم •

ندیده اید که وقتی شما مریض شده اید اگر برایتان آش بیاورند دیگران آنرا با ولع میخورند ولی در دهانتان گاهی تلخ مزه ، گاهی شورمزه وگاهی بی مزه ویا بد مزه می آید به گونه ای که میل به غذا خوردن ندارید ؟ دیگران هم که میگویند خوش مزه است میگوید به دهان ما که خوشمزه نیست • ویا دیگران گرمشان است ولی شما احساس سرما می کنید و لرز خفیف دارید و باد پنکه حالت گزندگی دارد ، گرچه جریان هوای خیلی کمی دارد وگاهی هم اگر در اطاق حتی باز باشد میگوئید در را ببندید ، گرچه دیگران گرمشان است و نفسشان گرفته است • گاهی حتی در اطاق بسته است ، تابستان نیز هست ، برای دیگران تحمل آن شدید وسخت است ، شما هنوز از اینکه یك چیز گرمی دورتان را نپوشانده تاشما راگرم کند ناراحت هستید • حالا این بیماری را علت یابی می کنند ومیگویند مثلاً یك جائی از بدن عفونی بوده ، جریان خونتان اینگونه

بوده ، وهمینطور سایر علل • ما در این بحث به آنها کاری نداریم بالاخره یك خصلت فیزیکی و مادی به اندامتان نسبت می دهند که حس‌کردن این اندام دچار اختلال شده است •

کودك از دوران تولد تا نوجوانی و پیری کسی نمیتواند بگوید که چشائی اش یك نوع است • پس می‌بینید درحس‌تغییر وجود دارد • قدرت محاسبه انسان نیز همینطور است • در یك سنینی می‌گوئید طفل ممیز نیست و قدرت تمیز و محاسبه و سنجش‌ندارد ، در یك سنینی (مثلاً پیری) می‌گوید دچار حواس‌پرتی شده ام و مطالب یادم نمی‌ماند و اگر هم یادم بماند نمیتوانم جمع‌بندی کنم •

این اختلاف فقط مال یك شخص در سنین مختلف نیست ، در افراد مختلف هم این اختلاف مشاهده میشود • از اینها که بگذریم نمیشود گفت درهمه سنوات تاریخ در همه مراحل وجود اجتماع قدرت ادراك در یك مرحله است • محال است کسی بتواند این حرف را بزند دلائل و استدلالها را کنار هم می‌گذارید ، استنتاج ها راکنارهم می‌گذارید ، می‌بینید رشد دارد • نحوه استنتاج و استدلال و ملاحظه جوانب، ملاحظه نسبت هاونتیجه گیری ها مختلف است • اگر ارتکازات و پذیرفته شده های جامعه را در نظر بگیرید می‌بینید باز خیلی فرق دارد •

اگر در اینجا بخواهم وارد شوم در قسمتهای مختلف علوم من جمله در علوم ریاضی ممکن است وقت گرفته شود • پس‌بصورت خیلی اشاره عرض‌میکنم که یك وقت معنا نداشت که تخمینی را تحت محاسبه آورد • ریاضی برای آنجائی بودکه صحبت از تخمین نباشد • ولی دریك زمانی میشود تخمین را تحت محاسبه آورد • یك جامعنا نداردکه شما بگوئید در عینیت خط مستقیم نمیتواند وجود عینی داشته باشد ولی در یك جائی دیگر میگوئید میتوان رسم کرد • پس‌ادراك در سنین مختلف ، افراد مختلف ، مراحل مختلف تساریخ فرق میکند (ادراك در سنجیدن ومحاسبه کردن) حالات قلبی نیز چنین است : انسان نمیتواند بگوید برای حالات قلبی من هیچگونه تغییری نمیتواند واقع‌بشود • همیشه درحال یقین هستیم• و خود یقین نیز وضع ثابتی دارد • پس‌آن خصلت هایی که نسبت به درك میگوئید یا نسبت به سایر جهات انسان میگوئید ، همه درحال

تغییرند • نمیشود چیز غیر متغیری را شما ملاحظه کنید درانسان در حالیکه متغایر باشند انسانها ازهم و جریان رشدی را فرض کنید که درآن تغییری نباشد • آنجائی که تغییر نباشد رشد نیست •

اگر پایگاه فرهنگ به ادراك بازگشت نکند وبه یك صفت دیگری بازگشت کند بدین معنی است که اگر آدم دارای صفت"الف"باشد باید اینگونه بفهمد وفرهنگش این باشدکه خدا هست ، و اگر دارای خصلت"ب"باشد باید به گونه ای دیگر بفهمد مثلاً اینکه خدا نیست •

باید درك او وفرهنگ اجتماعی او تغییر کند واین امر باید بالمره در اختیار خودش نیز نباشد باید دریك پروسه جبری حرکت کند • دریك تاءثیر و تاءثر مادی، آن خصلت ها تغییر میکند • مثل آدمی که میگوئید سرماخورده است ، آش به دهن او تلخ است •

یك اثر مادی پیدا شدکه سرماخورد • شما با پیدایش یك خصلت طبیعی میگوئید ایشان معتقد میشود که خدا هست و با پیدایش یك خصلت دیگر معتقد میشود که نیست • در اینصورت شما پایگاهی برای ارزش نساخته ایدکه پایگاه محکمی باشد • از فهم بیرون آورده اید و گفته اید فرهنگ به فهم باز نمی گردد • آورده اند روی یك صفت دیگر که آن صفت قابلیت تغییر دارد • اگر آوردید پایگاه فرهنگ را به فهم، چکار می کنید نسبت به مطلق گرائی و نسبت به اعتقاداتی که آنها را حق ، مستقل از انسان می دانید ؟ عین همان اشکالی که آورده اید به چیزی غیر از فهم ، آیا روی خود فهم به عنوان پایگاه فرهنگ قرارنمی گیرد و وارد نمیشود ؟ یعنی گفته نمیشود هرچه راکه درباره ٔ خدا بگوئید بهرحال اینها فهمیده شماست ؟ اینها درك شده بوسیله شماست ؟ نمی توانید بگوئید ادراك رشد نمی کند • اگر ادراك رشد کند معلوم نیست دیگر اینگونه فهمیده شود • بنابراین چون ادراك محل تغییر و رشد است باید بپذیرید فرهنگی که مبتنی بر رشد است از ثبات برخوردار نیست • ادعای شناختن حقیقتی رامستقل از خود درك نمیتواند داشته باشد • هرچیز را بخواهد نسبت دهد بهرحال نسبتی است که این آدم ازروی فهمش داده است •

عرض می‌کنیم که خیر، اینجور نیست ، با این جمله فقط مطلق گرائی را زیر سئوال نمی‌برید ، مطلق درك را زیر سئوال می‌برید • با این جمله فقط مطلق گرائی ، ایمان به خدا، ایمان به حقایق را زیر سئوال نمی‌برید ، مطلق فهم از حقیقت را زیر سئوال می‌برید • یعنی هیچ مرتبه ای از ادراك از حقایق باقی نمی‌ماند جز اینکه زیر این سئوال میرود • میگوئید خیلی خوب ، عیبی ندارد • میگوئیم درك حاکم بر انسان است ودرحال رشد ، رابطه ای نمیتواند داشته باشد به چیزی مستقل از خودش • متناسب با هرمرحلهٔ ای فهم یك گونه واکنش‌و یك گونه استنتاج و یك گونه نتیجه و یك گونه تعریف دارد • عرض می‌کنیم که خیر اینجوری نیست ، " هیچ مرتبه ای از ادراك حقیقت مستقل از درك را نمیتوانم در اختیار داشته باشم " معنایش‌چیزی نیست جز اینکه هرگونه شناسائی را مطلقاً نفی کنید • پس‌نفی هرگونه شناسائی بصورت مطلق یعنی گفتن اینکه من هیچ شناسائی نمی‌توانم داشته باشم، به دلیل اینکه هرشناسائی که پیدا کنم درحال تغییر است ، شناسائی دومی میتواند شناسائی اولی را نقض‌کند • فقط میتوانم بگویم نسبت به این مرحله ، این شناسائی را دارم• پایگاه شناسائی خود قدرت شناسائی است • و چون قدرت شناسائی درحال تغییر است بنابراین نمی‌توانم هیچ شناختی داشته باشم • هیچ معرفتی را نمی‌توانم داشته باشم، چون قدرتی که بوسیله آن معرفت بدست می‌آید درحال تغییر است ودر هر مرتبه ای چیزی میگوید • این سخن بلافاصله پاسخ داده میشود بدین معنی که همین ادراکی که نسبت به شناسائی دارید به عنوان یك حقیقت می‌پذیرید یا نه ؟ یااینکه نفی می‌کنید مطلق شناخت را • اعلام شناخت دربارهٔ شناسائی یا دربارهٔ هر امری، برابر با مطلق گرائی است • یعنی منهای مطلق مطلق گرائی ، ممتنع است کمترین اعلام شناختی • منهای مطلق مطلق گرائی ، یعنی هیچ مطلقی را نپذیرفتن ، معادل است با این که اعلام کنیم که هیچ درکی نداریم• اگر کسی میگوید من درمرحله ، در نسبیت ، در زمان‌خاصی این‌درك را دارم، متناسب با هرمرحلهٔ‌درك متناسب با آن را دارم، عرض می‌کنم این معنای معرفت شناسی نیست • آدم میتواند متناسب با هرمرحله حرکتی داشته باشد نه شناختی • شناخت اعلام

احاطه نسبت به یك واقعیت و حقیقت است • احاطه نسبی هم با قید نسبی بودن • یعنی اگر حتی شما با صد قید هم بگوئید اعلام شناسائی با صد هزار قید ، میگوئیم نسبت به بعد از این صد هزار تا مطلق هست یا مطلق نیست ؟ دقت کنید ، گاهی می‌گوئید من هرچه در این محیط و محوطه هست نمی‌توانم بشناسم ، گاهی می‌گوئید آنچه در این ساختمان هست نمی‌توانم بشناسم گاهی می‌گوئید آنچه که در این اطاق هست نمی‌دانم چی هست ، گاهی می‌گوئید آنچه در این استکان هست نمی‌دانم چی هست اما اگر اعلام دانستن کردید یعنی گفتید آنچه در این استکان است (یعنی در یك محدوده بسیار کوچکی) می‌شناسم ، نسبت به خود دانستن آنچه در این است اعلام اطلاق فرمودید • بگوئید یك هزارم ازاین اوصاف رامتناسب با یك هزار مرتبه همینطور قید بزنید ، من میگویم اعلام معرفت ، اعلام گرایش‌به اطلاق است • معرفت ازقبیل همه حرکات دیگرنمیتواند باشد ، چون وقتی اعلام معرفت می‌کنید می‌گوئید نسبت به همان خصوصیت ولو با هزاران قید • نفی آنرا نمی‌پذیرید • یعنی تردید درآنرا نمی‌پذیرید • شما وقتی یك نسبت حکمیه رامی‌دهید که انسان اینگونه است ، تاریخ اینگونه است ، ادراك اینگونه است نسبیت اینگونه است • نسبت اینگونه است ، بهرحال آخرش‌که اعلام معرفت کردید تردید در همان را درهمان نسبت بسیار کوچك یعنی " این لحظه ، این گونه می‌فهمم " را درهمان لحظه نفی نمی‌کنید • پس‌سلب وایجاب نمی‌تواند با حفظ خصوصیت ناظر به یك موضوع واحد قرار بگیرد • اعلام شناخت ، اعلام احاطه واعلام اثبات است • اعلام تردید واعلام سلب اعلام نفی است • هرگونه اعلامی راکه بفرمائید شما درآن مرحله وبه آن نسبت باید گرایش‌داشته باشید • اگر اعلام تردید محض‌بکنید ، یعنی انسان بگوید من اصولاً نمی‌توانم در مورد چیزها اعلام جزمیت کنم، اینکه نمی‌توانم نظر بدهم، اعلام تردیدآن مطلق است یا تردید درنفس‌تردید هم می‌پذیرد؟ تردید درنفس‌تردید بازگشت به اثبات میکند • کسی که اعلام تردید می‌کند لااقل تردید را زیر چکش‌تردید نمی‌برد • زیر چکش‌نفی نمی‌برد • لااقل تردید رابه اطلاق می‌شناسد • پایگاه هرگونه اعلام نظری منجر به اطلاق میشود ، هرچند پایگاه اعلام تردید باشد • پس‌نفی مطلق ادراك با

پذیرفتن وجود درك و شناخت و قوهٔ معرفت سازگار نیست • کسی که قائل به اصالت ماده باشد سخنش نمیتواند هماهنگ باشد یا تبیینی که در معرفت دارد • (قبلاً عرض کردیم) علم و انگیزه رانمیتواند حل کند • در اینصورت نتیجتاً کلیهٔ تعاریفی که میدهد تعاریفی هستند که مایه ای از تبیین علمتان درآنجا وجود دارد • کلیهٔ تعاریفتان فرو می ریزد • اگر کسی نتوانست معرفت و شناخت را تبیین کند طبیعتاً در هیچ مرحله ای از تعاریفش نیست که آن نقض که در باب معرفت به آن وارد است درآن تعریف هم نازل و وارد بشود • اگر ما نمی توانیم مطلق ادراك را نفی کنیم، معنایش این است که این مطلب که ادراك به حقیقت راه دارد راپذیرفته اید، ولو به نسبتی و در مرتبه ای • هرگاه گفتید رابطه ادراك را با حقایق نمیشود مطلقاً قطع کرد، در معنی معرفت وشناخت مستقر و مضمر است، لازمه ذات شناخت وجود رابطه است با حقیقتی که نسبت به آن اعلام معرفت می کنید • یعنی شناسائی بایستی رابطه ای با آنچه که موضوع شناخت است داشته باشد • اصل رابطه اش مستقل از فهم است، مقدار تقریب آن بازگشت به رشد فهم می کند • اصل رابطه اش مستقل از کیفیت ادراك است، نسبت تقریب مربوط به کیفیت ادراك است یعنی هماهنگ بودن وهم جهت بودن معرفت با حقیقت مورد شناسائی قرار گرفته قابل تردید نیست • نسبت تقریب مربوط به کیفیت معرفت است • کیفیت معرفت حتماً رو به رشد است زیرا قوهٔ درك وقوع تمیز رو به رشد است • معنای این مطلب این است که کیفیت تمیز رو به رشد است • یعنی نسبت تقریب مرتباً افزایش می یابد • یعنی مرتباً آدم بهتر میتواند بفهمد • لذا در بحث جاذبه، رابطه، تعین که در دو جلسه قبل عرض شد پایگاه ثابت بودن فرهنگ، بازگشت میکند به نسبت بین ادراك و جهت حرکت، یعنی هماهنگ بودن باجهت هستی •

برادر ساجدی : اگر ممکن است سئوالات نوشته شده را پاسخ بدهید •

آیا فرهنگ ادراکات پذیرفته شده است، یا کل ادراکات، اعم از پذیرفته شده وپذیرفته نشده؟

برادر حجت الاسلام حسینی : فرهنگ ادراکات پذیرفته شده جامعه است بخلاف درك درك و فهم مربوط به شخص است • ارتکاز در مرتبهٔ شخصی ممکن است باشد • گفتیم که فرهنگ

وحدت ترکیبی ادراکات جمع در شکل پذیرفته شده های جمع است • پذیرفته شده ها وقتی انتقال به یکدیگر پیدا کرد ، مثلاً اگر بنده در مورد شناخت شناسی به مطلبی رسیدم ودیدم که درون متناقض نیست و با همهٔ مطالب (تا آنجائی که به آن اشراف پیدا می کنم) هماهنگ است ، وآن را بپذیرم بعد ببینم هرگاه این مطلب نقض بشود کجا ها نقض میشود ، ومن باید از کلیه مواضع فکری ام بتوانم نقض ها رابرطرف کنم ورد کنم • یعنی صحت یك مفهوم باید آنچنان به هم باز گردد که هرگونه تغییری در یکی از آنها باعث تغییر درکل آن بشود ، وکل آنهم شهادت به صدق این مفهوم بدهد ، همانگونه که این مفهوم شهادت به صدق کل آن بدهد ، در اینصورت میگوئیم فکر نظام پیدا کرده است • پس اگر من یك مطلب را پذیرفته باشم، این تازه جزء ادراکات پذیرفته شده من است ، نه جزء فرهنگ جامعه • اما اگر با برادران صحبت کردم و بحث شد وتدریجاً آقایان این نظام فکری را باکم وزیاد آن پذیرفتند ، بعد کم کم واژه ها وکلمات ماءنوس به اذهان میشوند • یعنی وقتی که نام یك مفهوم آورده میشود مردم به یك مطلبی منتقل میشوند • در اینصورت میگوئیم فرهنگ جامعه این مطلب را پذیرفته است • پس به پذیرفته شده های جمع ، فرهنگ گفته میشود ، آنجائی که انسباق به ذهن وانسباق به حالات روانی هست ، یعنی سبقت میگیرد یك حالت ، تداعی یك معنا ، توجه به یك امر پیدایش یك پتانسیل اجتماعی که مبنای آن درك است ، یعنی پذیرفته شده است در وجوه مختلف•

برخلاف درك ، که نام بکار بردن قدرتی است که انسان برای فهمیدن و احاطه پیدا کردن نسبت به موضوع مورد فهم برای او پیدا میشود • این احاطه بدون قدرت اختیار و قدرت فهم نمیشود • گاهی است که پذیرفته شده ها دربارهٔ قدرت انسان است در روابط انسانی ، یعنی یك مسندی دارید مال یك شخص ، نه یك مفهوم ویك معنا • مثلاً مسند ریاست جمهوری که یك معنا دارد ویك مسند دارد • معنای ریاست جمهوری در ادراکات ، در بخش فرهنگ است ولکن پتانسیلی دارد که صحبت از معنای ذهنی نیست • کسی که رئیس جمهور میشود دارای موضع خاص است از ارتباط بین انسانها که یك مقدورات خاص اجتماعی در ارتباطات پیدا میکند • اگر

از آن منسب کنار گذاشته شود ، مثل بنی صدر که امام ومجلس او را ریاست جمهوری عزل کردند و سپس از کشور فرار کرد • کسی که دیروز بطوری صحبت میکرد که خود را کنده شدنی ازپست خود نمیدید ، گرچه رفت خارج و گفت من رئیس جمهور ایران هستم ، ولکن رئیس جمهوری که جمهور از آن تبعیت نمی کـرد •

همینطور ادراکاتی که ما داریم واز مواهب الهی است ، اگر یك کمی سرماخوردگی پیدا کنی ، اولیات را نمیتوانی بفهمی ، تاچه رسد به اینکه کمی وضعمان تغییر کند ، به گونه ای که ضد اولیـات نیز حرکت بکنیم• اما فرق بین فرهنگ ، سیاست ، اقتصـاد :

فرق بین فرهنگ وسیاست این است : فرهنگ به معنای پذیرفته شده هایی است که نسبت بـه درك و مفاهیمی که بازگشت به درك میکند هست ولکن پذیرفته شده های درسیاست بازگشت به روابط بین انسانها میکند • البته فهم از روابط در قسمت فرهنگ قرار می گیرد • نفس رابطه ، یعنی نفس ارتباط به مناسب ، کیفیت پذیرشی که د راعتماد هست با کیفیت پذیرشی که در فرهنـگ هست کاملاً فرق دارد •

یك وقت شما تعریف می کنید مقام ریاست جمهوری را ویك وقت می پذیرید مقام ریاست جمهوری را • یك وقت می پذیرید رابطه ای به نام رئیس جمهور، مجلس ، نخست وزیر • یك وقت همیـن را نمی پذیرید • یعنی زمان تشریف فرمائی ولی اعظم بقیه الـه • عجل الـه • تعالی فرجه الشریـف گرچه تکلیف درآن زمان والا ن خیلی فرق میکند ، اینگونه نیست که مثلاً شما بگوئید مردم رئیس جمهور انتخاب کنند • میگویند امام هرچه صلاح دانستند • ویا مثلاً مردم معرفی کننـد بـه حضرت بقیه الـه • میگویند حضرت بقیه الـه اشراف دارند به جمیع مردم وحالا تشان وروحیاتشا ن مگر از قبیل امام غیر معصوم و نائب امام حضرت امام خمینی هست که مثلاً بگوئید یك کسی خـوب باشد درگوشه وکنار مملکت و ایشان هیچ اطلاعاتی نداشته باشد ؟ میشود که چنین فردی در گوشه وکنار مملکت باشد و امام خمینی از آن اطلاع نداشته باشند ومثلاً لازم باشد که مسلمین راءی دهند و او را شناسائی کنند وبعد هم ایشان تنفیذ کنند ویا تنفیذ ایشان رسمیت پیدا میکنـد

ولکن حضرت بقیه الله که اینطور نیست . همه دنیا را بیشتر از شناسائی شما نسبت به یک دو ریالی می‌شناسد . میشود که من به دو ریالی در آن واحد احاطه پیدا نکنم ولی ایشان که اینگونه نیستند .

پس در یک جایی ، روابط سیاسی اصلاً معنا پیدا نمی‌کند در شکل موجود فعلی اش، بلکه در یک شکل دیگری .

اما فرق بین فرهنگ ، سیاست ، اقتصاد :

اصل مفاهیم اقتصادی ، فرهنگی است ولی وحدت ترکیبی امکانات و قدرت نسبت تاءثیر و امکانات و گستره امکانات و روابط فیزیکی امکانات چه ربطی دارد به این که شما در ادراک بخواهید آنرا پیدا کنید ؟ اینکه ادراک حتماً عامل مغیر در اینها میشود صحیح است . شما اول درک می‌کنید بعد ماشین را درست می‌کنید ولی بهرحال بعد از اینکه ماشین را درست کردید ، ماشین یک هویت مستقلی دارد .

برادر درخشان : با استنباطی که از فرمایشات حاج آقا داشتم الان دیگر فرق نمی‌کند بین این بحث و بحث قبلی که مبنای فرهنگ را ارزش می‌دانستیم . دلیل آنرا نیز عرض می‌کنم . سئوال این بوده که پایگاه فرهنگ چیست ؟ یک نظر این بوده که نظام ارزشی است ، اما حاج آقا می‌فرمودند که به فهم و درک برمی‌گردد . فرهنگ مساوی مجموعه ء ادراکات اجتماعی بود . پس پایگاه ادراکات اجتماعی به درک بازمیگردد . بعد حاج آقا می‌فرمایند که اگر کسی اشکال کند که درک یک مفهوم مطلقی نیست ، بلکه درحال تغییر است در آنصورت این شبهه به وجود می‌آید که پس پایگاه فرهنگ نیز درحال تغییر است . مدتی در رد این اشکال صحبت فرمودند که نه ، این استدلال که چون ادراک متغیر است پس پایگاه ادراک به درک نمیتواند برگردد باطل است . این را نیز قبول داریم . ما معتقد به این هستیم که اگر پایگاه ادراک به درک برگردد ، دور باطلی پیش نمی‌آید . محل اختلاف در بحث این بود که پایگاه فرهنگ به ادراک بازمی‌گردد یا به نظام ارزشی ؟ اینکه این استدلال که پایگاه ادراک به درک بازمیگردد

باطل نیست مسئله ای راحل نمی‌کند • اما بحث حاج آقا این است که اگر پایگاه فرهنگ به امری برگردد غیر از فهم و غیر درک ، خطر همینجاست ، برای اینکه معیاری برای درک آن پایگاه ا لا فهم وجود ندارد • پس‌به این دلیل فهم پایگاه فرهنگ است • من فکرمی‌کنم این نکته حاج آقا مثل این بحث می‌ماند که مابگوئیم پایگاه احکام الهی ، پایگاه اعتقادات مابه کجا بازمیگردد ؟ خوب همه می‌گویند به کتاب و سنت • بعد حاج آقا بفرمایند که خیر، به عقل ، زیرا اگر کتاب و سنت تحت ادراك بیرون نیاید پس‌حتماً قابلیت استناد را ندارد • ما اول از کتاب درك می‌کنیم‌و همینطور از سنت ، وبعد آن میشود پایگاه • پس‌به این دلیل پایگاه دین مابه درك وفهم ماست • این درست مثل همان است که می‌فرمائید پایگاه فرهنگ ، درك است ، همانطورکه پایگاه دین درك است ، زیرا کتاب و سنت باید درك شود ، بحث در این است که ما معتقد نیستیم که پایگاه دین ، درك است ، بلکه هنوز معتقدیم که پایگاه آن همان کتاب و سنت و وحی است ، اما وحی بجز از طریق عقل که درك نمیشود ، عقل وسیله است نه پایگاه • ما قبول می‌کنیم که عقل‌وسیله است در درك ، بالاخص‌برای ما ، اما برای کسانی که نیاز ندارند وعلم حضوری دارند اصلاً نیاز به کارش‌عقلی نیست • ما دراین شکی نداریم که عقل وسیله است اما اگر عقل وسیله است در درك از کتاب و سنت ، مطلقاً به این معنی نیست که پایگاه دین ماعقل است وبه همین دلیل برمی‌گردم وعرض‌می‌کنم اگر بوسیله عقل ، درك می‌کنیم موازین را ، ازجمله موازین ارزشی را ، این مطلب به این معنی نیست که پایگاه فرهنگ ، عقل است ، بلکه میگوئیم وسیله درك ما از اینکه پایگاه فرهنگ نظام ارزشی است عقل است یعنی مابه کمك عقل ، درك کرده ایم که پایگاه فرهنگ ، نظام ارزشی است که در بینش‌اسلامی میشود وحی • پس‌ما نفی عقل را بصورت مطلق نمی‌کنیم، بلکه عقل وسیله میشود ، در درك پایگاه فرهنگ و پایگاه فرهنگ نظام ارزشی است •

حالا من چرا عرض‌کردم که بحث‌امروز ما را نزدیك می‌کند به این بحث‌که پایگاه فرهنگ نظام ارزشی است ؟ حاج آقا در پایان فرمایششان فرمودند که " پایگاه فرهنگ بازمی‌گردد به هماهنگی

ادراك با جهت حركت ، " درحالی که قبلاً می فرمودند پایگاه فرهنگ بازمی گردد به ادراك • اگر جهت حرکت را تحلیل کنیم، چیزی جز همان نظام ارزشی که وحی به ما می گوید که حرکت به کدام سمت است نیست • درك هم که حتماً برای فهمیدن نظام ارزشی لازم است • پس همان جهت حرکتی که حاج آقا فرمودند چیزی جز نظام ارزشی نیست چون ما جهت حرکتمان را از هیچ جا الا از نظام ارزشی نمی توانیم بگیریم •

برادر حجت الاسلام حسینی : پس این جمله را بنویسیم که :

پایگاه ثبات درك به هماهنگی درك و نظام هستی باز می گردد •

تا در هفته بعد ببینیم که این مطلب که هماهنگی پایگاه درك است چگونه میشود ؟ خود درك زیر سئوال میرود ؟ یا مثلاً هماهنگی ؟ این از بحث هایی است که اگر یکی دو جلسه دیگر صرف آن بشود و روشن بشود خوب است •

والسلام

بسمه تعالی

برنامه ریزی ـ جلسه مشترک ۶۵/۴/۲۵

عنوان : ثبات و تغییر در فهم

فهرست مطالب

۱ـ در دستگاه اسلامی ، ادراک رشد می‌کند اما درجهتی ثابت (مراد هم جهتی است نه جهت مطلق) صفحه ۵ ـ ۲

۲ـ پایگاه فرهنگ می‌بایست به فهمی بازگشت کند که هماهنگ با حرکت نظام هستی باشد . صفحه ۶

۳ـ فرهنگ ، ادراکات پذیرفته شده جامعه است ونه صرف ادراکات . صفحه ۹ ـ ۷

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ جلسه مشترک ــ ۶۵/۴/۲۵

موضوع : ثبات و تغییر در فهم

برادر ساجدی : بسمه تعالی ، در جلسه گذشته که خدمت حاج آقا حسینی بودیم عمدتاً بحث جلسه در رابطه با مسئله تغییر در ادراک ودر مکانیزم ادراک بود • به این معناکه گفته شد درک انسان دارای رشد است و علاوه بر امور نظری در حالتهای قلبی نیز این رشد وجود دارد • ودر ادامه بحث مطرح شدکه اگر درک از دستگاه دراکه انسان ودرک ازمکانیزم ادراک هم تحت همین معنا بیاید به این معناست که هیچ مطلقی را نپذیریم و همه چیز نسبی باشد • جناب آقای حسینی مقداری از وقت را اختصاص دادند به صحبت کردن در این معناکه هرگونه اعلام شناختی یا حتی اعلام تردیدی در فهمیدن خود اعلام اطلاق است • واین مطلب به این معناست که لازمه حرکت کردنمان پذیرش نحوه ای از اطلاق است • وبعد نتیجه گرفتند که دستگاه فهم انسان خودش تحت این قاعده کلی تغییر درنمی آید وهمیشه بین ادراکات با جهان خارج نسبت ثابتی وجود داردکه تغییر نمی کند • مجموعه مقوله بحثی راجع به شناخت گرچه بحثی است دقیق وظریف ، اما زیاد مرتبط با بحث ما نبود • اما در ادامه بحث که جناب آقای حسینی نتیجه گیری می فرمودند به نظر میرسید این مطلب را فرمودند که پایگاه فرهنگ به ادراکی باز می گردد که هم پایگاه ثابت دارد و هم دارای رشد است • وجمله ای فرمودند که همان مورد تمسک آقای درخشان قرار گرفت • جمله این بودکه " پایگاه ثبات درک به هماهنگی درک با نظام هستی بازمیگردد " یا " پایگاه فرهنگ به هماهنگی فرهنگ با جهت حرکت باز میگردد " که آقای درخشان فرمودندکه بیان مسئله جهت حرکت به معنای تبعیت فرهنگ ما از نظام ارزشی است • یعنی بحث دراصل درک نیست بلکه بحث دراین است که فرهنگ و نحوه خاصی از ادراکات ما یا دسته ای از ادراکات ما و خلاصه فرهنگ ماتابع نظام ارزشی است • جناب آقای حسینی این جمله را یادداشت فرمودند قرار شدکه این هفته دررابطه باآن صحبت

بفرماینـــد •

اما ما در طول جلساتی که داشتیم یکی دو مطلب را که به نظر میرسید بیشتر مربوط به بحث میشد روی آن دقت داشتیم • یکی مسئله فارغ میان فرهنگ وسیاست و اقتصاد و وجوه اختـــلاف اینها بود که با توجه به صحبتی که قبلاً شده بود وآخرین جملاتی که آقای حسینی آنـــروز فرمودند به نظر میرسید که برای بعضی از دوستان مطلب روشن نباشد • لذا لازم بود که روی آن دقت شود که اگر بتوانیم درآن رابطه در این جلسه یك مقدار استفاده کنیم به نظر میرسد مفید باشـــد •

نکته دیگری را که صبح در خدمت دوستان داشتیم و روی آن صحبت شده قید " پذیرفتـــــه شده ها " بوده که جناب آقای حسینی تأکید فرمودند که " فرهنگ ، وحدت ترکیبی ادراکـــات پذیرفته شده است • " به ذهن من اینجور رسید که با مجموعه توضیحاتی که بعضی ازدوستان دادند مطلبی که مورد اختلاف بود اجمالاً روشن شد • به این معناکه قید پذیرفته شده بـــه معنای پذیرش افراد نیست بلکه به معنای پذیرش وحدت ترکیبی وجامعه است • و دقیقاً آنچه که گفته شده بود به این معناست که فرهنگ وحدت ترکیبی یا منتجهٔ ادراکات اجتماعی است و کلیه پذیرفته شده هم که اینجا آورده شده به این معناست که غرض از منتجه ادراکات اجتماعی ادراکات عناصر و افراد اجتماع نیست بلکه آن چیزی است که به عنوان منتجه نهایتاً ازبرخورد ادراکات وافکار افراد درجامعه حاکمیت و جریان پیدا میکند وحرکات اجتماعی را به تبع خـــودش شکل میدهد • به مقدار فرصتی که داریم اگر پیرامون این مطالب توضیح میدهید استفاده میکنیم•

برادرحجت الاسلام حسینی : خط " الف " را به عنوان جهت شناسائی مطرح می‌کنیـــم خط " ب " را به عنوان حرکت هستی رسم می‌کنیم• تامبهم مرتبه میتوانیم نقطه فرض کنیم‌ازاینجا به عنوان یك مجموعه • اگر خط " الف را خصوصاً پاره خط نگیریم بلکه تامبهم از دوطرف ادامه داشته باشد یعنی کلمه هم جهتی صدق میکند

بر یك افق بسیار بسیار گسترده • هرگاه شناخت

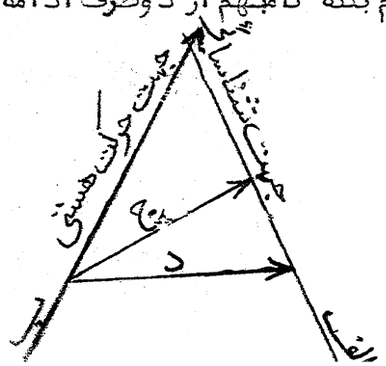

جهت متناقض و ناهماهنگ باهستی داشته باشد الف برخلاف خط " ب " ، شناخت باطل است ، هرگاه این گونه نباشد به هرصورتی که بخورد به طیف خط " ب " میتوانیم لقب هم‌جهتی رابه " نسبت " به آن بدهیم. آنچه که مشترك هست درکل،هم‌جهتی است. هم جهتی وهماهنگی با حرکت هستی قابلیت رشد دارد. یعنی میتواند ازمرحله خط " د " به خط " ج " منتقل شود وهمینطور ادامه پیداکند تا روی خود هستی قرارگیرد. برابری شناسائی باهستی ممکن نیست جز از راه حاکمیت برکل هستی یعنی از راه ولایت تکوینی : مگر اینکه رهبری کون دست کسی باشد ، و مطابقت داشته باشد با فعل خودش. درآنجا میگوئیم هماهنگ‌است و هماهنگی مطلق نیز دارد. در غیر آن میگوئیم هماهنگی نسبی است. پس‌ادراك رشد میکند یعنی هم قوه ٔ درك رشد میکند وهم مفهوم‌هایی که داشته ایم رشد میکند. مفاهیم عوض میشود اما نه به معنای متناقض‌شدن. سابقاً مثالی می‌زدیم که طول این خودکار پانزده کمتر نیست وشانزده بیشتر نیست. هرچه ابزار دقت مابیشتر شود ، اندازه گیری ما نزدیك ترمیشود باهستی خودکار یعنی در مرحله بعد وقتی میگوئیم طول خودکار کمتر از پانزده و یك میلیمتر و یك میکرومترنیست و بیشتر از پانزده ویك میلیمتر و دو میکرومتر نیست ، این اندازه گیری ما اندازه گیری قبلی ما را نقض‌نکرده است. پس‌کلمه " ثابت است "، معنای ایستای محض‌نمی دهد ، بلکه درجهت هماهنگ است. درجهت متناقض‌نیست. این مطلب با حرکت میسازد. والا اگرگفتید شماهر چیزی رابخواهید بگوئید اعم از قوه درك ، مفاهیم درك شده وغیره را ثابت بگیرید نمیشود پس قوه ٔ درك را که جناب آقای ساجدی اشاره کردند که نمیتواند ثبات نداشته باشد من متوجه نشدم غرض‌شان چه بود ؟ قوه ٔ دراکه رشد نمی‌کند که چرا رشد میکند و مفاهیمی که بوسیله انسان درك شده و موضوع درك بوده است نیز رشد میکند. رابطه خود درك باهستی نیز رشد می‌کند. یعنی وقتی میگوئیم هماهنگ تر یعنی از خط د به خط ج منتقل شود بدین معنی است که در نفس‌درك کردن ، رشد را پذیرفته ایم. هماهنگی در جهت نه هماهنگی در یك نقطه مشترك.

نکته ای که برادرمان آقای درخشان (در جلسه قبل) درباره ٔ هماهنگی اشاره کردند عرض می‌کنم که هماهنگی قید ذات درك است ، نفس هماهنگی با هستی قید ذات است ، یعنی صفت ذات فهم است • هرگاه بپذیرید ناهماهنگ است ، ناهماهنگی درك با هستی یعنی درك نکردن هستی • پس اگر گفتیم نظام متیقن یك کیف دارد " کیفیت آن هماهنگی با هستی است • پس نظام متیقن یك وصف دارد ، وصف آن درك است • اگر یقین متکیف به این کیف نباشد چگونه است ؟ یعنی یقین ناهماهنگ دلالت میکند براینکه آن یقین ، یقین صحیحی نیست ، جهل مرکب است بنابراین یقین به نفسه پایگاه نشده ، ارزش به نفسه پایگاه نشده چون شما آنرا مقید کردید به قید خاصی در کیفیت و آن کیفیت نیز جدای از یقین محسوب نشده است • گفته ایم " کیف هماهنگ با متیقن" • اگر اینگونه به مطلب عنایت بشود معنایش این است که هرگاه یقین را منهای کیفیت هماهنگ ملاحظه کنید یقینی که خودش را می‌شکند هماهنگ نیست • یك یقینی که درون خودش عدم هماهنگی اش را بپذیریم، این یك جهل مرکب است ، " مالهامن قرار" (هیچ قراری ندارد) : به این مطلب میرسد یك جورحرف میزند ، روی مطلب محکم نیز هست ، ونظرش می‌آید " یحسبون انهم یحسنون صنعا " و به مطلب دیگری که میرسد ضد مطلب اولی صحبت می‌کند و روی آنهم حالت جزمیت دارد • میگوئیم این حالت جهل مرکب است • خودش اگر نگاه کند کیفیت یقین شان هماهنگ نیست • اینکه هماهنگ وصف معیار صحت (که بعداً خواهیم گفت) هست از درك گرفته شده است ، یعنی صفت ذات درك را تعمیم داده اید نسبت به سایر مطالب منطقی تان و میگوئید که آیا فهمیده ام چگونه دسته بندی کنم ادراکات انتزاعی را ؟میگوییم معیارش چیست ؟ میگوئید هماهنگی • آیا فهمیده ام چگونه دسته بندی کنم ادراکات تجربی را ؟ معیارش چیست ؟ میگوئید هماهنگی • و اگر سئوال شود که آیا فهمیده ام چگونه دسته بندی کنم ادراکات ارتکازی را ؟ میگوییم معیارش چیست ؟ میگوئید هماهنگی • یعنی صفت فهم راآورده اید در روش و ناظر بر روش قرار داده اید • یعنی فهمیده ام چگونه دسته بندی کنم، آن معیاری را که قید اصل فهم بود ، همانرا می‌آورید در قسمت های مختلف و تست می‌کنید • هماهنگی اگر

قید اصل فهم شد آنوقت معنایش این است که در عینیت ، درک،رابطه با خارج و رابطه با انسان دارد • یعنی ربط بین انسان وخارج را محقق می‌کند که نفی مطلق آن با اعلام درک منافات دارد • یعنی اگر بگوئید هیچگونه هماهنگی بین ادراک هایتان ندارد ، اصلاً انسان راهی به خارج ندارد ، می‌گویم همین فرمایشات شما اعلام علم است • باید ملاحظه فرموده باشید حداقل خود فهم را • اینکه فهم چنین است موضوع فهم شما قرار گرفته است • اگر تحت احاطه فهم نباشد نمیتوانید همین حکم رابدهید • پس پایگاه درک ، هماهنگی یا خصلتی که برای ذات درک وذات فهم ملاحظه می‌کنید به معنای نپذیرفتن رشد نیست به معنای نپذیرفتن حرکت وتغییر نیست ، اگر گفته ایم ثبات ، جمع بین حرکت وثبات مورد نظر بوده است • یعنی ربط بین ثبات وحرکت • هم جهتی ربط بین ثبات وحرکت شد • هماهنگی با جهت ، ربط است مابین ثبات وحرکت ، زیرا ثبات یعنی اینکه ، درجهت واحد است ودر ضد این جهت نیست ، در جهت متناقض نیست • چون هماهنگی را طرح کرده اید پس قابلیت رشد دارد • هماهنگ تر و هماهنگ تر پس هم حرکت را می‌پذیرد وهم ثبات را • ربط بین ثبات (یک جهت بودن) • البته مراد ما هم جهتی است نه هم جهتی مطلق ، زیرا در صورت اخیر لازم می‌آید که رشد ممتنع باشد وآن علم برای ما محال است • هم جهتی نسبی یعنی هماهنگی • آیا میشود گفت که کفار هم جهتی نسبی دارند ؟ میگوئیم خیر• ذهن آنها درجهت متناقض حرکت میکند ومطلب را وارونه می‌فهمند • درجهت متناقض عمل میکنند • خیال نکنید حتی یک گل زیبایی که می‌بینید ، درزیبائی و توصیف ، شما دو تا برابر نیستند • آن مادی یک مدحی میکند هماهنگ با یک دنیا پرستش خاصی است وشما یک مدحی می‌کنید متناسب با مرآت بودن این گل برای مدح حضرت حق جلت عظمته • او شیفتگی وپرستش را هم حاضر است که پای گل بیاورد ، مؤمن محال است بگوید که گل را می‌پرستم • مؤمن در درجات عالیه ایمان ذره ای حمد برای این گل نمی‌بیند ، همه حمد را مخصوص حضرت حق جلت عظمته می‌بیند • اگر بخواهم مثال را در مرتبه بسیارمتنازل عرض کنم ، شما یک گلی راکه یک نقاش کشیده ، تعریف رنگ و روغن آنرا اگر نیز بکنید ، تعریف کسی را

می‌کنید که ترکیباتی را درست کرده تاتوانسته رنگ و روغن رادرست کند • من باب صنعت او داریدتمجید می‌کنید • نمیشود که تمجید روی خود آن شیئی نیاید • انسان که اختیار دارد نسبت به اینکه درجابزند مختار است ولی درآنطرف عنایت و افاضه‌حضرت‌حق است •

خلاصه مطلب فرهنگ بصورت خیلی فشرده :

اگر پایگاه فرهنگ بازگردد به چیزی غیراز فهم ، حال تغییر هست و قابل اجتماع هم نیست • اما هرگاه برگردد به فهم وتفسیرمان از فهم هماهنگ نباشد نیز به درد نمی‌خورد • هماهنگ نباشد بدین معنی است که آن چیزی راکه درباره‌ٔ فهم میگوئیم با آن چیزی که راجع به معیار صحت میگوئیم با آن چیزی که درباره‌ٔ هستی‌شناسی میگوئیم و خلاصه کلیه مفاهیمی راکه داریم باید برگردد به فهم یعنی مبنا واساس‌وجوهره ای که جریان دارد ، مایعی که جریان دارددرکلیه تعاریفمان ، تعریفی است که از فهم می‌کنید • اگر تعریف از فهم راه رابه خارج قطع‌کرد معنایش‌این است کلیه تعاریفی راکه دارید راهشان به خارج قطع‌میشود •

اینکه فهم رشد می‌کند وبه دلیل هم جهتی شکسته نمیشود بلکه تکمیل میشود ، بدین‌معنی است که هماهنگ تر میشود با نظام هستی ، هم جهت تر میشود با حرکت نظام هستی ، معنایش این است که جهت پذیرش‌کل اینها را دارد ، نهایت ، نسبت تقریب بالا میرود • اگر چنین‌باشد فرهنگ جامعه رشد میکند مبتنی بر ادراك وقابل کنترل هم هست که هماهنگ است یا نه و میتوان نارسائی هایش‌را برطرف کرد • نارسائی پیدا میشود از وضع‌ادراك قبل و نه تناقض • ناهماهنگی با نارسائی فرق دارد • نارسائی یعنی جهت قبلی هماهنگ بود ولی نه در این نسبت تقریب • نسبت به یك طیف زیادی رسا نبودکه آنها را درك کند • ناسازگاری وناهنجاری یعنی درون متناقض‌بود وسرانجام می‌شکست • یعنی تعاریفمان باهم نمی‌خواند • اگر متناقض درآمد ، آن پایه ای که تعاریف به آن پایه بر می‌گردد که خود فهم است باید آن پایه درست کار نکند و اختلال درآن‌بشود • اختلال در ثمرات ، نارسا بودن مبنا را مشخص‌میکند ، زیرا یك نظام و یك مجموعه مرتبط به هم که مبتنی بر یك اصل باشد چیزی نیست الا گسترده تر شدن

همان اصل • اینها روابط تشکیل دهنده همان هستند •

شما یك دستگاه منطقی را می‌بینید بنده عرض می‌کنم بروید روی اصول اولیه اش • اینها همه اش ثمرات آن اصول است • اگر آنجا تناقضی باشد باید بین اینها (ثمرات) هم تناقض باشد •

برادر ساجدی : در مورد تعریف فرهنگ که فرمودید ادراکات پذیرفته شده ، دوستان نظرشان این بودکه پذیرفته شده لزومی ندارد زیرا ما بحث منتجه می‌کنیم• منتجه ادراکات اجتماعی به این معناست که کلیه ادراکات تاثیر دارند ، اما آن چیزی که فرهنگ است مستقل از ادراکات افراد است • اما در مجموع به نظر من میرسید که لفظ پذیرفته شدن دراجتماع باشد ، نه در مورد افراد •

برادر حجت الاسلام حسینی : من اینرا بوسیله یك مثال روشن می‌کنم، چون اصل مطلب ممکن است دراین وقت نگنجد :

هرگاه یك نارسائی در منطق و روش جمع‌بندی اطلاعات باشد ، یعنی در روشی که تعریف ها ، پس از آنکه آن روش بکار گرفته شد بدست می‌آید یك روشی داریم اسمش روش " الف " است ، تعاریفی که نسبت به امور مختلف داریم را بوسیله بکارگیری روش " الف " بدست می‌آوریم• روش " الف " دارای نارسائی است • پس تعاریف نارسائی دارند • حالا کسی آمده روش "ب" را مطرح میکند • طبیعتاً تعاریف با تعاریف قبلی فرق پیدا میکند • اگر این شخص بخواهد باجامعه مفاهمه کند جمع‌بندی جامعه از کانال روش " الف " است ، جمع‌بندی فردی که میخواهد با او مفاهمه کند حتی درباره اینکه نیاز به یك روشی داریم با روش " ب " است • حالا میخواهیم مفاهمه برقرار کنیم• اگر شخص ترکیب درست کند از کلمات مصطلح آنها ، اگر کسی بگوید آقا تعریف بده ، تعریفش با تعاریف متعارف متضاد در می‌آید • مردم میگویند شما چرا اینگونه صحبت می‌کنید ؟ چرا در تعاریف تصرف می‌کنید ؟ از همان تعاریف استفاده کن وحرف بزن• آن شخص میگوید اگر از همان تعاریف استفاده کنم باید درهمان دستگاه ودرهمان روش صحبت کنم• اگر بخواهد ترکیب درست کند درتعاریف موجود ، میگویند ترکیب نامتناسبی است •بخواهد

سیاق درست کند یعنی تعاریف را پشت سرهم بگذارد میگویند بسیار بد حرف میزند • اما اگر در دستگاه خود او سئوال کنید، خیلی سلیس صحبت میکند، برای اینکه ربط کلیه مفاهیم برای او مشخص است • تعاریف با همدیگر میخواند و هرگاه به او بگوئید باغیر مفاهمه بکن، میگوید تا وقتی که دیگران چسبیده به روش " الف " هستند درتعاریفشان، معلوم است که نباید التفات کنند، مگر التفات اجمالی • لذا صحیح است که بگویند دارد مجمل حرف میزند، مبین حرف نمی زند وهرجا نیز که از او تعریف بخواهند باید بگویند این تعریف با تعریفی که متداول است درست نیست • راست هم میگویند، طرفین راست میگویند • در اینجا میگوئیم روش " الف " پذیرفته شده است، تعاریف براساس روش " الف " پذیرفته شده است، روش " ب " هنوز پذیرفته شده نیست • میگوئیم روش " الف " در ارتکاز افراد جا پیدا کرده است، زیرا جزء مرتکزات اجتماعی است • از موقعی که بچه بوده وبعد بزرگ شده، قوه حافظه او دربرخورد که با تعاریف داشته همه اش درآن دستگاه شکل گرفته است • زبان مادری را چگونه یاد می گیرد ؟ زبان جامعه ای را که درآن زندگی میکند یاد میگیرد • برایش هیچگونه صدمه ای ندارد هرگاه شما از کسی سئوال کنید آب یعنی چه ؟ جواب می دهد این دیگر چگونه سئوالی است؟ آب همان چیزی است که میخوریم • یعنی این مفهوم در این جامعه پذیرفته شده است وارتکازات خصوصاً ارتکازات منطقی که یك طرف آن فهمیدن است ودرتعاریف فوق العاده اثر می گذارد از مهمترین پایگاهها هست ، حزب توده علیه اللعنه کاری که می کردند این بود که سعی داشتند ارتکازات جامعه راعوض کنند • مردم که با منطق آنها و دستگاه آنها همراه نبودند • تکراری که مرتباً به گونه های مختلف از رنج ها ونارسائی های موجود درجامعه می کردند، یعنی از امور روحی مردم و از خلاءها استفاده می کردند آنها را پایگاه قرار می دادند برای یك چیز دیگر • نمی خواستند خلاءها را پرکنند، نام آنها رامی بردند تا حواس مردم را به طرف خودشان جمع کنند • وقتی کسی نام محرومیت ورنج وظلم بیاورد حواس مردم به آن جلب میشود • آنها که اهل برطرف کردن ظلم نبودند • آنهاصحبت از ظلم می کردند تابلکه بشود کنار آن کلمه پویایی —

دیالکتیکی را گفت وسپس جریان تاریخ را بشود یك بارگفت وسپس یك باربتوانند پروسه رابگویند و سپس بشود حکومت ابزار راوسپس جامعه سوسیالیستی را • وبه نسبتی نیزدراین امرموفق شدند ، بطوریکه وقتی که باظلم جنگیدن طرح شد باوصف براینکه اصطلاحات و واژه های مذهبی عمیق در این قسمت دراسلام وجود دارد وهیچ جای دیگرنمیتواند وجود داشته باشد درعین حال مردم غفلت داشتند ومی آمدند براساس ادبیات حزب توده وادبیات دیالکتیك واز آنهابرای مقابله با ظلم استفاده می کردند • آدم می نشست پای منبر، می دید منبری فاضل است، دانشمنداست ، در قسمت هایی زحمت کشیده ، منتهاالتفات ندارد که دارد چکارمیکند • واژه هایی راپشت سر هم ردیف می کند ، توجه نمی کند که این کلمات بارهای فلسفی دارد • همه مردم اینجوری نیست که منطق داشته باشند یا نداشته باشند ، که اگر فهم رابه کاربرند مطالب را استنتاج کنند • مثلاً اینکه گرانی راباید چکار کرد اینجوری نیست که همه مردم بدون منطق بتوانند اینرا بفهمند • و یا مثلاً اگر مدتی متمرکز شوند سرد ربیاورند که باید چکار کنند • جز کسانی که قدرت شناخت مطلق را داشته باشند ، قدرت اینکه منطق درست کنند وروابط فهمیدن اینرا بدست بیاورند • آنوقت یك ارتکاز باطل که راه می افتد درنتیجه گیری ها اثر می گذارد وبرای تحلیل یك مطلب اصرار میشود که باید دید بامنافع چه طبقه ای سازگار است • مثل اینکه انسان مادی محفز حرکت میکند و هیچ خبری از ادراك وایمان و اختیار واینکه انسان برخلاف منافع خودش تصمیم می گیرد نیست •

اگر درمنطق یك نارسائی و یا بالاتر، یك مغالطه ای انجام گرفت ، برای ادراکات عموم، نقش ناهنجاری بزرگ دارد درفهمیدنشان : خیال می کنند خداپرستی با تسلیم نشدن نسبت به پیامبر (ص) سازگار است • میگویند خدا را قبول داریم ولی حکم رساله را باید فقها تغییر بدهند • این معنای تناقض بین دو یقین شان است •

والسلام

بسمه تعالـــی

جلسه مشترک برنامه ریزی ۶۵/۴/۲۹

عنوان : رابطه فرهنگ با ارزش

فهرست مطالـب

۱ــ توضیح پیرامون مفاهیم اسلام و کفر(با توجه به تقابل مفهومی آن دو کلمه)

صفحه ۳ــ۱

نتیجـــه :

الف : تعاریف نمی‌تواند اعم از صحیح وفاسد باشند

ب : جهان بینی یکی بیشتر نیســت

ج : پایگاه فرهنگ به درک برمی‌گردد نه به ارزش

۲ــ بکار بردن مفهومی مثل جهان بینی به جای جهان بینی اسلامی صرفاً یک نحـــــوه تقسیم بندی است • البته می‌توان اینگونه تقسیم بندی نکـرد • صفحه ۶ــ۴

۳ــ پذیرفتن استدلال فوق (طرح شده درقسمت دوم) به معنای پذیرش‌یک مرتبه از برابری وجود وعدم خواهد بـود • صفحه ۷ــ۶

۴ــ توجه به اصطلاحات موجود زمینه بیشتری برای طرح مطالب فراهم می‌آورد •

صفحه ۱۰ــ ۷

۵ــ اگر ارزش‌زیربنای شناخت باشد ، گرایش‌ها علت بینش‌ها می‌شود • صفحه ۱۲ــ۱۱

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ جلسه مشترک ۶۵/۴/۲۹

عنوان : رابطه فرهنگ و ارزش

برادر حجت‌الاسلام حسینی : یک مطلب راعرض می‌کنیم درکلمه اسلام وکفر؛ درمسئله معرفت وشناسائی و شناخت ۰ گاهی است‌که به ذهن انسان میآید اسلام یعنی تسلیم شدن به اوامر خداوند متعال که این یک مرتبه ادراک ازاسلام است ۰ ولی این مرتبه ادراک از معنی کلمه اسلام بامعنی کفر مقابل قرار نمی‌گیرد مگراینکه بایک دقت دیگری ملاحظه بشود ۰ کفر یعنی پوشاندن ، اگر درباب معرفت‌کسی بخواهد چیزی رابپوشاند معنایش‌این است‌که چیزی قابل مشاهده و دیدن هست و انسان نیز می‌بیند ولی انکار می‌کند ۰ اگر نبیند ، پوشیده شده است‌برای انسان ، نه اینکه انسان می‌پوشاند پوشانیدن (سترنمودن) اگر ازضعف بینائی باشد یاچیزی حاجب و حائل باشد که مربوط به شخص‌کافر نباشد این شخص‌خودش نپوشانده است ، بلکه پوشیده بوده است‌برای او، پوشانیدن یاستورکردن وقتی است‌که مطلب واضح هست و قابل رؤیت هست اما اختیار سوء مانع است ۰ اگر به صرف اختیار برنگردد کفر به معنای پوشاندن ، صحیح نیست اگر چنین باشد کافر درباب معرفت باید سوء اختیارکند ، انکارکند ، مکابره‌کند ولو اینکه بگوئید دردنیا دونفر کافر بیشتر نداریم ، تعداد مهم نیست ، آن تعداد که پوشانیدند وقیام کردند به‌این پوشانیدن و بردیگرانی که قاصر بودند مشتبه ساختند ولی کلمه کفر واسلام ، تسلیم شدن به‌چه چیز هست ؟ تسلیم شدن به حقایقی که اگر سوء اختیار نباشد طبیعتاً اقرار به آن هست همانطورکه روان بودن آب ، سیلان آب که قابل انکار نیست ، اگر چنین نباشد به کافر نمی‌شود گفت‌کافر (می‌پوشاند) ۰ اگر مشتبه باشد نمی‌شود گفت " می‌پوشاند " صحیح است‌که بگوئیم پوشانیده شده است ، مشتبه شده است۰ عقل ، تمیز، قدرت شناخت (به هریک ازاین معانی) البته کاری نداریم به‌اینکه مجرد است یا غیر مجرد مابه آن کار نداریم بلکه روی خصلت آن تکیه داریم همانطورکه تأکید برخصلت

اختیار می‌کنیم ، ما هیچوقت بحث دراینکه روح مجرد است یا مجرد نیست ، عقل مجرد است یا نه نمی‌کنیم بلکه درآنجائی که بزنگاه مطلب هست ، آنجائی که جانمایه کلام است صحبت داریم • ماعرض‌مان این است‌که اسلام به معنای تسلیم بودن به حقایق یك چیز دیگر اضافه نمی‌خواهد • همین قدر که کفر نورزیم تسلیم شده‌ایم ، هرمرتبه‌ای ازکفر و پوشاندن ، جلوی تسلیم شدن نسبت به حقایق رادرباب معرفت می‌گیرد • این مقدمه را برای این عرض کردم که بگویم اینگونه نیست‌که مادوتاجهان بینی داشته باشیم ، اسلامی وغیراسلامی • آنوقت اسلامی آن نیز به تبعد برگردد ، بلکه یك جهان بینی بیشتر نداریم ، دومی موضوعاً درجهان بینی قرار نمی‌گیرد • بینش نیست ، پوشاندن بینش هست ، پوشاندن بینش که کسی به آن بینش نمی‌گوید ، چشم روی هم گذاشتن ویك طرف رانگاه کردن ، که دیدن نیست •

پس جهان بینی یکی بیشتر نداریم امااینکه گفته میشود اسلامی وغیراسلامی ، بنابراین مقسم می‌خواهیم مطلبی است‌که کلیه تعاریف رازیرسئوال می‌برد یعنی اگر اعم از صحیح و فاسد شد معیار صحت ازمعیار بودن می‌افتد • اگر ماگفتیم که فرهنگ رایك جور معنی کنید که هم ، شامل شود تعاریفی راکه کفار کرده‌اند وهم تعاریفی که مسلمین کرده‌اند این دیگرچگونه حرفی است ؟ هم حرف آنهادرست است وهم حرف اینها ؟ که لازم است مقسم داشته باشد ؟ هم‌حرف اینهاعقلی است وهم حرف آنها ؟ دراینجازیر سئوال بردن اساس‌حقیقت واساس‌حقانیت و صحت و ارزش‌وکلیه معیارهاست و خودش‌درون متناقض‌است یعنی نمی‌تواند تعاریف راتمام کند لهذا تعاریف بر می‌گردد به پسایه‌ٔ کفرش • اگر بگویید تعاریف برمبنای اعم آن آغاز می‌کنیم‌تعاریف بازگشت به کفر می‌کند چون هرگاه گفتید حقانیت هیچکدام ازاین دوتامحرز نیست معلوم میشود که یك تعریف دیگری ازکفر ارائه داده‌اید • اینگونه نیست‌که مابتوانیم جهان بینی غیراسلامی رافرض‌کنیم ویامعرف غیراسلامی رافرض‌کنیم ویاعقل غیراسلامی بتوانیم فرض‌گیریم‌شیطنت می‌توانید فرض کنید ، شیطنت دردستگاه اسلامی جای ندارد و مختص دستگاه کفار است • محاسباتی‌که

معاویه درآن متخصص است شیطنت هست • وقتی از امام صادق (ع) سئوال میکنند که پس معاویه چه داشت ؟ می فرمایند مکر وشیطنت داشت , قوهٔ محاسبه ای که وسیله سوء شود قدرت تمیز ذره ای از معرفت را در هیچ جا ندارد معرفت منحصر است در بکار گیری محاسبه بدون کفران •بدون پوشیدن , همینطوری که اگر بدون پوشیدن باشد جهان می گوید که خدا هست •اساس حجیت عقل است , اما عقل که مشترك بین کافر و مسلم نیست , سوء اختیار عقل را تبدیل به شیطنت می کند بقاء عقل به تمیز آنوقتی است که اختیار به سوء بر نگردد بلکه به حسن اختیار برگردد بدین معنی که اقرارکنیم به آنچه که هست وآنچه راکه چشم می بیند , آنچه راکه عقل می بیند • عقل ازبین می رود وماهیت آن تبدیل به چیزدیگری میشود ودراین صورت صحیح نیست که نسبت تمیز به آن داده شود ویاصحیح نیست که نسبت معرفت به آن داده شود بلکه باید نسبت شیطنت به آن داده شود , وکلیه آنچیزهائی که درباب تمدن هم ایجاد می کند ابزارهای عینی شیطنت را درست می کند • عیبی ندارد کسی شراب درست کند وابزار عینی شیطنت باشد خداوند تبارك وتعالی امکان چنین کاری راگذاشته که هم کفر بورزد , بپوشاند وهم بتواند از آنچه که تحت تسخیر اوست برای پوشانیدن بیشتر تاثیر آن به کار گیرد •

بنابرآنچه که دراینجا عرض می کنیم حجیت به خود عقل برمی گردد , جهان بینی یك شکل بیشتر فرض ندارد و صحت دراین شکل است که امکان پیدا می کند •

اگر گفتید که هم اوراست می گوید هم شماراست می گوئید حالا یك چیزی پیدا کنید که بی جهت باشد بدین معنی است که یك چیزی پیدا کنید که جهت آن , جهت زندگی باشد •

برادر ساجدی : بحثی که مطرح کردند همان بحثی بود که صبح درجلسه مطرح بود یعنی سئوال شده بود که آیا فرهنگ به معنای وحدت ترکیبی ادراکات یك مجموعه صد درصد عقلی است یادارای پایگاه ارزشی است وازارزش ها تبعیت می کند • حاج آقا اشاره به ریشه بحث کردند که ما اصلاً فکر کردن آنهارا عقلی نمی دانیم •

برادر درخشان : این نکته‌ای که الان جناب آقای حسینی فرمودند که جهان بینی یکی است و آنهم در انحصار مسلمین است و غیر از آن معرفت نیست بلکه جهل است ۰ این فرمایش ایشان چیزی نیست جز ارائه تعریفی از شناخت صحیح ۰ بدین معنی که شناخت صحیح را مساوی شناخت می‌گیرند و می‌فرمایند آن چیزی شناخت است که حتماً صحیح باشد ۰ در غیر اینصورت شناخت نیست بلکه یک جهل است ، یک تصوری است لذا می‌فرمایند جهان بینی اسلامی و غیر اسلامی نداریم ۰ اگر ما جهان بینی را مساوی جهان بینی صحیح بدانیم اسلامی است ۰ خوب ، این یک تعریف است ۰ می‌شود اینطور نکرد مثل این است که بگوئیم غذا یعنی چیزی که خوردن آن حلال باشد دیگر غذای اسلامی و غیر اسلامی نداریم والا اگر بگوئیم یک غذای حرام که کفار می‌خورند می‌فرمائید دیگر این غذا نیست زیرا غذا به معنای چیزی که بدن به آن نیاز دارد تعریف می‌شود پس این غذا نیست بلکه سم است ۰ این یک برخورد است یعنی بگوئیم غذا یعنی آنچه که حلال است ۰ در امر نوشیدن هم همینطوری یعنی آنچیزی قابل شرب است که حلال باشد ۰ این یک تعریف است اما می‌شود آنرا برعکس کرد یعنی یک تعریف اعم داد بعد با یک صفت آنرا مقید کنیم ۰ آنوقت اسلامی و غیر اسلامی پیدا می‌کند ۰ من فکر می‌کنم دومی قابلیت استفاده بیشتر در انتقال مفاهیم دارد اولی خیلی قلمروش محدود می‌شود اما در دومی امکان مفاهمه بیشتری را بوجود می‌آورد یعنی یک غذا ست که حکم حرمت بر آن جاری است اما یک غذا نه ، خوردن آن حلال است ۰ نیائیم همه چیز را محدود کنیم به آنچه که حلال است و آنچه که حرام است را از زیر چتر مفهوم غذا خارج کنیم ۰ شناخت نیز همینطور است ، یعنی یک شناختی پیدا می‌شود یک معرفتی پیدا میشود یا صحیح یا غلط ، اگر صحیح بود می‌شود اسلامی ، اگر غلط بود میشود غیر اسلامی ۰

یک جهان بینی است که صحیح است اسم آن را می‌گذاریم جهان بینی اسلامی ، و یک جهان بینی است که غلط است که جهان بینی کفر است ۰ می‌فرمایند که کافر حتماً به جهان بینی صحیح رسیده بعد کفر ورزیده است ، عرض من این است که نه خیلی وقتها اینگونه نیست بالاخص با تعریفی

که جناب آقای حسینی فرمودند اگر واقعاً اصل رابراین بگذاریم که جهان بینی صحیح یعنی جهان بینی اسلامی یعنی کفار یک دور آمده اند وازاسلام گذشته اند وبعد کفر ورزیده اند وگرنه که کلمه کفر (به معنای پوشاندن) برحرکت آنها اطلاق نمی شود • من نمی خواهم بحث رادرلفظ ببرم که کفر چون به معنای پوشاندن است پس لهذا ما باید معرفت رابراین اساس تعریف کنیم • حداقل این کار من نیست زیرا تسلط به ریشه ٔ لغت ندارم که آیا واقعاً همه جاکفر به همین معنا به کار گرفته شده یانه ، ولی می خواهم عرض کنم که لازمه این تعریف این است • یعنی اگر بگوئیم جهان بینی یعنی جهان بینی اسلامی وکافرکسی است که به حقیقت این جهان آنگونه که اسلام گفته است پی برده وبعد پوشانیده است این حرف بدین معنی است که کفارباید یک دور معارف اسلامی راخوانده باشند مثلاً یک بنده خدائی که ازپدر ومادرغیرمسلمان به دنیاآمده (مثلاً مارکس) وتاریخچه زندگی اونیز می دانیم که هیچوقت به حوزه های علمیه نیامده که یک ، دور معارف اسلامی بخواند تابه جوهره ٔ اسلام پی ببرد وبعد کفر بورزد بلکه ازاول دریک محیط غیراسلامی رشد کرده وهرآنچه که نوشته فکرمی کرده که جهان بینی صحیحی رابدست آورده است درحالیکه ازبعد یک مسلمان این شخص کافراست •

بنابراین این مسئله که جناب آقای حسینی اینقدر آنرا محدود می کنند که حتی درمحدوده ٔ عقل هم می فرمایند که عقل نیز یعنی همان چیزی که مسلمین دارند ، آنها عقل ندارند ، آنها شیطنت دارند عرض من این است که باید درتعریف عقل دید که آیا عقل یعنی قوه ای که صحیح می اندیشد یاقوه ای که می اندیشد وتدبیر می کند ازامام جعفر صادق (ع) روایتی خواندند که بنای ما براینگونه استدلال کردن نبود •

پس تمام فرمایشات حاج آقا درد ومطلب بود ، یکی بازکردن کلمه کفر که یک بحث لفظی است و دوم استفاده ازروایات که هماهنگ باکار ما نیست • درخاتمه می خواهم عرض کنم که می توانیم این قرار رابگذاریم که عقل یعنی قوه ٔ دراکه یک مسلمان که صحیح می اندیشد البته مسلمین هم اشتباه می کنند حالا معلوم نیست که درآنجا دیگر تکلیف چیست •

پس این نحوه برخورد خیلی محدود می‌کند درحالی که ما می‌توانیم جهان بینی را شناخت از جهان بدانیم وجهان بینی ای اسلامی است که براساس موازین اسلام باشد وغیراسلامی است اگر براساس موازین غیراسلامی باشد و کافر هم به این معنا نیست که حتماً حقیقت اسلام وجوهره و شناخت یك شیء را آنگونه که براساس موازین اسلام بوده، دیده وبعد کفر ورزیده است اصلاً ما خودمان نیز ندیده‌ایم، اگر دیده بودیم که دیگر لزومی نداشت اینجا دورهم جمع بشویم و منطقی بسازیم که براساس آن مابانك رابشناسیم آنگونه که اسلام گفته است تا چه رسد به کفار ما هنوز خودمان نیز مسلح به منطقی نیستیم که حقایق مربوط به مسائل تخصصی را آنگونه بشناسیم که هست.

برادر حجت‌الاسلام حسینی: ما تمسك به قول فقیه وامام را کنار می‌گذاریم، تمسك به معانی لغت را نیز کنار می‌گذاریم اما در بحث عقلی، می‌گوئیم آیا تعریف می‌تواند درون متناقض باشد یا نه؟ شناختی که شناخت نباشد (یعنی سلب شئ عن نفسه) داریم؟ یعنی می‌شود که شناخت را به گونه‌ای تعریف کرد که شناخت نباشد؟ مثل اینکه آهن را به گونه‌ای تعریف کنیم که به آن سختی نباشد ودرپایان تعریف چوب کرده باشیم؟ وقتی که ما می‌گوئیم "شناخت" یا "معرفت"، معرفت که نمی‌تواند لقب اندیشه باشد، اگر از ادراك وشناخت (غیر از عملیات ذهن که هم کافر وهم مسلم دارند) صحبت کردیم و خود معرفت موضوع سخن مان باشد هرگاه سلب شئ عن نفسه کنیم یا باید برای معرفت کفار نیز درجه‌ای از عرفان بپذیریم که درهمان نسبت از عرفان صحیح نیست به آنها کافر بگوئیم یعنی به حقایق این عالم درآن نسبت معترفند مثلاً اگر میلیارد درجه باشد و بگوئید به درجه‌ء یك میلیاردم که برسند کفار معترفند می‌گوییم پس به آن درجه که برسند مسلمند نسبت به حقایق جهان یعنی معرفت که نمی‌تواند از خودش سلب بشود زیرا اگر از خودش سلب بشود دیگر نمی‌توان به آن شناسائی گفت. می‌خواهم عرض کنم که وجود وعدم را که نمی‌شود مساوی محض گرفت، تغایر که نمی‌شود نفی کرد. در یك مرتبه آن نفی تغایر وبرابری وجود وعدم می‌آید یعنی شناخت ونشناخت درهمان مرحله باید مساوی

باشد وتحت عنوان شناخت دربیاید • یعنی اگر روی یك مرحله آن دست بگذارید وبگوئید دراین مرحله شناسائی وعدم شناسائـــی تحت عنوان شناسائی قـرار می‌گیرنـد که صحیح نیست •

اگر وضعیت تغایر نفی شود هراستدلالی هرجوابی راخواهد داد ، هرمنطقی وهرکلامی ، هـــر معنائی راخواهد داد وقطعاً حضرتعالی (آقای درخشان) ملتزم به چنین معنائی نیستند •

برادر ساجدی : اگرعدول کنیم بنابرآنچه که حضرتعالی فرمودید و بگوئیم تفکر آنهـــا شیطنت است و فرهنگ آنها نیز چرند است دراینصورت یك چرند شیطانی خواهیم داشت ویـك فرهنگ الهی یعنی هردو راداریم • فرهنگ الهی حاصل درك انسانی است وآن چرند شیطانی حاصل شیطنت انسان است وهر دوی اینها وحدت ترکیبی فعل خاصی است که حاصل ایـــن فعل خاص دریکی شیطنت می‌شود و در دیگری تفکر و ادراك • آیا اینها ازیك نوع فعل خـــاص هست یانه ؟ الان که ماقضاوت می‌کنیم ومی‌گوئیم این یکی نه ودیگری بله ، آیا به‌دلیل همین نوع فکرکردن است یایك خصلـــت درآن فکرکردن هاست که موجب شده این نتیجه را • ؟

به هرحال اگر یك مقدار ازریشه عدول کنیم وبیائیم دربحث فرهنگ وآنگاه شما آن ریشـــه را در این بحث بکاربگیرید و تطبیق کنید تامعلوم بشود که خلاصه اینکه می‌گوئیم فرهنگ اسلامی است یافرهنگ تبعیت می‌کند ازارزش ها غلط است یا صحیح است ؟ به اضافه اینکه یك نکته فرمـــوده بودید که ماوقتـــی ازاحکام تبعیت می‌کنیم یعنی شراب نمی‌نوشیم ، عقلاً تبعیت می‌کنیـــم اما نه اینکه عقلمان گفته است که بـــد است • عقل گفته است هرچه شرع فرموده است تبعیت کن و چون شرع فرموده است حرام است ، نخور ، من نیـــز نمی‌خورم • پس بحث دراین اســـت که مستقیماً عقلی است یابه طریق غیر مستقیم که عرض کردم ؟

برادر درخسان : به نظر من بحثی که آقای ساجدی طرح کردند به نکته اصلـــــی نزدیك تر است بنابراین درپاسخ استدعا می‌کنم که همین نکته رابرای بحث ملاك قرار دهنـــد امادربحثی که مطرح فرمودند یك نکته می‌خواهم عرض کنم •

ما به هرحال این نکته راقبول می‌کنیم که شناخت صحیح واحد است یعنی به هرحال ایـــن
لیوان هم به اعتبار اینکه یك شئ خاصی است دراین دنیا که باسایر اشیاء فرق می‌کند یك تعریف
دارد نه دوتعریف • اما مادریك دنیائی زندگی می‌کنیم که فعلاً ادعای خیلی هااین است که
برداشت ها وتعاریف مختلفی ازاین لیوان دارنـد , مثلاً چند نفر هستندکه می‌گویند ماایـــن
لیوان راآنگونه که هست شناخته‌ایم الان کفار نیز می‌گویند که ما مسائل اقتصادی واجتماعـی
رافهمیده‌ایم و درك می‌کنیم , مسلمین نیز چنین ادعائی دارند ومی‌گویند مادرك می‌کنیم •آنهـا
لفظ شناخت رابرحرکت وکارخود شان اطلاق می‌کنند • مادرادبیات اسلامی خودمان کلمـــــه
شناخت راندا شته‌ایم , تئوری شناخت یك لفظی است نوعاً گرفته شده ازشرق • تاسیس این
لفظ راامارکسیست ها کرده‌اند , آنها می‌گویند ماتاریخ وجامعه رامی‌شناسیم بنابراین اگـر مـا
بیائیم و درمقابله‌ٔ باآنها , نسبت به کلمه‌ای که آنها استفاده می‌کنند حمله کنیم خیلـی از
زمینه هائی که می‌توانیم درآنها باآنها بجنگیم راازدست داده‌ایم اما اگر بگوئیم چیزی که شما
به عنوان شناخت به آن معتقد هستید درنهایت جهل بیشتر نیست واینرا ثابت کنیم یعنـــی
بگوئیم شناخت اسلامی یعنی شناختی که شما رابه حقیقت می‌برد و ثابت کنیم آنچه که بعنوان
شناخت درجامعه مطرح است چیزی جز جهل نیست امابه اصطلاحات رایج درجامعه اهمیت
بدهیم , اهمیت دادن غیرازقبول کردن است , مطالعه وضع موجود غیرازپذیرش وضع موجود
است , اگرکسی به شرائط و وضع موجود توجه کرد • این حسن حرکت اوست زیرا دارد باتوجه
به شرائط حرکت خودش راجلو می‌برد واگرکسی به شرائط توجه نکرد زمینه های مهمی را از
دست داده برای اینکه بتواند تغییراتی رابوجود بیاورد , الان دردنیارایج است که میگویند
ماتئوری شناخت داریم , الان بزرگان و متفکران اسلامی هم درجامعه ازجهان بینی اسلامـی
صحبت کرده‌اند • صرف گفتن کلمه جهان بینی اسلامی یعنی جهان بینی غیراسلامـی هـــم
وجود دارد ـــ مارکس و دیگران معتقدند که ما جهان بینی داریم • پس ماباید توجـــه بـــه
اصطلاحات موجود بکنیم که غیرازپذیرفتن اصطلاحات موجود است • اگر ماازالان بیائیم وبگوئیم

هرکسی گفت شناخت , اوجهل رامی‌گوید ویا هرکسی گفت ما ازطریق کاوش های عقلی جلومیرویم آنها شیطنت می‌کنند مادر واقع امکانات زیادی رابرای تغییر درادراکات و جایگزین‌کردن مفاهیم اصلی از دست داده‌ایم درحالی که اگر بگوئیم شناخت صحیح یعنی شناختی که براساس موازین صحیح حاصل بشود ومامطمئن هستیم که رسیدن به‌آن مراحل عالی شناخت مراتب زیادی — دارد مثل ایمان است‌که مسلماً ایمان هیچکدام ازمادرحد معصومین نیست اما اینگونه نیزنیست که لفظ ایمان رافقط مختص‌به معصومین قراد هیم وفقط به حرکت آنها اطلاق ایمان بشود وبه غیر ازآنها نشود • در صورتی که بین مسلمین نیز از نظر ایمان مراتبی است • بنابراین میخواستم عرض‌کنم که اگر مابه اصطلاحات موجود توجه می‌کنیم به معنای قبول اصطلاحات نیست , باید برای تغییر درادراکات دقیقاً شرائط لحاظ کرد ومن فکر می‌کنم کارائی کلمه جهان بینی اسلامی و جهان بینی های غیراسلامی خیلی قوی تراست در پیش‌برد مفاهیم اسلامی ازاینکه جهان‌بینی را اختصاص به‌اسلام‌دهیم هرچند درپایان اثبات می‌کنیم که شناخت‌واقعی شناختی است‌بر اساس‌موازین اسلام •

برادر حجت‌الاسلام حسینی : این نکته‌ای که فرمودند قابل توجه است‌که یك لوازم عمل و تاثیر عینی است • خدای متعال نیز هیچ پیغمبری رانفرستاده مگر به‌لسان آن قوم و به زبان همان مردم • می‌شده که اوّل کار به‌لسان عربی مبین بفرستد • اما به‌عربی و به زبان همان قوم فرستاده است و درحد فهم فرستاده‌است و دستور داده که بامردم‌صحبت کنید • "کلم الناس‌علی قدر عقولهم" یعنی به‌اندازه‌ای که می‌توانند تمیز دهند وبافرمود° است‌که "وبمارحمه من الله ..." یعنی اینها کفر می‌ورزند وچشم روی هم می‌گذارند اما تو درمقابل انکار وچشم روی هم گذاشتن شان ملایم صحبت‌کن, بردباری کن, آنهارا از درون خود شان منفعل کن تا اینکه بلکه آنها نجات پیدا کنند وبلکه برای آنها هدایتی حاصل شود چون تو نبی رحمت هستی و بعد می‌فرماید "ولوکنت فی ظن غلیظ القلب , لن فضوامن حولك" اگر تو سخت‌گیری می‌کردی تورا رها میکردند و نمی‌ماندند , مراتب نازله هم از

سخت گیری که عقاید اینها را به خطر می انداخت مثل تسلیم شدن به ولایت حضرت مولی الموحدین (که از یک جهت باید مراتب عالی گفت و از یک طرف مراتب نازله) بر آنها که سخت نبود ، وجود حضرت مولی بر آنها نعمت و رحمت بود ، ولی بر آنها سخت بود که دست از رسوم قومی بردارند ، دست از قبایل و عشایر بردارند ، این سختی در مقابل راحتی که از مولائی حضرت علی (ع) بدست می آورند قابل قیاس نبود ولی آنها قبول نکردند ، پس لوازم عملی را دیدن یعنی این مطلب را (که آقای درخشان به آن عنایت کردند) ما در تبلیغ مطلب لازم می دانیم و جای تردید نیز نیست ولی آنچه را که ما به حضورایشان عرض کردیم در موضع تحقیق است نه در موضع تبلیغ. در موضع تحقیق باید هماهنگی عمومی اش مورد ملاحظه قرار گیرد و درون متناقض نبودنش مورد ملاحظه قرار گیرد و در عین حال من باد وجمله مطلب را تمام می کنم .

۱ــ آیا شناخت شناسی از کمونیست ها راه افتاد یا بحث علم و معرفت در احادیث طرح شده ؟ خود اینکه عقل چکاره است ، جنود ش چه چیز هست ؟ و من باب مثل جهل چکاره است و جنود آن چه چیز هست ؟ جهل را بصورت عدم ندیدن همه صحبت در این است که اگر ما گفتیم که عقل ، کافر و مسلم دارد باید کتاب جهل کنار رود چون بحث شد که این کلمات در فرهنگ ما هست یا نیست من عرض می کنم همان حرفی که می گوئیم حرف آنها دروغ و باطل است ، اینرا هم در آیات خیلی زیاد داریم که قرآن زیاد می فرماید که اینها " گمان می کنند" میفرماید ، " مقابله با تو می کنند درحالیکه یقین دارند که مقابله شان باطل است" . و یا میفرماید " پیغمبر، تورا به نبوت می شناسند ، همانگونه که فرزندانشان را می شناسند" . در باب شناخت و انکار کردن یک چنین اموری را داریم، در باب عقل وجهل وعلم و ایمان چنین اموری را داریم، اصلاً آنجا وقتی لشکر عقل را می شمارند برخلاف ادراک موجود یعنی فکر کردن و اندیشیدن می شمارند ،صفات اخلاقی افرادی را می شمارند که آن صفات اخلاقی ، رفتار متناسب ذهنی را تقاضا می کند عقل را به صورت قوه محاسبه جدیداً تفسیر کرده اند ، قوهٔ محاسبه متشکله به شکل خاص می شود عقل . بعد ما ببینیم که آیا معرفت شناسی که ماتریالیست ها را انداخته اند برای چه بود؟ آیا

غیر ازاین بود که می‌خواستند بگویند مبنای ادراک ، ارزش‌ها ومبنای ارزش‌ها به اصطلاح خودشان خصلت های متناسب باابزار هست ، در ادبیاتشان نیز هست که می‌گویند خصلت طبقاتی دارد ، یعنی ارزش حاکم برذهن او، ارزش طبقاتی است یعنی شناخت متاثر است از ارزش و ارزش متاثر است از گرایش به چه ابزاری . این مطلب راآنها که مطرح کردند ، آنهاآمدند و اساس عقل راارزش قرار دادند ، اسلام می‌گوید " بالعقل اعاقب" یعنی به عقل معاقبه میکنند " وبه اصیب" وآنرامحور قرار می‌دهند . نمی‌گوید " بالایمان اعاقب وبه اصیب" نمی‌گوید به باور و به یقین محاکمه می‌کنند . بلکه می‌گوید به عقل محاکمه می‌کنند ، برای عقل نیز صفاتی را ذکر می‌کند که آن صفات گونه ٔ خاصی ازاندیشیدن است . نکته‌ای دیگر می‌خواستم دراینجا عرض کنم .

گاهی است که نویسندگان مابه دلیل همان خصلت تبلیغی که حضرتعالی می‌فرمائید رعایت کرده‌اند کلمه جهان بینی اسلامی راذکر کرده باشند وبنده هم مجبور شده‌ام ودرخیلی از جاها ازاین قبیل صحبت کرده‌ام امابینش که چند تاداریم ، آدم یامی‌بیند یانمی‌بیند ، در هررتبه‌ای که دیدن رانسبت دادید دیگر ندیدن نیست ، ازهرزاویه یك جوری‌بینیم دیگر یعنی چه ؟ این برای قاطی کردن مطلب است و مبتلا شده‌ایم به یك ادبیاتی که حالا وقتی خودمان نیز می‌خواهیم برای صحبت کردن جائی برویم مجبور هستیم ازاین لغات به کار ببریم گرچه یاقیود زیادی نیز به کار می‌بریم . در تبلیغ :

چون که باکودك سر و کارت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد

حضرت امام خمینی می‌فرمایند که خداوند متعال در قرآن ، خودش راباشتر به ما معرفی کرده است . چون ما درمرتبه حیوانیت هستیم وخدا باحیوان به ما معرفت می‌دهد ، می‌گوید نگاه به شترکن .

می‌خواهم عرض کنم که مسئله معرفت به معنای اسلامی‌اش ما داشته‌ایم و معنای معرفت رابصورت غیراسلامی‌اش که آورده‌اند برای چه بود ؟ این مطلب مهمی است که مادرحین ورود بلافاصله

نگاه کنیم که نقیض مطلب چه می شود تا به دامن نقیض نیفتیم • برای متوجه شدن در کار تحقیقی یعنی برای شناخت شئ، مبتلا به نقیض آن نشویم • اگر ارزش زیر بنای شناخت شد ولو به معنای معیار صحت آن ، آنوقت پای ارزش در تغییرات به چه چیز بند است ؟ به ادراک ما از ارزش است دیگر، یعنی در اینصورت عملاً گرایش ها علت بینش ها نمی شود ؟ یعنی باورها علت دیدن های مختلف نمی شود ؟ و در اینصورت پای باور هیچ کجا بند نیست ، زیرا باور تغییر می کند •

برادر ساجدی : گاهی است که ما می گوئیم فرهنگ به عنوان وحدت ترکیبی ادراکات مستقیماً از عقل گرفته می شود یعنی محک و معیار وحجیت آن مستقیم عقل است ولی یک بار است که می گوئیم یک سری از ادراکات ما است که (بعد می توانیم به آن فرهنگ بگوئیم) محک ومعیار آن وحی است که وحی خود عقلاً به دست میآید •

و به عبارت دیگر گاهی است که اگر سئوال شود چرا درساختن شراب فکر نمی کنی ؟ جواب داده میشود چون معیار صحت هماهنگی است وهماهنگی حکم می کند که نکن ، که معمولاً اینجور نمی گوئیم ولی درشکل دیگر ممکن است گفته شود که این کیفیت ادراکات یک محک می خورد از وحی که استنباط از وحی عقلاً تمام می شود •

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ جلسه مشترک ــ ۶۵/۵/۱

عنوان : پایگاه فرهنگ

فهرست مطالب

۱ــ پایگاه ادراکات نظام ارزشی است که تعین آن خارج ازادراکات ماشکل می‌گیرد .

صفحه ۳ ــ ۱

۲ــ اگر ملاك حجیت درتکلیف ، علم وآگاهی است دراینصورت چگونه ارزشی که پایگاهش به خارج از درك وحاکم بر درك برمی‌گردد میتواند ملاك حجیت باشد .

صفحه ۹ ــ ۵

اشکال

۳ــ اگر ادراکات پایگاه فرهنگ باشد قدرت تغییر فرهنگ رانخواهیم داشت .

صفحه ۱۲ ــ ۱۱

اشکال

۴ــ اگر نظام ارزشی خارج از درك ما نباشد ، بینش یك بینش مادی میشود .

صفحه ۱۳ ــ ۱۲

۵ــ پایگاه صحت ارزش هماهنگی است .

صفحه ۱۴ ــ ۱۳

بسمه تعالی

برنامه ریزی ــ جلسه مشترک ۶۵/۵/۱

ادراکات پایگاه فرهنگ :

برادر درخشان : بنظر میرسد این اشکال قبلاً هم درجلسه مورد بحث قرار گرفته است ولی حالا من اصل اشکال را دوباره تکرارمی‌کنم • بحث درتعریف فرهنگ بود , جناب آقای حسینی فرمودند فرهنگ عبارت است از مجموعه ادراکات اجتماعی یاجریان رشد ادراکات اجتماعی که بعد دیدیم آن کلمه رشد خودش بارارزشی دارد , بنابراین فرهنگ همان مجموعه ادراکات اجتماعی است • سپس این سئوال مطرح شد که آیا این صرفا یك تعریف است یا استدلال هم پشت این تعریف نهفته است ؟ یعنی این حاصل یك دستگاه تحلیلی است • روی این قسمت بحث نشد که چرامابه این تعریف رسیدیم ؟ بافرض این که اینرا بعنوان یك تعریف بپذیریم سئوال شد که حالا پایگاه فرهنگ به کجا باز می‌گردد ؟

درمقابل این تعریف , تعریف جدیدی ارائه شد که فرهنگ عبارت است از نظام ارزشی مورد قبول یك جامعه و درپاسخ این سئوال که پایگاه فرهنگ چیست ؟ حاج فرمودند پایگاه فرهنگ به درك باز می‌گردد • خوب یك اشکالی که دراینجا مطرح شد این بود که اگرفرهنگ مجموعه ادراکات جامعه است پایگاهش نمی‌تواند به درك فرد بازگردد , پایگاهش نمی‌تواند درك باشد , چون اگر اینرا بپذیریم نتیجه می‌گیریم رشد ادراکات به تبع خصلت ذاتی درك است •مجموعه ادراکات اگر پایگاهش به خود درك بازگردد پس رشد ادراکات به خصلت ذاتی درك بازمیگردد درك خاصیتش این است که درزمان روبه تکامل است : خوب ما قبول می‌کنیم که ادراکات انسانی تدریجی الحصول است اما جهتش ممکن است روبه رشد نباشد , ممکن است جهل انسان رشد کند وبه تعبیر خود جناب آقای حسینی مجموعه‌ای از مغالطه ها وشیطنتها تشکیل می‌شود و رشد می‌کند بنابراین حتماً رشد ادراکات باید به جای دیگر بازگردد • یعنی ما باید ضابطه ومیزانی خارج از مجموعه ادراکات داشته باشیم که تکیه گاه رشد این ادراکات آن ضابطه باشد نه خود درك , مضافاً اینکه اگرما رشد یك بینشی رابه خودش بازگردانیم , این مطلب مثل آن

تحلیلهای مادیون است ، مثلاً آنها می‌گویند تکنولوژی خود ش رشد می‌کند ، علم هم ذاتاً خود ش رشد می‌کند ، تاریخ هم ذاتاً یک دینامیسمی دارد که به سمتی حرکت و جهت‌گیری می‌کند • اما ما نمی‌توانیم نرخ تغییرات یک متغیر را به خود ش بازگردانیم واگر برگردانیم یعنی آن تغییر را خصلت ذاتی آن متغیر دانسته‌ایم • درمورد ادراکات هم همینطور، ادراک بذاته رشد نمی‌کند پس ما نیاز به یک پارامتر دیگری داریم آن پارامتر نظام ارزشی ماست که خارج ازقلمرو ادراکات مشخص شده و به کمک ادراکات ما شناخته می‌شود اما تعین‌اش خارج از قلمرو ادراکات ماست• این چیزی است که مادیون ندارند • بحث که بدینجا رسید حاج آقای حسینی بحثهائی را شروع کردند که خود درک ، مکانیسمش چیست و ارزش نمی‌تواند مبنا باشد • بنابراین من عرایضم را خاتمه میدهم و می‌گویم اگر ادراکات را مبنای فرهنگ بدانیم درآنصورت تغییر در فرهنگ به حسب تغییر در ادراکات باید تفسیرشود ، و تغییر در ادراکات پایش‌جائی بند نیست ، درحالیکه برعکس جناب آقای حسینی می‌فرمایند چیزی که از زیرچتر ادراکات خارج شود پایش‌جائی بند نیست ، تکیه گاه محکمی ندارد آن چیزی که از زیرچتر ادراکات خارج باشد • امابحث اصلی ما این است که تکیه گاه ادراکات باید یک نظام ارزشی باشد که تعین اش خارج ازادراکات ماست اما شناخت آن به کمک ادراکات ماست • این مطلب که شناخت نظام ارزشی به کمک عقل ودرچهارچوب ادراکات ماست ، راجناب آقای حسینی تکیه گاهی دانستند که مبنای فرهنگ را ادراکات معرفی کنند ، درست است همه چیز به کمک عقل بدست میآید ودرک ماست که تصویر ت ازهرامری رامشخص می‌کند اما تغییردرادراکات ما نمی‌تواند به خود درک بازگردد چون دراینصور درک یک خصلت ذاتی پیدا می‌کند وآن خصلت ذاتی این است که درمسیر تحولات تاریخی خودش مرتب روبه تکامل میرود ، درحالیکه ما معتقد به‌این نیستیم وانسان اگر معتقد و متعبد به احکام الهی نباشد روبه تکامل نمی‌رود بلکه فساد اوزیادتر می‌شود • صبح هم برادران می‌گفتند اگرما پایگاه فرهنگ را نظام ارزشی بدانیم ، درآنصورت پایگاه نظام ارزشی به‌جائی بند نیست چون نظام ارزشی همان ایمان است و ایمان پایگاه محکمی ندارد بلکه عقل پایگاه

محکمی دارد ، درحالیکه بنظر می‌آید مطلب کاملاً برعکس است واین ایمان است که پایگاهش محکم است چون تکیه گاهش خارج از قلمرو عقل است • گرچه که شناخت نسبت به آن پایگاه عقلاً حاصل می شود •

یك وجه دیگر مطلب هم این است که جناب آقای حسینی فرموده بودند ادراك یعنی ادراك صحیح و جهان بینی یعنی جهان بینی صحیح ، دوجهان بینی وجود ندارد اگرواقعیت یك چیز است پس یك بینش نسبت به آن باید وجود داشته باشد • عرض کردیم این هم یك تعریف است و می توان یك نحوهٔ دیگری تعریف کرد مثل اینکه بگوئیم محاسبه یعنی اگر دو و سه با هم جمع شوند جواب پنج بشود واگر جواب پنج نشد دیگراین محاسبه نیست و اشتباه است ، یعنی محاسبه غلط را نفی کنیم و بگوئیم هرکسی محاسبه می‌کند ریاضی دانهاکه مسائلی راحل می‌کنند بگوئیم همه این محاسبات غلط است و اصلاً اینها محاسبه نیست بلکه محاسبه ، آن حرکتی است که جواب صحیح راارائه بدهد ، من جسارتاً می‌خواهم عرض کنم جناب آقای حسینی بالاجبار یك چنین تعریفی رامطرح فرمودند چون این تعریفی است که باآن تئوری هماهنگ است که مبنای فرهنگ رابه نظام ادراکات باز می‌گرداند والا ضرورتی برای ساخته شدن این تعریف بنظر نمی‌آید پس اگر دراینجا کمی تردید بکنیم دیگر نیاز زیادی به چنین تعریفی نداریم تابگوئیم محاسبه یعنی آن چیزی که جواب صحیح داشته باشد و بقیه محاسبات راازدائره المعارف حذف کنیم واشتباه درشناخت هم همینطور خصوصاً اینکه مامعتقد هستیم ادراکات ماتدریجی الحصول است یعنی محل اشتباه درآنها هست • بنابراین اگر درادراکات ما محل اشتباه باشد حتماً نیازبه یك میزان و ضابطه‌ای داریم که بالاستقلال ازآن دستگاه ادراکات مامشخص شده باشد اما توسط ادراکات بدست بیاید وآن میزان برای حرکت ما در شناخت و درجهان بینی تمام است • آنوقت محل اتکای فرهنگ همین نظام ارزشی است واین نظام ارزشی خود توسط عقل بدست آمده است اما آن طریقت و وسیله است ، محور وتکیه گاه همان نظام ارزشی است که خارج از قلمرو ادراك است وتوسط ادراکات مشخص می شود ، البته

ممکن است درشناخت نظام ارزشی ما اشتباه کنیم ولی این بدین معنا نیست که پایگاه فرهنگی ما آن نظام ارزشی نباشد که درخارج از قلمرو ادراکات ما متعین شده است .

برادر ساجدی : من درنظر داشتم که این بحث تمام شود والآن هم ازجناب آقای حسینی تقاضا می‌کنم بحث را روشن تر پاسخ دهند تا قضیه بدرستی معلوم شود .

برادر حجت الاسلام حسینی : آنچه یقینی هست وحی به غیر از پیغمبر (ص) نازل نمیشود یعنی شناخت برای غیر از پیغمبر اکرم صلوات ا ... علیه وآله ومعصومین صلوات ا ... علیهم که درآنها علم تدریجی الحصول نیست ، برای همه مراتب رشد منهای آنهاکه علم برایشان تدریجی الحصول است تدریجی الحصول نیست و درعلمشان اختلافی نیست ولی این نکته مهمی است درباره عارف هرقدرهم که مقامش بلند باشد نمی‌توانید بگوئید درعلمش اختلاف واقع نمی‌شود ، علم کسی که درآن اختلاف واقع نشود عصمت از خطا واشتباه لازم دارد منهای آنجاکه خداوند متعال " عصمهم ... من الزلل " آنرا که کنار بگذاریم بقیه مخلوقات عصمت از زلل ندارند ، عصمت ازاشتباه ندارند ، این مطلب مقدمه بود . مطلب دیگراین که انسانی که معصوم نیست وعلمش تدریجی الحصول است ، معیار حجیت درعقاب وثواب نمی‌تواند به غیرعلم بازگردد ، یعنی اگر کسی که به چیزی عالم نباشد نمی‌توان او را مواخذه اش کرد ، اگر مواخذه کنند ظلم کرده اند ، کسی چیزی رانمیداند او راعذاب می‌کنند که چرا ندانستی ؟ می‌گوید خوب نمی‌دانستم . اگر بگویند مقدماتش را می‌دانستی دردانسته ها یعنی مقدمات می‌شود عذاب و مواخذه کرد ولی اگر بگوئیم هیچ چیز نمی‌دانسته " لایستطیعون حیله " چاره‌ای نداشتند ، کسی که استطاعت براگاهی ندارد قابلیت عقاب ندارد " لا یستطیعون حیله ولا سبیلا " چاره‌ای ندارد ، راهی ندارد . اگر علم در تکلیف ملاك حجیت است هرگاه چیز دیگری رااساس تکلیف قرارد هید آنوقت نمی‌توانید کسی را مواخذه کنید برچیزی که فرد برآن آگاه نبوده است . اگر علم اساس باشد نمی‌شود کسی را چوب زد الا درمحدوده علم . اگر علم اساس نباشد نمی‌شود هیچ کس‌را چوب زد نه آن که کارخوب کرده ، نه آنکه کار بدکرده است . شماتشریف می‌برید هندوستان به‌یك بودائی برخورد

می‌کنید درحالیکه یقین دارد برآنچه که عمل می‌کند ، علم هزاران باز زمینه برایش درست کرده که تردید کند ولی تردید نکرده است ، آگاهی‌اش هزاران بار درون متناقض بودن نظام متیقن اش‌رانشان داده است ولی متعصبانه رهانکرده است • اگر علم اساس نباشد وایمان اساس‌باشد بهائی به بهائیت مؤمن است و بودائی به بودائیت مؤمن است احیاناً کفار هم می‌توانند ادعا کنند برکفرشان • شماچرا وقتی ما دست می‌گذاریم و می‌گوئیم پایگاه رشد هرگاه از زیر چتر علم خارج شود ، ایمان رانمی‌آورید محاسبه‌اش‌کنید مگرنمی‌گوئید ارزش ، ارزش‌درلوح محفوظ ، درکائنات ، یاارزش‌درذهن تك تك افراد ؟ ارزش‌اگر پایگاهش‌به میل بازگردد ، به یافت‌باطنی برگردد که خارج ازدرك وحاکم بردرك باشد به پسندی بازگردد که خارج‌ازادراك عمل می‌کند به‌قوه‌ای برگردد که حاکم برادراك باشد اینراچگونه می‌توانید ملاك حجیت قرار دهید که این آدم سوء اختیارکرده است دراینصورت باید دستگاه قیامت همه‌اش‌جمع شود ، ملاك حجیتی که درکارنیست هرکسی بروفق ایمانش‌عمل می‌کند .(۱)

۱ــ البته الان ماکار نداریم نام درك برکدام یك از عناصر واقع می‌شود ، علم باشد به معلومات، قوه‌ای که بوسیله آن ماعلم پیدامی‌کنیم، محصول شناخت باشد ، مکانیزم شناخت باشد الان کاری نداریم نام کدام یك ازاین عناصر شناخت‌است • شناخت‌راکارداریم ، دستگاهی که قوه شناخت‌را دارد ، بهرحال الان دراین قسمت‌ازجزئیات نیستیم ، دراین دستگاه هرچه باشد حاصلش‌آگاهی‌است ، ولی آگاهی برنظام متیقن و باورهای درونی ، آگاهی برنظام فکری، آگاهی برجهان خارج نمی‌دانم بلکه خودآگاهی راکار دارم ملاك حرف من شناخت‌است ، تمیز است ، قوه شناخت‌است ، قدرت‌فهمیدن است ، قدرت شناخت‌سبیل است، البته گاهی نام معلوم این قدرت میآورم ، گاهی نام خودآنرا •

پس هرگاه پایگاه فهم و هرگاه این دستگاه شناخت ، پایگاهش چیزی خارج از شناخت شداین چیزی که خارج ازشناخت است تغییر می‌کند ، مگر ایمان اقوام وملل تغییرنکرده است ، نظام ارزشی غرضتان چیست ؟ نظام ارزشی درلوح محفوظ یانظام ارزشی درنزد بنده یانظام ارزشی درنزد این آقا ؟ تغییراتی که دربارها درجهان رخ میدهد ، اگر برکرسی جامعه شناسی بنشینیم تغییرات ادیانی که داشته‌ایم درباره‌اش چه می‌خواهید بگوئید ؟ می‌خواهید بگوئید پایگاه آنهم خود یقین نیست ، بلکه به جامعه است و بعد هم به تاریخ . این یك تحلیل است که قطعاً شماآنرا نمی‌گوئید . ماتمام صحبتمان این است که دقیق شوید وببینید هرگاه پایگاه اعتقادات وایمان رازیر چتردرك بیاورید وبگوئید درك خودش قابلیت رشد دارد باذن ا . . . مگر درخت چگونه قابلیت رشد دارد ؟ مگر ارکانیزم بدن چگونه قابلیت رشد دارد ؟ مگر آب چگونه قابلیت جریان دارد و چرا ازبالا به پائین حرکت می‌کند ؟ مگر نسبیت و جاذبه غائی چگونه اشیاء رامی‌کشد وتغییرراسبب می‌شود ؟ اگر بحث درتغییراست ، فهم بهترین پایگاه است ، اگر بحث تغییر باشد چه پایگاهی قویتر ازخود فهم که بگوئیم هماهنگی ادراك ، هماهنگی نظام متیقن پایگاه رشد ادراکات است . پس بازدرك شد زیر چتر درك آمد . این مکانیزم مرتب قویترمی شود ، رشد می‌کند ، هماهنگی و نسبت تقریب آن افزایش می‌یابد ولی پایگاه آن درك است ، فهم است فهمیدن وشناخت است . علت این شناخت چیست ؟ قوه‌ای است . آن قوه ازچه طریق کار می‌کند ؟ نمی‌دانم ، شاید از پانصد طریق شاید هم ازیك طریق . برای من الان آنها مهم نیست . البته احتمال دارد بعداً مابگوئیم ازسه طریق ولی الان به مکانیزم آن کاردارم . به این کار دارم که این جوهره‌ای که می‌خواهد رویش قرار بگیرد یعنی ارزش ، کدام جوهره میتواند باشد . عرض می‌کنم یکوقتی ماگفتیم هماهنگی نظام متیقن رابطه بین انسان وجهان است بین انسان وحقائق است . ولی این هماهنگی بوسیله درك مشخص می‌شود ، ناهماهنگی آن هم بوسیله درك مشخص میشود . یعنی درك است که درصورت ناهماهنگی ، نمی‌توان گفت رابطه‌ای ندارد ، درعین حالیکه می‌فرمایند تعریف به سادگی بیان شد درتعریف نکات بسیار دقیقی

بیان شد که ازنوار پیاده میشود , مسئله اینکه هماهنگی نظام متیقن باید ربط باشد والا هیچ چیز نمی تواند ربط باشد . دراینجااگر بگوئیم قوه فهم نیست بلکه قوه الف است , تنهاخصلتی هم که از قوه " الف" نفی می کنیم فهم است , بقیه خصلتها رابرای آن اثبات می کنیم,هرخصلتی راکه شما بگوئید . قوه"الف"پایگاه رشد فهم است , آیا خود ش هم تغییر می کند ؟ اگر تغییر نکند درکارش اشکال است تغایر دارد , رشد دارد یاخیر؟ درجازدن لازم دارد .مگراینکه بگوئید مطلق است , مگربگوئید علمش از قبیل وحی است , وحی هم که می گوئیم درش اختلاف نیست ومطلق است ربطش می دهیم به علم مطلق , ازناحیه رسول خدا که نیست , وحی چیزی نیست که دردرون رسول خدا و از جانب رسول خدا باشد وحی حالتی نیست , شناختی نیست که درارگانیزم نبی اکرم پیدا شود بعنوان این که ازناحیه یك موجود ممکن باشد , درجریان رشد یك موجود ممکن باشد ولوعظمتش به اندازه نبی اکرم صلوات ا ... علیه وآله باشد , وحی از ناحیه خداوند متعال است اگر بگوئید نظام ارزشی پایگاه است می گویم نظام ارزشی در لوح واقع , نظام ارزشی درحق واقع یانظام ارزشی درنزد من و شما ؟ اگر بگوئید نظام ارزشی که انسانها تك تك آنرا باور دارند می گویم تغییرات آنرا درجوامع چکارمی کنید ؟ پایگاه آنرابه کجا بر می گردانید ؟ پایش کجابند است ؟ به من وشما که محال است وحی شود , وحی فقط به پیامبران می شود . اگر بنا شد چنین پایگاه ارزشی درما وجود نداشته باشد پایگاه ارزشی به معنای این که یك ادراك رابگیریم که آن ادراك ازطرف خداوند متعال بصورت وحی باشد برای ما نیست باقی می ماند فهم ما ازجهان , ازسنگ , چوب , آهن , زمین , آسمان , ازکلمات پیغمبر . اگر فهم ما ازاینها هست رشد فهم نباید پایگاهش جای دیگر باشد . شما بگوئید این کلمات که نامش قرآن و وحی است معیار صحت اندیشه ماست , من دوباره عرض می کنم پس شما دوگونه دارید:

۱ــ فهمی که ازاین کلمات دارید ۲ــ فهمی که ازسایر اشیاء دارید هماهنگی ایند و معیارصحت باشدولی بازهماهنگی فهم حضرتعالی شد , باز پایگاهش فهم شد . فهم من درکلیات می گوید آنچه ما انزل ا ... بیان شده است نگاه به این کیفیتها بکن ونسبیتهائی رابدست بیاور وحاکم کن

برفهم درجای دیگر. می‌گویم این بازهماهنگی است , می‌گوئید ادراکات هماهنگ باشد . این دقیقاً عین همین عبارت‌است . شما خیال می‌کنید آنجاکه صحبت می‌شودکه فهم ازکتاب و سنت و وحی و دین را معیار صحت قرار دهید برای چیزهای دیگر مثلاً منطق تجربی قرار دهید معنایش این است‌که این دسته حاکم برآن دسته است ؟ نه هماهنگی فهم ازاین بافهمی که ازآن دارم راه دیگری ندارد . هماهنگ شدن فهم شماو نظام ادراکات شما آنگاه است‌که وقتی دراینجا قائل شدید خداهست , درآنجاهم بیائید ببینید دستورات‌او چیست چرا ؟ چون درصورتیکه مستقیماً سراغ‌این بیائید و بگوئید این رامن آنالیزحسی می‌کنم وفهم ازاین رافقط معیار قرار می‌دهم در این تناقض‌واقع خواهد شد می‌گوئید چرا ؟ می‌گویم چون درآنالیز, مجبور ازتجرید وانتزاع هستید , انتزاع شما نمی‌شود نظام نداشته باشد . اگر نظام داشته باشد بی جهت نیست اگریک دستگاه نظام انتزاعی داشته باشید که این رانتیجه بدهد نمی‌شود اینجاجداصحبت کنیدآنجا هم متناقض‌این , جداصحبت‌کنید , هماهنگی ایندو ایجاب می‌کندکه ایندو باهم در رابطه ملاحظه شوند .

دقیقاً عرض‌من این است‌که صاحبان ادیان وکسانی که به‌ارزشهائی اعتقاد دارند می‌توان گفت همه اینها درست می‌گویند ؟ این باهیچ دستگاه ارزشی درست درنمی‌آید نقض همه دستگاهای ارزشی است ارزش رابرهمه آنها اطلاق کنیم, دین بین متناقضین بسازیم, بگوئیم هم بهائیها که می‌گویند ولی عصر(عج) ظهورکرده‌است (که این حرف دروغ است) وهم شیعیان که میگویند ظهورنفرموده‌است و وقتی ظهور فرمود اوضاع عالم دگرگون شده وجور دیگری می‌شود . هر دو درست می‌گویند . همه محترم هستند . یابگوئیم ازدید اینها ظهورکرده وازدیدآن آقایان ظهور نکرده . اینها یک چیزی راتصویر می‌کنند وآنهایک چیز دیگری را . اگر ایمان ازقلمرو فهم خارج شد صحت‌ایمانهاکلاً از قلمرو محاسبه ومحاجه خارج می‌شود , باچه کسی می‌توانید محاجه‌کنید ایمان که فهمیدنی نیست . خارج ازفهم است شما می‌توانید بگوئید براساس‌ایمان من , موضعگیریهاباید اینگونه‌باشد ولی صحت‌این به‌چه چیز برمی‌گردد ؟ ایمان هم می‌شود

یك شئ مثل اشیاء دیگر • مثل اینکه سیب داریم ، گوجه فرنگی هم داریم آیا کسی می تواند بگوید سیب صحیح است یاگوجه فرنگی صحیح است یعنی چه ؟ آنجا هم می گوئیم مسیحی داریم، یهودی داریم نمی توان هم گفت کدام صحیح است • بودائی داریم ، هندو داریم، شیعه داریم لوازم بعیده مطلب رادوستان ملاحظه کنند وسخن بگویند • این فلسفه چه روان شناسی و چه جامعه شناسی راتحویل میدهد ؟ اگر شما صحت محاجه و حجیت محاجه رابپذیرید معنایش این استکه ارزش رازیر چتر فهم آورده اید • اینکه من ادراك ازارزش دارم ولی ارزش مستقل است ، ارزش درلوح واقع یاارزش درنزد من ؟ اگر ارزش درنزد من باشد ، اگر درمحاسبه صحیح نبود باید ترکش کنم، اگر درست درآمد باید آنرا بپذیرم • یعنی ارزش بودن ارزش درنزد من به محاسبه بازگشت می کند • ارزش درلوح محفوظ یادرنزد رسول اکرم (ص) که وحی شده است ؟خوب چه ربطی به اینجادارد ، من چطور؟ مردم چطور ؟

برادر دکترحسینی : تعقل نکردن دیگر درصحبت شماجای ندارد همه تعقل می کنند•

برادر حجت الاسلام حسینی : بله حتماً ، اصلاً عقل ملاك محاسبه است " به اعاقب و به اصیب" تعقل اگردر کلیه مراحلش حذف شود عبادت یك ریال هم ارزش ندارد ولواولین و آخرین باشد •

برادر دکتر حسینی : اگر از تعقل نکردن چیزی بوجود آید وجامعه ای بدون تعقل چیزی رابپذیرد •

برادر حجت الاسلام حسینی : بدون تعقل که چیزی بوجود نمی آید بعد پذیرفتن بدون تعقل هم که ممدوح نیست حدود ۷۱٤ بار درقرآن به اقوام مختلف حمله کرده است که چرا فکرنمی کنید ، چرا مستبصر نمی شوید ؟ بله می شود آدم انکار کند ، می تواند اختیار کند سوء را ومیل را " اتخذت الهه هواه " وآنوقت شیطنت کند • خیلی فرق است بین اینکه عقل ندارد یاتعقل نمی کند ، حجیت پائینی که خدابه دنیاحرف زده وملاکی راکه خدا احتجاج می کند با عباد چیست ؟ نمی گوید ای کفار چرا ایمان شما اینگونه است بلکه می گوید چرامحاسبه نمی کنید

و تعقـل نمی‌کنید ؟

برادر دکترحسینی : پس نظر شما این است که آن قوه ، مقدم براختیار است و بعداز آن قوه است که اختیار می‌کند بپذیرد یانپذیرد ۰

برادر حجت‌الاسلام حسینی : نه ، برادرعزیز اینگونه نیست اختیارقدرتی است باطنی حاکمیت بررابطه که نسبت به دوراه اختیاردارد ۰ درجهت‌گیری کلی ، یك مرتبه ادراك ، ادراك ازباطن است که این نمی‌تواند جدای از خود اختیار باشد ، این غیراز فهمیدن حقائق است ، دوکشش درونی درباطن و اختیارهماهنگ باخودش اطلاع نسبت به درون خودش‌را ، نه عالـم خارج ، در درون مشاهده میکند واختیارمی‌کند ۰ اگر اختیارکرد تقوی را و پرهیز را ، لوازمـی برای خودش‌دارد ۰ اگر هم هوی را اختیارکرد بازاین لوازم خودش‌را دارد ۰ عقل از آنجا گفته می‌شود که محاسبه وسنجیدن آغاز می‌شود ، پس ازاین که انگیزه بوسیله اختیار مشخص شـد آنوقت عقل می‌آید ولی عقل خودش‌راهم می‌تواند ببیند ، می‌بیند که هماهنگ نیست ، میداند تقصیراختیاراست یعنی می‌داند چون اختیارکرده است باطل راهماهنگ نیست امانمی‌پذیرد ، میگوید من ندیده می‌گیرم وجلو میروم من فلان میل و فلان شهوت رامی‌خواهم ۰ میداند کـه می‌تواند این شهوت رارهاکند واعلام عجزکند ولی می‌گوید اعلام عجز نمی‌کنم ۰ می‌داندکه قدرت اعلام عجز را دارد ولی اعلام عجز نمی‌کند ۰ حالا یك نکته کوچك راهم عرض کنم ملاك احتجاج راهم معین کرده است اگر فهم دراصل فهم بودن فهم ، صحیح نیست ، اگر تعریفی راکه در صحیح است که صحت میدهیم ومی‌گوئیم تعریفی هماهنگ باکل جهان است می‌گوئیم هماهنگی نظام متیقن ایـن سازگار باهماهنگی است و هماهنگی سازگار بانسبت هرکیفیتی به کیفیت دیگراست ، اساس است ، اگر نباشد نمی‌شود ازهیچ کیفیتی به هیچ کیفیت دیگر رسید همین که می‌بینند می‌شود رسیـد یعنی هماهنگ است وتناسب دارد درعین حال درخدمت شما هستم ۰

برادر درخشان : اینطورکه من استفاده کردم ازبیانات جناب آقای حسینی یك ایراد گرفتند به کسانی که می‌گویند پایگاه فرهنگ نظام ارزشی است بعد تقویت فرمودند نظریـه‌ای

که پایگاه فرهنگ ادراکات اجتماعی باشد ۰

درقسمت اول فرمودند اگر ما قبول کنیم پایگاه فرهنگ نظام ارزشی است , آیا این نظام ارزشی در لوح محفوظ و خارج از ادراکات ماست یا آن چیزی است که در ادراکات ماست ؟ اگر آن چیزی است که در ادراکات ماست پس با تغییر در ادراکات افراد چه کنیم ؟ خوب این سئوالی است که ازموضع اشکال مطرح شده است ۰ قبلاً عرض کردیم دقیقاً این نظام ارزشی در بینش اسلامی خارج از ادراکات است , نظام ارزشی که حاصل ادراکات باشد یك نظام غیرالهی است یعنی همان نظام ارزشی که درشوروی هست , نظام ارزشی که در آمریکاست خود شان یك نظام ارزشی بوجود می‌آورند , این نظام ارزشی را در روابط اجتماعی متبلور می‌کنند میشود فرهنگ ۰ در آن نظام ارزشی , ارزشها بدان صورت متبلور میشود ۰ تبلور آن نظام ارزشی که ساخته و پرداخته ادراکات خود افراد است که آن هم حاصل اختیار سوء خود آنهاست در روابط اجتماعی با یك کیفیات خاص ظاهر شده ومی شود فرهنگ آن جامعه ۰ اما در نظام اسلام و بینش اسلامی این نظام ارزشی خارج از ادراکات افراد شکل گرفته است , حالا می‌فرمایند اما ما هستیم که این نظام ارزشی را درك می‌کنیم ۰ مسلمین هستند که این نظام ارزشی متعین شده خارج از ذهنشان را درك می‌کنند , می‌فرمایند با تغییر ادراك افراد چه کنیم؟ یعنی نظام ارزشی مرتب در تحول است چون بوسیله افراد درك می شود عرض می‌کنم بله همینطور است واین عیب هم نیست بلکه قوت قضیه است افراد برداشتهای مختلف دارند درزمانهای مختلف ۰ بنابراین فرهنگ اسلامی مرتب درحال تغییراست گاهی بهتر می‌شود یك جامعه ای فرهنگش خیلی خوب است ولی بهر حال درزمان طاغوت هم مردم مسلمان بودند فرهنگ آنها یك فرهنگ اسلامی در درجات نازل بود یعنی برداشت آنها ازنظام ارزشی اسلامی که خارج از ادراك افراد شکل گرفته خیلی کم بود ۰ ادراکات افراد وقتی بصورت روابط اجتماعی ظاهر شود فرهنگ آن جامعه خواهد بود و این فرهنگ مرتب خودش درحال تغییراست امااین فرهنگ یك هویت مستقله پیداکرده وحتی تحت یك قانونمندی خاص می‌رود یعنی می‌شود بابرنامه ریزی این فرهنگ رامتحول کرده وتغییر

داد • فرهنگی راکه ماتعریف می‌کنیم , خارج از نظام ارزشی شکل گرفته واین افراد آن را میشناسند این فرهنگ از افرادی که آنرا درک کرده اند هویت مستقله پیدا میکند بگونه‌ای که این فرهنگ بابرنامه ریزی قابل تغییر می شود همانطورکه وزارت ارشاد و وزارت علوم این کاررا می‌کند شورایعالی فرهنگ الان می‌خواهد همین کار رابکند یعنی این نظام ارزشی که درروابط اجتماعی متبلور شده رابا برنامه ریزی تغییر دهند • اگر پایگاه فرهنگ رااد راکات قرار دهیم اصلاً قدرت تغییر فرهنگ رااز دست داده ایم , فرهنگ تحت برنامه ریزی نمی‌آید • این بیاناتی راکه حاج آقا فرمودند که باید لوازم بعیده را عنایت کنند من عرض می‌کنم خود جناب آقای حسینی به لوازم آن عنایت کنند که ازلوازم بعیده فرمایشات ایشان این است که فرهنگ تحت برنامه ریزی نمی‌آید چون هویت مستقله ندارد • چیزی که هویت مستقله ندارد چطور تحت برنامه ریزی و تغییر قرار می‌گیرد ؟ چون قانونمندی آن شناخته شده نیست ماچیزی راتغییرمی‌دهیم که قانونمندی آن شناخته شده باشد •

پس ادراکات افراد نظام ارزشی رامی‌شناسد واین ادراکات تغییر می‌کند به تبع سطح فرهنگ • چون فرهنگ هویت مستقله پیداکرد الان فرهنگ درجامعه دریک سطح خاصی است •ادراکات من و شمانسبت به آن لوح محفوظ مرتب درحال تغییراست شتاب و سرعت آن فرق می‌کند•فرهنگ وقتی میل کرد به‌آن لوح محفوظ یعنی فرهنگ واقعی درجات رشد افراد شتاب پیدا میکند •

اما قسمت دوم فرمودند درنهایت , هماهنگی , مطلب راتمام می‌کند یعنی اگر دراین قسمت وجود حضرت حق راعقلاً ثابت کردیم , درقسمت اقتصاد و روان شناسی وجامعه شناسی هم به یک تئوریهائی رسیدیم عقل حکم می‌کند بین اینها باید هماهنگی باشد • عرض ما هم همین است اما فراموش نکنید شما دقیقاً در چهارچوب یک فرهنگ اسلامی صحبت می‌کنید چون اول می‌فرمائید خدا, پیغمبر وامامت راثابت می‌کنیم و بعد می‌گوئیم حال اقتصاد هم یک کشفیاتی است جامعه شناسی هم یک کشفیاتی است باید هماهنگ باشند • این فرهنگ یک فرهنگ اسلامی است شما اززیرچتر فرهنگ اسلامی دارید معیار صحت برای کل فرهنگ تعیین می‌کنید , درحالیکه مقدم بر این

مطلب فرهنگ اسلامی راقبول کرده اید • یعنی نظام ارزشی راپذیرفتید وآن خداو نبوت وغیره بود • چه اینکه اگر کسی شروع قضیه رااز خداو پیغمبر نمی‌گذاشت ومی‌گفت مادراقتصاد و جامعه شناسی به کشفیاتی می‌رسیم درنجوم وپزشکی هم به‌کشفیاتی می‌رسیم بعد هم هماهنگی اینها رابایك درکی از خدا و پیغمبر تمام می‌کنیم خوب آمریکا هم خداو پیغمبر دارد اما هماهنگ باافکار ساموئلسن وکینز کرده اند یعنی آن چیزی راکه ماتحت عنوان نظام ارزشی در لوح محفوظ مستقل از ادراکات ساموئلسن وغیره متعین شده آنهادراین قلمرو برده اند • یعنی اول می‌گویند متفکرین‌ما چه می‌گویند بعد هماهنگ باآن خداو پیغمبر باید چگونه تعریف شود • یعنی نظام ارزشی آنها دقیقاً حاصل ادراکات خودشان است این است‌که من عرض‌کردم نظام ارزشی اسلامی بالاستقلال از ادراکات ماست وگرنه بینش مادی میشود • آنطورکه درآمریکاست منطق آن‌وآنطورکه درشوروی است فرق می‌کند باآنچه مامی‌گوئیم • مسلماً اینرا حضرتعالی قبول نمی‌کنید پس آنچه حضرتعالی فرمودید درچهارچوب فرهنگ اسلامی بود •

برادر حجت‌الاسلام حسینی : من عرضم این است‌که یك تعریف ازیك چیز بصورت تحلیلی ممتنع است هماهنگ باشد جزاینکه آن تعریف باحقیقت عالم رابطه پیداکند لذا عرض میکنم محال است‌کفار بتوانند دست به ابزار هماهنگی بگیرند این ابزار آنهارا آتش می زند • بطلان نظرشان راواضح می‌کند • یعنی اینجوری نیست‌که هرکسی بتواند بساط خودش‌را هماهنگ کند• آنها بخواهند هرکلمه‌ای رابگویند روی علم صحبت‌کردم , علم باقانون هماهنگ نیست دردستگاه مادی همچنین چیزی ممتنع است • یعنی اعلام علم کردن با اعلام قانون کردن هردودردستگاه مادی متناقض‌است تنها دردستگاه الهی میشود • اینجوری نیست‌که هرکسی بتواند هماهنگی رابکار بگیرد • هماهنگی درنازل ترین مرحله‌اش‌که مرحله حجیت‌است ومرحله محاجه ومفاهمه است‌یعنی هماهنگی اجمالی که نخواهد توصیفی وتبیینی شود , نخواهد توصیف‌کارشناسی شده وصدر و ذیل آن ملاحظه گردد , بله ممکن است • ولی هماهنگی رادر هرجائی که بخواهید بگیرید وتاریشه ببرید بلافاصله هماهنگی می‌گوید مفهومی که رابطه باجهان ندارد

١٦٤

باطل است ومفاهیمی که باحقیقت جهان رابطه دارد جزئیکی نمی تواند باشد ، پنج تاکه نیست اشکال کاراین است که دوستان درعین توجه ، به خاطر ضعف بیان ما دقیق توجه نکردند ، این اشکالی که ماعرض کردیم که حرف راست یکی بیشتر نیست اگر تعدد پیداکند تعدد در یک جهت است ، رشد تدریجی در یک جهت است • حرف راست که نمی تواند جهت متناقض داشته باشد اختلاف حرفهای راست درمراتب مختلف باید درجهت واحد بیاید والا راست نیست • راه به حقیقت جهان جزدریک جهت ممکن نیست این مطلب اول که تکراری بود • مطلب دیگر این که آقای درخشان جواب نداند که قضیه کسانی که ایمان به این ارزش لوح محفوظ نمی آورند آیا زیر چتر محاسبه ومحاجه می آید یاخیر؟ این حجیتش برای عذاب آن که ایمان نمی آورد چیست؟ یااین که همه یک برهستند • مؤمن وکافر وفاسق همه یک جهت هستند • یعنی عمومی هستیم وهمه راصحیح می دانیم یااین که نه • این لوح محفوظ این ارزش مستقل ، کسی هم نگفت که ارزش مستقل ازانسان نیست ، پایگاه صحت ارزش چیست ؟ ماگفتیم هماهنگی است که مدرک انسان است • هماهنگی همان کاری را می کند که وحی درانبیاء؛ قوه ای که قوه تمیزاست همان کار رامی کند یعنی حجیت راتمام می کند عقل مرتبه نازله حجیت است ، مرحله عالیه اش وحی است اگر عقل نباشد اگر رسول باطنی نباشد نمی شود کسی رامعاقبه کرد • این که ایمانها وباورهای متناقض درعالم داریم این کارچطور می شود ؟ می گوئید فرهنگ تحت برنامه ریزی نمی آید من میگویم آن آقایانی که برنامه ریزی می کنند آنها چطور ؟ آنها هم درد نیا بصورتهای مختلف برنامه ریزی می کنند ، پس بگوئیم آمریکا براساس درک خودش عند ا ••• مصاب است روسیه هم براساس درک خودش ، مسلمین هم براساس درک خودشان • همه براساس درک خودشان بهشتی هستند ، تخلف هم هیچی نیست •

والسلام علیکم ورحمه ا ••• وبرکاته